

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وحدت اسلام و مذاہب اسلامی

«مجموعہ فتاوا»

فهرست مطالب

- ۵ پیشگفتار پیام عمان و تقرب مذاهب اسلامی
- ۷ دعوة لتأييد رسالة عمان
- ۸ رسالة عمان
- ۱۰ فتاوی مشترک اتحادیه جهانی علمای اسلام در اجلاس اردن
- ۱۱ پیش نویس منشور وحدت اسلامی
- ۱۴ فتوی سماحة آية الله علي الخامنئي
- ۱۴ فتوی سماحة آية الله علي الخامنئي
- ۱۵ فتوی آية الله سيد علي خامنه‌اي مقام معظم رهبري جمهوری اسلامی ایران
- ۱۶ فتاوی آية الله فاضل لنكراني
- ۱۷ فتوی سماحة آية الله السيد فاضل لنكراني
- ۱۸ فتوی سماحة آية الله الشيخ محمد علي التسخيري / الأمين العام لمجمع التقرب بين المذاهب الإسلامية..
- ۱۹ فتوی سماحة آية الله الشيخ محمد علي التسخيري / الأمين العام لمجمع التقرب بين المذاهب الإسلامية..
- ۲۱ ترجمه فتاوی آية الله محمدعلي تسخيري مدير مجمع تقرب بين مذاهب إسلامي
- ۲۲ توقيع سعادة المهندس السيد حسن شريعتمداري على النقاط الثلاثة..
- ۲۳ توقيع الأمير سيف الدين على النقاط الثلاثة..
- ۲۴ بيان صادر من سماحة السيد السيستاني حول الوحدة الاسلامية ونذ الفتنة الطائفية..
- ۲۵ بيان صادر من سماحة السيد السيستاني حول الوحدة الاسلامية ونذ الفتنة الطائفية..
- ۲۷ فتوی سماحة آية الله السيد علي السيستاني / النجف الأشرف
- ۲۸ ترجمه فتاوی آیت الله سیستانی درباره پیروان مذاهب اسلامی
- ۳۰ فتوی سماحة آية الله السيد محمد سعيد الحكيم
- ۳۱ ترجمه فتاوی آية الله سيد محمد سعيد حكيم
- ۳۲ فتوی سماحة آية الله السيد محمد سعيد الحكيم / النجف الأشرف
- ۳۳ فتوی سماحة آية الله الشيخ إسحاق الفياض / النجف الأشرف
- ۳۵ فتوی سماحة آية الله الشيخ إسحاق الفياض / النجف الأشرف
- ۳۶ فتوی سماحة آية الله الشيخ بشير النجفي / النجف الأشرف
- ۳۸ فتوی سماحة آية الله الشيخ بشير النجفي / النجف الأشرف
- ۳۹ فتوی سماحة آية الله السيد حسين إسماعيل الصدر
- ۴۰ فتاوی آیت الله سيد حسين صدر
- ۴۱ فتوی سماحة السيد محمد حسين فضل الله

- ٤٢..... فتواي آيت الله سيد محمد حسين فضل الله درباره پيروان مذاهب اسلامي
- ٤٥..... توقيع الشيخ بدر الحجرف
- ٤٦..... فتوى مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية/ المملكة المتحدة
- ٥٢..... تقديم الشيخ الأستاذ الدكتور محمد سيد طنطاوي شيخ الجامع الأزهر
- ٥٤..... ترجمه تقديم شيخ الجامع الأزهر إمام اكبر دكتور محمد سيد طنطاوي
- ٥٥..... مقدمة الطبعة الثالثة بقلم صاحب السمو الملكي الأمير غازي بن محمد
- ٦٨..... كلمة السيد عبد العزيز الحكيم التي ألقاها في عمان في الأول من ديسمبر ٢٠٠٦
- ٧١..... فتوى فضيلة الإمام الأكبر الدكتور محمد سيد طنطاوي / شيخ الأزهر
- ٧٥..... ترجمه فتوى شيخ الأزهر دكتور محمد سيد طنطاوي
- ٧٨..... فتواي شيخ الأزهر، شيخ محمد سعيد طنطاوي درباره پيروان مذاهب اسلامي
- ٧٩..... فتواي شيخ الأزهر، شيخ محمد سعيد طنطاوي درباره پيروان مذاهب اسلامي
- ٨١..... فتوى فضيلة الأستاذ الدكتور الشيخ علي جمعة / مفتي جمهورية مصر العربية
- ٩٤..... فتواي دكتور شيخ علي جمعه مفتي جمهوري عربي مصر
- ١٠٤..... فتوى المجلس الأعلى للشؤون الدينية التركية
- ١٠٦..... ترجمه فتواي شوراي عالي امور ديني تركيه در خصوص پيروان مذاهب اسلامي
- ١٠٨..... فتوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو / المفتي العام للجمهورية العربية السورية
- ١١٢..... فتواي شيخ احمد كفتارو مفتي اعظم سابق سوريه
- ١١٣..... فتوى الشيخ سعيد عبد الحفيظ الحجاوي / المفتي العام للمملكة الأردنية الهاشمية
- ١٢٣..... فتواي شيخ سعيد عبد الحفيظ حجاوي، مفتي كل كشور اردن هاشمي
- ١٣٤..... فتوى مجمع الفقه الإسلامي / المملكة العربية السعودية
- ١٤٠..... فتواي دكتور محمد حبيب بن خوجه، دبیر كل مجمع بينا المللي فقه اسلامي
- ١٤٥..... فتوى الشيخ الدكتور يوسف عبد الله القرضاوي / مدير مركز بحوث السنة والسيرة- جامعة قطر
- ١٧١..... فتواي دكتور يوسف قرضاوي، رئيس اتحاديه علماي جهان اسلام
- ١٩٢..... فتوى فضيلة الشيخ عبد الله بن بيّة
- ٢٠٠..... ترجمه فتواي شيخ عبد الله بن بيّه، نايب رئيس اتحاديه جهاني علماي مسلمان
- ٢٠٨..... فتوى فضيلة الشيخ مفتي تقي عثمانى
- ٢١٤..... فتوى الشيخ عبد الله الهرري الحبشي/ لبنان
- ٢١٥..... الشيخ محمد بن محمد بن إسماعيل المنصور و الشيخ حمود بن عباس بن عبد الله
- ٢١٧..... فتوى سماحة الشيخ إبراهيم بن محمد الوزير / الأمين العام لحركة التوحيد والعمل الإسلامي اليمن
- ٢٢٠..... فتواي شيخ ابراهيم بن محمد الوزير، رئيس مركز مطالعات و بررسي هاي اسلامي صنعا
- ٢٢١..... فتوى فضيلة الشيخ أحمد بن حمد الخليلى الأكرم/ المفتي العام لسلطنة عُمان
- ٢٢٨..... رسالة صاحب السموّ الآغا خان
- ٢٣٠..... بيانیه پایانی سومین نشست شوراي امنای اتحاديه جهاني علماي مسلمين
- ٢٣٤..... فتواي شيخ محمود شلتوت رئيس دانشگاه الأزهر، راجع به جواز عمل به مذهب شيعه اماميه
- ٢٣٦..... استفتاءات علمای شيعه و سنی در مورد شرکت در نماز جماعت ساير مذاهب اسلامي

۲۳۸	استفتاء از مفتی اعظم مصر
۲۳۹	فتوای شیخ الازهر، شیخ جادالحق در خصوص پیروان مذاهب اسلامی
۲۴۶	فتوای شیخ احمد بن حمد الخلیلی مفتی کل عمان و اباضیه جهان
۲۵۰	فتوای آیت الله حسینعلی منتظری
۲۵۱	فتوای آیت الله حسینعلی منتظری
۲۵۲	فتوای آیت الله محمد صادق حسینی روحانی
۲۵۳	فتوای آیت الله محمدی گیلانی حاکم شرع و ریاست دادگاههای انقلاب
۲۵۴	فتوای آیت الله محمدصادق طهرانی



اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَهُنَا وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَبِيُّنَا وَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِمَامُنَا وَ
الْإِسْلَامُ دِينُنَا وَ الْقُرْآنُ كِتَابُنَا وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتُنَا وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَتُنَا

الله جل جلاله خدای ما و محمد صلی الله علیه و آله نبی ما و علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام ما و
اسلام دین ما و قرآن کتاب ما و کعبه قبله ما و مؤمنین برادران ما هستند

پیشگفتار پیام عمان و تقریب مذاهب اسلامی

در ابتکار جالبی سایت رساله عمان^۱ به بررسی مشکلات جهان اسلام پرداخت و در این میان سه محور زیر
را مدنظر قرار داد که در غایت اهمیت و از مهمترین مشکلاتی است که جهان امروز اسلام با آن روبرو است:

- ۱- مذاهب و مکاتب فقهی و روحی اسلامی از منظر اسلام صحیحند و هرچند مذاهب تنوع دارند ولی ارکان
اسلام را دارا هستند.
- ۲- تکفیر هیچ فرد مسلمانی جایز نیست.
- ۳- جایز نیست کسی برمسند افتاء نشیند مگر شایستگی های فکری و اخلاقی را دارا باشد.

این سه محور اساس مسائل وحدت جهان اسلام در نظر گرفته شد و سرلوحه اقدامات بعدی قرار گرفت. این
سایت ابراز می دارد که بر ما فرض است تا تکفیر مسلم را سست و ضعیف شماریم. و از همه دعوت کنیم تا با
صدای واحد بازگشت مؤکد امت اسلامی را به اسلام حقیقی خواستار شوند. سایت رساله عمان تصمیم گرفت
با ارسال نامه ای به علماء اعلام و مراجع عظام و فقهاء کرام مذاهب و مکاتب مختلف اسلامی جهان در مورد
محورهای اساسی فوق استفسار نماید تا بلکه نتیجه این استفسار منجر به وحدت جهان اسلام گردد.

در ارتباط با سه محور فوق سوالات سه گانه ذیل برای مراجع ارسال گردید تا تمامی مذاهب و مکاتب
فکری اسلامی توضیحات خود را ارائه دهند:

- ۱- چه کسی مسلمان است؟
- ۲- آیا تکفیر مسلمان جایز است؟
- ۳- چه کسی حق دارد در مسند فتوا تکیه زند؟

با استناد به فتاوی صادره اعلامیه ای در جولای ۲۰۰۵ میلادی، در کنفرانس اسلامی که در آن صدها نفر از
علماء مسلمان از ۵۰ کشور جهان شرکت کرده بودند به اجماع صادر شد که شامل بود بر:

¹ <http://www.ammanmessage.com/>

۱- اینکه همه کسانی که تبعیت از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت (حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی) و مذهب جعفری و مذهب زیدی و مذهب اباضی و مذهب ظاهری دارند مسلمان هستند، و تکفیر آنان جایز نیست. خون آنان و همچنین ناموس و مالشان حرمت دارد. و همچنین، موافق بر فتوای افضل آنان شیخ ازهر، جایز نیست تکفیر اصحاب عقیده اشعریه، و کسانی که پیروان تصوف حقیقی هستند. و همچنین جایز نیست تکفیر اصحاب فکری گذشتگان که صحیح بوده است. همچنان که جایز نیست تکفیر هر گروه از مسلمین که خداوند سبحانه و تعالی و رسالت رسولش ص و ارکان ایمان و ارکان اسلام را محترم می شمارند و ضروریات دین را آشکارا انکار نمی کنند.

۲- اجماع در مذاهب بیش از موارد اختلاف آنهاست. پیروان مذاهب هشتگانه متفق و متحد بر مبادی و اصول اساسی اسلام هستند. تمام مذاهب به خداوند سبحانه و تعالی، و اینکه قرآن کریم کلام خداوند است که نازل شده است، و به آقای ما محمد ص نبی و رسولش برای تمام بشر ایمان دارند. و همگی بر ارکان خمس اسلام شهادتین، و نماز، و زکات، و روزه رمضان، و حج خانه خدا، و بر ارکان ایمان یعنی ایمان به خداوند و فرشتگان و کتب او و پیامبرانش، و روز آخر (قیامت)، و به قضا و قدر الهی بر خیر و شر متفق القولند. و اختلاف علماء بعضی پیروان مذاهب اختلاف در فروع است و اختلافی در اصول نیست، و این رحمت است.

۳- و اینکه اعتراف به مذاهب در اسلام به معنی التزام به روش روشن و مشخص در فتوی است. پس جایز نیست بدون شایستگی های مشخص و معین که حدود آن در هر مذهبی معین و محدود است فرد بر مسند فتوا تکیه زند. و افتاء بدون تقید به منهج مذاهب جایز نیست. و جایز نیست کسی ادعای اجتهاد کند و مذهب جدیدی آورد و یا اینکه فتاوی دهد که مسلمین را از تبعیت قواعد و ثوابت شرعی خارج سازد.

اجماع رهبران سیاسی و دینی جهان اسلام این نکات سه گانه را در سازمان کنفرانس اسلامی در مکه مکرمه در دسامبر سال ۲۰۰۵ میلادی و جولای ۲۰۰۵ میلادی و جولای ۲۰۰۶ میلادی، بنا نهادند و با اجماع در شش کنفرانس جهانی اسلامی کامل شد، و در آخرین کنفرانس مجمع جهانی فقه اسلامی در جده تکمیل و مورد موافقت شرکت کنندگان در عمان در جولای ۲۰۰۶ میلادی قرار گرفت. حاصل این تلاش در این است که بیش از ۵۰۰ دانشمند اسلامی مبرز از نواحی مختلف دنیا نسبت به پیام عمان و محورهای سه گانه آن اجماع توافق و اتحاد رأی دارند.^۲

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی^۳ که مرکز آن در ایران مستقر است در ادامه فعالیتهای سایت رساله عمان بسیاری از مستندات و فتاوا و پاسخ به استفسارات تهیه شده توسط سایت رساله عمان را ترجمه و در اختیار عموم قرار داد. مجموعه حاضر نیز با استفاده از همین مطالب تدوین شد تا بلکه قدمهایی نیک برداشته شده برای وحدت اسلام را به محکمتر نماید.

انشالله

^۲ نگاه کنید به: <http://ammanmessage.com/media/Amman-Message-pdf-booklet-v-2-5-2-08.pdf>

^۳ <http://www.taghrib.org/farsi/>

دعوة لتأييد رسالة عمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الصديق العزيز،

السلام عليكم،

في تشرين الثاني/ نوفمبر، ٢٠٠٤م، أطلق الملك عبدالله الثاني ابن الحسين، ملك الأردن، رسالة عمان، وهي بيان مفصل غايتها أن توضح للعالم الطبيعة الحقيقية للإسلام وطبيعة الإسلام الحقيقي. وهي رسالة قوامها الإخلاص لله تعالى، وحب الجار، والنية الطيبة، والإعتدال والسلام. ومنذ ذلك الحين أجملت رسالة عمان في ثلاثة محاور شرعية فقهية رئيسية، تعتبر كلاً منها أساسية وفي غاية الأهمية من أجل التصدي للمشكلات التي يواجهها العالم الإسلامي اليوم.

- ١- إن المدارس الإسلامية الفقهية والروحية التقليدية صحيحة من وجهة نظر الإسلام، وكل من يتبع إحدى هذه المدارس، التي تضم المذهب السني والمذهب الشيعي، فهو مسلم. وللإسلام أركانه الأساسية ولكنه متنوع أيضاً.
- ٢- لا يجوز تكفير أي مسلم.
- ٣- لا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات فكرية وأخلاقية، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بالمنهجية الملائمة.

وقد حظيت هذه المحاور، منذ إعلانها لأول مرة، بالاعتراف والمصادقة عليها على مستوى عالمي، من خلال الفتاوى والبيانات الرسمية التي صدرت عن أعلى وأبرز المرجعيات الدينية والفقهاء، من جميع المذاهب والمدارس الفكرية في جميع أرجاء العالم. وهذا حدث تاريخي فريد ويمكن تصفح البيانات والتوقع العائدة لهؤلاء القادة الدينيين على الموقع الإلكتروني: www.ammanmessage.com

إن هذه المحاور الثلاثة أساسية هامة لمستقبل العالم الإسلامي. فنحن نعاني من التفرق والفتنة، وعلينا أن نعيد تأكيد وحدتنا كأمة إسلامية. ونحن نعاني من الجراح والتخيز الجاهل الذي قد يؤدي بنا إلى النزاع مع العديدين الذين يعيشون معنا بسلام. وعلينا أن ندين ممارسات التكفير (التي تكفر المسلمين لما يصدر عنهم من تفسيرات وآراء مخالفة لتفسيراتنا وآراءنا)، التي كثيراً ما تفتح الباب لارتكاب جرائم رهيبية ضد إخواننا وأخواتنا. إضافة إلى ذلك، فإن جميع هذه الفظائع التي ترتكب باسم الإسلام تتسبب بها فتاوى أولئك الذين لا يتمتعون بالمؤهلات الأخلاقية والفكرية التي تخولهم إصدار الفتاوى.

ولهذا، فمن الأهمية بمكان أن نتحدث الأمة بصوت واحد في إعادة التأكيد على الإسلام الحقيقي. ونحن ندعوك إلى أن تضم صوتك إلى هذا الإجماع الإسلامي التاريخي العالمي. ونرجو أن تزور الموقع الإلكتروني www.ammanmessage.com حيث يمكنك الاطلاع بصورة أوسع على رسالة عمان، وحيث تجد العديد من الوثائق والروابط. وتحت كلمة (أيد رسالة عمان) يمكنك إضافة اسمك إلى قائمة المسلمين من جميع انحاء العالم الذين صادقوا على المحاور الثلاثة ودعموها. إن مصادقتك هامة لكل ما نتطلع إليه في مستقبلنا.

والسلام عليكم،

لجنة رسالة عمان.

رسالة عمّان

أسئلة متكرّرة

ملخص

بدأت رسالة عمان كبيان مفصّل أصدره صاحب الجلالة الملك عبدالله الثاني ابن الحسين ، عشية السابع والعشرين من رمضان المبارك عام ١٤٢٥هـ/ التاسع من تشرين الثاني (نوفمبر) عام ٢٠٠٤م، في عمّان، الأردن. وغايتها أن تعلن على الملأ حقيقة الإسلام وما هو الإسلام الحقيقي ، وتنقية ما علق بالإسلام مما ليس فيه، والأعمال التي تمثّله وتلك التي لا تمثّله. وكان هدفها أن توضح للعالم الحديث الطبيعة الحقيقية للإسلام وطبيعة الإسلام الحقيقي.

ومن أجل إعطاء البيان شرعية دينية أكبر، بعث جلالة الملك عبدالله الثاني بالأسئلة الثلاثة التالية إلى أربعة وعشرين عالماً من كبار علماء المسلمين من ذوي المكانة المرموقة من جميع أنحاء العالم، يمثلون جميع المذاهب والمدارس الفكرية في الإسلام:

١. تعريف من هو المسلم؟

٢. وهل يجوز التكفير؟

٣. ومن له الحق في أن يتصدّى للإفتاء؟

واستناداً إلى الفتاوى التي أصدرها هؤلاء العلماء الكبار (الذين من بينهم شيخ الأزهر، وآية الله السيستاني، والشيخ القرضاوي)، دعا جلالة الملك عبدالله الثاني، في تموز (يوليو) ٢٠٠٥م، إلى عقد المؤتمر الإسلامي الدولي الذي شارك فيه مائتان من العلماء المسلمين البارزين من خمسين بلداً. وفي عمّان، أصدر العلماء بالإجماع توافقهم على ثلاث قضايا رئيسية غدت تعرف فيما بعدك "محاورة رسالة عمّان الثلاثة"، وهي:

(١) إنّ كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنّة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ويحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوّف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح.

كما لا يجوز تكفير أيّ فئة أخرى من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى وبرسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وتحترم أركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إنّ ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير ممّا بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلّهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأنّ القرآن الكريم كلام الله المنزل، وبسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافة. وكلّهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحجّ البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وليس في الأصول، وهو رحمة. وقديماً قيل: إنّ اختلاف العلماء في الرأي أمرٌ جيّد.

(٣) إنّ الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدّى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل مذهب، ولا يجوز الإفتاء دون التقيّد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدّعي الاجتهاد ويستحدث مذهباً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابتها وما استقرّ من مذاهبها.

وقد تبنت القيادات السياسية والدينية في العالم الإسلامي هذه النقاط الثلاث بالإجماع في قمة منظمة المؤتمر الإسلامي في مكة المكرمة في كانون الأول (ديسمبر) عام ٢٠٠٥م. وعلى مدى عام من تموز (يوليو) ٢٠٠٥م إلى تموز (يوليو) ٢٠٠٦م، تم تبني النقاط الثلاث بالإجماع أيضاً في ستة مؤتمرات إسلامية عالمية أخرى، كان آخرها مؤتمر مجمع الفقه الإسلامي العالمي (ومقره جدة)، الذي عقد في عمان في تموز (يوليو) ٢٠٠٦م. فكان محصلة ذلك أن ما يزيد على خمسمائة عالم إسلامي بارز من مختلف أرجاء العالم وافقوا بالإجماع على رسالة عمان ومحاورها الثلاثة. [يمكنكم إن تضغطوا هنا للاطلاع على قائمة الأسماء الكاملة لهؤلاء العلماء].

إن هذا يُعد بمثابة إجماع تاريخي ديني وسياسي من أمة الإسلام في أيامنا هذه، وتعزيز لصورة الإسلام الحنيف. وأهمية هذا هو: (١) أن هذه هي المرة الأولى منذ ما يزيد على ألف عام تتوصل فيها الأمة رسمياً وبصورة مُحددة إلى مثل هذا الاعتراف المتبادل بين المذاهب المتعددة، (٢) وأن مثل هذا الاعتراف ملزم قانونياً للمسلمين، لأن الرسول صلى الله عليه وسلم قال: "إن أمتي لا تجتمع على ضلالة" (ابن ماجه، السنن، كتاب الفتن، حديث رقم ٣٩٥٠).

وهذه أخبار طيبة، ليس للمسلمين الذين يوفر لهم قاعدة للوحدة وحلاً للتنازع فيما بينهم فحسب، ولكن لغير المسلمين أيضاً؛ ذلك أن حماية المذاهب في الإسلام، تعني بالضرورة الحفاظ على الضوابط ووسائل الرقابة الداخلية في الإسلام. وبهذا تضمن وجود حلول إسلامية متوازنة للقضايا الرئيسية مثل حقوق الإنسان، وحقوق المرأة، وحرية الأديان، والجهاد المقبول شرعاً، والمواطنة الصالحة للمسلمين في البلدان غير الإسلامية، والحكومة العادلة الديمقراطية. كما أنها تعري آراء الأصوليين المتطرفين والإرهابيين، غير المقبولة شرعاً من وجهة نظر الإسلام الحقيقي. ويحضرنا في هذا المقام ما صرح به جورج يو وزير خارجية سنغافورة في الدورة الستين للجمعية العامة للأمم المتحدة (حول رسالة عمان)، عندما قال: "إن الحرب ضد الإرهاب ستكون أكثر صعوبة دون هذا التوضيح".

وأخيراً، مع أنه يعتبر هذا، بفضل الله، إنجازاً تاريخياً، فمن الواضح أنه سيبقى قليل الفاعلية إن لم يمارس في كل مكان. ولهذا يسعى جلالة الملك عبدالله الثاني الآن لتنفيذه، بمشيئة الله، من خلال إجراءات عملية متنوعة، تشمل (١) المعاهدات ما بين المسلمين، (٢) و التشريعات الوطنية والعالمية التي تستفيد من المحاور الثلاثة لرسالة عمان لتعريف الإسلام وعدم إجازة التكفير، (٣) و الاستفادة من النشر ووسائل الإعلام المتعددة في مختلف المناسبات لنشر رسالة عمان، (٤) و إدخال تدريس رسالة عمان في المناهج المدرسية والمواد الدراسية الجامعية في أنحاء العالم، (٥) و جعل رسالة عمان جزءاً من برنامج التدريب لأئمة المساجد وتضمينها في خطبهم ومواعظهم ودروسهم الدينية. يقول الله تعالى:

{ لَا حَبْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٥٠﴾

(النساء: ٤: ١١٤)

والحمد لله رب العالمين

فتوای مشترک اتحادیه جهانی علمای اسلام در اجلاس اردن

اتحادیه جهانی علمای اسلام در اجلاس خود در اردن با صدور فتوای مشترکی اعلام نمود: تکفیر پیروان مذاهب هشتگانه اسلامی جایز نیست.

در این بیانیه آمده است:

۱- آنچه برای رضای خدا و بر اساس بحث و تحقیق در این کنفرانس به آن رسیدیم، طی توافقی که در ذیل می آید، اعلام می نمایم هرکس که پیرو یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی)، مذهب جعفری، زیدی، اباضی و ظاهری باشد، مسلمان است و تکفیر او جایز نیست. ریختن خون او و تعرض به مال و ناموس او حرام است.

کما اینکه (طبق فتوای شیخ الازهر) تکفیر اصحاب عقیده اشعری، پیروان تصوف حقیقی و اهل اندیشه صحیح سلفی مجاز نیست. از این رو هیچ کس حق تکفیر گروه های مسلمانی را که ایمان به خداوند متعال، پیامبر اکرم(ص)، ارکان ایمان و احترام به ارکان اسلام در خود دارند و در عین حال منکر مسلمات و بدیهیات دین نیستند، ندارد.

۲- مذاهب هشتگانه پیش از اینکه اختلافاتی میان آن ها باشد، مشترکات فراوانی دارند و پیروان این مذاهب در مبادی اساسی اسلام متفق القولند. همگی به خدای یگانه، قرآن کریم و حضرت محمد(ص) به عنوان فرستاده خدا برای همه بشریت ایمان دارند. ضمن اینکه در باب ارکان پنجگانه اسلام یعنی شهادتین، نماز، زکات، روزه و حج اتفاق نظر دارند و نسبت به ارکان ایمان، یعنی ایمان به خدا، ملائکه، کتاب ها، پیامبران، آخرت، مقدرات نیک و بد، هم عقیده هستند، اما اختلاف علما در این مذاهب اختلافاتی است در فروع و نه در اصول و این خود رحمت است؛ زیرا در گذشته گفته اند: اختلاف علما در رأی، امر خوبی است.

۳- پیروی از مذاهب اسلامی به معنی التزام به راه صحیح و مشخص در فتواهاست، لذا هیچ کس، بدون هرگونه شایستگی که آن مذهب آن را تأیید می کند، حق قرار گرفتن در جایگاه فقهی را ندارد و مجاز به صدور فتوا بدون تبعیت از راه صحیح نیست. ضمن اینکه کسی حق ندارد در صدد تشکیل و تأسیس مذهب جدید و اصرار فتوای غیر قابل قبول و به دور از قواعد شریعت باشد.

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=32459>

پیش نویس منشور وحدت اسلامي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد البشرية ومقتداها محمد النبي الامين وآله الطاهرين و صحبه الميامين ومن تبعهم باحسان الي يوم الدين.

برپایه ایمان به این که اسلام، امانتی نزد مسلمانان است و دفاع از حریم و مقدسات آن بر همه واجب است؛ و با ملاحظه تأکید اسلام بر پایبندی به همه اموری که به وحدت اسلامي مي انجمد و روابط برادرانه را بین امتها برقرار مي سازد و منطق عقلاني و زبان گفت وگو را ترویج مي نماید و همکاري، همبستگی، همدلي و مصالح عالیة اسلام را تحقق مي بخشد؛ و نظر به ابعاد تهاجم گسترده و ناجوانمردانه دشمنان اسلام، استکبار جهاني و صهیونیسم بر فرهنگ، ارزشها، منافع و استقلال امت اسلامي و ضرورت بسیج همه نیروهاي مادي و معنوي در برابر این تجاوزات و دشمنیها:

ما دانشمندان و متفکران امضا کننده این منشور، پس از آگاهی از گامهاي ارزشمندی که علمای مسلمان در گذشته، در مکه مکرمه، تهران، امان، قاهره و ... برداشته اند، بر ایمان و پایبندی عمیق خود به مباني، اصول و شیوههاي زیر تأکید نموده، دیگران را به التزام به آن دعوت مي کنیم:

مباني

یکم: اسلام، دین خاتم و تنها راه اعتلای انسانیت و امانتی نزد مسلمانان است؛ از این رو بر مسلمانان است که آن را در همه عرصههاي زندگی، پیاده کرده و از حریم و مقدسات آن دفاع کنند و مصالح عالیة آن را بر تمامی مصلحتها، مقدم بدارند.

دوم: قرآن مجید و سنت شریف نبوی(ص)، دو منبع اساسی قانون گذاری اسلام و سایر تعالیم آن بوده و همه مذاهب اسلامي، بر حجیت و حقایقیت این دو منبع، اتفاق نظر دارند و اعتبار سایر منابع را برگرفته و مستند به این دو مي دانند.

سوم: ایمان به اصول و ارکان زیر، ملاک مسلمانی افراد است:

الف: ایمان به یگانگی خداوند متعال (توحید)؛

ب: ایمان به نبوت و خاتمیت رسول اکرم(ص) و این که سنت آن حضرت، یکی از دو منبع اساسی دین است؛

ج: ایمان به قرآن کریم، مفاهیم و احکام آن، به عنوان منبع اول دین اسلام؛

د: ایمان به معاد؛

ه: عدم انکار مسلمات مورد اتفاق دین و اعتقاد به ارکان اسلام، مانند: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و...

چهارم: اسلام راستین با به رسمیت شناختن اصل اجتهاد در چارچوب منابع اسلامي، اختلافات فکري را پذیرفته است؛ از این رو بر مسلمانان است که تنوع اجتهادها را امری طبیعی دانسته و به رأی دیگران احترام بگذارند.

پنجم: وحدت امت اسلامي و پاسداري از مصالح و منافع عمومي مسلمانان، اصلي مهم و برادري اسلامي اساس هر نوع همكاري، تعامل و همبستگي بين مسلمانان به شمار مي‌رود.

چشم‌اندازها

ششم: ضرورت دارد علما و اندیشمندان اسلامي موارد زير را نصب العین خویش قرار دهند:

۱- تلاش براي نزديك ساختن جامعه امروز اسلامي به شرايط و وضعيت صدر اسلام در راستاي گسترش برادري ديني، همكاري و همياري و تقوا پيشه‌نمودن و ايستادگي در برابر چالش‌ها، توصيه به حق و صبر و دوري از تفرقه و كشمكش و هر چه باعث سستي و ضعف مسلمانان مي‌شود.

۲- الكو قرار دادن رفتار ائمه مذاهب اسلامي با يك ديگر و گسترش آن در ميان پيروان امروز آنان.

۳- گسترش فرهنگ همبستگي بين مسلمانان تا جايي كه همه آنها، اختلافات فكري بين خود را پذيرفته و آن را نتيجه اجتهاد قانونمند بدانند.

هفتم: بر علما و اندیشمندان است كه حرکت بيداري اسلامي را تقويت، تعميق و هدايت نمايند و به‌منظور آشنائي مسلمانان با يكديگر بر نزديكي بين پيروان مذاهب، تحقق آفت ديني و اخوت اسلامي برپايه اصول ثابت و مشترك اسلامي تاكيد ورزند.

زمينه‌هاي تقريب

هشتم: تقريب مذاهب اسلامي همه عرصه‌هاي زندگي پيروان مذاهب را در برمي‌گيرد و شامل عقايد، فقه، اخلاق، فرهنگ و تاريخ مي‌شود.

برنامه‌هاي عمومي

نهم: علاوه بر آنچه گذشت، برنامه‌ريزي‌هاي زير هم براي تحقق تقريب مذاهب اسلامي لازم است:

۱- ضرورت همكاري كامل در مواردی كه مسلمانان برآن اتفاق نظر دارند.

۲- بسياج همه نيروهاي مادي و معنوي در راه اعتلاي كلمه الله و اجراي اسلام به‌عنوان استوارترين راه سعادت.

۳- موضع‌گيري هماهنگ و واحد در برابر دشمنان اسلام، به خصوص در مسائلي كه مورد اهتمام همه امت اسلامي است، مثل مسئله افغانستان، عراق و...

۴- خودداري مسلمانان از تكفير و تفسيق يك ديگر و نسبت بدعت به هم دادن. ما به عنوان مسلماناني كه به مشروعيت اجتهاد در چارچوب منابع اسلامي باور داريم، بايد لوازم و تبعات اين اصل را نيز پذيريم، هر چند، نظر اجتهادي ديگران، به باور ما خطا باشد. بايد داوري خود درباره اختلافات را از سطح ايمان و كفر، به سطح درست و نادرست، تغيير دهيم. همچنين تكفير ديگران به خاطر لوازم گفته يا رأي آنان كه به گمان ما به انكار اصول دين منجر مي‌شود، ولي آنان خود اين لوازم را قبول ندارند، جايز نيست.

۵- برخورد محترمانه با اختلافات، به عنوان نتيجه پذيرش تعدد اجتهاد در اسلام.

۶- بي‌حرمتي نكردن به مقدسات ديگران؛ وقتي اسلام به نوعي شكيبايي ديني در مناسبات خود با ساير اديان توصيه مي‌كند و از مسلمانان مي‌خواهد به مقدسات فكري و اعتقادي باطل ديگران، بي‌حرمتي ننمايند، به طريق اولي در مناسبات بين مسلمانان، بر اصل اجتناب از بي‌حرمتي به مقدسات پيروان مذاهب اسلامي و احترام به اهل بيت پاك رسول الله (ص) و اصحاب راست‌كردارش تاكيد مي‌نمايد.

۷- عدم تحميل مذهبي خاص بر افراد توسط سازمان‌ها و حكومت‌ها با سوءاستفاده از ضعف و نياز آنان: بايد با به رسميت شناختن مذاهب اسلامي معتبر، بر اساس اصول ياد شده، پيروان آنها را از تمامي حقوق شهروندي برخوردار ساخت.

۸- آزاد بودن در عمل به احکام شخصی؛ در مسایل مربوط به احوال شخصیه، پیروان مذاهب اسلامی تابع مقررات مذهب متبوع خود هستند، اما در امور مربوط به نظم عمومی، قوانین جاری کشور متبوع آنان، حاکم خواهد بود.

۹- از آنجا که قرآن کریم مسلمانان را به اصل گفت‌وگویی منطقی با دیگران به دور از هیاو و ایجاد رعب و به هدف دستیابی به حقیقت، دعوت کرده است، بنابراین بر مسلمانان به طریق اولی واجب است اختلافات خود را از طریق گفت‌وگویی مسالمت‌آمیز و با رعایت آداب منطقی و اخلاقی حل کرده و گام‌هایی عملی در این راه بردارند و به بعد عملی تقریب و تبلور ارزش‌های آن در زندگی، اهتمام داشته باشند.

۱۰- باب بحث و گفتگو در جنبه‌های تاریخی، عقیدتی و فقهی مورد اختلاف بین مسلمانان باز است و باید توسط متخصصان و با تکیه بر روح برادری، بی‌طرفی و حقیقت‌جویی انجام شود. از این رو شایسته است مراکزی خاص برای گفت‌وگو در مسایل عقیدتی، فقهی و تاریخی تأسیس گردد.

۱۱- آموزش فقه وحدت اسلامی، آداب اختلاف، و مناظره هدفمند در فقه، کلام و تفسیر موضوعی و تطبیقی در فضایی از احترام متقابل و عدم خرده‌گیری نسبت به آرای یکدیگر، در حوزه‌ها و مراکز علمی.

۱۲- احیای مکتب‌های تربیتی پای‌بند به کتاب و سنت، به عنوان وسیله‌ای برای کاهش گرایش‌های مادی افراطی و راه‌حلی جهت پیش‌گیری از فریب‌کاری مسلک‌های نوظهور و ناآگاه نسبت به اصول اسلامی.

۱۳- اهتمام علمای مذاهب به ترویج شیوه اعتدال و میانه‌روی، با به‌کارگیری همه ابزارهای علمی، ملاقات‌ها، سمینارهای علمی- تخصصی و کنفرانس‌های عمومی با استفاده از مؤسسات تقریبی و با هدف تصحیح نگاه به مذاهب اعتقادی، فقهی و تربیتی، به عنوان شیوه‌های گوناگون اجرای اسلام و این‌که اختلاف بین مذاهب، اختلاف تنوع و تکامل است، نه اختلاف تضاد و نیز ضرورت شناخت ویژگی‌ها و امتیازات هر یک از مذاهب و آشنایی با ادبیات آنها.

۱۴- مقابله با مکاتب و گرایش‌های فکری افراطی و تندرو، متعارض با کتاب و سنت. باید ضوابط ذکر شده در بندهای گذشته درباره شرایط اسلامی بودن گروه‌ها و گرایش‌ها را در نظر داشت.

۱۵- تأکید بر عدم مسئولیت مذاهب اعتقادی، فقهی و تربیتی در برابر اعمال اشتباه پیروان آنها، مانند: کشتار بی‌گناهان، هتک آبرو و حیثیت افراد، نابود کردن سرمایه‌ها و... و ضرورت اتخاذ تصمیماتی برای جلوگیری از اعمالی که شکاف بین مسلمانان را بیشتر کرده و نسبت کفر و گمراهی را متوجه آنان می‌سازد. و نیز تلاش برای حذف اعمال و مسایل تحریک‌کننده و فتنه‌انگیزی که باعث خشم مسلمانان و پراکندگی آنان می‌شود.

۱۶- انحصار صدور فتوا به کسانی که در شناخت کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم(ص) و علوم مربوط به آن مانند فقه و اصول، تخصص داشته، توانایی استنباط احکام شرعی از منابع آن را داشته باشند و نیز به موضوعات، اوضاع و احوال مردم و مقتضیات زمان آگاه باشند.

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=36290>

فتوى سماحة آية الله علي الخامنئي

بسم الله الرحمن الرحيم

الفرق الإسلامية بأسرها تعتبر جزء من الأمة الإسلامية و تتمتع بالإمتيازات الإسلامية . ويجاد الفرقة فيما بين الطوائف الإسلامية يعد خلافاً لتعاليم القرآن الكريم و سنة النبي الأكرم صلى الله عليه و آله و سلم ، كما و يؤدي الى اضعاف المسلمين و إعطاء الذريعة بأيدي أعداء الإسلام و لذلك لا يجوز هذا الأمر قط .

قسم الإستفتاءات

مكتب سماحة آية الله
الخامنئي (مد ظله العالی)

فتوى سماحة آية الله علي الخامنئي

إستفتاء

نظراً لوجود ادلة دامغة لضرورة وحدة المسلمين في الظروف الراهنة ، ما هو رأي مقام سماحتكم بخصوص اطلاق اسم الأمة الإسلامية على أتباع مذاهب الإسلامية الأخرى كالفرق الأربعة لأهل السنة والزيدية والظاهرية والأباضية وغيرهم من الذين يؤمنون بأصول دين الإسلام الحنيف ؟ وهل يجوز تكفير الفرق المذكورة اعلاه أم لا ؟ وما هي حدود التكفير في العصر الحالي اساساً ؟
ندعو الله سبحانه وتعالى لسماحتكم بمزيد من التوفيق في خدمة الإسلام والمسلمين وخاصة العالم الشيعي .

فتوی آية الله سيد علي خامنه‌اي مقام معظم رهبري جمهوري اسلامي ايران

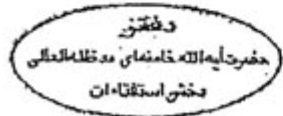
تاریخ:
شماره: +۰۵۴۲۵



۶۸۷۱

بسمه تعالی

فرق اسلامی همگی است اسلامی محبوب و از تمام مزیای اسلامی برخوردارند و
تفرقه بین طوائف مسلمین علاوه بر آنکه خلاف تعلیمات قرآن کریم و سنت رسول گرامی
اسلام (صلی الله علیه و آله) است، موجب تضعیف مسلمین و سوژه بدست دشمنان
اسلام دادن است، فلذا به هیچ وجه جایز نیست.



۶۸۷۱

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=36350>

فتوای آیه الله فاضل لنکرانی

استفتاء

چنانچه حضرت مستطاب عالی استحضار دارند غرب بویژه آمریکا با آغاز هزاره سوم میلادی عزم خود را با هدف ایجاد فتنه انگیزی در میان مسلمانان و تجسم چهره خشونت بار از اسلام و مسلمین جزم کرده است. از اینرو لزوم وحدت امت اسلامی بیش از هر زمان دیگری ضرورت می یابد.

حال با وجود ادله متقن حاکم بر وجوب وحدت مسلمین نظر حضرت مستطاب عالی در خصوص اطلاق امت اسلامی بر اتباع مذاهب دیگر اسلامی اعم از فرق چهارگانه اهل سنت، زیدیه، ظاهریه، اباضیه و دیگران که اصول دین مبین را معتقدند چیست؟ آیا تکفیر فرق مزبور جایز است یا خیر؟ و اصولاً حدود تکفیر در عصر حاضر چگونه است؟

توفیقات عالیه حضرت تعالی را در خدمت به اسلام و مسلمین بویژه جهان تشیع از درگاه ذات اقدس متعال خواستاریم.

این گروه محترم، اسامی باشند که منکرین از ضروریات دین هستند
یا بکنند العبادة بشئ نسب - ان الله ربهم یسبحون و یحمدون و یسبحون



فتوى سماحة آية الله السيد فاضل لنكراني

إستفتاء

كما يعرف مقام حضرة سماحتكم ، فقد عقد الغرب العزم بحلول الألفية الثالثة الميلادية لإثارة الفتنة في وسط المسلمين وترسيم صورة الإسلام والمسلمين بالعنف وعليه من الضروري تحقيق وحدة الأمة الإسلامية أكثر من أي وقت مضى .

ونظراً لوجود ادلة دامغة لضرورة وحدة المسلمين في الظروف الراهنة ، ما هو رأي مقام سماحتكم بخصوص اطلاق اسم الأمة الإسلامية على أتباع مذاهب الإسلامية الأخرى كالفرق الأربعة لأهل السنة والزيدية والظاهرية والأباضية وغيرهم من الذين يؤمنون بأصول دين الإسلام الحنيف ؟ وهل يجوز تكفير الفرق المذكورة اعلاه أم لا ؟ وما هي حدود التكفير في العصر الحالي اساساً ؟

ندعو الله سبحانه وتعالى لسماحتكم بمزيد من التوفيق في خدمة الإسلام والمسلمين وخاصة العالم الشيعي .

جواب الإستفتاء

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه الفرق تعتبر اسلامية إلا اذا تنكر احدى الضروريات للدين الحنيف او لا سمح الله تهين أو تسيء الى الأئمة الأطهار عليهم السلام .

قسم الإستفتاءات

مكتب سماحة آية الله العظمى

السيد فاضل لنكراني (مد ظله العالی)

فتوى سماحة آية الله الشيخ محمد علي التسخيري/ الأمين العام لمجمع التقريب بين المذاهب الإسلامية

مؤسسة آل البيت للفكر الإسلامي

ألخص جوابي على أسئلتكم الكريمة بما يلي:

- جواب السؤال الأول : نعم، يُعدُّ كل المتبعين لأيِّ واحد من هذه المذاهب الإسلامية المذكورة في السؤال مسلماً له كل ما للمسلمين من حقوق، وعليه ما عليهم من واجبات، ويشكلون بمجموعهم أفراد الأمة الإسلامية.
- جواب السؤال الثاني: لا يجوز مطلقاً تكفير من يمارس أيِّ واحد من المذاهب المذكورة، أو من يتبع العقيدة الأشعرية، أو من يسلكون طريق الصوفية الحقيقية، وكل من يؤمن بالتوحيد والنبوة والمعاد والواجبات الإسلامية الواضحة، كالصلاة والصوم والحج، لا يجوز تكفيره مطلقاً.
- جواب السؤال الثالث: ذكر العلماء جملة من الشروط والصفات التي يجب أن يتمتع بها الشخص حتى يصلح للفتيا، ومنها التوفر على معرفة أصول الفقه، والعلوم العربية، والقدرة على استنباط الأحكام الشرعية من الكتاب والسنة الشريفة.
- وخلاصة الأمر يجب أن يكون مجتهداً حتى يمكن أن يُفتي الناس.

حياكم الله وسدد خطاكم .

محمد علي التسخيري

الأمين العام لمجمع التقريب بين المذاهب الإسلامية

فتوى سماحة آية الله الشيخ محمد علي التسخيري/ الأمين العام لمجمع التقريب بين
المذاهب الإسلامية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجمع التفتيش

حضرة

مدير مؤسسة آل البيت للدراسات الإسلامية المحترم .

ألتخص جوابي عن أسئلتكم الكريمة بما يلي :

- جواب سؤال اول : نعم يُعدُّ كل المتبعين لأبيّة واحد من هذه المذاهب الإسلامية المذكورة في سؤال مسلمة له كل ما للسلين من صفوة وعليه ما عليهم من واجبات ، ويشكلون بمجموعهم أفراد الأمة الإسلامية .
- جواب السؤال الثاني :

لا يجوز مطلقاً تكفير من يمين أي واحد من المذاهب المذكورة أو من يتبع العقيدة الأشعرية أو من يسلكون طرق الصوفية الحقيقية ، وكل من يؤمن بالقرآن والسنّة والمعاد والواجبات الإسلامية الواضحة ، كالصلاة والصوم والحج ، لا يجوز تكفيره مطلقاً .



جواب سوال بنت :

ذكر العلماء جملة من الشروط والصفات التي يجب
 ان يتمتع بها الشخص حتى يصلح للفتيا ، ومنها
 التوفر مع معرفة اصول الفقه ، والعلوم العربية
 والقدرة مع استنباط الاحكام الشرعية ، من الكتاب
 والسنة الشريف ~~بملاحظة~~
 وفلاصحة الامر . يجب ان يكون محترماً حتى
 يمكن ان يُفتي الناس .

حيال الله وسدد خطاه

محمد علي التستيزي
 الامين العام لجمع التفتية

ترجمه فتوای آیه الله محمدعلی تسخیری مدیر مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی

دارالترجمه رسمی اریکا
شماره ۲۳۶

مترجم مسئول: مهران قربانی هویه



دادگستری جمهوری اسلامی ایران

تاریخ:
شماره:
پیوست:

موسسه آل بیت ویژه تفکر اسلامی

جوابهای خود را به ترتیب زیر خلاصه می کنم:

جواب سوال اول: بله، کلیه پیروان هر یک از مذاهب اسلامی مذکور در سوال مسلمان می باشند و از کلیه حقوق مسلمانان برخوردارند و تکالیفی که بر گردن آنهاست بر گردن اینها نیز می باشد و همگی آنها مردم امت اسلامی را تشکیل می دهند.

جواب سوال دوم: تکفیر پیروان هر یک از مذاهب مذکور، پیروان تفکر اشعریه، یا پیروان مسلک صوفی گری واقعی هرگز جایز نمی باشد و تکفیر هر کسی که به توحید، نبوت، معاد و تکالیف اسلامی و واجبات روش مانند نماز، روزه و حج نیز هرگز جایز نیست.

جواب سوال سوم: از نظر علمای دینی کسی صلاحیت فتوا دادن را دارد که مجموعه ای از شرایط و ویژگیها را داشته باشد. از جمله آگاهی فراوان در اصول فقهی و علوم زبان عربی و قدرت استنباط احکام شرعی از کتاب قرآن و سنت شریفه.
- خلاصه باید مجتهد باشد تا بتواند بر مردم فتوا دهد.

درود بر شما و خداوند شما را از خطا دور کند

محمد علی التسخیری

دبیرکل انجمن تقریب بین مذاهب اسلامی

دارالترجمه رسمی اریکا
شماره: ۲۳۶
مترجم مسئول: مهران قربانی هویه

توقيع سعادة المهندس السيد حسن شريعتمداري على النقاط الثلاثة

(١) إن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ومحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح.

كما لا يجوز تكفير أي فئة من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى وبرسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وأركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلمهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزل [المحفوظ من الله سبحانه والمصون عن التحريف] وسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافة. وكلهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وبعض الأصول وهو رحمة. وقد يقال: إن اختلاف العلماء في الرأي رحمة واسعة.

(٣) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يصدى للإفتاء دون مؤهلات علمية معينة، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث رأياً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابتها وما استقر من مذاهبها.

السيد حسن شريعتمداري

08-07-2007

توقيع الأمير سيف الدين على النقاط الثلاثة

(١) إن كل من تبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ويحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح. كما لا يجوز تكفير أي فئة أخرى من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى ويرسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وتحترم أركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلمهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزّل، وسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافة. وكلهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وليس في الأصول، وهو رحمة. وقد يقال: إن اختلاف العلماء في الرأي أمر جيد.

(٣) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل مذهب، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث مذهباً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابها وما استقر من مذاهبها.

السيد / افضل سيف الدين علي
سلطان الهمزة مسعودي
٢٠١٧/٤/٢٤

بيان صادر من سماحة السيد السيستاني حول الوحدة الاسلامية ونذ الفتنة الطائفية



موقع مكتب
سماحة آية الله العظمى السيد السيستاني (دام ظلّه)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
(وَاشْتَبِهُوا حَبْلَ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَلَا تَقْرَبُوا)

تمت الامة الاسلامية بطروف عصبية وتولج ازمات كبرى وتحديات هائلة تترس حاضرها وتهدد مستقبلها ، ويدرك الجميع - والمعالمة هذه - مدى العالمة الى مرض الصفوف ونذ الفتنة والابتعاد عن المعزات الطائفية والتجنب عن اشارة الخلافة للذهبية ، تلك الخلافة التي مضى عليها مرون متطالفة ولا يبدو سبيل الى حلها بما يكون مرضياً ومقبولاً لدى الجميع ، فلا ينبغي اذا اشارة الجدل حولها خارج اطار البحث العلمي الرصين ، ولا سيما انها لا تمس اصول الدين وركان العقيدة فان الجميع يؤمنون بالله الواحد الاحد ، وبمهالة النبي المصطفى صلى الله عليه وآله ، وبالقرآن الكريم ، وبكون القرآن الكريم - الذي صانه الله تعالى عن التحريف - مع السنة النبوية الشريفة مصدراً للاحكام الشرعية ، وبمعرفة أهل البيت عليهم السلام ، وبحوزة ذلك مما يستترك فيها المسلمون عامة و معها دعائم الاسلام : الصلاة والصيام والحج وغيرها .

فهذه المستتركات هي الاساس القويم للوحدة الاسلامية ، فلا بد من التركيز عليها التوثيق ارض المحبة والمودة بين ابناء هذه الامة ، ولا تقل من العمل على التفاسير السليمة مبنياً على الاحترام المتبادل وبدلاً عن المشاحنات والمنازعات المذهبية والطائفية اياً كانت عناوينها .

فيجدر بكل حريص على وحدة الاسلام ورفق للمسلمين ان يبذل ما في وسعه في سبيل التقريب بينهم والتفعل من حجم التفرقة الناجمة عن بعض التجاذبات السياسية للثأري التي مزجت من التفرق والتبعض وتوسع المجال لتحقيق ما يربى الاعتدال والاطمئنان في الصيغة على البلاد الاسلامية والاستيلاء على قلوبها .

ولكن الملاحظ - وللأسف - ان بعض الاستباخ والعميات يهلون على الناس من ذلك تماماً ويسعون لتكريس التفرقة والانقسام وتعميق هوة الخلافات الطائفية بين المسلمين ، وقد زادوا من جهودهم في الآونة الاخيرة بعد بعض الصراخ السياسية في المنظمة واستناد التفرغ على السلطة والنفوذ فيها ، فقد جردوا في محاولاتهم لظهور الفروقات المذهبية بينها بل والاضافة عليها من عند انفسهم مستحويين صالبي الدرس والجهتان لتحقيق ما يصبون اليه من الاساءة الى المذهب معين والتفقيص من حقوق اقباعه وتحويل الاخرين منهم .

وفي اطار هذا المخطط تشر بعض وسائل الاعلام - من الفضائيات ومواقع الانترنت والمجلات وغيرها - بين الجيوش الاخر فتاوى غريبة تنسج التي بعض الفرق والمذاهب الاسلامية وتنسبها الى سماحة السيد دام ظلّه في محاولة واضحة للاساءة الى موقع المرجعية الدينية وتبعض زيادة الاحتمان الطائفي وصولاً الى اهداف معينة .

ان فتاوى سماحة السيد دام ظلّه انما تؤخذ من مصادرها الوثوقة - ككتبة الفتاوى المعروفة الموثوقة بتوقيده وحقه - وليس فيها ما يبيح الى المسلمين من صائر الفرق والمذاهب ابدأ ، ويداهم من اذنى الامام بها كذب ما يقال ونسج خلاف ذلك .

ويضاف الى هذا ان مواقع سماحة والبيانات الصادرة عنه خلال السنوات الماضية بشأن اللجنة التي عينها لفرق الفرق وما اوصى به اقباعه ومقلديه في التعامل مع اقباعهم من اجل السنة من الحسة والاحترام ، وما أكد عليه مراراً من حرمة دم كل مسلم نسبياً كان او شعبياً وحرمة عرضه وماله والشر من كل من يسلك كما حرماً اياً كان صاحبه .. كل هذا يفصح بوضوح عن منسج المرجعية الدينية في التعامل مع اقباع صائر المذهب ونظرهما اليهم ، ولو جرى الجميع وفق هذا المنسج مع من يتخالف في المذهب لما آلت الامور الى ما نشهده اليوم من عنف احمي يصير لكل مكان وقلم خطيح لا يستتحي حتى الظل الصديق والشيخ الكبير والمرأة الحامل والى الله المشتكى .

نسأل الله تبارك وتعالى ان يأخذ بأيدي الجميع الى ماضية خير هذه الامة وصلاتها الله على كل نبي تدبر الى


 ١٤ / ٤ / ١٣٧٧ هـ
 ٢٠١٦ م

SISTANI@SISTANI.ORG
WWW.SISTANI.ORG

بيان صادر من سماحة السيد السيستاني حول الوحدة الاسلامية ونبذ الفتنة الطائفية

بسم الله الرحمن الرحيم

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»

تمرّ الأمة الاسلامية بظروف عصيبة و تواجه أزمات آبرى و تحدّيات هائلة تمسّ حاضرها و تهدّد مستقبلها ، و يدرك الجميع و الحال هذه مدى الحاجة الى رصّ الصفوف و نبذ الفرقة و الابتعاد عن النزعات الطائفية و التجنّب عن إثارة الخلافات المذهبية ، تلك الخلافات التي مضى عليها قرون متطاولة و لا يبدو سبيل الى حلّها بما يكون مرضياً و مقبولاً لدى الجميع ، فلا ينبغي اذاً إثارة الجدل حولها خارج إطار البحث العلمي الرصين ، و لاسيما انها لا تمسّ أصول الدين و ارآان العقيدة ، فان الجميع يؤمنون بالله الواحد الأحد و برسالة النبي المصطفى صلى الله عليه و آله و بالمعاد و بكون القرآن الكريم الذي صانه الله تعالى من التحريف مع السنة النبوية الشريفة مصدراً للأحكام الشرعية و بمودة أهل البيت عليهم السلام ، و نحو ذلك مما يشترك فيها المسلمون عامة و منها دعائم الاسلام : الصلاة و الصيام و الحج و غيرها.

فهذه المشتركات هي الاساس القويم للوحدة الاسلامية ، فلا بدّ من التّرايز عليها لتوثيق أواصر المحبة و المودة بين أبناء هذه الأمة ، و لا أقل من العمل على التعايش السلمي بينهم مبنياً على الاحترام المتبادل و بعيداً عن المشاحنات و المهادرات المذهبية و الطائفية أيّاً أنت عناوينها. فينبغي لكل حريص على رفعة الاسلام و رقيّ المسلمين أن يبذل ما في وسعه في سبيل التقريب بينهم و التقليل من حجم التوترات الناجمة عن بعض التجاذبات السياسية لئلا تؤدي الى مزيد من التفرق و التبعر و تفسح المجال لتحقيق مآرب الاعداء الطامعين في الهيمنة على البلاد الاسلامية و الاستيلاء على ثرواتها.

و لكن الملاحظ و للأسف أن بعض الاشخاص و الجهات يعملون على العكس من ذلك تماماً و يسعون لتكريس الفرقة و الانقسام و تعميق هوة الخلافات الطائفية بين المسلمين ، و قد زادوا من جهودهم في الآونة الأخيرة بعد تصاعد الصراعات السياسية في المنطقة و اشتداد النزاع على السلطة و النفوذ فيها ، فقد جدّوا في محاولاتهم لاظهار الفروقات المذهبية و نشرها بل و الاضافة عليها من عند أنفسهم مستخدمين أساليب الدسّ و البهتان لتحقيق ما يصبون اليه من الاساءة الى مذهب معين و التنقيص من حقوق أتباعه و تخويف الآخرين منهم.

و في إطار هذا المخطط تنشر بعض وسائل الإعلام من الفضائيات و مواقع الانترنت و المجلات و غيرها بين الحين و الآخر فتاوى غريبة تسيء الى بعض الفرق و المذاهب الاسلامية و تنسبها الى سماحة السيد دام ظله في محاولة واضحة للإساءة الى موقع المرجعية الدينية و بغرض زيادة الاحتقان الطائفي وصولاً الى أهداف معينة.

ان فتاوى سماحة السيد دام ظله انما تؤخذ من مصادرها الموثوقة آكتبه الفتاوية المعروفة الموثوقة بتوقيعه و ختمه و ليس فيها ما يسيء الى المسلمين من سائر الفرق و المذاهب أبداً ، و يعلم من له أدنى إلمام بها آذب ما يقال و ينشر خلاف ذلك.

و يضاف الى هذا ان مواقف سماحته و البيانات الصادرة عنه خلال السنوات الماضية بشأن المحنة التي يعيشها العراق الجريح، و ما أوصى به أتباعه و مقلّديه في التعامل مع إخوانهم من أهل السنة من المحبة و الاحترام، و ما أدد عليه مراراً من حرمة دم آل مسلم سنياً آن أو شيعياً و حرمة عرضه و ماله و التبرؤ من آل من يسفك دمأ حراماً أياً آن صاحبه آل هذا يفصح بوضوح عن منهج المرجعية الدينية في التعاطي مع أتباع سائر المذاهب و نظرتها اليهم، و لو جرى الجميع وفق هذا المنهج مع من يخالفونهم في المذهب لما آلت الامور الى ما نشهده اليوم من عنف أعمى يضرب آل مكان و قتل فظيع لا يستثني حتى الطفل الصغير و الشيخ الكبير و المرأة الحامل و الى الله المشتكى.

نسأل الله تبارك و تعالى أن يأخذ بأيدي الجميع الى ما فيه خير هذه الأمة و صلاحها انه على آل شيء قدير.

مكتب السيد السيستاني دام ظله

النجف الاشرف

١٤ / المحرم / ١٤٢٨

3/2/2007

فتوى سماحة آية الله السيد علي السيستاني / النجف الأشرف

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحة آية الله العظمى السيد علي السيستاني دام ظله الشريف
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

نرجو التفضل بإرشاد ملايين المسلمين حول هاتين المسألتين الهامتين:

أولاً: هل يعتبر كل من شهد الشهادتين وصلى باتجاه القبلة واتبع أحد المذاهب الثمانية وهي (الحنفي، الشافعي، المالكي، الحنبلي، الجعفري، الزيدي، الأباضي، الظاهري) مسلماً يحرم دمه وعرضه وماله؟

باسمہ تعالیٰ (ج) كل من يشهد الشهادتين ولم يظهر منه ما يناه في ذلك، ولم ينصب العداء لأهل البيت عليهم السلام فهو مسلم.

ثانياً: هل يجوز لأحد التصدي للإفتاء دون مؤهلات وشروط يحددها علماء كل مذهب؟
(ج): لا يجوز التصدي للإفتاء إلا للمجتهد الجامع لشرائط التقليد المذكورة في الرسالة العملية.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحة آية الله العظمى السيد علي الميرزا دام ظلّه الشريف
للسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

نرجو التفضل بإرشاد صائرين للمسلمين حول هاتين المسألتين الهامتين :
أولاً: هل يعتبر كل من شهد الشهادتين وتصلّى باتجاه القبلة وأتبع أحد
المذاهب الثمانيّة (وهي الحنفي والشافعي والمالكي والحنبلي والجعفري
والزيدي والأباضي والظاهرية) مسلماً يحرم نكاحه وعرضه وماله ؟
بما سبق ج. كمن يشهد الشهادتين ولم يظهر منه ما ينافي ذلك
ولم ينسب العداة لأهل البيت عليهم السلام فهو مسلم .

ثانياً: هل يجوز لأحد التصدي للآباء دون مؤهلات وشروط يحددها علماء
كل مذهب؟

ج. لا يجوز التصدي للآباء إلا للجهنم الجامع للشرائط المذكورة
في الرسالة العملية .
والسلام عليكم
ورحمة الله وبركاته



ترجمه فتاوی آیت الله سیستانی درباره پیروان مذاهب اسلامی

سؤال: آیا هرکس شهادتین را بر زبان آورد و رو به قبله نماز بخواند و از یکی از مذاهب هشتگانه (عبارتند از: حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، جعفری، زیدی، اباضی و ظاهری) پیروی کند مسلمان است و خون و ناموس و مالش حرمت دارد؟

جواب: به نام خدا. هرکس شهادتین را بر زبان آورد و هرکاری برخلاف آن انجام ندهد و به اهل بیت علیهم السلام دشمنی نرزد، مسلمان است.

سؤال: آیا کسی بدون اهلیت و شرایطی که علماء هر مذهب برای آن مشخص کرده اند، می تواند عهده دار مسائل فتوا شود؟

جواب: عهده دار شدن مسائل فتوا به جز برای مجتهد جامع شرایط تقلید که در رساله عملیه ذکر شده، برای کسی جایز نیست.

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=1797

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=32451>

(وثيقة تاريخية من ضمن هذا الكتاب: موقف ابن تيمية من من يتصب العداوة
لأهل البيت عليهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

اعتراف ابن تيمية بحديث الثقلين وأن مبغض أهل البيت ملعون: قال ابن تيمية في (مجموع
فتاوى ابن تيمية ج ١ ص ٣٩٢) ما هذا نصه:

قد ثبت عندنا في صحيح مسلم عن يزيد بن أرقم قال: "خطبنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم بغدير يُدعى خُماً بين مكة والمدينة فقال: أيها
الناس إني تأمركم فيكم الثقلين كتاب الله فذكر كتاب الله وحض الله عليه
ثم قال: وعترتي أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي أذكركم الله
في أهل بيتي" قلت لمقدم: ونحن نقول في صلاتنا كل يوم: "اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد وبأمرك على محمد وعلي
آل محمد كما بأمرك على إبراهيم إنك حميد مجيد" قال مقدم: فمن يبغض أهل
البيت؟ قلت: من أبغضهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لما يقبل الله منه
صرفاً ولا عدلاً. ثم قلت للوزير المغولي لآخي شيء قال عن يزيد وهذا तरी؟ قال:
قد قالوا له إن أهل دمشق نواصب قلت بصوت عال: يكذب الذي قال هنا ومن قال هذا:
فعليه لعنة الله، والله ما في أهل دمشق نواصب وما علمت فيهم ناصبياً ولو تخصص أحد
علياً بدمشق لغامر المسلمون عليه لكن كان قديماً لئلا كان بنو أمية ولاة البلاد -
بعض بني أمية يتصب العداوة لعلي وسببه وأنا اليوم فما بقي من أولئك أحد".

(مجموع فتاوى ابن تيمية ج ١ ص ٣٩٢)

فتوى سماحة آية الله السيد محمد سعيد الحكيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
مكتب الأمانة العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحة آية الله العظمى السيد محمد سعيد الحكيم دام ظله .

قد ورد إلينا أسئلة كثيرة من المسلمين ومن غير المسلمين عن الجمع الإسلامي والعلاقات بين المذاهب الإسلامية . فإننا نرجو من سماحتكم الإجابة عليها للتوضيح والإصلاح فجزاكم الله خيراً الجزاء .

الأول: هل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية- يعني المذهب الحنفي والمذهب المالكي والمذهب الشافعي والمذهب الحنبلي والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي- يجوز أن يعد مسلماً ؟

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد

يكفي في انطباق عنوان الإسلام على الإنسان الإقرار بالشهادتين والفرائض الضرورية في الدين كالصلاة وغيرها وبذلك تترتب عليه أحكام الإسلام من حرمة المال والدم وغيرها وقد تعرض سماحة السيد دام ظله للموضوع المذكور في كتابه في رحاب العقيدة ج ١ ص ٣٤-٤٣ .

الثاني: ما هي حدود التكفير في الإسلام؟ هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية المعروفة- الذي ذكرناه في السؤال الأول- أو من يتبع العقيدة الأشعرية أو المعتزلة؟ وهل يجوز تكفير الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية؟ يتضح الجواب مما سبق .

الثالث: من يجوز أن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى بإفتاء فتاوى وهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية؟ المفتي هو المجتهد العادل والذي تجتمع فيه شروط الإفتاء والمذكورة في الرسالة العملية منهاج الصالحين .

غانم جواد
مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
لندن 29 ربيع الآخر 1426 هجري
2005-6-7 م

١/١
الشيخ الحكيم

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=37058>

ترجمه فتوای آیه الله سید محمد سعید حکیم

دارالترجمه رسمی اریکا
شماره ۲۳۶

مترجم مسئول مهران قربانی هویه



دادگستری جمهوری اسلامی ایران

تاریخ
شماره:
پیوست:

موسسه خیریه الامام الخوئی

دفتر دبیرخانه

جناب آیت‌اله عظمی سید محمد سعید الحکیم دام ظه

سوالهای زیادی از سوی مسلمانان و غیرمسلمانان در مورد جامعه اسلامی و روابط بین مذاهب اسلامی مطرح گردیده است. از این رو جهت توضیح و راهنمایی خواهشمند است که جنابعالی پاسخ این پرسشها را بدهید و بهترین اجراها را برای شما از خداوند خواستاریم.

سوال اول: آیا کسی که پیرو یکی از مذاهب اسلامی چون مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، زیدی و اباضی باشد و تعالیم آنها را اجرا کند جزء مسلمانان به شمار می‌رود؟

بسم اله الرحمان الرحیم وله الحمد

برای آنکه عنوان مسلمان بر کسی اطلاق شود، کفایت می‌کند که او شهادتین بگوید و فرائض ضروری دین مانند نماز و غیره را اجراست. و جنابعالی در کتاب رحاب العقیده، جلد یک صفحات 34-43 به این موضوع اشاره کرده‌اید.

سوال دوم: حدود تکفیر در اسلام کدام است؟ آیا جایز است که مسلمانی پیروان یکی از این مذاهب معروف اسلامی که در سوال اول ذکر شد یا پیروان مذهب اشعری یا معتزله را تکفیر کند؟ آیا تکفیر پیروان مسلک صوفی‌گری راستین جایز است؟ بنا بر آنچه که گفته شد جواب این سوال واضح و روشن است.

سوال سوم: چه کسی می‌تواند یک مرجع تقلید واقعی در اسلام شود؟ و شرایط اصلی کسی که مسئولیت صدور فتوا و هدایت مردم بر اساس استنباط و پیروی از شریعت اسلامی را دارد، چیست؟ مرجع تقلید یک مجتهد عادل و کسی است که شرایط فتوا دادن ذکر شده در رساله علمی منهاج الصالحین در وی یک جاگرد آمده است.

غانم جواد

موسسه خیریه الامام الخوئی

لندن ۲۹ ربیع الاخر ۱۴۲۶ هجری

۹/ج۱

الشیخ الحکیم

۲۰۰۵/۶/۷ میلادی

فکس: ۶۶۹۴۱۷۵۱

تلفن: ۶۶۴۳۹۸۵۰

همراه: ۰۹۳۲۹۲۸۴۰۱۳ (کاکاوند)

پست الکترونیک: erika2007@yahoo.com

آدرس: ضلع جنوب غربی میدان انقلاب جنب بانک صادرات پاساژ زندگی طبقه دوم واحد ۳

فتوى سماحة آية الله السيد محمد سعيد الحكيم / النجف الأشرف

AL-KHOEI FOUNDATION
General Secretariat Office

مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
مكتب الرسالة العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحة آية الله العظمى السيد محمد سعيد الحكيم دام ظلها

لقد وردت إلينا أسئلة كثيرة من المسلمين ومن غير المسلمين من جميع الأناس والملايين من المذاهب الإسلامية. ولما نرجوا من سماحتكم الإجابة عليها للتوضيح والإصلاح في حق الله الخبير القدر.

الأول: هل من واجب زيارته مع أبي وأمه من المذاهب الإسلامية، وعلى المذاهب الحنبلية والمذاهب المالكية والمذاهب الشافعية والمذاهب الحنبلية والمذاهب الشافعية، والمذاهب الألبانية وغيرها أن يذهبوا إليها؟

بسم الله الرحمن الرحيم

كلمتي في الزيارات تنص على الإسلام على الأساسين القرآنيين والشاهدين والفقهاء الصغار والكبار في الدين كالمجاهدين والفقهاء وغيرهم الذين هم أركان الإسلام ومعهم المال والدم وغيرهما وقد أمرهم بواجب الزيارة مع طائر المراسم المذكور في كتابي رسالة الإسلام ص 33-34.

لكني ربما سمعت من بعضهم في الإسلام أن يقولوا إن زيارة الأئمة من غير أن يكونوا في طاعتهم الإسلامية المعروفة التي أتى بها من الرسول الأول صلوات الله عليهم الأجمعين أو من بعدهم من الأئمة الذين هم أركان الإسلام في طاعتهم الإسلامية المعروفة الحقيقية.

بسم الله الرحمن الرحيم

ثالث: من يجوز أن يغير مظهره في الإسلام أو يهاجى التوجهات الأساسية لمن يمسى بلقبه الفكري ويبدعه في نفسه في هذا المجال التوجيه الإسلامي؟

المنهي هو المجهول العادل والذي يتبع غير شريعة الإسلام

في المذاهب في الرسالة العامة من الإمام الخميني

علم جواد
مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
لندن 29 ربيع الآخر 1426 هجري
7-2005 م

١٤٢٤
١٤٢٤
مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
لندن

Cherbourg Road, London NW6 6TN, UK.
Tel: (44) (0) 20 7572 4049 Fax: (44) (0) 20 7572 4096
www.al-khoei-foundation.org
Charity No: 60700

فتوى سماحة آية الله الشيخ إسحاق الفياض / النجف الأشرف

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
مكتب الأمانة العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحة آية الله العظمى الشيخ إسحاق الفياض دام ظله .

قد ورد إلينا أسئلة كثيرة من المسلمين ومن غير المسلمين عن الجمع الإسلامي والعلاقات بين المذاهب الإسلامية . فإننا نرجو من سماحتكم الإجابة عليها للتوضيح والإصلاح فجزاكم الله خير الجزاء .

الأول: هل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية- يعني المذهب الحنفي والمذهب المالكي والمذهب الشافعي والمذهب الحنبلي والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي- يجوز أن يعد مسلماً؟

بسمه تعالى: نعم هؤلاء كافة مسلمون، فإن المعيار في الإسلام إنما هو الشهادة بوحداية الله تعالى وبرسالة الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله . فكل من يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله، أو يقول لا إله إلا الله محمد رسول الله فهو مسلم يترتب عليه جميع أحكام الإسلام من حرمة دمه وعرضه وماله، سواء أكان جعفرياً أم زيدياً أم سنياً بكل مذهبها من المذهب الحنفي والمذهب الشافعي والمذهب المالكي والمذهب الحنبلي والمذهب الإباضي . . .

الثاني: ما هي حدود التكفير في الإسلام؟ هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية المعروفة- الذي ذكرناه في السؤال الأول- أو من يتبع العقيدة الأشعرية أو المعتزلة؟ وهل يجوز تكفير الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية؟

بسمه تعالى: المعيار في الكفر إنكار الوحدانية أو الرسالة، وعليه فلا يجوز تكفير من يتبع العقيدة الأشعرية أو المعتزلة أو يسلك الطريقة الصوفية طالما هو معترف بالوحدانية والرسالة . . . ومن هنا لا

يوجد بين علمائنا الكرام من زمن الأئمة (ع) إلى زماننا هذا عالم يكفر سائر المذاهب الإسلامية لأنهم جميعاً يقولون بأن من اعترف بالوحدانية والرسالة فهو مسلم محمّون الدم والعرض والمال .

الثالث: من يجوز أن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى بإفتاء فتاوى وهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية؟

بسمه تعالى: ليس لكل أحد أن يكون مفتياً في الإسلام إلا من مارس الدراسات الإسلامية بدقة من الفقهية والأصولية القائمة على أساس مبدإ الكتاب والسنة طوال فترة لا تقل عن ثلاثين أو أربعين سنة بجد وجهد وتفهم في الحوزات العلمية كالنجف الأشرف ونحوه، وحينئذ فيحق له أن يمارس عملية الاجتهاد والاستنباط والإفتاء، نظير الطبيب إذ ليس لكل أحد أن يمارس عملية الطبابة إلا من مارس الدراسات الطبية فترة طويلة . .

غانم جواد
مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
لندن ٢٩ ربيع الآخر ١٤٢٦ هجري
٢٠٠٥-٦-٧ م

محمد إسحاق فياض
١٢ جمادى الأولى ١٤٢٦ هـ

فتوى سماحة آية الله الشيخ بشير النجفي / النجف الأشرف

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
مكتب الأمانة العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحة آية الله العظمى الشيخ بشير النجفي دام ظله .

قد ورد إلينا أسئلة كثيرة من المسلمين ومن غير المسلمين عن الجمع الإسلامي والعلاقات بين المذاهب الإسلامية . فإننا نرجو من سماحتكم الإجابة عليها للتوضيح والإصلاح فجزاكم الله خير الجزاء .

الأول: هل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية- يعني المذهب الحنفي والمذهب المالكي والمذهب الشافعي والمذهب الحنبلي والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الأباضي- يجوز أن يعد مسلماً؟

بسمه سبحانه: كل من يقر بالتوحيد ويعتقد بنبوّة محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم وأن رسالته خاتمة النبوات والرسالات الإلهية والمعاد ولا يرفض شيئاً مما علم وثبت أنه من الإسلام فهو مسلم تشمله الأحكام الإسلامية وهو محقون الدم والعرض والمال ويجب على المسلمين جميعاً الدفاع عنه وعن ماله وعن عرضه والله العالم .

الثاني: ما هي حدود التكفير في الإسلام؟ هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية المعروفة- الذي ذكرناه في السؤال الأول- أو من يتبع العقيدة الأشعرية أو المعتزلة؟ وهل يجوز تكفير الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية؟

بسمه سبحانه: من يقر بالشهادتين الشهادة بالتوحيد والشهادة بنبوّة محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وبالقيامة ولا يرفض ما ثبت أنه من الدين الإسلامي لا يجوز تكفيره بل روي عن النبي صلى الله عليه وآله منع ذلك منعاً باتاً ومن يشيع الفتن الطائفية أو يكفر أبا طائفة يؤمن وتقر بما ذكرناه فهو

إما جاهل أو متجاهل أو معاند للإسلام اندس بين المسلمين لخدمة المستكبر الكافر بغية تشييت المسلمين لتفريقهم وجعلهم طرائق قرداً والله العالم.

الثالث: من يجوز أن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى بإفتاء فتاوى ويهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية؟

بسمه سبحانه: يشترط في من يتصدى هذا المنصب الشرعي الخطير أمور: البلوغ المذكورة الاجتهاد المطلق في علمي الأصول والفقه وما يتوقفان عليه العدالة الإيمان وأن لا يكون معانداً ومحارماً لأهل البيت عليهم السلام والعقل هذه الأسس الأولى التي يجب توفرها في كل من يريد أن يتصدى لهذا المنصب الشرف الخطير والله العالم:

غانم جواد
مؤسسة الإمام الخوئي الحبرية
لندن 29 ربيع الآخر 1426 هجري
2005-6-7 م

ختم وتوقيع

فتوى سماحة آية الله السيد حسين إسماعيل الصدر

مكتبة

سماحة آية الله الفقيه السيد حسين السيد إسماعيل الصدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله وصحبه الطيبين الطاهرين الأبرار المنتجبين

سمو المبعوث الشخصي والمستشار الخاص لجلالة الملك المعظم
الأمير غازي بن محمد حفظكم الله وراكم

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ،

تحية طيبة مشفوعة بالحب والتقدير ومقرونة بالدعاء لكم بالصحة والعافية والتوفيق لخدمة ديننا الحنيف وأمتنا العربية المحيطة و لخدمة شعبينا العزيزين و ببلدنا الكريمين العراق والأردن و بعد ،،،

فجواباً على رسالتكم الكريمة ، أبارك لكم عملكم و مساعاكم من أجل توحيد الكلمة و رص الصف و جمع الشمل مؤكداً لكم أن كل من تلفظ بكلمة الشهادتين (أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمد رسول الله) من دون أن ينكر ضرورة من ضروريات الدين فهو مسلم يحرم دمه و ماله و عرضه ، و قد قال الرسول الأعظم صلوات الله و سلامه عليه (كل المسلم على المسلم حرام دمه و ماله و عرضه) ، و إن المذاهب واقع إسلامي لا بد أن ينظر إليها بكل احترام و تقدير و لا بد لاتباعها الإقتداء بها وفقاً لقاعدة الإلزام ، و قد قال الإمام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام (الزموهم بما ألزموا به أنفسهم) و إنه لا يجوز لغير المجتهد الجامع لشرائط الإفتاء أن يفتي لأنه يكون من الإفتاء بغير علم ، و قد ورد في ذلك عن الإمامين محمد الباقر و جعفر الصادق عليهما السلام (من أفتى بغير علم أكبه الله على منخريه في النار) و لا يجوز لأحد من المسلمين الأخذ برأيه و لا بفتياه و الله سبحانه تعالى الموفق .

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

السيد حسين السيد إسماعيل الصدر



فتوای آیت الله سید حسین صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله وصحبه الطيبين الطاهرين الابرار
المتتجين

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

در پاسخ به نامه ارزشمند شما، سعی و تلاش شما را برای وحدت کلمه، اتحاد صفوف و همبستگی بین مسلمانان، تبریک می گویم و تأکید می کنم که هرکس کلمه شهادتین (اشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله) را بر زبان جاری سازد و هیچ یک از ضروریات دین را منکر نشود، مسلمان است و جان، مال و آبرویش محترم است.

رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه فرمود:

كل المسلم على المسلم حرام، دمه و ماله و عرضه: همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است. خونش، مالش و آبرویش.

مذاهب اسلامی، واقعیت هایی هستند که باید با احترام و تقدیر به آنها نگریست. پیروان هر مذهبی باید بر اساس قاعده الزام از مذهب خود تبعیت کنند. امام جعفر صادق (ع) فرموده است: الزمهم بما الزموا به انفسهم: به آنچه خود آنها قبول دارند، آنها را الزام کنید.

برای کسی که مجتهد جامع شرایط افتاء نباشد، فتوا دادن جایز نیست، زیرا این کار مصداق فتوای به غیر علم است و از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت شده است که فرموده اند: من افتی بغیر علم اکبه الله علی منخریه فی النار: هرکسی به غیر علم (از روی نادانی) فتوا دهد، خداوند او را با صورت به آتش خواهد افکند.

هیچ یک از مسلمانان هم نمی توانند به رأی و فتوای او عمل کنند.

خداوند سبحان توفیق عطا فرماید.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

سید حسین سید اسماعیل الصدر

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=37372>

فتوى سماحة السيد محمد حسين فضل الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الجمهورية الإسلامية الإيرانية
السنة ١٤٢٦ هـ
العدد ١٤٢٦

تاريخ:
العدد:

سعادة الأخ محمد إيراني (حفظكم المولى)
سفير الجمهورية الإسلامية الإيرانية في عمان

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

إن الإسلام يتمثل بإظهار الشهادتين بكل لوازمهما العقيدية مما اشتمل عليه القرآن الكريم فمن التزم بهما كان مسلماً، له ما للمسلمين وعليه ما عليهم، حتى أن إنكار الضروري من الدين لا يوجب الكفر إلا إذا التفت المنكر إلى لازمه من تكذيب الرسول (ص)، باعتبار أن بداهته تلازم ذلك غالباً، أما الاختلاف في النظريات مما اختلف فيه العلماء من خلال النقاش في وثيقة رأو أو دلالة حديث، أو من خلال بعض الأمور المثيرة للجدل، فإنها لا تؤدي إلى التكفير.

وفي ضوء ذلك، فإننا نعتقد أن كل المسلمين في مذاهبهم داخلون في مصطلح الأمة الإسلامية، ولا يجوز تكفيرهم من أية جهة، ولا بد من حل المشاكل بالحوار الموضوعي العقلاني المرتكز على هدى القرآن الكريم: "فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله والرسول".

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

محررين
فضل الله
١٤ / ١٤٢٦ هـ



فتوای آیت الله سید محمد حسین فضل الله درباره پیروان مذاهب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام در اظهار شهادتین با همه لوازم عقیدتی آن که در قرآن کریم آمده است، خلاصه می شود. هرکس ملتزم به شهادتین باشد، مسلمان است. از همه حقوقی که مسلمانان برخوردارند، برخوردار و همه وظایف مسلمانی بر او واجب می شود. انکار ضروری دین هم، موجب کفر نمی شود، مگر این که فرد منکر، متوجه باشد که لازمه انکارش، تکذیب رسول الله (ص) است که به خاطر بدیهی بودن موضوع، به طور غالب چنین است. اما اختلاف در مسائل نظری، که غالباً علما در آن اختلاف دارند و به خاطر اختلاف در وثاقت راوی یا دلالت حدیث یا برخی امور جنجال برانگیز دیگر، مورد مناقشه قرار می دهند، به کفر نمی انجامد. در پرتو این نظر، ما بر این باوریم که همه مسلمانان و پیروان مذاهب، داخل در امت اسلامی هستند. به هیچ وجه تکفیر آنها جایز نیست و باید مشکلات را از راه گفت و گوی علمی و منطقی و خردمندانه در پرتو هدایت قرآن حل کنیم.

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)

پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.

والسلام علیکم رحمة الله و برکاته

محمد حسین فضل الله

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=36848>

البيان الختامي الصادر عن المؤتمر الخامس لعلماء العراق

بسم الله الرحمن الرحيم

البيان الختامي الصادر عن المؤتمر الخامس لعلماء العراق

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

وبعد...

فقد أختتمت في العاصمة عمان أعمال المؤتمر الخامس لعلماء العراق الذي انعقد للفترة من ١٦- ١٧ ربيع الأول ١٤٢٨ هـ الموافق ٤- ٥ نيسان ٢٠٠٧م.

برعاية كريمة من لدن صاحب الجلالة الملك عبد الله الثاني ابن الحسين المعظم ملك المملكة الأردنية الهاشمية حفظه الله ورعاها! وقد شارك في المؤتمر جمهرة من كبار علماء العراق ومفكره في (الداخل والخارج) وناقشوا:

1. مجموعة من البحوث التي قُدمت للمؤتمر والتي تعالج مشاكل حيوية في حقل العمل الشرعي .
2. مجموعة من المشاكل الملحة التي تعيشها الساحة العراقية خصوصاً .

وقد خرج المؤتمر بالتوصيات التالية:

أولاً: ضرورة التركيز على علاقة الجماهير بالعلماء والالتفاف حولهم ليمارسوا دورهم الريادي بين الناس.
ثانياً: ضرورة صدور الفتوى عن جماعة من أهل العلم والدراية والتقوى والأخذ بمبدأ الشورى في الفتوى، مع الابتعاد عن الفتاوى المتسرعة والعاطفية وفتاوى أنصاف المتعلمين.
ثالثاً: المطالبة باطلاق سراح المعتقلين لدى الحكومة وقوات الاحتلال؛ إثباتاً لحسن النوايا في المصالحة لبناء عراق جديد، ومناشدة الامم المتحدة والدول العربية كي تتدخل لتحقيق ذلك .
رابعاً: نبذ الخلاف العرقي والطائفي وضرورة العمل من كل الفرقاء للحفاظ على وحدة العراق.
خامساً: يندد المؤتمر بالممارسات غير الانسانية من اختطاف واغتيال واعتقال وتهجير وتفجير، كما يندد بالاعتداء على اماكن العبادة.
سادساً: ضرورة العمل بكل الوسائل ومن ضمنها المقاومة المشروعة لاجراج قوات الاحتلال ووضع جدول زمني لانسحابها.

سابعاً: المطالبة باعادة كافة المساجد المغتصبة والعمل على فتح جميع الجوامع المعطلة.

وقد قرر المؤتمر:

أولاً: تشكيل (مجلس علماء العراق)، ليسد فراغا في ساحة العمل الشرعي والفقهي في العراق.
ثانياً: إنبثق عن مجلس علماء العراق (المجمع الفقهي العراقي) ليأخذ على عاتقه :

1. إصدار الفتاوى .
2. إعداد الدراسات الشرعية .
3. التنسيق مع المؤسسات الشرعية المماثلة .

ثالثاً: الدعوة إلى عقد مؤتمر موسع لعلماء المسلمين في العراق بكل مذاهبهم لغرض ايقاف نزيف الدم، وتوحيد الكلمة وتفعيل وثيقة مكة المكرمة إحتراما للعهد الذي قطعه جميع الأطراف العراقية على نفسها أمام بيت الله

الحرام .

رابعاً: اعتماد المحاور الثلاثة لرسالة عمان التي وقع عليها كبار علماء الأقطار الإسلامية كأساس متفق عليه، والتي تنص على:

1- أن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، و الشافعي، و الحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره، و يحرم دمه وماله وعرضه ، ووفقاً لما جاء في فتوى شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي، وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح كما لا يجوز تكفير أي فئة من المسلمين تؤمن بالله سبحانه و تعالى و برسوله ص، و أركان الإيمان، و أركان الإسلام، و لا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة .

2- أن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى واحداً واحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزل (المحفوظ من الله سبحانه والمصون عن التحريف)، وبسيدنا محمد ص نبياً ورسولاً للبشرية كافة، وكلهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة : الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان : الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره، واختلاف العلماء من أتباع المذاهب ؛ هو اختلاف في الفروع وبعض الأصول، وهو رحمة. وقديماً قيل: إن اختلاف العلماء في الرأي رحمة واسعة .

3- أن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات علمية معينة، ولا يجوز الإفتاء دون التقيّد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث رأياً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تُخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابتها وما استقر من مذاهبها .

يمكن الإطلاع على رسالة عمان كاملة من خلال الموقع الإلكتروني :

www.ammanmessage.com

وفي الختام يتوجه المؤتمر بالشكر الجزيل إلى المملكة الأردنية الهاشمية ملكاً، و حكومة، و شعباً على كرم الضيافة و مشارطتهم لنا في مصائبنا وهذا نابع من صميم إيمانهم و عقيدتهم.

سدد الله خطى الجميع لما فيه الخير إنه ولي ذلك والقادر عليه، والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

المؤتمر الخامس لعلماء العراق

كتب بتاريخ ١٧ ربيع الأول ١٤٢٨ هـ

٥ نيسان ٢٠٠٧ م

توقيع الشيخ بدر الحجرف

(١) إن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ويحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح. كما لا يجوز تكفير أي فئة أخرى من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وتحترم أركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلمهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزل، وسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافة. وكلمهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وليس في الأصول، وهو رحمة. وقد يقال: إن اختلاف العلماء في الرأي أمر جيد.

(٣) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل مذهب، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث مذهباً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابها وما استقر من مذاهبها.

فتوى مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية/ المملكة المتحدة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسة الإمام الخوئي الخيرية
Al-Khoei Be'evolent
Foundation

سعادة البروفسور إبراهيم شيوخ المكرم

مدير مؤسسة آل البيت للفكر الإسلامي
عمان - المملكة الأردنية الهاشمية

2005/6/14

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وبعد،

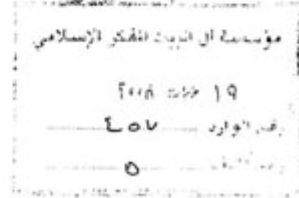
أبعث إلى سعادتكم أجمل التحيات والفضل الأمنيات سائلين العلي القدير أن يوفقكم لكل خير.

يطرب لي أن أرسل إلى سعادتكم الجواب الكامل على الاستفتاء الذي تفضلتم وبعثتم به إلى المؤسسة بتاريخ 2005 /5/30 ، وفقنا المولى تبارك وتعالى وإياكم لخدمة دينه الحنيف وجمع الصف وتوحيد الكامة لإعلاء دينه ونصرة المسلمين.

كما نرفق لكم مختصر بحث آية الله الشيخ أحمد البهادلي الذي لقيه في المعهد الملكي للشؤون الدولية (جنم هاوس) حيث عقد مؤتمر تحت عنوان: هل الإسلام يهدد الغرب؟ عاكساً لتوجهات مدرسة النجف الأثرى في العراق.

وفقكم المولى وأجزل لكم العطاء ودمتم موفقين في مساعيكم.

أخوكم
عبد الصاحب الخوئي
الأمين العام



tone Hall, Chevening Road,
London NW6 6TN UK.

Tel: +44 20 7372 4049

Fax: +44 20 7372 0694

Email: www.alkhoei.org

Charity Reg. No: 202000

لدرج أجوبة الاستفتاء كمايلي:

السؤال الأول:

هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءاً من الإسلام الحقيقي، أو بمعنى آخر هل كل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية يعني المذاهب لسنية الأربعة والمذهب الظاهري والمذهب الجعفري والمذهب للزيدي والمذهب الإباضي يجوز أن يعد مسلماً؟.

جواب:

جميع المذاهب المذكورة في السؤال هي مذاهب إسلامية، وذووها مسلمون، لأن الإسلام هو شهادة لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله. ولم ينكروا من الدين ما هو ضروري منه. هؤلاء جميعاً ذلك، ما لم يشذ منهم من شذ فيغالي إلى حد الكفر أو ينصب العداء لأهل البيت عليهم السلام. مع ذلك، فرق بين الإسلام والإيمان، فالإسلام هو: الإقرار بالشهادتين، وهو الذي يحقق به النماء والأرض والأموال. والإيمان هو: الإقرار باللسان، والعقد بالقلب وعمل بالجوارح، وأنه يزيد الأعمال، وينقص بتركها، وكل مؤمن مسلم، وليس كل مسلم مؤمن، ومثل ذلك مثل: الكعبة والمسجد، فمن دخل الكعبة فقد دخل المسجد، وليس كل من دخل المسجد دخل الكعبة.

اسؤال الثاني

1- هل حدود التكفير في يومنا هذا؟ هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية أو من يتبع العقيدة الأشعرية؟ وهل يجوز أن يكفر الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية؟.

اجواب

1- حدود التكفير الخروج عن مقومات الإسلام، وهي الاعتراف بالالوهية والوحدانية، ونسبة محمد (ص) وعدم إنكار ما هو ضروري من الدين كالأعتقاد بالمعاد، أو وجوب الصلاة والصيام وحرمة الربا وغيرها.
2- أن الأشعرية والصوفية الحقيقية عقيدة وطريقة ضمن العقيدة والطريقة الإسلامية ما لم يتناقض مع 1- تقدم، والأصل فيهم هو الإسلام.

سؤال الثالث

1- إن يجوز أن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى بإفتاء فتاوى وبهداية الناس في فهمه وإتباع الشريعة الإسلامية؟

جواب

1- يشترط فيمن يتصدى للإفتاء أن يكون عالماً مجتهداً عادلاً وفقياً قادراً على استنباط الأحكام شرعية الفرعية من الأدلة.
2- أن المرشد الذي يقوم بهداية الناس وتعليمهم فيكفي فيه أن يكون عالماً بما يرشد إليه وأتقاً فيما ينقله.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على جميع المرسلين، أخوتي أخواتي المحذرمون،
أحيكم تحية الإسلام المباركة، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

كتبت لمؤتمركم هذا بحثاً بعنوان (تلتزم مبدأ الحوار وإن لم نتفق على موضوعاته)
وفي توزيعه مع ملخصه ما يريحكم عن الاستماع إلى محتواه، سوى القول بأنه
يضمن بيان معنى الحوار ومعنى الحضارة، ورأي الإسلام في الحوار على مستوى
النظرية والتطبيق، وهو الوجوب، وشرائط هذا الحكم وشرائط حسن الحوار، ثم بيان
نواعي الدعوة إلى الحوار في هذا الوقت بالذات، وما ينبغي أن يكون هو الداعي،
وفي خاتمة ملخص وحصيلة.

ليها الأخوة والأخوات:

قال الله تعالى: "إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا".
نראה بسيطة في النصوص الدينية تفيدنا إن هدف الدين إنما هو إعطاء قيمة عليا
لموجود الإنساني وما ينبغي أن يركز عليه من حكمة وعدل ومساواة وحسن التعامل
يساهم مساهمة فعالة في إنقاذ البشر من الضياع الروحي والمعنوي.

الديانة الإسلامية التي لها في كل واقعة حياتية حكم ديني، يصيبه من أصابه
يخطئه من أخطاه، أوجب الحوار، لكنها وكما طرقتها في أحكام الموضوعات
الأخرى، لم توجب الحوار مطلقاً وفي جميع الأحوال والظروف، فكما إن الصوم
الجهاد وغيرها من الموضوعات واجبات مهمة، ولكن قد يسقط وجوبها لفقدان
عض شروطها، فكذلك الحوار وغيره من الموضوعات التي هي من أساسيات هذا
الدين، لما فيها من تواصل قد يفضي في نهايته إلى التراحم. وقد وصف الله تعالى
لبيعة النبوية بأنها رحمة للعالمين بقوله "وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين". وحث
على التعاطي مع أعدائه بأحسن الأساليب الممكنة بقوله "أدفع بالتي هي أحسن فإذا
لذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم" وجاء في القرآن الكريم "فأعفُ عنهم
استغفر لهم وشاورهم في الأمر".

لقد كان التطبيق العملي لرسالة الدين عند أنبياء الله ورسوله خير نموذج يستحق
لدراسة إلى جنب دراسة هذه النصوص لمعرفة مدى كرامة الإنسان وأهمية الحوار.
لدى المسلمين كان حوار النبي (ص) مع المشركين والكتابين - ولم يلجأ إلى قتال
حد إلا للدفاع عن الإسلام والمسلمين - خير دليل.

القبادات الدينية قبل غيرها مهمة بانهماك لإظهار دور الدين في إحداث لتعاش
لسلمي ومنع التصادم بين الكيانات البشرية معتمدين بالدرجة الأولى على نظرهم

في كيفية التعامل مع الآخر المختلف وتفسير المفاهيم الدينية، والبيئة التي يتحرك فيها الدين.

لقد طرأت على بعض التوجهات الدينية المعاصرة، توجهات تحاول تحويل رسالة الدين الى رسالة قمعية عنفية مستعينة بتفسيرات غير سليمة للنص المقدس في الكتب السماوية، وظهرت فكرة حصر حق الحياة بنوع خاص من البشر، على أساس عرقي أو ديني أو جغرافي.

إن من أخطر ما يهدد الوجود البشري هو التعصب الديني وتحويل الدين الى آلة سلطوية، مما تسبب في توليد توجهات وأزمات مثل "التطرف، التعصب، الإرهاب، الجريمة المنظمة، والتطهير العرقي، واضطهاد القوي للضعيف على مستوى الأفراد والجماعات والشعوب".

لقد نبهت مدرسة النجف الأشرف الى ذلك مراراً ومنذ أوائل القرن الماضي وكان آية الله الشيخ محمد حسين النائيني قد ضمن في كتابه "تنبيه الأمة وتنزيه الأمة (إن الاستبداد الديني أخطر قوى الاستبداد لابل إن الاستبداد السياسي متولد من الاستبداد الديني ويفترقان بان الأول مبني على القهر والغلبة والتسلط بالقوة على مقدرات الأمة، لكن الثاني يعتمد على الخدعة وتروير الإرادة . فالأمة في الحالة الأولى مضطهدة، مغلوب على أمرها تعاني بطش السلطان، أما الحالة الثانية فإن الصفة لطريعية، والدافع الذاتي متجل فيها، لان الأمة تكون فيها مضللة ومخدوعة ويتحصب إن ما يصدر من رجل الدين "المستبد" من لوازم الدين بينما هي نزعة فردية يتظاهر بها المتلبسون بزي الرئاسة الروحية بعنوان الدين، والأمة الجاهلة تطيعهم باتدافع ثقة، لشدة جهلها وعدم خبرتها بمقتضيات الدين وحقيقة هؤلاء).

إن ظاهرة التعصب والتطرف الديني ليست خاصة باتباع دين محدد بل هي للأسف لشديد ظاهرة تكاد تكون عالمية، وعند كل الأديان وحتى التنظيمات السياسية، ولا يمكن حصر أسباب ذلك في عامل واحد لأن ذلك يتبع أرضيات مختلفة لها أسبابها لموضوعية الكثيرة والمعقدة منها السياسية والاقتصادية والفكرية والاجتماعية وحتى ثقافية ومن الأسباب الرئيسة الأخرى، الخطأ في منهج التعامل مع النصوص، وفي هذا السياق تتحمل بعض المدارس السياسية وبعض التوجهات الإسلامية المتمزعة أيضاً مسؤولية ما ينتج من هذا المنهج، ومما يؤثر الدهشة منهج عدد من المفكرين وبعض الاعلاميين الغربيين ذلك المنهج المتناغم في الطرح مع منهج بعض المتطرفين المسلمين المؤكدين على تثبيت الرؤية المتطرفة للدين، مما ساهم في تعقيد مشكلة التطرف بشكل كبير.

من الجدير بالذكر أن الكثير من الشباب الديني اتجه للتفسير الاحادي والحرفي للدين، وبالخصوص التوجه العنفي، وهو الأمر الذي يدعونا الى دراسة ذلك بعمق. ونعتقد ان سياسات بعض الدول القوية وممارسات بعض الأنظمة السائرة في فلكها بحق

شعوبها وبدعم من الغرب في كثير من الأحيان، وفشل الخطط التنموية، واتساع مساحة الإخفاقات الاقتصادية والثقافية وما يرافق ذلك من مشكلات، كل ذلك وغيره ساهم في توليد الشعور، وهيا في أسباب في وجود منحى ديني متطرف لدى هؤلاء الشباب، وربما اختاروا الدين لتبرير أعمالهم العنيفة لأن المبرر الديني قوي وذو سلطة روحية .

فضلاً عن ذلك فإن استخدام القوة المفرطة بالقسوة ضد العرب والمسلمين في أفغانستان والعراق وفلسطين وما رافقها من إذلال وإهانة ، وتشريع قوانين مكافحة الإرهاب تتنافى حقوق الإنسان في بعض جوانبها، وانتهاك لكرامة الإنسان في السجون والمعقلات مع ما رافقها من التعامل الأزدواجي في المنطقة العربية الإسلامية في تطبيقات مبادئ حقوق الإنسان. كل ذلك ساهم في تعقيد مشكلة التطرف شكل كبير .

حين نتفهم بعض هذه السياسات الأمنية الجديدة التي جاءت عقب الفعل الإرهابي في 11 سبتمبر، لكن الإمعان في السياسات الأمنية يثير المزيد من مشاعر الكراهية ضد لغرب. صحيح إن الرد على الإرهاب يتطلب استخدام القوة، ولكنه لا يعالج المشكلة لمشكلة تعالج من أسبابها وتجفيف منابعها وتصريف احتقاناتها .

في هذا الإطار تضطلع المؤسسات الدينية بالتوفيق بين الدعوة الى تحقيق سترداد حقوق ما سلب من الشعوب المغلوبة على أمرها، وما هدر من كرامتها وعزتها وبين حفظ روح الدين وجوهره، وعون المحرومين دون استغلال لعواطفهم أو إثارتهم لإغراض سياسية أو ذاتية .

في هذا التوفيق في الطرح على أساس الحوار ونبذ الصدام وتحقيق مستوى عالٍ من لرفاهية للشعوب في هذا العالم المضطرب. وهو مطلب يلقي منا كامل التأييد التام والتضامن والالتزام المطلق، لأن النص الديني أساساً يتضاد مع الاستغلال والقهر والظلم وإفقار الشعوب واضطهادها. وهنا نريد أن نؤكد بأن منهج يجب أن يسود أولاً بين أبناء البلد الواحد المختلفين والحضارة الواحد، ولا تقتصر على مسألة التعامل بين الحضارات فقط.

في شواهد التاريخ الحديث والمعاصر فضلاً عن الوسيط والقديم منه أمثلة كثيرة لأبواب صحة هذا التوجه. فماذا جنته أوروبا من الحروب الدينية والسياسية المتعددة. ماذا كسبته لبنان في حريها الأهلية، وماذا يكسبه أهل كل حضارة أو دين أو قومية من صراعاتهم الداخلي أو مع غيرهم سوى الخراب والدمار.

ن دور الدين إرشادي تحذيري، ولا يقوم على العنف والقوة ويدعو لتكريس الجهود لى التزام الحوار والعمل على إيجاد الآليات التي يسيطر بها منطلق الحوار على

منطق الصراع حتى داخل الحضارة أو الدين الواحد لمنع اشتداد التوترات والصراع بين الطوائف والجماعات الدينية متعاً لنشوب حرب أهلية تتخذ من الدين والمذهب أو القومية مبرراً لاندلاعها. لذا فإن رجل الدين يجب أن لا يكون جزءاً من مشكلة الصراع فهذا ما لا يرضاه الدين .

نقد نهجت مدرسة النجف الأشرف نهجاً فكرياً يتمثل في نشرها لثقافة التسامح، إشاعة السلم الأهلي وحل المعضلات بالطرق الحضارية والسلمية عبر الحوار . التناهم بعيداً عن أعمال العنف والدمار، وترى هذه المدرسة في خصوص ما يجري في العراق أن الانتخابات الحرة هي الحل الأمثل للمشاركة الشعبية وتشكيل سلطة لحكم وتدوين الدستور الدائم، وبناء مؤسسات دولة القانون والتي تؤكد على قوة لقانون وليس قانون القوة، وتعتبر أهمية خاصة لمشاركة المرأة في الانتخابات التمثيل البرلماني والمشاركة السياسية في الحكم ومنظمات المجتمع المدني والمنظمات الأخرى. كما أكدت هذه المدرسة على تمثيل الأقليات مع عدم التدخل لمبشر لعلماء الدين في الشؤون الإدارية للدولة، وعدم التفرد بالحكم لطرف دون آخر تجنباً لما يحصل من خطأ قل أن يخلو منه إنسان فيحسب على الدين.

لعل هذا هو ما قصده صاحب المدرسة الدستورية آية الشيخ النائيني في سنة 1906 حين يقول " أن أسوء أنواع الدكتاتورية هي الدكتاتورية الدينية".

قد سار على نهجه تلميذه آية الله السيد الخوئي، ومن بعده آية الله السيد السيستاني الذي أكد على حرمة الأخذ بالثأر والانتقام خارج نطاق القانون.

من التزام مبدأ الحوار، وبخاصة بين الأديان، إن لم يحل الكثير من هذه المشكلات هو يحول دون الاصطدام بين الحضارات، وعليه ينبغي تكريس الجهود في الدعوة للتعلم الحوار، والعمل على إيجاد الآليات التي يسيطر بها منطق الحوار على منطق لصراع. سواء اتفق المتحاورون على موضوعات الحوار أو لم يتفقوا.

على هذا ندعو جميع علماء الأديان أن يكونوا جميعاً محوراً فاعلاً لتأسيس مبدأ حوار، مستحضرين كل ما من شأنه الألفة والتعاون على المشتركات الكثيرة، مستعينين بالله تعالى وبما لديهم من نصوص دينية تحث على الإخاء، الأخذ بزوح لدين وجوهه، وما اختلاف الديانات إلا اختلاف الطرق والمراتب إلى الله عز وجل . وانطلق إليه على عدد أنفاس الخلائق وقد أرسلت جميع الرسل رحمة للعالمين.

الحمد لله رب العالمين والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

لنجان الأشرف - العراق

حمد البهادلي.

1/حزيران/2005

تقديم الشيخ الأستاذ الدكتور محمد سيد طنطاوي شيخ الجامع الأزهر

بسم الله الرحمن الرحيم

الأزهر
مكتبة الإمام الأكبر
شيخ الأزهر
ع

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على سيدنا وشفيعنا رسول الله ومن والاه .
وبعد : فإن من علامات صدق الإيمان ، وطهارة الوجدان ، حرص الإنسان على أمن أمته
الاسلامية ، وعلى أن تكون دائما كالبنين المرصوص يشد بعضه بعضا ، وعلى أن يكون
دعاء كل واحد من هذه الأمة : " ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ، ولا تجعل
في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك غفور رحيم " [سورة الحشر: آية ١٠] .
وقد لمست هذا الحرص الصادق في السفر الجليل الذي جمعه ابننا الفاضل الأستاذ الدكتور
الأمير غازي بن محمد بن طلال - حفظه الله -

هذا السفر الذي أجمع فيه العلماء الثقة على أن كل من يشهد أن لا إله إلا الله ، وأن محمدا
رسول الله ، ويؤدي الفرائض والتكاليف الشرعية ، ويحترم اصحاب رسول الله - صلى الله
عليه وسلم - ، ولا ينكر أمرا معلوما من دين الاسلام بالضرورة ، فهو مسلم ، ولا يجوز أن
نصفه بغير ذلك ، سواء أكان في أقصى الشرق أم في أقصى الغرب ، وسواء أكان في أقصى
الجنوب أم في أقصى الشمال .

وإن الذين يحسنون الظن ياخوفهم في العقيدة ، هم الأنقياء الأخيار الذين استجابوا لقوله
- عز وجل - " يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم " [سورة
الحجرات: الآية ١٢] .

أما الذين يقدمون سوء الظن على حسن الظن ، فنسأل الله - تعالى - لنا ولهم الهداية والتوفيق .
والحق إن هذا السفر الجليل وهو كتاب " احترام المذاهب " الذي حرره واعده الأستاذ
الدكتور الأمير غازي بن محمد بن طلال - حفظه الله - هو خير مرجع لكل من يريد أن يسير
على الطريق المستقيم في قوله وفعله وفي سلوكه ونهجه .

بسم الله الرحمن الرحيم

الأزهر
مكتب الإمام الأكبر
شيخ الأزهر

نسأل الله - تعالى - أن يجعلنا جميعا ممن يستمعون القول فيتبعون احسنه ، أولئك الذين
هداهم الله وأولئك هم أولوا الألباب ، وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين •

شيخ الأزهر
مستشاره

٢٥ من جمادى الآخر ١٤٢٧ هـ
٢٠ من يوليو ٢٠٠٦ م

(الاستاذ الدكتور/ محمد سيد طنطاوى)

ترجمه تقدیم شیخ الجامع الأزهر امام اکبر دکتر محمد سید طنطاوی

دارالترجمه رسمی اریکا

شماره ۲۳۶

مترجم مسئول مهراں قربانی هویه

تاریخ
شماره:
پیوست:



دادگستری جمهوری اسلامی ایران

دفتر الامام الاکبر

شیخ الازهر

حمد و سپاس خدای جهان و بر پیامبر و شفاعت کننده ما حضرت پیامبر و آل وی درود باد از نشانه‌های ایمان راستین و وجدان آسوده و پاک، مواظبت آدمی در مورد امنیت افراد امت اسلامی که همیشه چون بنیانی استوار یکدیگر را یاری دهند و دعای هر یک از آنها این باشد: «پروردگارا بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش و در دل ما هیچ کینه و حسد نسبت به مومنان قرار مده پروردگارا تویی آمرزنده و مهربان» [سوره حشر آیه 10].

من این دقت راستین را در کتاب ارزنده لمس کردم که فرزند فرزانه ما آقای دکتر امیر غازی بن محمد بن طلال (خدا او را حفظ کند) آن را گردآوری کرده است. در این کتاب علمای مورد اعتماد اجماع کردند که هر کس شهادت دهد که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد (ص) بنده و رسولش است و فرائض و تکالیف شرعی خود را انجام دهد و به یاران پیامبر خدا (ص) احترام بگذارد، و بنا بر ضرورت منکر هیچ امر آشکاری از دین نمی‌شود، پس او مسلمان است و مجاز نیست که او را غیر از آن بدانیم، در دورترین نقطه مشرق زمین باشد یا در دورترین نقطه جنوب یا دورترین نقطه شمال باشد. آنانی که نسبت به برادران دینی خود خوش گمان هستند، همانا پاکان و برگزیدگانند که دعوت حق را لبیک گفتند. «ای اهل ایمان از بسیاری از پندارها و ظن بد در حق یکدیگر بپرهیزید که برخی ظن و پندارها معصیت است...» [سوره حجرات 12].

اما آنهایی که بدگمانی آنها بیش از خوش‌گمانی و حسن‌نیت‌شان است، از خداوند می‌خواهیم که آنها را هدایت و موفق گرداند. حقیقتاً که این اثر ارزنده یعنی کتاب «احترام المذاهب» که توسط آقای دکتر امیر غازی بن محمد بن طلال نگاشته شده است، برای کسانی که خواهان پیروی از راه مستقیم در گفتار و کردار و سلوک و راه و روش خود هستند، بهترین مرجع است.

از خداوند خواستاریم که همگی ما را جزء کسانی قرار دهد که به گفته‌ها گوش فرا دهند و بهترین آن را انتخاب کنند. همان کسانی که خداوند آنها را هدایت فرموده و آنها صاحبان علم هستند و در آخر خداوند رب العالمین را سپاس می‌گوییم.

شیخ الازهر

آقای دکتر سید طنطاوی

25 جمادی الآخر 1427 هجری

20 شهریور 2006

فکس: ۶۶۹۴۱۷۵۱

تلفن: ۶۶۴۳۹۸۵۰

همراه: ۰۹۳۲۹۲۸۴۰۱۳ (کاکاوند)

پست الکترونیک: erika2007@yahoo.com

آدرس: ضلع جنوب غربی میدان انقلاب جنب بانک صادرات پاساژ زندگی طبقه دوم واحد ۳

مقدمة الطبعة الثالثة بقلم صاحب السمو الملكي الأمير غازي بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

{لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا * وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا} (النساء 114-116).

كتاب إجماع المسلمين على احترام مذاهب الدين

(1) ملخص: إجماع تاريخي وفريد من نوعه

بين سنتي ١٤٢٦ و ١٤٢٧هـ / ٢٠٠٥ و ٢٠٠٦م شهدت الأمة الإسلامية سلسلة أحداث تاريخية مهمة لا مثيل لها على مدى أربعة عشر قرناً، منذ زمن الإمام علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، ونتيجة هذه الأحداث أنه بفضل من الله تعالى وبمبادرة من ملك الأردن الهاشمي عبد الله الثاني ابن الحسين أجمع كبار علماء الأمة المعترين وكبار سياسيينها على ثلاثة أمور: (١) تعريف من هو المسلم؟ (٢) ومن له الحق في أن يتصدى للإفتاء؟ (٣) وهل يجوز التكفير، وفي ظل أية ظروف؟ ويمثل الإجماع على هذه المحاور الثلاثة (التي غدت تعرف الآن "بالمحاور الثلاثة لرسالة عمان") اعترافاً فريداً متبادلاً وشاملاً وتاريخياً من المسلمين بعضهم ببعض بأخوتهم في الإسلام بواسطة أصوات أبرز مراجع مسلمي العصر من كل المذاهب والاتجاهات. كما أنه يمثل إجماع الأمة على الشروط المسبقة والمؤهلات والمعايير التي تحدّد من هو مؤهل ليتصدى للإفتاء. لذلك فإن هذا يمثل تحديداً قاطعاً للإسلام الحقيقي في كل مذهب وتعرفاً وثيقاً. وبه يتجسد وعد توحيد أمة سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم.

(٢) رسالة عمان

بدأت العملية التي أدت إلى هذا الإجماع بفضل من الله في ليلة ٢٧ رمضان ١٤٢٥هـ / ٩ تشرين الثاني / نوفمبر ٢٠٠٤م في العاصمة الأردنية عمان في مسجد الهاشميين عندما أطلق جلالته الملك عبد الله الثاني ابن الحسين رسالة عمان. وكانت هذه الرسالة بياناً مفصلاً معلناً عن ما هو الإسلام وما هو ليس بالإسلام، وما هي التصرفات التي تمثله وتلك التي لا تمثله. وكان هدفها أن توضح للعالم الحديث المعنى الحقيقي للإسلام ومعنى الإسلام الحقيقي، لأن مما يؤسف له أن الإسلام اليوم هو الدين الأكثر تعرضاً لسوء الفهم والتشويه، ونتيجة لذلك أصبح الدين الأكثر عرضة للذم على رغم من أنه يمثل أكثر من خمس سكان العالم. ولقد وُجّهت هذه الرسالة إلى غير المسلمين في العالم (ولدى الأغلبية منهم فكرة سلبية عن الإسلام) وكذلك وُجّهت للمسلمين أنفسهم (والشباب على وجه الخصوص لكي لا تختلط في أذهانهم المفاهيم حول دينهم).

(٣) المحاور الثلاثة لرسالة عمان

ولكي يوضح ويبين المعنى الحقيقي للإسلام ومعنى الإسلام الحقيقي، وأهم من ذلك لكي يؤكد الوحدة الأساسية والأرضية المشتركة بين جميع المسلمين من كل المذاهب والمدارس وجه جلالته الملك عبد الله الثاني ابن الحسين ثلاثة أسئلة لأربعة وعشرين^(١) من كبار مجتهدي الأمة وعلمائها ومراجعها المعترين من جميع أرجاء العالم ومن جميع المذاهب والمدارس الفكرية والتوجهات؛ والأسئلة هي: من هو المسلم؟ ومن له الحق

في أن يتصدى للإفتاء؟ وهل يجوز التكفير، وفي ظل أية ظروف؟

وبناء على فتاوى هؤلاء العلماء المعترين (وكان من ضمنهم شيخ الأزهر - أكثر مرجع سني تقليدي يحظى بالاحترام - وأبرز المراجع الشيعية في النجف وإيران، والمراجع الزيدية في اليمن ومفتي عُمان الإباضي وأكبر المفتين والمجالس العليا للإفتاء لأكبر الدول الإسلامية التي لديها مثل هذه المجالس)، وجه جلالة الملك عبد الله الثاني إلى عقد مؤتمر إسلامي شارك فيه حوالي ٢٠٠ عالم^(٢) من ٥٠ دولة في عمان في المدة ٢٧-٢٩ جمادى الأولى ١٤٢٧هـ/ ٤-٦ تموز/ يوليو ٢٠٠٥ م. وأجمع العلماء على البيان التالي ووقعوا عليه، وهو البيان الذي غدت محاوره الثلاثة الأولى، حول التكفير والمذاهب والفتاوى، تعرف بمحاور رسالة عمان الثلاثة:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وسلّم

﴿يا أيها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفسٍ واحدة﴾ [النساء ١]

بيان صادر عن المؤتمر الإسلامي الدولي الذي عقد في عمان، عاصمة المملكة الأردنية الهاشمية،

تحت عنوان (حقيقة الإسلام ودوره في المجتمع المعاصر)، في المدة 27-29 جمادى الأولى

1426هـ/ 4-6 تموز (يوليو) 2005م

وفقاً لما جاء في فتوى فضيلة الإمام الأكبر شيخ الأزهر المكرّم، وفتوى سماحة آية الله العظمى السيد علي السيستاني الأكرم، وفتوى فضيلة مفتي الديار المصرية الأكرم، وفتاوى المراجع الشيعية الأكرمين (الجعفرية والزيدية)، وفتوى فضيلة المفتي العام لسلطنة عُمان الأكرم، وفتوى مجمع الفقه الإسلامي الدولي (منظمة المؤتمر الإسلامي- جدة، المملكة العربية السعودية)، وفتوى المجلس الأعلى للشؤون الدينية التركية، وفتوى فضيلة مفتي المملكة الأردنية الهاشمية ولجنة الإفتاء الأكرمين فيها، وفتوى فضيلة الشيخ الدكتور يوسف القرضاوي الأكرم،

ووفقاً لما جاء في خطاب صاحب الجلالة الهاشمية الملك عبد الله الثاني ابن الحسين ملك المملكة الأردنية الهاشمية في افتتاح مؤتمرنا،

ووفقاً لعلمنا الخالص لوجه الله الكريم،

ووفقاً لما قدم في مؤتمرنا هذا من بحوث ودراسات وما دار فيه من مناقشات،

فإننا، نحن الموقعين أدناه، نعرب عن توافقنا على ما يرد تالياً، وإقرارنا به:

(١) إن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ويحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية^(٣)، ومن يمارس التصوّف الحقيقي، وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح.

كما لا يجوز تكفير أيّ فئة أخرى من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى وبرسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وتحترم أركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير ممّا بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكُلّهم يؤمن بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأنّ القرآن الكريم كلام الله المنزّل، وبسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافّة. وكلهم متفق على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحجّ البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشرّه. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وليس

في الأصول، وهو رحمة. وقديماً قيل: إن اختلاف العلماء في الرأي أمرٌ جيد.

(٣) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل مذهب، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث مذهباً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابتها وما استقر من مذاهبها.

(٤) إن لبّ موضوع رسالة عمان التي صدرت في ليلة القدر المباركة من عام ١٤٢٥ للهجرة وقُرئت في مسجد الهاشميين، هو الالتزام بالمذاهب وبمنهجيتها؛ فالاعتراف بالمذاهب والتأكيد على الحوار والالتقاء بينها هو الذي يضمن الاعتدال والوسطية، والتسامح والرحمة، ومحاورة الآخرين.

(٥) إننا ندعو إلى نبذ الخلاف بين المسلمين وإلى توحيد كلمتهم، ومواقفهم، وإلى التأكيد على احترام بعضهم لبعض، وإلى تعزيز التضامن بين شعوبهم ودولهم، وإلى تقوية روابط الأخوة التي تجمعهم على التحاب في الله، وألاً يتركوا مجالاً للفتنة وللتدخل بينهم.

فالله سبحانه يقول:

{إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ} (الحجرات 10).

والحمد لله وحده.

(٤) تحقيق إجماع إسلامي ديني وسياسي

بعد شهرين من عقد المؤتمر الإسلامي الدولي في عمان في شهر جمادى الأولى ١٤٢٦هـ/ تموز/ يوليو ٢٠٠٥م أعيد إقرار المحاور الثلاثة الأولى من البيان الختامي للمؤتمر بنصها في منتدى العلماء والمفكرين التحضيري للدورة الاستثنائية الثالثة لمؤتمر القمة الإسلامي الذي عقد في مكة المكرمة في المدة ٥-٧ شعبان ١٤٢٦هـ الموافق ٩-١١ أيلول/ سبتمبر ٢٠٠٥م.

وبعد شهرين من انعقاد المنتدى أُقرت المحاور الثلاثة ذاتها من جديد بنصها وياجماع المشاركين في المؤتمر الدولي الأول حول المذاهب الإسلامية والتحديات المعاصرة الذي عُقد في جامعة آل البيت في المملكة الأردنية الهاشمية في المدة ١٣-١٥ شوال ١٤٢٦هـ الموافق ١٥-١٧ تشرين الثاني/ نوفمبر ٢٠٠٥م بدعم من جلالة الملك عبد الله الثاني ابن الحسين.

ثم وفي الشهر ذاته، في المدة ٢٠-٢١ شوال ١٤٢٦هـ الموافق ٢٢-٢٣ تشرين الثاني/ نوفمبر ٢٠٠٥م أقر المجلس التنفيذي لمؤتمر وزراء الأوقاف والشؤون الإسلامية في دورته التاسعة في الكويت المحاور الثلاثة لرسالة عمان بمضمونها أثناء اجتماعه.

والأهم من ذلك أن العالم الإسلامي بأكمله تبني رسالة عمان بشكل عام والمحاور الثلاثة بشكل خاص ممثلاً على مستوى رؤساء الدول أو رؤساء الحكومات أثناء الدورة الاستثنائية الثالثة لقمة منظمة المؤتمر الإسلامي التي عُقدت في مكة المكرمة في المدة ٥-٦ ذي القعدة ١٤٢٦هـ، ٧-٨ كانون الأول/ ديسمبر ٢٠٠٥م، والتي أشار بيانها الختامي إلى هذا الإجماع كما أشار إليه بلاغ مكة الصحفي. كذلك أقر وتبني رسالة عمان بشكل عام والمحاور الثلاثة بشكل خاص التقرير الختامي للأمين العام لمنظمة المؤتمر الإسلامي وبرنامج العمل العشري للمؤتمر الذي أقر بالإجماع تحت عنوان التحديات التي تواجه الأمة في القرن الحادي والعشرين. ويتضمن البند الرابع من البرنامج العشري الذي يتعلق بتعدد المذاهب نقطتين مهمتين هما:

(١) التأكيد على ضرورة تعميق الحوار بين المذاهب الإسلامية، وعلى صحة إسلام أتباعها، وعدم جواز

تكفيرهم، وحرمة دمائهم وأعراضهم وأموالهم، ما داموا يؤمنون بالله سبحانه وتعالى وبالرسول صلى الله عليه وسلم وبيقية أركان الإيمان، ويحترمون أركان الإسلام، ولا ينكرون معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) التنديد بالجرأة على الفتوى ممن ليس أهلاً لها، مما يعد خروجاً على قواعد الدين وثوابته وما استقر من مذاهب المسلمين، وهذا يوجب التأكيد على ضرورة الالتزام بمنهجية الفتوى كما أقرها العلماء؛ وذلك وفق ما تم إيضاحه في الأمرين في قرارات المؤتمر الإسلامي الدولي الذي عقد في عمان في شهر تموز/ يوليو ٢٠٠٥م وفي توصيات منتدى العلماء والمفكرين التحضيري لهذه القمة والذي عقد بدعوة من خادم الحرمين الشريفين في مكة المكرمة خلال الفترة ٩-١١/٩/٢٠٠٥م.

وبهذا كان هذا الإجماع إجماعاً سياسياً عالمياً كاملاً للأمة على أعلى مستوى ممكن، فريداً في وضوحه في تاريخ منظمة المؤتمر الإسلامي بل في تاريخ الإسلام.

ومع ذلك، استمر إجماع العلماء المعبرين على المحاور الثلاثة في رسالة عمان بالتنامي، وفي المدة ٢٧-٢٩ ربيع الأول، ٢٤-٢٦ نيسان/ إبريل ٢٠٠٦م، عُقد في العاصمة الأردنية عمان، وتحت رعاية جلالة الملك عبد الله الثاني ابن الحسين، المؤتمر الدولي الثاني لمنتدى الوسطية للفكر والثقافة وتبني المحاور الثلاثة بنصها بالإجماع كجزء من بيانه الختامي.

ومن ٢٨ جمادى الأولى إلى ٢ جمادى الآخرة ١٤٢٧هـ/ ٢٤-٢٨ حزيران/ يونيو ٢٠٠٦م عقد مجمع الفقه الإسلامي دورته السابعة عشرة في العاصمة الأردنية عمان تحت رعاية جلالة الملك عبد الله الثاني. ولقد تأسس مجمع الفقه الإسلامي، وهو الذراع الفقهي لمنظمة المؤتمر الإسلامي، في سنة ١٤٠١هـ/ ١٩٨١م. وتمثل فيه كل الدول الأعضاء في المنظمة كما يضم عدداً من أكبر الفقهاء المستقلين. وهو يعد أعلى هيئة فقهية دولية في العالم الإسلامي أجمع. وأثناء دورته السابعة عشرة، وبالإضافة إلى التعبير عن شكره لجلالة الملك عبد الله الثاني لرعايته للمؤتمر وتبني كلمة جلالته الافتتاحية، أقر المجمع ووقع أعضاؤه على رسالة عمان بأكملها وبمحاورها الثلاثة (حول التكفير^(٤) والمذاهب والفتاوى) في الصيغة التالية:

(١) إن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره. ويحرم دمه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح.

كما لا يجوز تكفير أي فئة من المسلمين تؤمن بالله سبحانه وتعالى وبرسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وأركان الإسلام، ولا تنكر معلوماً من الدين بالضرورة.

(٢) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلهم يؤمن بالله سبحانه وتعالى، واحداً واحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزل المحفوظ من الله سبحانه والمصون عن التحريف، وبسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبي للبشرية كافة. وكلهم متفق على أركان الإسلام الخمسة: الشهادتين، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وبعض الأصول، وهو رحمة. وقديماً قيل: إن اختلاف العلماء في الرأي رحمة.

(٣) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في الفتاوى: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات علمية معينة، ولا يجوز الإفتاء دون التقيّد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي

الاجتهاد ويستحدث رأياً جديداً أو يقدم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وثوابتها وما استقرَّ من مذاهبها.

(٤) إنَّ لبَّ موضوع رسالة عمّان التي صدرت في ليلة السابع والعشرين من شهر رمضان المبارك من عام ١٤٢٥ للهجرة وقرئت في مسجد الهاشميين، هو الالتزام بالمذاهب وبمنهجيتها؛ فالاعتراف بالمذاهب والتأكيد على الحوار والالتقاء بينها هو الذي يضمن الاعتدال والوسطية، والتسامح والرحمة، ومحاورة الآخرين.

(٥) إننا ندعو إلى نبذ الخلاف بين المسلمين وإلى توحيد كلمتهم، ومواقفهم، وإلى التأكيد على احترام بعضهم لبعض، وإلى تعزيز التضامن بين شعوبهم ودولهم، وإلى تقوية روابط الأخوة التي تجمعهم على التحاب في الله، وألا يتركوا مجالاً للفتنة وللتدخل بينهم.

فاله سبحانه يقول:

{إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ} (الحجرات: ١٠).

والحمد لله وحده.

إقرار مجمع الفقه الإسلامي لرسالة عمان ومحاورها الثلاثة (حول التكفير والمذاهب والفتاوى) وإضافة صوته الهام إلى أصوات كبار العلماء الذين كانوا قد وقّعوا على رسالة عمان ومحاورها الثلاثة، قد أكمل إجماعاً دينياً عالمياً. وبه تمّ الإجماع من قبل المجتهدين المعترين والعلماء المسلمين البارزين من جميع المذاهب والمدارس الفكرية الإسلامية، ومن قبل جميع المجالس العلمية العالمية القائمة التي تُعنى بتحقيق الإجماع الإسلامي. وهذا، مع الإجماع السياسي الذي ذكر سابقاً، حقق إجماعاً كاملاً للمسلمين في زماننا هذا حول رسالة عمان ومحاورها الثلاثة بفضل من الله تعالى وعلى يدي جلالة الملك عبد الله الثاني ملك الأردن.

وبفضل من الله تعالى بدأ هذا الإجماع يثمر فوراً. فعلى سبيل المثال: بعد أسبوع من انعقاد مجمع الفقه الإسلامي، وفي المدة ٦-٥ جمادى الآخرة ١٤٢٧هـ/ ٢٠١٦ تموز/ يوليو ٢٠٠٦م اجتمع في اسطنبول (تركيا) ولأول مرة مجموعة من الشخصيات الدينية والسياسية من كل جماعة وجمالية إسلامية في أوروبا، وهم يمثلون ما بين ١٥-٢٠ مليون من مسلمي أوروبا (بالإضافة إلى شخصيات إسلامية مختارة من العالم الإسلامي)^(٥). ولقد أضافوا أصواتهم إلى الإجماع الإسلامي حول رسالة عمان ومحاورها الثلاثة، واتخذوها كأساس لبيانهم عن وحدتهم وتضامنهم كمسلمين. وكان البيان الختامي للمؤتمر الأول لمسلمي أوروبا يشتمل في بنده الأخير على النص التالي:

أخيراً، نحترم ونوافق على ما جاء في رسالة عمّان الصادرة في تشرين الثاني/ نوفمبر للعام ٢٠٠٤م وما جاء في البيان الختامي الصادر عن المؤتمر الإسلامي العالمي الذي انعقد في عمّان في تموز/ يوليو من العام ٢٠٠٥م وما جاء في فتاوى مختلف العلماء من جميع المذاهب الإسلامية في العالم الإسلامي التي سبقت هذا المؤتمر والتي بُنيَ المؤتمر عليها، وما جاء في بيان مكة والموجز الختامي لقمة منظمة المؤتمر الإسلامي التي انعقدت في كانون الأول/ ديسمبر لعام ٢٠٠٥م، وما جاء في البيان الختامي لمجمع الفقه الإسلامي الذي انعقد في الأردن في حزيران/ يونيو للعام ٢٠٠٦م، وما قرره المجلس الأوروبي للإفتاء والبحث العلمي في دورته الخامسة عشرة من توصيات لمسلمي أوروبا بحسن التعامل مع مواطنيهم والاندماج الإيجابي، وبيان المسلمين الأوروبيين الصادر عن المجلس الأعلى للمسلمين في البوسنة والهرسك لعام ٢٠٠٥م، من أجل تحقيق التكامل الاجتماعي وحفظ العدل. ونقرّ أنّ تضامن الأمة يأتي على رأس أولويات المسلمين جميعاً في أوروبا وفي كل مكان من العالم، لذا فإننا نتعاون مع المسلمين في العالم في مواجهة من يسعى إلى الإساءة إلى ديننا الحنيف وتشويه رسالته. وندعو

إلى التضامن فيما بيننا والتمسك برسالة الإسلام العالمية من نشر للسلام والإخاء والتسامح، والتناغم الاجتماعي الإنساني.

(5) أهمية الإجماع في الإسلام

(1-5) الإجماع مصدر للتشريع في الإسلام

إن أهمية الإجماع الإسلامي العالمي في الفقه تُستنبط من وضعه حسب المذاهب الإسلامية المعتمدة مصدرًا رئيسيًا ملزمًا في الفقه الإسلامي بعد القرآن الكريم والحديث النبوي الشريف. و بكلمات أخرى، فإن الذي يجمع عليه المسلمون كأمة بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم، ملزم دينياً لكل المسلمين أمام الله. وذلك لأن الله

تعالى يقول في كتابه الكريم:

{وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا} (النساء 115).

كذلك قال الرسول صلى الله عليه وسلم:

« إِنَّ اللَّهَ أَجَارَكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ خِلَالَ أَنْ لَا يَدْعُوَ عَلَيْكُمْ نَبِيًّا فَتَهْلِكُوا جَمِيعًا وَأَنْ لَا يَطْهَرَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَىٰ أَهْلِ الْحَقِّ وَأَنْ لَا تَجْتَمِعُوا عَلَىٰ ضَلَالَةٍ » (6)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي - أَوْ قَالَ أُمَّةً مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَىٰ ضَلَالَةٍ...» (7)

«إِنَّ أُمَّتِي لَنْ تَجْتَمِعَ عَلَىٰ ضَلَالَةٍ...» (8)

«سألت الله عز وجل أن لا يجمع أمتي على ضلالة فأعطانيها...» (9)

(2-5) طبيعة الإجماع في الإسلام

ما هو الإجماع في الإسلام؟ بشكل عام، يعد الإجماع، والله أعلم، مختلفاً عن الشورى (10) التي قد تؤدي أو لا تؤدي إلى إجماع، وهو بالتأكيد يختلف عن الديمقراطية الغربية الحديثة. هو لا يعني حكم الأغلبية أو حتى أغلبية الناس كلهم. فالله يقول في كتابه الكريم:

{وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ} (الأنعام

116).

{وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ} (يوسف 103).

ولا يتم الوصول إلى الإجماع باستفتاء عام للشعب حيث تتفق الأغلبية وليس الجميع. فهو بالإجماع الكامل، وإلا لم يكن.

ممن يؤخذ الإجماع في الإسلام؟ بالتأكيد فإن موافقة كل مسلم بالغ عاقل في العالم يشتمل كل إجماع. غير أن القرآن الكريم يذكر على وجه التخصيص فئتين من الناس يجب أن يُحترم رأيهم: الذين يعلمون (أي العلماء) وأولو الأمر. فالله يقول في كتابه الكريم عن أولي الأمر:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...} (النساء 59).

أما عن الذين يعلمون، يقول الله في كتابه الكريم:

{أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ} (الزُّمَر 9).

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} (النحل 43).

وفي الآية التالية يميز الله بين أولي الأمر والذين يستنبطون:

{وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ
يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا} (النساء 83).

وبالطبع كان هذان الدوران يجتمعان بشكل تام وكامل في شخص سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم. غير أنه بعد وفاة الإمام علي بن أبي طالب كرم الله وجهه انفصل الدوران عن بعضها البعض بالممارسة، وإن لم ينفصلا نظرياً، حيث أن حكام بني أمية والذين جاؤوا بعدهم لم يستطيعوا أن يدعوا أنهم من الذين يعلمون. واليوم يوجد انفصال واضح بين "السلطة التنفيذية" من جهة و"السلطة القضائية" من جهة أخرى. وفي طبيعة الحال فإنه عندما يتفق أولو الأمر والذين يعلمون بالإجماع على شيء، فهو إجماع، حتى في يومنا هذا. والله أعلم.

(6) أهمية الإجماع حول رسالة عمان ومحاورها الثلاثة

(1-6) المشكلة الرئيسة التي تواجهها الأمة اليوم

في يومنا هذا، فإن المشكلة الرئيسة التي تواجهها الأمة هي غياب الوحدة والضعف؛ المسلمون ضعفاء وغالباً لا يستطيعون أن يحموا أنفسهم. كما ولا يستطيعون أن ينقذوا أولادهم من الفقر المذل والبؤس، ولا يستطيعون أن ينقذوهم من الخطر والمرض وسوء التغذية والتعليم غير الكافي.

ومما يؤسف له أننا نعيش الآن في الزمن الذي ذكره الرسول صلى الله عليه وسلم عندما قال: «يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَّاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَّاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا». فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قَلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُتَاءٌ كَغُتَاءِ السَّيْلِ وَلَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ». فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ» (١١).

فقد ربط الرسول صلى الله عليه وسلم بين ضعفنا في الدنيا وافتقارنا إلى الوحدة وعجزنا في أن نحمي أنفسنا من جهة، وبين الضعف الروحي، والمادي ونسيان الله والآخرة من جهة أخرى. وبالتأكيد فإن التوفيق والقوة في الدنيا يعتمدان على قوة الإيمان والإخلاص في عبادة الله. ويقول الله تعالى في كتابه الكريم:

{مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا} (النساء 134).

كما قال الله تعالى:

{... وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ} (الروم 47).

ونلاحظ بأن الله تعالى لا يقول بأنه كان حقاً عليه أن ينصر المسلمين، غير أنه يقول سبحانه وتعالى أنه كان حقاً عليه أن ينصر المؤمنين. هكذا والله أعلم يعتمد نصر الله (ومن ثم القوة والتوفيق) على الصدق والإخلاص في الإيمان. وبالعكس فإن العجز المستمر والضعف والافتقار إلى الوحدة في الدنيا علامة مؤكدة على ضعف إيماننا في ديننا. ولذلك المشكلة الرئيسة التي تحيط بنا هي بالتأكيد الضعف والافتقار إلى الوحدة الناتجين عن ضعف الإيمان.

(2-6) معالجة المشكلة الرئيسة التي تواجهها الأمة اليوم

إذا كان ضعف الإيمان يفرقنا وكنا نفتقر إلى الدفاعات وكانت هذه هي المشكلة الرئيسة التي تواجهها الأمة فعندها تكون قوة الإيمان ووحدة الأمة هي الحل لمشكلتها. غير أن لا أحد يستطيع أن يفرض الإخلاص وقوة الإيمان على الأمة. قال الله مخاطباً الرسول نفسه صلى الله عليه وسلم:

{إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ} (القصص 56).

وحقاً لا يعين الله الذين لا يحاولون أن يغيروا ما بأنفسهم:

{... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ} (الرعد 11).

لكن كما تبين هذه الآية، من الممكن أن يجتهد أفراد المسلمين بصورة فردية ليعملوا على أن يزيدوا، بفضل من الله، إخلاصهم وإيمانهم من خلال القيام بالأعمال الصالحة والإحسان والتقوى. قال الله في كتابه الكريم: { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ } (يونس 9).

{ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ } (النحل 128).

كذلك فإن التقوى و ممارسة الأعمال تؤدي بإذن الله تعالى إلى نصر الله وإلى حل جميع المشكلات التي يعاني منها المسلمون:

{ ... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا } (الطلاق 2-3).

{ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى } (الليل 5-7).

{ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ } (فصلت 30-31).

فالقاعدة الراسخة في هذا المجال: لكي يكسب المسلمون بإذن الله نصر الله، عليهم أن يعينوا أنفسهم من خلال العمل الصالح والتقوى، وأن يكتسبوا المعرفة الحقيقية بالإسلام، وأن يمارسوا الإحسان، ويحاربوا الجهل والضلالة في الدين. يقول الله تعالى:

{ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ } (التوبة 122).

{ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ } (الأعراف 199).

وكما ذكر في المؤتمر الإسلامي الدولي في شهر جمادى الآخرة 1426/ تموز/ يوليو 2005 فيجب أن تبذل الجهود المباشرة مع التقوى والإحسان لتوحيد الأمة، ويقول الله تعالى:

{ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ } (الحجرات 10).

وباختصار فإنه ينبغي علينا حتى نستطيع أن نتغلب على المشكلة الرئيسة التي تواجه الأمة أن نبادر بالقيام بالعمل الصالح والإحسان لتتغلب على ضعفنا الإيماني وأن نزيل الجهل ونوحد ما بين المسلمين ونعمل على إحلال السلام بينهم. وهذا كله تشير إليه الآية الكريمة التالية:

{ لِأَخَيْرِ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا } (النساء 114).

(3-6) الهدف من رسالة عمان ومحاورها الثلاثة

الهدف من رسالة عمان ومحاورها الثلاثة هو بفضل الله القيام بما ورد أعلاه حلاً للمشكلات الرئيسة للأمة: رسالة عمان نفسها تهدف إلى تبيد الجهل حول الإسلام، وهي كذلك نداء إلى الإحسان والتقوى والقبول المتبادل والإنصاف. وهدف محاورها الثلاثة (حول التكفير والمذاهب والفتاوى): (1) وقف تكفير المسلمين بعضهم لبعض بسبب خلافات عقائدية ثانوية (حقيقية أو خيالية) وفي ذلك التكفير حرمانهم بصورة إجرامية من حقوقهم وإباحة قتلهم وخلق الفتنة في الأمة؛ (2) اعتراف كل المسلمين بعضهم ببعض، ونتيجة لذلك توحيد الأمة وبالتالي تقويتها؛ و (3) وقف أو على الأقل تعرية الفتاوى غير الصحيحة على أيدي الجهلاء الذين هم

غير مؤهلين لذلك، والتي تضلل الناس بكل أنواع الأفكار الخاطئة والمدمرة والخطيرة التي ينتج عنها أشكال من السلوك والأفعال الخاطئة.

كذلك في حماية منهجيات المذاهب التي تعمل بشكل منتظم في حل التعارض الشكلي (لا الحقيقي) للأدلة في القرآن الكريم والحديث (المصدرين الأساسيين للشريعة) وإستخراج المفاهيم الصحيحة منهما وإن اختلفت هذه المفاهيم. و المحاور الثلاثة من رسالة عمان تعمل على حماية الشريعة كلها وبالتالي كل الحضارة الإسلامية (على الأقل مبدئياً). وبكلمات أخرى لا يعني الاعتراف بالمذاهب وحمايتها حماية المسلمين الذين يتبعونها فحسب، بل أيضاً يعني حفظ التماسك الفكري للفقه وبالتالي ضمان النتائج العملية في صيغة أحكام شرعية. ومثل المنطق السليم المبني على مقدمات منطقية سليمة. فمن المؤكد أن تؤدي المذاهب السليمة المؤسسة على الكتاب الكريم والسنة الشريفة إلى نتائج سليمة. وهكذا فإن المذاهب مثل الأشجار التي تُثمر ثمار الفقه من تربة مباركة من الوحي والإلهام. يقول الله في كتابه الكريم:

{أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ * يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ} (إبراهيم 24-27).

(4-6) أهمية رسالة عمان ومحاورها الثلاثة

إن أهمية رسالة عمان ومحاورها الثلاثة هي كما يلي: أولاً كما رأينا وناقشنا سابقاً فإنها تشتمل، بمشيئة الله، على علاج عملي وقوي ودقيق لمشاكل الأمة متجذّر في التعاليم الدينية، وثانياً إنه كما ذكر في البداية كان عليها بفضل من الله إجماع إسلامي ديني وسياسي كامل وتاريخي فريد من نوعه. ولهذا فعسى أن تكون رسالة عمان وسيلة مهمة جداً لتحقيق السلام والصلح والوحدة، ومن ثم التنمية والازدهار والقوة في العالم الإسلامي. وهي هكذا، كما سناقش فيما بعد، لأنها تشمل بالطبيعة وبالضرورة على كل ما هو ضروري (من جهة المسلمين على الأقل) للعلاقات الجيدة بين المسلمين وغير المسلمين.

لكن لتحقيق هذه الأشياء يجب نشر الأفكار الأساسية من رسالة عمان وتنفيذها بوضوح لأنه بدون تطبيق وحتى مع إجماع كامل ستبقى رسالة عمان مع محاورها الثلاثة بنية نظرية وأكاديمية: رسالة عمان لا تتضمن محتوى فكرياً جديداً (بدعة) فهي تؤكد وتنشر وتجمع إجماعاً مبنياً على الإسلام التعددي والصحيح والتقليدي، فقط. ولهذا هي لا تغير شيئاً بحد ذاتها: فمهما قالت جماعات إسلامية متنوعة عن جماعات أخرى نظرياً فإنه يسمح لكل مسلم أن يحج حيث يقبل المسلمون بعضهم بعضاً ودياً (وهكذا يعترفون بعضهم ببعض بالفعل). ويسمح لكل الدول الإسلامية بل الدول التي فيها أغلبية من المسلمين أن تنضم إلى منظمة المؤتمر الإسلامي وتشارك في منظمات إسلامية أخرى. وصحيح بأن جماعات إسلامية في الدول الإسلامية لا تحترم جماعات أخرى، ولكن من الصحيح أيضاً أنه ليس هناك أي حكومة لدولة إسلامية تنفي رسمياً بأن جماعة من مواطنيها مسلمون (حسب معلومات هذا الكتاب) إذا لم يفعل ذلك أولاً هؤلاء المواطنون. وبكلمات أخرى، كان هناك إلى حد ما، اعتراف فعلي وغير منطوق بمبادئ رسالة عمان. لقد أعطت رسالة عمان لهذا الاعتراف غير المنطوق صوتاً وشكلاً ومصادقية. لكن لكي يكون لها تأثير ملحوظ فيجب أن تنفذ هذه المبادئ بوعي وبإصرار في كل مكان.

(7) تنفيذ رسالة عمان ومحاورها الثلاثة

كيف يتحول اتفاق إلى عمل من حيث المبدأ؟ الجواب هو بمشيئة الله في تطبيقه على كل المستويات الممكنة. هذا، و بالإضافة إلى جمع دعم أكثر للاتفاق على كل مستويات الفعالية الإسلامية، فيجب أن يطبق كما يلي:

(1) التشريع على المستوى الدولي (مثل الأمم المتحدة ومنظمة الأمم المتحدة للتربية والعلوم والثقافة (اليونسكو) ومنظمة المؤتمر الإسلامي والمنظمة الإسلامية للتربية والعلوم والثقافة (الإيسيسكو)) وعلى المستوى الوطني التشريعي في إقرار تعريف الإسلام مثلما ورد في المحاور الثلاثة لرسالة عمان. وعلى حد سواء يستطيع منع التكفير قانونياً على نفس الأساس.

(2) النشر والوسائل الإعلامية المتعددة في كل أشكالها: كتب وكتيبات ومجلات وأقراص ممغنطة وأقراص فيديو وأشرطة صوتية ولافتات وتلفاز وأقمار اصطناعية وأفلام وإنترنت وجرائد ومجلات دورية وإذاعة، وما إلى ذلك. وإن شاء الله ستعرض الوثائق الأساسية التي تتعلق برسالة عمان ومحاورها الثلاثة مجاناً على موقع الإنترنت: www.ammanmessage.com.

(3) في كتب مدرسية ومناهج تعليمية ومواد تعليمية وإرشادات للمعلمين في كل مدرسة في العالم الإسلامي وفي باقي العالم حيث يدرس الإسلام. وعلى حد سواء فيجب أن تشرح المواد في الجامعات عن الإجماع والموضوع بشكل عام. وفي الواقع ستقدم أول مادة من نوعها في هذا الإطار في جامعة اليرموك في الأردن في شهر شعبان/ أيلول/ سبتمبر 2006م، وفي نشاطات مختلفة وأعمال علمية في كل الجامعات الأردنية.

(4) الوعظ على مستوى المسجد المحلي. فمن الواجب أن ينتقل هذا الإجماع إلى مستوى الخطيب والمسجد في كل الأماكن الممكنة. ووسائل الإعلان المتعددة الحديثة ليست بديلاً لوسيلة الإعلام الأصيلة في الإسلام التي تجتمع مع العبادة: صلاة الجمعة، والتدريس في المسجد المحلي.

(5) ربما أهم من هذا كله هو أن يكون الإجماع أساساً لحل المشاكل والصعوبات بين المسلمين في أي وقت وفي أي مكان، إن شاء الله، خاصة لأنه لا يوجد اليوم أي إجماع آخر يشرح نفس الرؤية التعددية للإسلام.

(8) رسالة عمان والعلاقة بين الأديان

في بداية القرن الحادي والعشرين الميلادي (القرن الخامس عشر الهجري)، فإن من أكبر المخاطر التي تواجه العالم سياسياً وعالمياً هي إمكانية حدوث صراع بين العالم الإسلامي أو بين المسلمين (الذين يمثلون بين خمس وربع الإنسانية) وأكثر باقي العالم من المسيحيين الذين يمثلون ثلث عدد سكان العالم، واليهود. وفي الواقع هناك صراعات كثيرة قائمة حالياً وإن تكن على نطاق مصغر بين المسلمين والمسيحيين واليهود (كما حدث أحياناً عبر التاريخ).

ولا ننوي الآن أن نعلق على أسباب هذا الصراع ولا على مجراه المحتمل. ولا ننوي أن نناقش شكاوى المسلمين ضد غير المسلمين أو العكس. فلنكتف بالقول إن هذا الصراع المبرر عادة من قبل الذين يقصدونه، خاصة من جانب غير المسلمين، على أساس أنه يوجد اصطدام بين قيم الإسلام والأديان الأخرى. لكن رسالة عمان ومحاورها الثلاثة في تأكيدها واعترافها بجلاء بالمذاهب الثمانية في الإسلام تزودنا بالضرورة بالأجوبة على سبع قضايا رئيسة تشكل كل ما يستطيع غير المسلم أن يطلبه من المسلمين. وبالتأكيد إنه ليس من شأن الغرب أو غير المسلمين أن يحددوا للمسلمين ما يعتقدونه ولكن في العالم الحديث، حيث يتداخلون وعلى كل المستويات مع غير المسلمين كما لم يحدث في التاريخ من قبل فإنه يحق لغير المسلمين أن يتوقعوا بعض الأشياء من المسلمين، والعكس. وتمثل رسالة عمان باعترافها الجلي بالمذاهب الإسلامية سلسلة كاملة بكل ما يطلب من المسلمين ليتعايشوا بانسجام مع غير المسلمين. والقضايا السبع الرئيسية هي كما يلي:

- (١) حقوق الإنسان وحقوق الفرد والحريات والعدالة الاجتماعية.
- (٢) حقوق النساء والأطفال والأقليات العرقية.
- (٣) إداة ومنع الإرهاب والعدوان وأعمال العنف الفردية.
- (٤) إداة ومنع الجهاد العدواني وغير الشرعي وغير المبرر والقتل باسم الدين.
- (٥) ضمان الاحترام والتسامح للأديان الأخرى وحرية العبادة.
- (٦) أن يكون المسلمون مواطنين مخلصين يحترمون القوانين في الدول غير الإسلامية التي لا يُضطهدون أو يضايق عليهم فيها، إذا كانوا في هذه الدول يتمتعون بالعدل أمام القانون وحرية العبادة والثقافة التامتين.
- (٧) أن يقرر المسلمون أنفسهم صيغة الحكم لأنفسهم (من خلال مقاصد الشريعة) ويمكن أن يشمل هذا مبادئ من الديمقراطية الحديثة.

بهذا لا نقول بالطبع إن كل وجهة نظر من خلال كل مذهب ترضي الجميع لكن من خلال كل المذاهب (بالتأكيد السنية والشيعية والإباضية) توجد بشكل عام حلول كافية للمطالب المعقولة في هذه القضايا السبع. لأن المذاهب في الإسلام، بالرغم من أنه يساء فهمها ويلقى عليها اللوم لمنع التغيير والتطور في الإسلام، فإنها في الواقع قوة اعتدال للدين. وهي نظام داخلي لتحقيق التوازن والميزان.

طبعاً لا يقال بأن رسالة عمان تحتوي شيئاً جديداً حول المذاهب في هذه القضايا السبعة، غير أن المذاهب احتوت دائماً على حلول شاملة ومعتدلة لكل هذه القضايا ولكنها لا تُطبق دائماً في الواقع، حيث شوه المسلمون بتطبيقهم الخاطئ صورة الإسلام الناصعة وذلك بسبب الجهل، أو العادات والأعراف المغلوطة أو الحماس الزائد. وهكذا فإن رسالة عمان في حد ذاتها وإقرارها للمذاهب والاعتراف بها، تحمل في طياتها العلاج الشافي للتوتر بين الأديان كما تحتوي على الأساس المشترك الذي يجمع بين المسلمين وغير المسلمين.

وأخيراً، من الواضح أن المحور الثالث من رسالة عمان يغلق الباب أمام الفتاوى الخاطئة (والتي عادة ما تكون تمهيداً لأعمال العنف بكل أنواعه بين الأديان) وبهذا فهو مفيد جداً في الحث على السلام وحسن التعامل بين المسلمين والآخرين.

(9) الختام: فرصة تاريخية

ويأتي الإجماع التاريخي حول رسالة عمان ومحاورها الثلاثة في وقت يتصاعد فيه التوتر بين العالم الإسلامي والغرب ويصل لأعلى مستوى له منذ عصر الاستعمار قبل مئة سنة وربما منذ عصر الحروب الصليبية قبل ألف سنة تقريباً. ونتمنى إن شاء الله أن تكون رسالة عمان بمحاورها الثلاثة وسيلة فعالة تساهم في منع الصراع الأكبر الذي لا ضرورة له بين الإسلام والغرب وبالتالي إنقاذ حياة المسلمين وغير المسلمين في كل مكان.

على حد سواء يزودنا الإجماع التاريخي على رسالة عمان ومحاورها الثلاثة بوسيلة فريدة ويعطينا فرصة تاريخية غير مسبوقه لرد الفتنة والصراعات الداخلية بين المسلمين. وتأتي في وقت يزداد فيه التوتر والنزاع، والقتال في بعض الأماكن بين المسلمين على مستوى لم يسبق له مثيل منذ قرون. نتمنى إن شاء الله أن تكون رسالة عمان ومحاورها الثلاثة وسيلة فعالة في المساعدة على إنهاء التحريض الوحشي على الفتنة وفي ذلك ننقذ حياة المسلمين في كل مكان إن شاء الله.

نسأل الله أن يهدي الضالين وأن يرد الفتنة ويبارك على أمة محمد صلى الله عليه وسلم. قال تعالى:

{إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ} (الأنبياء 92).

{وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ} (المؤمنون 52).

(10) ملخص : {إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ} (النساء 114).

(1-10) ملخص مبادرة رسالة عمان

إن كل ما في رسالة عمان ومحاورها الثلاثة - وأكثر منه بكثير - محتوى في الآيات المباركة التي ذكرناها في بداية هذه المقدمة:

{لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا} (النساء 114).

لا خير في الإصرار على بجهالة على خلافات جزئية بين المسلمين عندما يتفق على المبادئ الأساسية للإسلام: الإيمان بوحداية الله سبحانه وتعالى، وبالنبى محمد صلى الله عليه وسلم وبالقرآن الكريم وبالأركان الخمسة للإسلام وأركان الإيمان الستة. على أن يتبع ذلك العمل الصالح: الصدقة والعدالة تجاه الآخرين وصنع السلام بين الناس. ونلاحظ بأن الله تعالى لم يقصر هذا العطاء الخير على المسلمين بل قال: بين الناس. وعندما يُعمل ذلك بنية مخلصه لله فسوف يجزي الله تعالى المسلم أجراً عظيماً.

*

{وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا} (النساء 115).

كما أنه لا خير في معارضة طريق المؤمنين وإجماعهم.

*

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا} (النساء 116).

لكل من أساء لنفسه وللآخرين بمتابعة التفرقة والخلاف وحتى النزاع بين المسلمين: فإذا انتهوا وتابوا فسيجدون الله غفوراً إن شاء الله. فالله تعالى كريم رحيم.

(2-10) ملخص هذا الكتاب

إن هذا الكتاب، وقد سمي بالأصل بكتاب احترام المذاهب، هو بالفعل طبعة ثالثة منقحة ومزيدة بصورة ملحوظة. والطبعتان الأولى والثانية (بما في ذلك طبعة ثانية منقحة) نشرتا بأعداد قليلة بالمئات في بداية هذه السنة (1427هـ/ 2006 م). وكان الهدف من تلك الطبعات كالمهدف من هذه الطبعة توثيق وتسجيل وفهرسة جهود جلالة الملك عبد الله الثاني في إصدار رسالة عمان والإجماع الذي تمكن جلالته، بفضل من الله إقامته عليها وعلى محاورها الثلاثة، والفتاوى التي استندت إليها والتواقيع عليها.

إذاً لا يقرأ هذا الكتاب من البداية إلى النهاية بشكل منتظم مثل معظم الكتب، بل هو مرجع وأساسه نص رسالة عمان ومحاورها الثلاثة والقائمة الكاملة للموقعين على المحاور الثلاثة، وكلمة جلالة الملك عبد الله الثاني وتمهيد شيخ الأزهر والفتاوى في البداية وربما هذه المقدمة. وعلى الرغم من حجم النسخة المطبوعة فإن لب الكتاب يقرأ بسهولة خلال ساعة أو ساعتين بالعربية أو الإنكليزية إن شاء الله.

أخيراً نود أن نقول إن كل المستندات في هذا الكتاب وكل التحديثات والإضافات إليها ستعرض للجميع مجاناً وباستمرار على الانترنت على: www.ammanmessage.com إن شاء الله. والحمد لله وحده.

أ. د. صاحب السمو الملكي الأمير غازي بن محمد بن طلال

المبعوث الشخصي والمستشار لجلالة الملك عبد الله الثاني
رئيس مجلس أمناء مؤسسة آل البيت للفكر الإسلامي
عمان-الأردن

١٨ شعبان ١٤٢٧هـ / ١١ أيلول / سبتمبر ٢٠٠٦م

(١) يشمل هذا العدد العلماء مثل الشيخ عبد الله بن بية من موريتانيا والمفتي تقي عثمانى من ديوبند، الباكستان، علماً بأن فتاوما لم تصلا في وقت انعقاد المؤتمر الإسلامي الدولي في جمادى الأولى ١٤٢٦هـ / تموز / يوليو ٢٠٠٥م ولكنها أضيفتا إلى الوثائق فيما بعد.

(٢) هذا العدد يشمل العلماء الذين لم يحضروا المؤتمر شخصياً ولكن وافقوا كلياً على نتائج المؤتمر وبيانه الختامي وبعثوا تواقيعهم تأكيداً لذلك.

(٣) من المفهوم أن العقيدة الأشعرية تتضمن التقليدين الأشعري والماتريدي في تأكيدهما على مبادئ التوحيد ونبوة محمد صلى الله عليه وسلم والقران الكريم والأركان الخمسة للإسلام وأركان الإيمان الستة.

(٤) إن مجمع الفقه الإسلامي وسّع المحور الثالث من رسالة عمان (حول الفتاوى) بأن ذهب إلى التفصيل في دراساته ومناقشاته حول الشروط المسبقة الموضوعية والذاتية اللازم توافرها لإصدار الفتاوى.

(٥) مثل آخر: بعد اجتماع مجمع الفقه الإسلامي بأسبوعين، وفي ١٦ جمادى الآخرة ١٤٢٧هـ / ١٢ تموز / يوليو ٢٠٠٦م أصدر حزب الإخوان المسلمين في الأردن وهو أكبر حزب إسلامي في البلد وبعد حادث مثير للجدال بياناً تضمن سبعة محاور معبراً عن الإخلاص والولاء للملك والوطن وللمبادئ عامة. وأكد المحوران الخامس والسادس من البيان على التزامهم برسالة عمان ومحاورها الثلاثة وبشرح مجمع الفقه الإسلامي للشروط المسبقة للتصدي للإفتاء.

(٦) أبو داود، السنن، كتاب الفتن والملاحم، باب ذكر الفتن ودلائلها، حديث رقم ٤٢٥٥.

(٧) الترمذي، السنن، كتاب الفتن، باب لزوم الجماعة، حديث رقم ٢٣٢٠؛ الحاكم النيسابوري، المستدرک، كتاب العلم (دار الفكر، بيروت، ٦ مجلدات، ١٣٩٨ / ١٩٧٨)، ١: ١١٦، كتاب العلم.

(٨) ابن ماجه، السنن، كتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حديث رقم ٤٠٨٥.

(٩) ابن حنبل، المسند، ٦: ٣٩٦، حديث رقم ٢٦٦٨٢ (دار الفكر، بيروت، ٦ مجلدات، ١٣٩٨ / ١٩٧٨). الحاكم النيسابوري، المستدرک (دار الفكر، بيروت، ١٣٩٨ / ١٩٧٨) ١: ١١٧، كتاب العلم.

(١٠) الشورى في الإسلام. نظام الشورى إلزامي حيث يقول الله تعالى في كتابه الكريم:

{وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ} (الشورى 38).

ولكن العمل بنتائج تلك الشورى ليس إلزامياً (أو على الأقل ليس للرسول صلى الله عليه وسلم إذ ترك الله تعالى القرار النهائي له. ونلاحظ أن العزم في الآية التالية جاء مفرداً):

{فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ} (آل عمران 159).

والله أعلم. لكن وبالتأكيد يعطي الله مثلاً فعلياً للشورى في القران الكريم في قصة ملكة سبأ وملاها: {قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلَاؤُا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ} (النمل ٣٢-٣٣).

(١١) سنن أبي داود، كتاب الفتن والملاحم، باب في تداعي الأمم على أهل الإسلام، الحديث رقم ٤٢٩٧.

كلمة السيد عبد العزيز الحكيم التي ألقاها في عمان في الأول من ديسمبر ٢٠٠٦

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه المنتجبين .

السلام عليكم أيها الأخوة المؤمنون ورحمة الله وبركاته .

أقف اليوم بينكم أيها الأشقاء العرب والأردنيون المؤمنون لأنقل إليكم رسالة الشعب العراقي الممتحن بشتى المصائب والويلات .

أيها الإخوة الأعزاء ، إن الرسالة التي احملها إليكم من الشعب العراقي هي رسالة الحب والإخاء والود الصادق ، وهي رسالة المسلم إلى أخيه المسلم . وهي رسالة التعاون على الخير والبر والتقوى كما أمرنا الله سبحانه وتعالى .

إننا أيها الإخوة الأعزاء ومن هذا المنبر نؤكد لكم ولكل العالم أننا تعرضنا ومنذ ثلاثة سنين لحرب إبادة شنها علينا عناصر القاعدة التكفيريون والصداميون الذين ركزوا كل عملياتهم الإرهابية ضد أتباع أهل البيت عليهم السلام ، وقتلوا خيرة رجالنا وعلمائنا ، كل ذلك من أجل إذكاء الفتنة الطائفية في العراق ، ولكننا وقفنا أمام ذلك وقفة الرجل المسؤول الذي يعرض على جراحه من أجل الإبقاء على عرى الإخوة ووشائج العلاقة الوطنية التي عرفها العراقيون بكل مكوناتهم طيلة قرون من الزمن ، حتى فجر هؤلاء مرقد الإمامين علي الهادي ، والحسن العسكري (ع) ، فلم يتحمل العراقيون هذه الجريمة الكبرى التي تمسّ الصميم من عقيدتهم بأئمة أهل البيت ، فاندلع العنف المقابل كرد فعل على الجرائم التي ترتكب ، وقد عملت مرجعياتنا الدينية ونحن معهم من أجل ضبط الأوضاع ووضع حد لعمليات القتل المتبادل ، وما زلنا نعمل من أجل تطويق هذه الحالة ، لأننا نؤمن بحرمة الدم المسلم وهو ما أكد عليه القرآن العظيم والسنة النبوية المطهرة وسيرة أهل البيت عليهم السلام .

إننا ندين ونرفض أشدّ الرفض القتل على أساس الهوية المذهبية ، ونؤكد هنا أن منهجنا الذي تعلمناه من أئمة أهل البيت هو منهج الوحدة الإسلامية ، وإن الأمل معقود بأبناء أهل البيت من علماء ومفكرين ومسؤولين لتعزيز هذا المنهج (منهج التقريب بين المذاهب وتعزيز وحدة المسلمين) في عالمنا اليوم لمواجهة فكر التكفير والإقصاء والقتل والذبح على الهوية .

أيها الإخوة إن الشيعة والسنة في العراق متداخلون فالعشيرة العراقية الواحدة فيها من الشيعة مثلما فيها من السنة ، والعوائل الشيعية تتزوج من العوائل السنية والعكس صحيح أيضا ، ولذلك فإن النسيج العراقي واحد غير قابل للتفكيك ، وكل الدعوات والمخاوف من اندلاع حرب طائفية والتي تنطلق هنا وهناك بدافع الحرص على العراقيين أو بدوافع أخرى لن تقلل من هذه الحقيقة ، وهي أن العراقيين سيقون أقوى من كل المحاولات التي تريد تمزيقهم ، لأن اندلاع مثل هذه الحرب ليس فقط ستحرق الجميع بل ستؤدي أيضا إلى تهديد الأمن في كل المنطقة ودفعها إلى مآتهات لا يُعلم مداها .

إننا نعتقد أن ما تم إقراره في مؤتمر عمّان حول شرعية العمل بكل المذاهب الإسلامية الثمانية شيء مهم وتطور إيجابي علي صعيد التوحيد بين المسلمين ، ونعتقد أن وثيقة مكة جاءت مكملّة لهذا الجهد الخيّر ، وان وثيقة عمّان تحتاج إلى إقرار من قبل كل مشايخ الإسلام وعلماء المسلمين مثلما فعلت المرجعية الدينية في النجف الأشرف وشيخ الأزهر الشريف .

لقد تعرضتم أيها الإخوة في الأردن الشقيق إلى بعض ما أصابنا من جرائم التكفيريين ، الذين اتبعوا منهجاً خطيراً ومدمراً وهو يخدم أعداء الإسلام والأمة بوعي منها أو بدون وعي ، وعلينا جميعاً أن نقف سنة وشيعة أمام هذا المنهج الذي بدأ يتغلغل في جسد الأمة .

إننا حريصون كل الحرص على وحدة العراق ، أرضاً وشعباً ، وقد وقفنا وسنقف أمام أي محاولة لتجزئة العراق ، لان قوتنا جميعاً تكمن في أن يكون العراق واحداً موحداً ، ونحن حريصون كذلك على بناء دولة القانون البعيدة عن التمييز المذهبي ، لأننا لا نريد دولة شيعية تقصي السنة ولا دولة سنية تقصي الشيعة بل نريد دولة يشارك فيها الجميع ، دولة تخدم الجميع وتدافع عنهم وتعتبر عن إرادتهم .

لقد أكدنا على منهجنا التقريبي في أكثر من مناسبة وعبر تاريخ طويل من التجارب التي عاشتها الأمة ، فأنا أنتمي إلى عائلة قتل منها النظام السابق أكثر من اثنين وستين شخصاً ثمانية منهم فقط أشقائي ، ووالدي الإمام الحكيم الذي يعرفه الكبار حرّم على العراقيين قتل الإخوة الكرد في موقف معروف ومشهور ، وأنا اليوم لا أطلب جاهاً ولا موقعاً ، وقد كان بإمكانني أن أتبوء أي موقع أريد في النظام الجديد في العراق ، ولكنني نذرت نفسي من أجل خدمة العراقيين ، وقد قدمنا الشهداء من أجل ذلك وسوف أستمّر على هذا المنهج ، لأنه منهج مراجع الإسلام ، ومنهج الإمام السيد محسن الحكيم في الدفاع عن شؤون المسلمين في كل العالم .

إن ما نطلبه من إخواننا العرب الذين تهمهم وحدة العراقيين وينشدون الاستقرار في العراق ، هو مساعدتنا جميعاً في تحقيق ذلك ، وذلك بالوعي أولاً بطبيعة المؤامرات التي تنسج ضد العراقيين جميعاً ، واحترام إرادة العراقيين الذين عبروا عنها بالطرق الديمقراطية ، وبالوقوف ضد الأجهزة الإعلامية التي تروج للفتنة الطائفية في العراق ، وآخرها ما نقلته هذه الأجهزة من تصريحات لم نقلها حول إخواننا السنة في العراق .

إننا ندعو ومن هذا المنبر ولتعزير وحدة العراقيين وتأكيد وفائهم لرسول الله وأبنائه الكرام البررة إلى ارتفاع الأصوات الخيرة المطالبة بالتعجيل ببناء مرقد الإمامين العسكريين في سامراء ، ليكون بناءه سبيل خير يوصلنا إلى الوحدة بعد أن كان هدمهما نذير شؤم وتفارقة لوحدة العراقيين والمسلمين ، وندعو كل المسلمين لمباركة هذا المشروع باعتباره عملاً صالحاً موحداً للمسلمين يمثل جزءاً من الوفاء لذوي القربى كما دعانا القرآن الكريم إلى ذلك .

إن الفيدرالية التي قبلها العراقيون من خلال استفتاء حرّ صوتوا عليه بالأغلبية بجميع مكوناتهم المذهبية والقومية ، هي شكل من أشكال النظام الإداري للبلد ، وقد وضعنا كل الضمانات اللازمة في الدستور التي تمنع تجزئة العراق ، ومن تلك الضمانات هي موافقة الشعب العراقي من خلال استفتاء في التحول إلى الفيدرالية ، كما أكد الدستور على أن ثروات العراق ومنها النفط هي ثروة لكل العراقيين على محافظاتهم وحسب نسبهم السكانية ،

وليس ثروة لمحافظة دون أخرى ، بالإضافة إلى الضمانات الأخرى الكثيرة .

إننا نؤكد هنا وللجميع : للعراقيين جميعاً ، وللعرب والمسلمين ، ولكل القوى الدولية والإقليمية ، أن حل المشكلة في العراق لن يتحقق إلا في بغداد ومن خلال العراقيين أنفسهم ، وكل الجهود الخيرة التي تبذل من هذا الطرف الإقليمي أو الدولي يجب أن تكون عاملاً مساعداً للحل ، لا أن تكون بديلاً عن الحل العراقي للمشكلة والمحنة التي يعاني منها العراقيون .

إننا نرحب بكل جهد خير إقليمي أو دولي ونريده أن يكون جزءاً من الحل ، وليس عبئاً إضافياً من المشكلة .

لقد وجدنا هنا في المملكة الأردنية الهاشمية وابتداءً من جلالة الملك عبد الله الثاني وانتهاءً بالسادة من أعضاء الحكومة والبرلمان تفهماً عالياً للمعاناة العراقية ورغبة صادقة في المساعدة على الحل ، ونحن نرحب بهذه الرغبة الصادقة ، ونأمل منها خيراً إن شاء الله .

أيها الإخوة إن العراق لن ينفك عن هويته العربية والإسلامية ، ولن ينفك عن ارث عريق من علاقاته العربية والإسلامية ، ونؤكد لكم أن العراق لن يكون سوى العراق ، العراق المستقل بإرادة شعبه ، العراق الصديق لجميع الخيرين شعوباً وحكومات ، العراق الذي يجد فيه الجميع الأخ والشقيق والصديق .

لا نريد للعراق أن يتحول إلى منطلق للعدوان على أي طرف إقليمي أو دولي، ولا ساحة لتصفية الحسابات بين القوى.

نريد عراقاً مستقلاً ، موحداً ، مستقراً ، يتآخى فيه الجميع على قاعدة أن العراق لكل العراقيين ، عراقاً تشارك جميع مكوناته بإدارته من خلال الوسائل الديمقراطية .

هذه رسالة الشعب العراقي لكم ، فهل ستساعدوننا على تحقيق ما نريد ، أملنا أكيد أنكم تريدون ذلك وأنكم تستطيعون ذلك أيضاً . أشكركم على إصغائكم وإتاحتكم هذه الفرصة الثمينة للقاء بكم . والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

عبد العزيز الحكيم

عبد العزيز الحكيم
عمان
٢٠٠٦/١٢/١

٢٠٠٦/١٢/١

عمان

فتوى فضيلة الإمام الأكبر الدكتور محمد سيد طنطاوي / شيخ الأزهر

بسم الله الرحمن الرحيم

الأزهر
مكتب الإمام الأكبر
شيخ الأزهر

صاحب السمو الملكي الامير غازي بن محمد - حفظه الله

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ويعد :

فيسعدني أن أرسل لسموكم الاجابة على الاسئلة التي تكرمتم سموكم بارسالها الي ، وطلبتم

منى الاجابة عنها

وآدعو الله - تعالى - أن تحوز قبولكم

السؤال الاول

هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الاسلام السننى جزءا من الاسلام الحقيقى ؟ أو بمعنى آخر هل كل من يتبع ويمارس أى واحد من المذاهب الاسلامية - يعنى المذاهب السننية الاربع ، والمذهب الظاهرى ، والمذهب الجعفرى ، والمذهب الزيدى ، والمذهب الاباضى يجوز أن يعد مسلما ؟

وللاجابة عن هذا السؤال نقول :

الاسلام الحقيقى عرفه الرسول - صلى الله عليه وسلم - بقوله - كما جاء فى الصحيحين من حديث جبريل عليه السلام ((أن تشهد أن لا اله الا الله وأن محمدا رسول الله ، وتقيم الصلاة ، وتؤتى الزكاة ، وتصوم رمضان ، وتحج البيت ان استطعت اليه سبيلا)) . وفى الصحيحين - ايضا - عن عبد الله بن عمر - رضى الله عنهما - قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ((بنى الاسلام على خمس : شهادة أن لاله الا الله وأن محمدا رسول الله ، واقام الصلاة ، وإيتاء الزكاة ، والحج ، وصوم رمضان)) . فكل انسان - سواء أكان ذكرا أم انثى - يشهد أن لاله الا الله وأن محمدا رسول الله ، ويؤدى هذه الاركان ، ولاينكر أمرا عليم من الدين بالضرورة فهو مسلم .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤

الأزهر
مكتبة الإمام الأكبر
شيخ الأزهر

وأصحاب هذه المذاهب التي جاءت في السؤال/فيما نعلم من ظواهر أحوالهم: كلهم يشهدون أن لا اله الا الله وأن محمدا رسول الله ، ويعترفون بهذه الاركان الخمسة ويؤدونها ، وإذا وجد خلاف بينهم في اداء هذه الاركان فهو خلاف في الفروع لافى الاركان والاصول .
وبذلك لا نستطيع أن نقول عن أصحاب هذه المذاهب بأنهم غير مسلمين ، وشريعة الاسلام تأمر أتباعها أن يحكموا على الناس على حسب ظواهرهم ، أما بواطنهم فإله - تعالى - وحده هو العليم بها .

وفي الحديث الشريف : ((أمرت أن احكم على الناس بالظاهر ، والله يتولى السرائر))
ونحب أن نضيف الى ذلك أن كليات الشريعة بالازهر الشريف ، تُدرِّس هذه المذاهب وتوضح ما بينها من خلاف ، علما بأن هذا الخلاف انما هو كما سبق أن أشرنا - هو خلاف مشروع لأنه في الفروع لافى الاصول .

السؤال الثاني :

ما هي حدود التكفير في يومنا هذا ؟ وهل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الاسلامية التقليدية أو من يتبع العقيدة الاشعرية ؟

وفضلا عن ذلك هل يجوز أن يكفر الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية ؟
وللاجابة عن هذا السؤال نقول :

التكفير بمعنى أن ينسب إسمان إلى غيره الكفر لايجوز ، الا اذا كان هذا الغير ، ينكر ما جاءت به شريعة الاسلام ، من وجوب اخلاص العبادة لله - تعالى - ومن الايمان بملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر .

كما قال - سبحانه - : " آمن الرسول بما أنزل اليه من ربه والمؤمنون ، كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله ، لا نفرق بين أحد من رسله (البقرة ٢٨٥)
وكما قال - عز وجل - : إن الذين يكفرون بالله ورسله ، ويريدون أن يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون أن يتخذوا بين ذلك سبيلا . أولئك هم الكافرون حقا وأعدنا للكافرين عذابا مهينا " (النساء : ١٥٠ ، ١٥١)

ولا يجوز أن ينسب أحد إلى الكفر أولئك المؤمنين الذين ينتسبون إلى أي واحد من المذاهب الإسلامية التي اتفقت جميعها على وجوب إخلاص العبادة لله - تعالى - وعلى وجوب الإيمان بملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر ، وعلى وجوب أداء العبادات التي كلفنا الخالق - عز وجل - بها كإلصاق الصلاة والزكاة والصيام والحج لمن استطاع إليه سبيلا ، وعلى وجوب التحلى بمكارم الأخلاق كالصدق ، وأداء الأمانة ، والعفاف ، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر .

والعقيدة الأشعرية - كما جاء بالسؤال - عقيدة سليمة صحيحة تدعو أتباعها إلى كل ما جاء به الرسول - صلى الله عليه وسلم - من عند الله - عز وجل - من عقائد وعبادات ومعاملات واعتناق للحق واجتناب للباطل ، والطريقة الصوفية هي في جوهرها دعوة إلى التصوف بمعنى الإكثار من ذكر الله - تعالى - والزهد في متع الحياة الدنيا ، والتقرب إلى الله - تعالى - بكل ما شرعه من قول طيب ومن عمل صالح هذه هي الصوفية في جوهرها وحقيقتها ، فإن قال أو فعل من ينتسب إليها غير ذلك فالصوفية بمعناها الحقيقي بريئة منه .

ولقد حذر النبي - صلى الله عليه وسلم - تحذيرا شديدا من نسبة الكفر إلى المسلم وفي الصحيحين عن ابن عمر : " إذا قال الرجل لآخيه ياكافر فقد باء بها أحدهما ، فإن كان كما قالها وإلا رجعت عليه " .

وفي الصحيحين عن ابن مسعود : " سباب المسلم فسوق وقتاله كفر " .

وفي الصحيحين عن أبي ذر : " من دعا رجلا بالكفر أو قال عدو الله وليس كذلك إلا حار عليه " أي رجع عليه .

السؤال الثالث :

مَنْ يَجُوزُ أَنْ يُعْتَبَرَ مَفْتِيًا حَقِيقِيًّا فِي الْإِسْلَامِ ؟ وَمَا هِيَ الْمُؤَهَّلَاتُ الْإِسْلَامِيَّةُ لِمَنْ يَتَصَدَّى بِإِفْتَاءِ الْفَتَاوَى وَهُدَايَةِ النَّاسِ فِي فَهْمِهِ وَاتِّبَاعِ الشَّرْعِيَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ ؟

وللإجابة عن هذا السؤال نقول

كلمة المفتي تطلق على كل من يردُّ على أسئلة الناس ردا صحيحا نابعا من كتاب الله - تعالى - ، ومن سنة رسوله محمد - صلى الله عليه وسلم - ومن العلم الصحيح النافع الذي

بسم الله الرحمن الرحيم

٤

الأزهر
مكتبة الإمام الأكبر
شيخ الأزهر

ومن المؤهلات الأساسية التي يجب أن يتحلى بها من يتصدى لافتاء الناس في شئون دينهم وديارهم وأخرتهم

أن يكون حافظاً للقران الكريم ، وفاهماً لانفاظه ومعانيه ، ولما قصده وهداياته ، وأن يكون حافظاً ومدركاً للحديث النبوية الشريفه ، من حيث المتن والسند ، والصحة والحسن .
وأن يكون دارساً. دراسة مستوعبه لآبواب الفقه الاسلامي ، ولموضوعات أصول الفقه ، ولمختلف الأراء التي قالها الفقهاء في مسائل العقيدة والمعاملات والاحكام الشرعية التي تتعلق بالحلال والحرام ، وبغير ذلك من الامور التي لا يستغنى الناس عن مزاولتها في حياتهم وأن يكون متمكناً من قواعد اللغة العربية ومن اساليبها المتعلقة بعلوم النحو والبلاغة وغيرهما وأن يكون فاهماً لحقائق الحياة ، ولتقلباتها ، ولأحداثها ، ولما يجوز فيه الاجتهاد من الأحكام ، ولما لا يجوز فيه الاجتهاد .
وأن يكون قبل ذلك وبعد ذلك من العقلاء الصالحين المستقيمين على أمر الله - تعالى - والذين لا يقصدون من وراء فتواهم إلا خدمة الحق والعدل ومكارم الاخلاق والمصلحة العامة التي تعود على الامة بالخير .

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ، والله ذو الفضل العظيم

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

شيخ الأزهر

محمد سيد طنطاوي

تحريراً في : ٢٠ من ربيع الآخر ١٤٢٦ هـ

الموافق : ٢٨ من مايو ٢٠٠٥ م

(دكتور / محمد سيد طنطاوي)

ترجمه فتویٰ شیخ الأزهر دکتر محمد سید طنطاوی

دارالترجمه رسمی اریکا

شماره ۲۳۶

مترجم مسئول مهران قربانی هویه

تاریخ
شماره:
پیوست:



دادگستری جمهوری اسلامی ایران

عالیجناب شاهزاده غازی بن محمد (حفظه اله)
السلام علیکم ورحمه اله و برکاته
و بعد از آن:

بسیار خرسندم که برای جنابعالی پاسخ پرسشهایی را که شما برای من فرستاده بودید و از من درخواست پاسخگویی به آنها را کرده بودید ارسال کنم.
از درگاه خداوند تعالی می‌خواهم که مورد رضایت جنابعالی قرارگیرد.
سوال اول:

آیا جایز است که مذاهب غیر از مذاهب سنت را جزئی از اسلام حقیقی بدانیم؟ یا به عبارتی دیگر آیا کسی که پیرو هر یک از این مذاهب اسلامی باشد و احکام آنها را اجرا کند (یعنی چهار مذهب اهل تسنن و مذهب ظاهری، جعفری، زیدی، اباضی) را می‌توان مسلمان دانست؟
در پاسخ به این پرسش می‌گوییم:

اسلام حقیقی را پیامبر اسلام (ص) با این سخن تعریف کرد همان طور که در صحیحین از سخن جبرئیل (ع) نقل شده است که: «که گواهی دهی که جز خدای یگانه خدایی نیست و محمد پیامبر اوست، و نماز بپا داری، زکات و روزه ماه رمضان به جا آوری و اگر استطاعت تو بود به حج خانه خدا بروی».
و در کتاب صحیحین نیز از عبدالله بن عمر نقل شده است: پیامبر خدا (ص) فرمود «دین اسلام بر پنج رکن استوار است: شهادت به یگانگی خدا و نبوت حضرت محمد (ص)، به جای آوردن نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان».

پس هر انسانی چه زن و چه مرد که بر یگانگی خدا و بر پیامبری حضرت محمد (ص) شهادت دهد و این ارکان را به جا آورد و منکر امری مه در دین ضروری است، نباشد، پس او مسلمان است.

فکس: ۶۶۹۴۱۷۵۱

تلفن: ۶۶۴۳۹۸۵۰

همراه: ۰۹۳۲۹۲۸۴۰۱۳ (کاکاوند)

پست الکترونیک: erika2007@yahoo.com

آدرس: ضلع جنوب غربی میدان انقلاب جنب بانک صادرات پاساژ زندگی طبقه دوم واحد ۳



و همان طور که از ظاهر صاحبان این مذاهب که در سوال ذکر شده اند آشکار است: همگی آنان به یگانگی خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) معتقدند و این ارکان پنجگانه را پذیرفته و به آن عمل می کنند. اگر اختلافی در اجرای این احکام بین آنها دیده شد، اختلاف در فروع است و نه در ارکان و اصول دین می باشد.

از این رو نمی توانیم در مورد پیروان این مذاهب بگوئیم که آنها غیر مسلمانند و شریعت اسلامی به پیروان خود امر میکند که بر آنچه از مردم آشکار است حکم دهند و نه بر نهان آنها. چون تنها خداوند تعالی است که بر نهان آگاه و علیم است. در حدیث شریفه آمده است که: «به تو امر کردند که بر اساس ظاهر مردم قضاوت کنی و نهان بر عهده خداوند است»

علاوه بر آن باید افزود که اصول کلی شریعت اسلامی این مذاهب و تفاوت میان آنها در دانشگاه الازهر تدریس می شود. با توجه به آنکه طبق آنچه که در سابق ذکر شد، این اختلاف مشروع است چون در فروع دین است و نه در اصول آن. سوال دوم:

حدود تکفیر در جهان امروز چیست؟ آیا مسلمان می تواند پیروان هر یک از مذاهب قدیمی اسلامی یا پیروان مذهب اشعریه را تکفیر کند؟ و یا بهتر بگوئیم آیا می تواند پیروان مسلک صوفی راستین را تکفیر کند؟ برای پاسخ به این سوال باید گفت:

تکفیر بدین معنا که کسی به دیگری نسبت کفر بدهد جایز نمی باشد مگر آنکه منکر آنچه که در شریعت اسلامی آمده باشد مانند اعتقاد به فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران خدا و روز آخرت. همان گونه که خداوند می فرماید: «رسول به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورد و همه مومنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیامبران خدا ایمان آورند و (گفتند) ما میان هیچ یک از پیامبران خدا فرق نگذاریم.....» [سوره بقره آیه 285]



و نیز می‌فرمایند: «آنان که به خدا و پیامبران او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیامبرانش جدایی اندازند (یعنی گویند که آنان فرستاده خدا نیستند) و گویند که ما به برخی گفتار انبیا گرویده و به پاره ای دیگر کافر شویم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی (از روی هوا و هوس) اختیار کنند به حقیقت کافر اینها هستند و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا داشته‌ایم». [نساء 150_151]

و جایز نمی‌باشد که کسی نسبت کفر بدهد به یکی از مومنان و پیروان هر یک از این مذاهب اسلامی که همگی شان متفق هستند بر وجوب اخلاص در عبادت خداوند، وجوب ایمان به فرشتگان خدا و کتابها و پیامبرانش و روز قیامت، وجوب انجام عباداتی که خداوند ما را به آن مکلف کرده است، مانند نماز، زکات، روزه، حج در صورت استطاعت مالی، وجوب آراستگی به مکارم اخلاق چون صدق، امانت، عفاف و امر به معروف و نهی از منکر.

مکتب اشعریه همان گونه که در سوال ذکر شده است، تفکری سالم و درست می‌باشد که پیروانش را به تمام اموری که پیامبر اسلام (ص) از سوی خداوند آورده است از جمله عقاید و عبادت‌ها و پیروی از حق و دوری از باطل دعوت می‌کند و مسلک صوفی در اصل دعوت به سوی تصوف است، یعنی ذکر فراوان خداوند و زهد و تقوا در استفاده از متاع این دنیا و نزدیکی به خدای تعالی با گفتار و عمل نیک می‌باشد. این است جوهر و حقیقت مسلک صوفی، پس اگر یکی از پیروان آن در گفتار و عمل مرتکب چیزی غیر از آنچه که ذکر شد بشود، این مسلک از آن بری می‌باشد.

پیامبر اسلام (ص) نیز به شدت از نسبت دادن کفر به مسلمان بر حذر می‌دارد. در کتاب الصحیحین از ابن عمر نقل شده است: «اگر شخصی به برادر دینی خود بگوید تو کافری باید آن را ثابت کند و گرنه به او بر می‌گردد»

و در کتاب صحیحین از ابن مسعود نقل می‌شود: «دشنام دادن مسلمان چون فسق و فجور است و کشتن وی همانند کفر است».

و در صحیحین از ابی ذر نقل می‌شود: «کسی که به دیگری نسبت کفر یا نسبت دشمنی به خدا بدهد در صورتی که او چنین نباشد نسبت کفر به نسبت دهنده بر می‌گردد»

تلفن: ۶۶۴۳۹۸۵۰ فکس: ۶۶۹۴۱۷۵۱

همراه: ۰۹۳۲۹۲۸۴۰۱۳ (کاکوند)

پست الکترونیک: erika2007@yahoo.com

آدرس: ضلع جنوب غربی میدان انقلاب جنب بانک صادرات پاساژ زندگی طبقه دوم واحد ۳



سوال سوم:

چه کسی می‌تواند عنوان مرجع تقلید اسلامی داشته باشد؟ شرایط اساسی کسی که مسئولیت صدور فتوا و هدایت مردم به وسیله ادراک و استنباط و پیروی از احکام اسلامی را دارد، چیست؟
برای پاسخ به این پرسش می‌توان گفت:
واژه مرجع تقلید به کسی گفته می‌شود که به پرسشهای مردم پاسخی صحیح و سرچشمه گرفته از کتاب خداوند تعالی، سنت رسولش محمد (ص) از علوم دینی ناب مفید بدهد.
شرایط اساسی مرجع تقلید و کسی که مسئولیت صدور فتوا برای مردم جهت هدایت آنها در امور دینی و دنیوی و آخرت آنها این است که:

حافظ کل قرآن باشد، الفاظ و معانی، نیات و هدایت‌ها و ارشادات آن را درک کامل کند، حافظ بر احادیث شریف نبوی باشد و درک درستی از آنها از لحاظ متن و سند و صحت و نیکویی و درستی داشته باشد. در زمینه‌های مختلف فقه اسلامی تحصیل کامل کرده باشد و بر موضوعات اصول فقه، آرای مختلف فقه‌های مختلف در زمینه مسائل عقیدتی، احکام شرعی مربوط به حلال و حرام و اموری نظیر آن که مردم در زندگی روزمره خود با آن درگیرند و نیاز مبرم دارند، محاط باشد. بر دستور زبان عربی از جمله علم نحو و بلاغت و غیر مسلط باشد و فهم درستی از حقایق روز و زندگی، و دگرگونی‌های آن، پیامدهای آن، مواردی که اجتهاد در آنها مجاز است و مواردی که اجتهاد در آنها مجاز نیست، داشته باشد.
و پیش از آن زمان و بعد از آن از دانایان صالح و پیرو راه حق باشد و نیت وی از فتوا دادن جز خدمت به حق و اجرای عدالت و مکارم اخلاق و مصلحت عامه مردم که برای ملت اسلامی خیر و برکت به همراه دارد، نباشد. و این است فضل و بخشش خداوند که بر هر کس بخواهد جاری می‌کند، خداوند دارای فضل و بخششی عظیم است.

والسلام علیکم ورحمته اله و برکاته

نگارش در تاریخ: ۲۰ ربیع الآخر ۱۴۲۶ هجری

برابر با: ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی

شیخ الازهر

دکتر محمد سید طنطاوی

فتوای شیخ الازهر، شیخ محمد سعید طنطاوی درباره پیروان مذاهب اسلامی

سؤال: آیا جایز است که مذهبی را که جزء اسلام اهل سنت نیست، جزئی از اسلام حقیقی بدانیم؟ به عبارتی دیگر آیا جایز است کسی را که از یکی از مذاهب اسلامی، یعنی مذاهب چهارگانه اهل سنت، مذهب ظاهری، مذهب جعفری، مذهب زیدی و مذهب اباضی پیروی و تبعیت می کند را مسلمان بدانیم؟

جواب: اسلام واقعی را رسول مکرم اسلام (ص) به ما شناسانده است. همانطور که گفته ایشان که در صحیحین از حدیث جبرئیل (ع) آمده: أن تشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله، و تقیم الصلاة، و تؤتی الزکاه و تصوم رمضان، و تحج البیت ان استطعت الیه سیلاً. یعنی: شهادت دهی که جز خداوند متعال خدایی نیست و محمد رسول اوست و نماز را به پاداری و زکات را بپردازی و در ماه رمضان روزه بگیری و حج خانه خدا را به جا آوری، البته اگر استطاعت آن را داشتی و در صحیحین نیز از عبدا... بن عمر-رضی .. عنه -روایت شده که گفت: رسول خدا(ص) فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: گواهی بر اینکه هیچ خدایی جز خداوند متعال نیست و محمد(ص) رسول اوست و به پا داشتن نماز، و پرداختن زکات و به جا آوردن حج و روزه ماه مبارک رمضان.

و هر انسانی، (جدا از اینکه مرد باشد یا زن) که شهادت دهد جز خداوند متعال معبودی نیست و محمد(ص) رسول خداست و این ارکان را به جا آورد و هر چیزی را از دین که به آن آگاهی دارد انکار نکند مسلمان است و صاحبان مذاهب که در سؤال ذکر شده (همانطور که از ظاهر احوال آنها با خبریم) همه آنها به وحدانیت خداوند متعال گواهی می دهند و حضرت محمد(ص) را رسول خدا می دانند و به ارکان پنجگانه معترف هستند و آنها را انجام می دهند و اگر اختلافی در ادای این ارکان بین آنها وجود دارد، آن اختلاف، اختلاف در فروع است نه اختلاف در ارکان و اصول و ما نمی توانیم بگوییم که صاحبان این مذاهب مسلمان نیستند و شریعت اسلامی به پیروانش امر می کند که بر مردم بر اساس ظاهرشان حکم کنند و باطنشان را فقط خداوند متعال به آن داناست. در حدیث شریف آمده: به من امر شده که بر مردم بر اساس ظاهرشان حکم کنم و خدا عالم به نهران است.

و باید اضافه کنم که در دانشکده های شریعت در دانشگاه الازهر، این مذاهب تدریس می شود و اختلاف بین آنها توضیح داده می شود، با علم به اینکه این اختلاف همانطور که اشاره کردیم، اختلاف مشروع و به حقی است. زیرا که اختلاف در فروع است نه در اصول.

سؤال: حدود تکفیر چیست؟

جواب: تکفیر به معنی این است که انسان به شخصی غیر از خودش نسبت کفر دهد و این جایز نیست. الا اینکه، این غیر خود آنچه را شریعت اسلام به ارمغان آورده مانند: واجب بودن اخلاص در عبادت خداوند و ایمان به ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران و معاد را انکار کند.

همانطور که خداوند متعال می فرماید: امن الرسول بما انزل اليه من ربه و المؤمنون، كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله، لانفرق بين أحد من رسله...

و همچنين ان الذين يكفرون بالله و رسله و يريدون أن يفرقوا بين الله و رسله و يقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و يريدون أن يتخذوا بين ذلك سبيلاً. اولئك هم الكافرون حقاً و اعتدنا للكافرين عذاباً مهيناً.

جایز نیست به کسانی از مؤمنان که پیرو هر یک از مذاهب اسلامی هستند و آن مذاهب همگی بر واجب بودن اخلاص در بندگی خداوند و واجب بودن ایمان به فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران و معاد و همچنین بر واجب بودن به جای آوردن تکالیفی که خداوند متعال به ما دستور داده، از جمله نماز و زکات و روزه و حج (هر آنکه استطاعت داشته باشد) و بر واجب بودن مزین شدن به مکارم اخلاق همانند راستگویی، امانتداری، عفاف و امر به معروف و نهی از منکر، اتفاق نظر دارند، نسبت کفر داد.

نبی اسلام (ص) از نسبت کفر به مسلمان دادن جداً بر حذر می دارد. همانطور که در صحیحین از ابن عمر روایت شده که اذا قال الرجل لآخيه یا کافر فقد باء بها احدهما، فان كان كما قالها و الا رجعت عليه.

و در صحیحین از ابن مسعود روایت شده: سباب المسلم فسوق و قتاله کفر.

و نیز در صحیحین از ابی ذر روایت شده: من دعا رجلاً بالكفر أو قال عدو الله و ليس كذلك الا جار عليه أی رجعت عليه.

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=1795

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=32526>

فتوى فضيلة الأستاذ الدكتور الشيخ علي جمعة / مفتي جمهورية مصر العربية

سمو الأمير / غازي بن محمد المعظم

صاحب السمو الملكي المبعوث الشخصي والمستشار الخاص لجلالة الملك المعظم

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وبعد/

فإشارة إلى زيارتكم المباركة وما جرى فيها من أسئلة تحيطكم علماً بما يلي:

أولاً: ديسن الإسلام في ذاته كدعوة ربانية أوسع من أفهام العلماء من لدن الصحابة وإلى يومنا هذا، قال تعالى: ﴿ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ [البقرة: ٢]، وقال تعالى: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴾ [سبا: ٢٨]، وقال تعالى: ﴿ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ [السجدة: ٢].

وإذا كان الإسلام أوسع دائرة من نتاج عقول المجتهدين فإنه يصلح لكل زمان ومكان ولكل العالين؛ فأمة الإسلام تخاطب كل الناس في جميع الأحوال، فمن صدق بالنبي المصطفى ﷺ فهو من أمة الإجابة ومن لم يصدق فهو من أمة الدعوة كما ذهب إلى ذلك غير واحد من العلماء، قال الحافظ ابن حجر في شرح البخاري (٤١١/١١): "أتمه ﷺ على ثلاثة أقسام أحدها أخص من الآخر: أمة الاتباع، ثم أمة الإجابة، ثم أمة الدعوة، فالأولى: أهل العمل الصالح، والثانية: مطلق للمسلمين، والثالثة: من عداهم ممن بعث إليهم". اهـ.

وأجمع للمسلمون شرقاً وغرباً سلفاً وخلفاً أن المجتهد هو الذي يسمع كلامه في دين الله بعد أن يستوفي شروط الاجتهاد للبيئة في علم أصول الفقه حتى يندرج تحت صفة أهل الذكر، والله سبحانه يقول: ﴿ فَاسْتَأْذِنُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ [النحل: ٤٣].

ولذلك حملوا أولي الأمر في مثل قوله تعالى: ﴿ وَلَوْ رَكَّبُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ﴾ [النساء: ٨٣]، وقوله تعالى: ﴿ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ [اللائحة: ٩٢] على المجتهدين.

ولقد وصل بعض الصحابة إلى درجة الاجتهاد فنقلت مذاهبهم في كتب الفقه المعتمدة، كالغني لابن قدامة المقدسي الحنبلي، والمجموع للإمام النووي الشافعي، والمجلى

لابن حزم الظاهري، ونحو هذا بل ونقلت مسندة في أمثال المصنف لعبد الرزاق، والمصنف لابن أبي شيبة، وغيرها من دواوين الأحاديث والآثار.

ثم جاءت طبقة التابعين وتابعيهم ومن بعدهم إلى القرن الرابع الهجري فظهر فيهم المجتهدون حتى أحصينا نحو تسعين مجتهداً قد اتبعت مذاهبهم واعتمدت آراؤهم ونظر في استدلالاتهم؛ لما عرف عنهم من العلم والذكاء والفطنة والتقوى.

ثم شاعت المذاهب الثمانية ووصلت إلينا بالتواتر مع قيام العلماء عبر العصور بخدمتها، كاستخراج أدلتها، والتثبت من منقولاتها، والقيام بتصحيح ما استدل به كل مذهب من الحديث النبوي الشريف أو الآثار الواردة عن مصدرها، والبحث في دلالة الألفاظ الواردة في كتب تلك المذاهب من جهة اللغة ومن جهة الشرع، وتحليل المختصرات النافعة ونظمها وتلخيصها وشرحها والتفريع عليها والإلحاق بها واستنباط القواعد والضوابط التي بنيت عليها وكتابة أصول تترد إليها وغير ذلك من الخدمة التي جعلت هذه المذاهب هي الأكثر شيوعاً، والتي بقي لها أتباع قلوباً أو كثروا في بلاد المسلمين، وهذه المذاهب الثمانية هي:

المالكية، والحنفية، والحنابلة، والشافعية، وهي التي يطلق عليها مذاهب أهل السنة، والجعفرية، والزيدية، والإباضية، والظاهرية، وهي التي يطلق عليها المذاهب غير السنية. وإذا نظرنا إلى هذه المذاهب في فقهها وأصول فقهها رأينا أن الخلاف بينها إنما هو في نطاق المضمون ولم يقع بينها خلاف في المقطوع به الذي يكفر منكره، والحمد لله رب العالمين.

وعلى ذلك فإنه من يتبع أي واحد من المذاهب الإسلامية أو يمارس في حياته شيئاً منها فهو مسلم صحيح الإسلام، وهذا يتفق مع أمر الله والرسول ﷺ لنا بأن نعتصم بحبل الله جميعاً ولا نفرقوا وأذكروا نعمة الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمة إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون ﴿[ال عمران: ١٠٣]﴾، وقال تعالى: ﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ٦٣]، وقال تعالى: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ١٦٢]، وقال تعالى: ﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ٥٢]، وقال تعالى: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَرَّوْا وَآخَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ النَّبِيُّاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ١٠٥]، وقال تعالى: ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: ١٣].
وقال ﷺ: "لا تختلفوا فتختلف قلوبكم" رواه أبو داود وغيره.

وأقر ﷺ فهم الصحابة مع اختلافهم في وقت صلاة العصر في بني قريظة، فقد روى البخاري في صحيحه عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: "قال النبي ﷺ لنا لما رجع من الأحزاب: "لا يصلون أحد العصر إلا في بني قريظة"، فأدرك بعضهم العصر في الطريق فقال بعضهم: لا نصلي حتى نأتيها، وقال بعضهم: بل نصلي، لم يرد منا ذلك، فذكر للنبي ﷺ فلم يعنف واحدا منهم".

ثانياً: والمسلم الذي يشهد بلسانه الشهادتين يعصم نفسه وماله ويسمى عند أهل الحق جميعاً بالمسلم الصعب؛ لأنه يصعب إخراجه عن الملّة، إلا إذا أتى بشيء من المكفرات قاصداً عالماً مختاراً، كصريحه بأنه ليس بمسلم، أو أنه ينكر وجود الله، أو أحقية رسالة النبي ﷺ، أو أحقية القرآن الكريم وأنه ليس نازلاً من عند الله، أو يسجد للصنم، أو يستحل زنا المحارم، أو غير ذلك من البلايا التي لا يقول بها مسلم من أهل القبلة.

والسادة الأشعرية رضي الله تعالى عنهم وأرضاهم هم جمهور العلماء من الأمة وهم الذين صلوا الشبهات أمام للملاحلة وغيرهم، وهم الذين التزموا بكتاب الله وسنة سيدنا رسول الله ﷺ غير لتاريخ، ومن كفرهم أو فسقهم يخشى عليه في دينه، قال ابن عساكر في ((تبيين كذب المفتري)) ص ٢٩: "اعلم وقني الله وإياك لمرضاته وجعلنا ممن يتقيه حتى تقاته أن لحرم العلماء مسمومة وعادة الله في هتك أستار متقصيهم معلومة وأن من أطلق عليهم لسانه بالطلب ابتلاه الله قبل موته بموت القلب". اهـ

وليجنر الخائض في عقيدة الأشعرية أو للكفر للسادة الصوفية أن ينسب إلى طائفة الخوارج وللرجفين الذين قال الله فيهم: ﴿لَنْ لَمْ يَنْتَهِ الِّمْتَنَفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الأحزاب: ٦١]، وقال عنهم النبي ﷺ: "الخوارج كلاب النار" رواه ابن ماجه، وذلك بحسبان أن عقيدة الأشعرية هي عقيدة أهل السنة والجماعة، قال تعالى: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَلِّفُونَ عَن أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الد: ١٦٣].

ثالثاً: من شروط المفتي أن يكون مسلماً عاقلاً بالغاً عدلاً وأن يكون مجتهداً، والاجتهاد هو: بذل الجهد في استنباط الحكم الشرعي من الأدلة المعتبرة، لقوله تعالى: ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَإِثْمَ وَالْبَغْيِ يَعْتَدِ الْحَقُّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ [الأعراف: ٣٣]، قال الشافعي - فيما رواه عنه الخطيب في الفقيه والمتفقه (٢/ ١٥٧) -: "لا يحل لأحد أن يفتي في دين الله، إلا رجلاً عارفاً بكتاب الله: بناسخه ومنسوخه، ومحكمه ومتشابهه، وتأويله وتزيله، ومكيه ومدنيه، وما أريد به، ويكون بعد ذلك بصيراً بحديث رسول الله ﷺ ويعرف من الحديث مثل ما عرف من القرآن، ويكون بصيراً باللغة، بصيراً بالشعر، وما يحتاج إليه للسنة والقرآن ويستعمل هذا مع الإنصاف، ويكون مشرفاً على اختلاف أهل الأمصار، وتكون له قريحة بعد هذا، فإذا كان هكذا فله أن يتكلم ويفتي في الحلال والحرام، وإذا لم يكن هكذا فليس له أن يفتي .

وقد ذكر ابن القيم كلاماً مفيداً في هذا للمبحث في كتابه: "إعلام الموقنين" (١ / ٨ ، ٩) حيث قال: "ولما كان التبليغ عن الله سبحانه يعتمد العلم بما يبلغ، والصدق فيه، لم تصلح مرتبة التبليغ بالرواية والفتيا إلا لمن اتصف بالعلم والصدق، فيكون عالماً بما يبلغ صادقاً فيه، ويكون مع ذلك حسن الطريقة، مرضي السيرة، عدلاً في أقواله وأفعاله، متشابه السر والعلانية في مدخله ومخرجه وأحواله؛ وإذا كان منصب التوقيع عن الملوك بالمحل الذي لا ينكر فضله، ولا يجهل قدره، وهو من أعلى المراتب السنيات، فكيف بمنصب التوقيع عن رب الأرض والسموات؟ فحقيق بمن أقيم في هذا المنصب أن يعد له عدته، وأن يتأهب له أهيبته، وأن يعلم قدر للمقام الذي أقيم فيه، ولا يكون في صدره حرج من قول الحق والصدع به؛ فإن الله ناصره وهاديه، وكيف وهو للمنصب الذي تولاه بنفسه رب الأرباب فقال تعالى: ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ﴾ [النساء: ١٢٧] وكفى بما تولاه الله تعالى بنفسه شرفاً وجلالة؛ إذ يقول في كتابه: ﴿ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ﴾ [النساء: ١٧٦]، وليعلم المفتي عن ينوب في فتواه، وليوقن أنه مسئول غداً وموقوف بين يدي الله" اهـ.

وذكر ذلك العلامة الزركشي في كتابه اللامع: "البحر المحيط" (٣٥٨ / ٨) حيث قال :
" المفتي هو الفقيه . وقد تقدم في حد الفقه ما يؤخذ منه اسم الفقيه؛ لأن من قامت به صفة
جاز أن يشتق لها منها اسم فاعل . قال الصيرفي: وموضوع هذا الاسم لمن قام للناس بأمر
دينهم، وعلم جعل عموم القرآن وخصوصه، وناسخه ومنسوخه، وكذلك في السنن
والاستنباط، ولم يوضع لمن علم مسألة وأدرك حقيقتها. فمن بلغ هذه المرتبة سموه هذا
الاسم، ومن استحقه أفتى فيما استفتي. وقال ابن السمعاني : المفتي من اكتمل فيه ثلاث
شرائط: الاجتهاد، والعدالة، والكف عن الترخيص والتساهل. وللمتساهل حالتان:
(إحداهما) : أن يتساهل في طلب الأدلة وطرق الأحكام يأخذ بمبادئ النظر وأوائل
الفكر، فهذا مقصر في حق الاجتهاد، ولا يحل له أن يفتي ولا يجوز أن يستفتي.
(والثانية) : أن يتساهل في طلب الرخص وتأول الشبهة، فهذا متجاوز في دينه، وهو آثم
من الأول . فأما إذا علم للمفتي جنسًا من العلم بدلائله وأصوله وقصر فيما سواه، كعلم
الفرائض وعلم للناسك، لم يميز له أن يفتي في غيره . وهل يجوز له أن يفتي فيه ؟ قيل:
نعم؛ لإحاطته بأصوله ودلائله . ومنعه الأكثرون؛ لأن لتناسب الأحكام وتجانس الأدلة
امتزاجًا لا يتحقق إحكام بعضها إلا بعد الإشراف على جميعها " اهـ .

منهج الفتوى :

المفتي هو الفقيه الذي يستنبط الحكم الشرعي من الدليل، فهو القائم بعلم الفقه
تطبيقًا، ولذلك كان ينبغي أن يكون للمفتي منهجًا في الإفتاء بحسب ترتيب الأدلة
الشرعية، فإذا سئل عن مسألة بحث عن حكمها في القرآن، فإن لم يجد ففي السنة، فإن لم
يجد فيعمل القياس، حتى يستنبط الحكم الذي يطمنن إليه قلبه، ويشترط في هذا الحكم ألا
يخالف الإجماع .

وأما الأدلة المختلف فيها كالأستحسان وشرع من قبلنا، فإن أداه اجتهاده إلى
صحة شيء منها أفتى به، وإذا تعارضت عنده الأدلة فعليه أن يفتي بالراجح منها . وليس
له أن يفتي في السعة بمذهب أحد المجتهدين، ما لم يؤده اجتهاده إلى أنه هو الحق، وليس له
أن يفتي بما هو المرجوح في نظره، نقل الإجماع على ذلك ابن قدامة والباقي، وأما المقلد
— حيث قلنا : يجوز إفتاؤه — فإنه يفتي بما تيسر له من أقوال المجتهدين، ولا يلزمه أن يسأل

عن أعلمهم وأفضلهم ليأخذ بقوله؛ لما في ذلك من الحرج، ولأن الصحابة رضي الله عنهم كان السائل منهم يسأل من تيسر له سؤاله من المفتين من الصحابة. وقيل: عليه أن يبحث عن الأفضل؛ ليأخذ بقوله .

أما ما اختلف عليه اجتهاد اثنين فأكثر، فإنه يجب عليه الترجيح بينهما بوجه من وجوه الترجيح، وليس هو بالخيار يأخذ ما شاء ويترك ما شاء، قال النووي في المجموع (١/١١٠)، (١١١): "ليس للمفتي ولا للعامل للتسبب إلى مذهب الشافعي - رحمه الله - في مسألة القولين ، أو الوجهين ، أن يعمل بما شاء منهما بغير نظر ، بل عليه في القولين العمل بآخرهما إن علمه ، وإلا فيلزم رجحه الشافعي ، فإن قلنا في خالة ولم يرجح واحدا منهما ... أو نقل عنه قولان ، ولم يعلم أطلاقا في وقت أم في وقتين؟ وجهنا السابق وجب البحث عن أرجحهما ، فيعمل به ، فإن كان أهلا للتخريج والترجيح استقل به متعرفا ذلك من نصوص الشافعي ومأخذة وقواعده ، فإن لم يكن أهلا فليقله عن أصحابنا للوصوفين بهذه الصفة، فإن كبههم موضحة لذلك، فإن لم يحصل له ترجيح بطريق ، توقف حتى يحصل " اهـ .

وإن بنى المفتي فتياه على حديث نبوي فعليه أن يكون عالما بصحته: إما بتصحيحه هو إن كان أهلا لذلك، أو يعرف عن أحد من أهل الشأن الحكم بصحته .

وإن كان بنى فتياه على قول مجتهد - حيث يجوز ذلك - فإن لم يأخذ منه مشافهة وجب أن يتوثق، قال ابن عابدين في رد المحتار (١/١٦٩) - تلقا عن المحقق ابن اللمام -: "طريقة نقله لذلك إما أن يكون له سند إلى المجتهد، أو يأخذ عن كتاب معروف نقلته الأيدي، نحو كتب محمد بن الحسن ونحوها من التصانيف للشهيرة؛ لأنه بمنزلة الخير للتواتر للشهور". اهـ .

وقال العلامة المحقق الحنبلي البهوتي في "كشاف القناع" (١/٣٠١): "(ومن قوي عنده مذهب غير إمامه) لظهور الدليل معه (أفق به) أي بما ترجح عنده من مذهب غير إمامه وأعلم السائل بذلك ليكون على بصيرة في تقليده . (قال) الإمام أحمد : (إذا جاءت المسألة ليس فيها أثر (أي حديث مرفوع ولا موقوف لأن قول الصحابي عنده حجة إذا لم يخالفه غيره) فأفتي فيها بقول الشافعي، ذكره النووي في تهذيب الأسماء واللغات في ترجمة الشافعي) . وفي اللبدع : قال أحمد في رواية المروزي : إذا سئلت عن مسألة لم أعرف فيها خيرا قلت فيها بقول الشافعي؛ لأنه إمام عالم من قريش وقد قال ﷺ: { بما لأ الأرض علما } " اهـ .

رابعاً: لما كانت للذهب الفقهية للوثقة هي خزنة نقل الأفهام والأقوال والآراء للعترة في لشريعة الإسلامية، وكان الاعتماد عليها والاعتداد بما سبيل نجاة ورشد في التعامل مع قضايا التراث الفقهي والقضايا للعاصرة؛ فيبغي أن تكون أقوالهم التي يعتمد عليها مروية بالإسناد الصحيح، أو مدونة في كتب مشهورة، وأن تكون مدومة بأن بين الراجح من محتملاتها، ويخصص عمومها في بعض للواضع، ويقيد مطلقها في بعض للواضع، وإلا لم يصح الاعتماد عليها .

ومن هنا جاءت فكرة معرفة للصادر للعتمة في كل مذهب فقهي من للذهب للوثقة وللخدومة عبر قرون الأمة الإسلامية في مراحلها المختلفة، وفيما يلي نعرض للكتب للعتمة وللشهوة في كل مذهب من للذهب الفقهية الثمانية :

أولاً : للذهب الحنفي :

كثرت الكتب للصفة في الفقه الحنفي على اختلافها من : متون، وشروح، وفناوي، وغير ذلك، ونحن نكفي بذكر ما اشتهر منها وما كان معتمداً عند علماء للذهب ومنها :

- ١ . البحر الرائق شرح كثر للفتاوى، لابن نجيم.
- ٢ . للبسوط، للسرخسي .
- ٣ . بلتاج للصنائع، للكباساني..
- ٤ . العناية شرح للنهاية، لمحمد بن محمود الباري.
- ٥ . فتح للقدیر للكمال ابن الهمام
- ٦ . رد المختار على الدر للمختار للعرف بمحاشية ابن عابدين، لابن عابدين.

ومن أهم كتب الأصول والقواعد الفقهية عند الحنفية:

- ١ . كشف الأسرار للإمام اليزدوي.
- ٢ . شرح لتلويح على التوضيح للسعد لتفتازاني.
- ٣ . التحرير للكمال ابن الهمام، وشرحه لابن أمير حاج في التقرير والتحرير، وشرحه لمحمد أمين للعرف بأمر باد شاه في تيسير التحرير.
- ٤ . للبار للنسفي، ومن شروحه فتح الغفار لابن نجيم.
- ٥ . الأشباه والنظائر لابن نجيم.

ثانيًا : المذهب المالكي :

١. المدونة، ويسمى بالأم، والمختلطة، وهو كتاب جمع ألوفاً من المسائل دونها سحنون ابن سعيد في القرن الثالث الهجري، من رواية عبد الرحمن بن القاسم عن الإمام مالك، ومن الأحكام التي بلغت ابن القاسم مما لم يسمعه من إمامه، وأضاف سحنون إلى ذلك ما قاسه ابن القاسم على أصول الإمام، واحتج سحنون لمسائل المدونة بمروياته من موطأ ابن وهب وغيره، وألحق بذلك ما اختاره من خلاف أصحابه، غير أن المنية عاجلته قبل أن يتم ذلك في سائر أبوابها، وهي أربعة أجزاء.
٢. النوادر، لابن أبي زيد القيرواني، حيث قام بجمع ما في المدونة، والواضحة، والعتبية، وما كتب على هذه الأصول، وضمنه كتابه، فجاء جامعاً للأصول والفروع .
٣. مختصر الخليل، للعلامة خليل بن إسحاق المالكي، الذي اختصر فيه مختصر ابن الحاجب الفرعي، ومن ذلك الحين أصبح مختصر خليل موضع العناية في التدريس، والإفتاء، وأصبح حجة للمالكيين إلى وقتنا هذا، وقد كثرت الشروح والحواشي عليه حتى زادت على مائة .
٤. الشرح الكبير، للشيخ أحمد الدردير، وقد قام العلامة الدسوقي بتعليق حاشيته المشهورة على هذا الشرح، ووقع الكتاب بالحاشية في أربعة أجزاء.
٥. أقرب المسالك لمذهب الإمام مالك، المعروف بالشرح الصغير، للشيخ أحمد الدردير، ولقد قام العلامة الصاوي بوضع حاشيته عليه، ووقع الكتاب في أربعة أجزاء .

ومن أهم كتب الأصول والقواعد عند المالكية:

١. مختصر الإمام أبي عمرو ابن الحاجب، وشرحه غير واحد من أشهرهم الإمام عضد الدين الإيجي.
٢. شرح تنقيح الفصول للشهاب القرافي.
٣. نشر البنود شرح مراقي السعود.
٤. القواعد للمقري.
٥. أقرب المسالك إلى قواعد الإمام مالك للونشريسي.
٦. مفتاح الوصول إلى تخريج الفروع على الأصول للتلمساني.

ثالثاً : المذهب الشافعي :

قال ابن حجر الهيتمي وغيره من المتأخرين - كما في الفوائد المكية للسيد علوي السقاف ص ٣٦-: قد أجمع المحققون على أن الكتب للمتقدمة على الشيخين - يعني الرافعي والنووي - لا يعتد بشيء منها إلا بعد كمال البحث والتحري حتى يغلب على الظن أنه راجح في مذهب الشافعي.

فالمعتمد في المذهب ما اتفق عليه الشيخان، فإن اختلفا ولم يوجد لهما مرجح، أو وجد ولكن على السواء، فالمعتمد ما قاله النووي، وإن وجد لأحدهما دون الآخر فالمعتمد ذو الترجيح، ثم بعد ذلك جاء ابن حجر والرملی وشرحا المنهاج، وألغا في المذهب كثيراً، حتى قال الشافعية المعتمد بعد الشيخين ابن حجر الهيتمي ومحمد الرملی، فلا تجوز الفتوى بما يخالفهما، فإن اختلفا قدم أهل مصر ما قاله الرملی، وقدم أهل اليمن والشام والأكراد والحجاز ما قاله ابن حجر، وما لم يتعرضوا له يفتى بما ذهب إليه شيخ الإسلام زكريا الأنصاري، ثم بعد ذلك يؤخذ بقول الخطيب الشربيني، وبناء على ذلك الترتيب نذكر بعض الكتب المعتمدة عند السادة الشافعية :

١. المحرر، للرافعي، وهو اختصار الوجيز لأبي حامد الغزالي .
٢. العزيز، للرافعي، شرح كبير للوجيز لأبي حامد الغزالي .
٣. المنهاج، للنووي، وهو اختصار للمحرر .
٤. روضة الطالبين، للنووي، اختصار للعزيز الذي هو شرح كبير للوجيز .
٥. تحفة المحتاج، لابن حجر الهيتمي، شرح المنهاج .
٦. نهاية المحتاج، للرملی، وهو شرح كذلك على المنهاج .
٧. أسنى المطالب في شرح روض الطالب، للشيخ زكريا الأنصاري، وهو شرح لكتاب ابن المقرئ الروض، الذي اختصر فيه الروضة، ووقع في أربعة أجزاء .
٨. مغني المحتاج، للخطيب الشربيني، وهو شرح على المنهاج .
٩. حاشية العلامة البيجوري على شرح الغزي لمتن أبي شجاع .

ومن أهم كتب الأصول والقواعد عند الشافعية:

١. المستصفي للغزالي.

- ٢ . المحصول للإمام الرازي.
- ٣ . البرهان لإمام الحرمين الجويني.
- ٤ . جمع الجوامع لابن السبكي وعليه شروح كثيرة مفيدة، من أشهرها شرح العلامة جلال الدين المحلي.
- ٥ . والمنهاج لليضاوي، وشرحه غير واحد من أشهرهم الإمام جمال الدين الإسنوي في نهاية السؤل، وتقي الدين السبكي وابنه تاج الدين في الإمماج.
- ٦ . التمهيد في تخريج الفروع على الأصول للجمال الإسنوي.
- ٧ . الأشباه والنظائر للسيوطي.

رابعاً : المذهب الحنبلي :

هناك الكثير من الكتب المشهورة في المذهب، ولكن المعتمد وما عليه الفتوى دائماً المحرر منها، وما صنفه للتأخرون في تحرير المذهب ومن ذلك :

- ١ . الفروع، لابن مفلح.
- ٢ . الإنصاف، للمرداوي.
- ٣ . شرح منتهى الإرادات، للبهوتي.
- ٤ . كشاف القناع عن متن الإقناع، للبهوتي.
- ٥ . مطالب أولى النهي شرح غاية المنتهى، للرحيبياني .

ومن أهم كتب الأصول والقواعد عند الحنابلة:

- ١ . العدة لأبي يعلى الفراء.
- ٢ . روضة الناظر وجنة المناظر لابن قدامة المقدسي، وشرحه للشيخ عبد القادر بدران.
- ٣ . المسودة لآل تيمية.
- ٤ . المختصر في أصول الفقه لابن اللحام.
- ٥ . شرح الكوكب المنير للفتوح.
- ٦ . القواعد في الفقه الإسلامي، لابن رجب.
- ٧ . القواعد والفوائد الأصولية لابن اللحام.

خامساً : المذهب الزيدي :

ومن المعتمد من كتب الزيدية كتابان غاية في الأهمية :

- ١ . البحر الزخار، لابن مرتضى، ستة أجزاء .
- ٢ . التاج للذهب، لابن قاسم العنسي الصنعاني، أربعة أجزاء .

سادساً : المذهب الإمامي :

ومن المعتمد كذلك من كتب الإمامية كتابان مهمان وهما :

- ١ . الروضة البهية، لابن علي العاملي المشهور بالجبلي، عشرة أجزاء .
- ٢ . شرائع الإسلام، لابن حسن المنجلي، أربعة أجزاء .

سابعاً : المذهب الإباضي :

ونذكر من المذهب الإباضي كتاب "شرح النيل وشفاء العليل" لابن عيسى أطفيش،

سبعة عشر جزءاً .

- روضة الطالبين .
- بيان الشرع .
- فانوس الشريعة .
- الإيضاح .
- طلعة الشمس .

ثامناً : المذهب الظاهري :

قلّ أتباع المذهب الظاهري من العلماء على مر العصور، فمنذ أن أنشأه داود الظاهري، وأحياه ابن حزم، لم نسمع تصنيفاً جرى على منوال هذا المذهب، إلا أن فقهاء المسلمين احتاجوا إلى اجتهادات ابن حزم الظاهري في كثير من المسائل، خاصة في العصر الحديث، ولذا يعد ابن حزم فقيهاً قام بمذهب، رحمه الله رحمة واسعة، وكتابه هو المسمى بالمحلى بالآثار، وألف في أصوله كتابه المعروف بالإحكام في أصول الأحكام.

خامساً:

أما بالنسبة لمسألة التترس بالمسلمين، فالتترس في اللغة: التستر بالترس-والترس ما كان يتوقى به في الحرب-، والاحتماء به والتوقى به. وكذلك التتريس، يقال: تترس بالترس، أي توقى وتستر به. ويقال أيضاً: تترس بالشيء جعله كالترس وتستر به، ومنه: تترس الكفار بأسارى المسلمين وصبياتهم أثناء الحرب.

الحكم الفقهي:

لا يجوز رمي المشركين إذا تترسوا بالمسلمين، خاصة إذا لم تكن الحرب قائمة، ولا يجوز الإقدام على قتال المشركين الذين تترسوا بالمسلمين إلا في حالة الضرورة، بأن كان في الكف عن قتالهم اهزام للمسلمين، والخوف على استتصال قاعدة الإسلام، وحتى في تلك الحالة فلا يجوز قصد رمي المسلمين، بل يجب قصد غير المسلمين برميهم.

ويدل على ذلك قول القرطبي في تفسيره (١٦/ ٢٨٦، ٢٨٧) عند تفسير قوله تعالى: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ٢٥]: "هذه الآية دليل على مراعاة الكافر في حرمة للمؤمن؛ إذ لا يمكن إذابة الكافر إلا بإذابة المؤمن. قال أبو زيد: قلت لابن القاسم: أرايت لو أن قوماً من المشركين في حصن من حصونهم حصرهم أهل الإسلام وفيهم قوم من المسلمين أسارى في أيديهم أبحرق هذا الحصن أم لا؟ قال: سمعت مالكا وسئل عن قوم من المشركين في مراكزهم: أنرمي في مراكزهم بالنار ومعهم الأسارى في مراكزهم؟ قال: فقال مالك: لا أرى ذلك؛ لقوله تعالى لأهل مكة: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ٢٥]، وكذلك لو تترس كافر بمسلم لم يجز رميته، وإن فعل ذلك فاعل فأنلف أحداً من المسلمين فعليه الدية والكفارة، فإن لم يعملوا فلا دية ولا كفارة وذلك أنهم إذا عملوا فليس لهم أن يرموا، فإذا فعلوه صاروا قتلة خطأ، والدية على عواقبهم، وإذا أبيضوا الفعل لم يجز أن يبقى عليهم فيها تباعة، قال ابن العربي: وقد قال جماعة إن معناه لو تزيّلوا عن بطون النساء وأصلاب الرجال، وهذا ضعيف؛ لأن من في الصلب أو في البطن لا يوطأ ولا تصيب منه معرفة، وهو سبحانه قد صرح فقال: ﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ﴾ [الفتح: ٢٥] وذلك لا ينطلق على من في بطن المرأة وصلب الرجال، وإنما ينطلق على مثل الوليد بن الوليد، وسلمة بن هشام، وعياش بن أبي ربيعة، وأبي جندل بن سهيل.

وكذلك قال مالك: وقد حاصرنا مدينة الروم فحبس عنهم الماء فكانوا يُنزلون الأسارى يستقون لهم الماء فلا يقدر أحد على رميهم بالنبل فيحصل لهم الماء بغير اختيارنا. وقد أباح أبو حنيفة وأصحابه والثوري الرمي في حصون المشركين وإن كان فيهم أسارى من المسلمين وأطفالهم ولو ترس كافر بولد مسلم رمى المشرك، وإن أصيب أحد من المسلمين فلا دية فيه ولا كفارة. وقال الثوري: فيه الكفارة ولا دية. وقال الشافعي بقولنا، وهذا ظاهر؛ فإن التوصل إلى المباح بالمحظور لا يجوز، سيما بروح المسلم، فلا قول إلا ما قاله مالك رضي الله عنه: والله أعلم". اهـ

أقول: وحتى ما أباحه أبو حنيفة وأصحابه والثوري إنما هو في حالة ما إذا كانت المصلحة ضرورية كلية قطعية، قال القرطبي: "فمعنى كونها ضرورية: أنها لا يحصل الوصول إلى الكفار إلا بقتل الترس، ومعنى أنها كلية: أنها قاطعة لكل الأمة حتى يحصل من قتل الترس مصلحة كل المسلمين، فإن لم يفعل قتل الكفار الترس واستولوا على كل الأمة، ومعنى كونها قطعية: أن تلك المصلحة حاصلة من قتل الترس قطعاً.

قال علماؤنا: وهذه المصلحة بهذه القيود لا ينبغي أن يختلف في اعتبارها؛ لأن الفرض أن الترس مقتول قطعاً، فإذا بأيدي العدو؛ فتحصل المفسدة العظيمة التي هي استيلاء العدو؛ على كل المسلمين، وإما بأيدي المسلمين؛ فيهلك العدو وينجو المسلمون أجمعون. ولا يتأتى لعاقل أن يقول لا يقتل الترس في هذه الصورة بوجه؛ لأنه يلزم منه ذهاب الترس والإسلام والمسلمين، لكن لما كانت هذه المصلحة خالصة من المفسدة نقرت منها نفس من لم يعن النظر فيها، فإن تلك المفسدة بالنسبة إلى ما يحصل منها عدم أو كالعدم" اهـ. والله أعلم.

أ. د. / علي جمعة

فضيلة مفتي جمهورية مصر العربية

فتوای دکتر شیخ علی جمعه مفتی جمهوری عربی مصر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکم: اسلام به مثابه دعوتی ربانی، در ذات خود بزرگ‌تر از فهم دانشمندان از زمان صحابه تا به امروز است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)

این کتاب بی‌هیچ تردیدی در آن، هدایت برای پروا پیشگان است. [1]

و در جای دیگر می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا)

و ما تو را نفرستادیم مگر مژده دهنده و بیم دهنده برای همه مردم. [2]

و نیز می‌فرماید:

(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ)

فرود آمدن کتاب بدون شک از سوی پروردگار جهانیان است. [3]

و اگر چنین است که اسلام قلمروی گسترده‌تر از عقل و درک مجتهدان دارد، پس شایستگی آن را نیز داراست که همه زمان‌ها، همه مکان‌ها و همه جهانیان را هدایت نماید.

بنابراین امت اسلام، همه انسان‌ها را در همه حالات شامل می‌شود. آنان که رسالت پیامبر اکرم (ص) را باور دارند، امت «اجابت» و آنان که او را باور ندارند، امت «دعوت» به شمار می‌روند. بسیاری از دانشمندان نیز بر این نظر هستند. حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری، جلد ۱۱، صفحه ۴۱۱ می‌گوید:

«امت پیامبر (ص) سه دسته‌اند: اول: پیروان، دوم: اجابت‌کنندگان و سوم: دعوت‌شدگان. پیروان، اهل عمل صالح‌اند، اجابت‌کنندگان، همه مسلمانان‌اند و دعوت‌شدگان همه انسان‌ها که پیامبر برای هدایت آنان مبعوث شده است.»

همه مسلمانان در شرق و غرب عالم، در گذشته و حال بر این نکته اتفاق نظر دارند که سخن مجتهدان که شرایط اجتهاد را که در علم اصول فقه بیان شده، تحصیل کرده‌اند و در زمره اهل ذکر به شمار رفته‌اند، مسموع و شایسته پیروی است. زیرا خداوند سبحان می‌فرماید:

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

پس بپرسید از اهل ذکر اگر نمی‌دانید. [4]

و همین دانشمندان کلمه «اولوالامر» را در آیات شریفه زیر بر مجتهدان تطبیق کرده‌اند:

(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)

و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی هستند که آن را در می‌یابند. [5]

(وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

و گوش به فرمان خداوند و پیامبر و اولیای امر خود باشید. [6]

برخی از صحابه به درجه اجتهاد رسیده بودند و مذهب آنها در کتاب‌های فقهی معتبر مثل مغنی ابن قدامه مقدسی حنبلی و مجموع امام نووی شافعی و محلی ابن حزم ظاهری و به طور مستند در کتاب‌هایی مثل مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و سایر مجموعه‌های حدیثی نقل شده و به دست ما رسیده است.

پس از صحابه، نوبت به تابعان و تابعان آنها رسیده تا قرن چهارم هجری. در این دوران مجتهدانی برخاسته‌اند که ما آنان را تا حدود نود تن به شمار آورده‌ایم. از آنجا که اینان همه اهل علم، ذکاوت، هوش و تقوا بوده‌اند، مذاهب، آرا و نظرات استدلالیشان، پیروانی داشته است.

از این تاریخ به بعد تنها مذاهب هشت‌گانه رواج یافته و به تواتر به ما رسیده و دانشمندان به تصحیح استدلالات آنان به حدیث شریف نبوی(ص) و آثار وارد از ایشان از منابع آن پرداخته‌اند و مباحث ذکر شده در کتاب‌های این مذاهب را از جهت دلالت الفاظ و ابعاد لغوی و فقهی مورد مذاقه قرار داده به تحلیل مختصرات سودمند، نظم و تلخیص شروح، تفریع اصول، الحاق مطالب، استنباط قواعد و ضوابط، استخراج و کتابت اصول و سایر خدمات علمی اقدام کرده‌اند و سبب شده‌اند تا این مذاهب، بیشتر رواج یابند و پیروان آنها، کم یا زیاد در بلاد مسلمانان باقی بمانند. این مذاهب هشت‌گانه عبارت‌اند از:

مذهب مالکی، حنفی، حنبلی و شافعی که به آنان مذاهب اهل سنت می‌گویند و مذهب جعفری، زیدی، اباضی و ظاهری که به آنان مذاهب غیرسنی می‌گویند.

با نگاهی به فقه و اصول این مذاهب در می‌یابیم که اختلاف بین آنها، تنها در دایرة «ظنیات» است نه در «قطعیات» که منکر قطعیات در حقیقت، منکر اسلام و کافر است و خدای را بر این امر سپاسگزاریم. بنابراین هرکس، هر یک از این مذاهب را پیروی کند و در زندگی خود احکام آنها را به کار بندد، مسلمان صحیح الاسلام است و این نظر با امر خداوند متعال و پیامبرش(ص) که ما را به اعتصام به حبل‌الله دعوت کرده، خواهان تشکیل امت واحده و پرهیز از اختلاف بوده‌اند، هم‌سوئی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید، و برکنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها کنید. این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید. [7]

(وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

و میان دل‌هایشان الفت انداخت، که اگر آنچه در روی زمین است، همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است. [8]

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)

در حقیقت این امت شما است که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم، پس مرا بپرستید. [9]

(وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ)

و در حقیقت این امت شما است که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم، پس از من پروا دارید. [10]

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

و چون کسانی نباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است. [11]

(أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ)

دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. [12]

پیامبر اکرم (ص) هم، چنان که ابوداود و دیگران روایت کرده اند، فرموده است: لا تختلفوا فتختلف قلوبكم: اختلاف نداشته باشید که دل هایتان پراکنده می شود.

و نیز آن حضرت با این که اصحاب در وقت نماز عصر در بنی قریظه، اختلاف کردند، برداشت آنها را مورد تأیید قرار داد:

بخاری در صحیح خود از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر اکرم (ص) هنگامی که از جنگ احزاب برگشت فرمود: «کسی نماز عصر را بجای نیورد مگر در محله بنی قریظه». برخی از اصحاب نماز را در راه خواندند. (چون وقت نماز شده بود) برخی دیگر گفتند: نماز نمی خوانیم تا زمانی که به محله بنی قریظه برسیم. موضوع به عرض پیامبر (ص) رسید، هیچ یک را سرزنش نفرمود.

دوم: مسلمان کسی است که شهادتین بر زبان جاری سازد و جان و مالش را محفوظ بدارد. همه حق-پرستان او را مسلمان مشکل می نامند، زیرا بیرون راندن چنین کسی، از دایرة مسلمانی مشکل است، مگر این که از روی علم، عمد و اختیار کاری انجام دهد که موجب کفر او باشد. مثلاً بگوید من مسلمان نیستم، یا وجود خدا یا حقانیت پیامبر (ص)، یا قرآن کریم را انکار کند و بگوید قرآن از جانب خدا نازل نشده است و یا اینکه بر بت سجده کند، زنا یا با محارم را حلال بشمارد و امثال این امور و معصیت هایی که هیچ مسلمان اهل قبله ای بر زبان نمی آورد.

آقایان اشاعره اکثریت علمای امت اسلام هستند که راه شبهات را بر کفار بستند و در طول تاریخ در مقابل کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم (ص) متعهد و ملتزم بوده اند، هر کس آنان را تکفیر کند یا به آنان نسبت فسق بدهد، باید از دینداریش ترسید.

ابن عساکر در کتاب تبیین کذب المفتری، صفحه ۲۹ می گوید: بدان- خدای من و تو را به آنچه موجب خشنودی او است، موفق بدارد و ما را از پروا پیشگان حقیقی قرار دهد- همانا گوشت علما آلوده به زهر است و سنت خداوند درباره عیب جویانی که پرده اسرار و آبروی آنان را می درند معلوم است، هر کس در مقابل آنان، زبان درازی کند و بدگویی نماید، خداوند قبل از مرگ تن، دلش را می میراند. بدگویان به عقیده اشاعره و تکفیرکنندگان صوفیه باید بترسند از این که وابسته به طایفه خوارج و شایعه پراکنان باشند که خداوند درباره آنان فرموده است:

(لَنْ لَّمْ يَنْتَه الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْ تُغْرِبَكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا)

اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. [13]

پیامبر اکرم (ص) به روایت ابن ماجه، درباره خوارج فرموده است:

... الخوارج كلاب النار: خوارج سگ های جهنم اند.

و همین کافی است که بدانیم عقیده اشعریه، عقیده اهل سنت و جماعت است. خداوند متعال می فرماید:

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند، بترسند که مبادا بلائی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار

شوند. [14]

سوم: از شرایط مفتی آن است که مسلمان، عاقل، بالغ، عادل و مجتهد باشد. اجتهاد یعنی سخت کوشی در راه استنباط حکم شرعی از ادلة معتبر.

خداوند می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

بگو: پروردگار من فقط زشتکاریها را - چه آشکار و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است، و [نیز] این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده، و این که چیزی را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید. [15]

شافعی در گزارشی که خطیب در کتاب الفقیه و المتفق، جلد دوم، صفحه ۱۵۷ از او روایت کرده می گوید: «بر هیچ کس روا نیست که در دین خدا فتوا بدهد، مگر این که عارف به کتاب خدا، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل و مکی و مدنی آن باشد، معنای حقیقی آن را بداند، همچنین بر حدیث پیامبر اکرم - (ص) بصیرت داشته باشد و آن را مثل قرآن بشناسد، علم لغت و شعر را تا آن جا که در فهم قرآن و سنت نیازمند است، بشناسد، همه را با انصاف تمام به خدمت بگیرد، اختلافات مردم را بداند و دارای قریحه و ذوق سلیم باشد. اگر چنین ویژگی هایی را داشت، اجازه دارد سخن بگوید و در حلال و حرام خدا فتوا صادر کند و اگر چنین نبود، حق فتوا دادن ندارد».

ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین مجلد اول، صفحه ۸ و ۹ سخن سودمندی در این مبحث دارد. او می گوید: «از آن جا که تبلیغ دین خداوند باید، بر اساس علم به دین و راستگویی باشد، تبلیغ روایت و فتوا نیز تنها از عهده کسی برمی آید که متصف به دانش و راستی باشد تا در آنچه تبلیغ می کند، دانا و صادق باشد و راه صحیح و سیره پسندیده ببیند، در گفتار و کردارش، عادل، ظاهر و باطنش، همسان و ورود و خروج و همه حالاتش، نیکو و شایسته باشد».

در جایی که دبیری نزد پادشاهان جایگاهی والا دارد، امضای احکام از جانب پروردگار زمین و آسمان در چه مرتبه ای است؟ سزاوار است که کسی که در این جایگاه می نشیند، مقدمات آن را فراهم کرده، اهلیت آن را به دست آورده و رسالت منصب خویش را درک کرده باشد، در دلش هیچ باکی از گفتن حق و اجرای آن نداشته باشد که خداوند یاور و راهنمای اوست چرا که این منصبی است که خدا خود عهده دار آن است و می فرماید:

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ)

و درباره زنان رأی تو را می پرسند، بگو خداوند درباره آنها به شما فتوا می دهد. [16]

و این افتخار و عظمت بس است که خداوند خود متولی منصب افتاء است و در کتابش می فرماید:

(يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ)

از تو فتوا می طلبند، بگو خداوند به شما فتوا می دهد. [17]

مفتی باید توجه داشته باشد که در امر فتوا از چه کسی نمایندگی می کند و یقین بداند که فردای قیامت در پیشگاه خداوند خواهد ایستاد.»

علامه زرکشی در کتاب بزرگش البحر المحيط، مجلد هشتم، صفحه ۳۵۸ می گوید:

«مفتی یعنی فقیه، و در تعریف فقه همه آن چه که در اطلاق نام فقیه بر فرد شرط است، بیان شد زیرا هر کس دارای صفتی باشد، می توان از آن صفت برای او اسم فاعل ساخت (یعنی فقیه کسی است که به تمام معنی فقه را - که فهم عمیق دین است - آموخته باشد).

صیرفی گوید: «موضوع این نام‌گذاری، شامل کسی است که به امور دینی مردم قیام کند و عالم به عموم و خصوص و ناسخ و منسوخ قرآن باشد و نیز علم سنن و استنباط از متون دینی را آموخته باشد، نه کسی که مسأله‌ای شرعی را - و لو حقیقتاً - آموخته باشد.

هرکس به این مرتبه بلند رسید، سزاوار این نام است و استحقاق صدور فتوا را دارد.»

ابن سمعانی گوید: «مفتی کسی است که سه شرط را به طور کامل دارد:

اجتهاد، عدالت و پرهیز از اباحیگری، آسان‌گیری و تساهل.

تساهل نیز بر دو گونه است: اول، آسان‌گیری در جستجوی ادله و طرق احکام و فتوا دادن به مختصر تأمل و افکار ابتدایی. چنین کسی در حق اجتهاد کوتاهی می‌کند و فتوا دادن بر او جایز نیست و پرسیدن از او نیز روا نیست.

دوم، سهل‌گیری در اباحیگری و تأویل کردن موارد شبهه‌ناک، چنین کسی نیز راه **مجاز** در دین می‌پیماید و از ابتدایی امر در مهلکه گناه وارد می‌شود. اما اگر مفتی در قسمی از فقه از روی استدلال و برهان و بر پایه اصول، به دانش دست یافت و در قسم دیگر مثل میراث و مناسک، ناتوان بود، در این قسم دوم به طور قطع فتوا دادن بر او جایز نیست. اما در قسم اول که اصول و مبانی آن را می‌داند، برخی گفته‌اند می‌تواند، فتوا صادر کند ولی اکثر علما برآنند که در آنجا نیز فتوا دادن او، روا نیست، زیرا اجتهاد امری مرکب است و تناسب احکام و تجانس ادله به گونه‌ای در هم آمیخته، که نمی‌توان بر بخشی اشراف پیدا کرد، مگر این که بخش‌های دیگر را نیز به خوبی دریافت نمود.»

شیوه فتوا

مفتی کسی است که احکام شرعی را از روی دلیل استنباط کند، یعنی او عامل اجرای علم فقه است، بنابراین سزاوار است در فتوا دادن، ترتیب ادله شرعی را رعایت کرده و بر این شیوه و منهج راه پیماید. مثلاً اگر موضوعی را از او سؤال کردند، ابتدا به قرآن مراجعه کند، اگر در قرآن دلیلی نیافت آن‌گاه رو به سنت شریف نبوی (ص) بیاورد و اگر در این دو به مقصد خویش دست نیافت، به قیاس عمل کند تا حکمی را استنباط نماید که برای او اطمینان خاطر آورد و مخالف با اجماع علما نباشد.

اما ادله اختلافی مثل استحسان و شرع انبیای سلف، اگر به اجتهاد دلیلی بر حجیت این ادله پیدا کرد، به آن فتوا دهد و در صورت تعارض ادله، رعایت قواعد تعادل و تراجیح را نموده، به راجح فتوا دهد و در جایی که رأی دو مجتهد در پیش روی اوست، نمی‌تواند دست به انتخاب بزند و یکی را بر دیگری برگزیند، مگر این که اجتهادش به درستی آن رأی گواهی دهد و هیچ‌گاه قول مرجوح - در نظر خود - را انتخاب نکند. در این مسأله ابن قدامه و باجی نقل اجماع کرده‌اند.

اما مقلد - که گفتیم فتوا دادن او جایز است - (منظور افرادی‌اند که تا حدی به مبانی فقه آشنا هستند، ولی هنوز به درجه اجتهاد نرسیده‌اند، به تعبیر ما مسئله گویان) می‌تواند بر اساس نظرات مجتهدان و تا جایی که می‌داند و می‌تواند، فتوا بدهد. لازم نیست که در جستجوی اعلم و افضل باشد تا تنها قول او را بیان کند، زیرا این کار حرج است و صحابه - رضی الله عنهم - از هر صحابی صاحب فتوایی (بدون در نظر گرفتن اعلمیت) سؤال می‌کردند. البته برخی از علما در اینجا نیز رجوع به افضل را لازم دانسته‌اند.

اما در آنجایی که بین علما اختلاف است و دو یا چند فتوا در پیش روی ما است، باید به نحوی بین آنها ترجیح قائل شد و قول راجح را انتخاب کرد و نمی‌توان به اختیار خود و بدون دلیل هر یک را خواست، انتخاب کند و هر یک را نخواست، ترک نماید. نووی در مجموع، مجلد اول، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱ می‌گوید:

«مفتی و دانشمند منسوب به مذهب شافعی - رحمه الله - نمی‌تواند در مسأله‌ای که دو قول یا دو وجه در آن است، هر یک را که خواست، بدون دلیل و نظر برگزیند، بلکه باید یا به آخرین قول شافعی - اگر بتواند آن را کشف کند - یا به قولی که خود شافعی آن را ترجیح داده، عمل کند. اگر شافعی هر دو قول را در حالتی گفته که هیچ‌گونه ترجیحی بین آنها برقرار نساخته، یا هر دو قول از او نقل شده ولی معلوم نیست که آیا هم‌زمان گفته یا در دو زمان متفاوت، یا این‌که تقدیم و تأخر زمانی اقوال مشخص نباشد، باید براساس قواعد ترجیح به جست - وجوی قول راجح بود و به آن عمل کرد، اگر پژوهشگر، خود دانایی به قواعد تعادل و ترجیح باشد و آن را از گفته‌های شافعی، شناخته باشد. ولی اگر خود او اهلیت ندارد، باید از علمای پیرو شافعی که به علم و معرفت، موصوف هستند، نقل نماید، چرا که کتاب‌های آنان بیانگر این قواعد است. دست آخر اگر نتواند دلیلی بر رجحان یک قول پیدا کند، باید در صدور فتوا توقف کند، تا دانشش را حاصل نماید.»

اگر مفتی فتوای خود را بر اساس حدیث نبوی (ص) صادر کند، باید به صحت حدیث اطمینان داشته باشد. حال یا خودش صلاحیت این کار را داشته باشد یا بر قول کسانی که شایستگی حکم به صحت حدیث دارند، اعتماد نماید.

اگر فتوایش را بر اساس قول مجتهدان استوار می‌سازد - در جایی که چنین کاری جایز باشد - یا باید خودش از مجتهد شنیده باشد و یا از راه‌های مورد وثوق و اطمینان به دست آورده باشد.

ابن عابدین در کتاب رد المختار، مجلد اول، صفحه ۶۹ به نقل از محقق، ابن همام می‌گوید:

«راه نقل فتوا از سایر مجتهدان این است که ناقل باید یا خود سندی به مجتهد داشته باشد و یا از کتابی شناخته شده که دست به دست گشته، مثل کتاب‌های محمد بن حسن (شیبانی) و سایر مصنفات مشهور از این دست نقل کند؛ زیرا این‌گونه کتاب‌ها مثل خبر متواتر، مشهور است.»

علامه محقق حنبلی، بهونی در کتاب کشف القناع، مجلد ششم، صفحه ۳۰۱ می‌گوید:

«هرکسی نزد خود نظری قوی‌تر از رأی امام مذهبش داشت، به آن نظر فتوا بدهد و سؤال کنندگان را از این امر مطلع سازد تا در مسئله از روی بصیرت تقلید کنند. امام احمد (بن حنبل) گفته است: هرگاه مسأله‌ای پیش آید که در آن اثری نقل نشده باشد (اثر یعنی حدیث مرفوع یا موقوف، زیرا قول صحابی اگر مخالفی نداشته باشد، نزد امام احمد حجت است.) به قول شافعی فتوا دهد. (این مطلب را نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات در ترجمه شافعی آورده است.) در کتاب المبدع هم به روایت مروذی از قول احمد حنبل نقل شده است: هرگاه مسئله‌ای از من پرسیده شود که در آن خبری نیابم، به قول شافعی فتوا می‌دهم زیرا او امامی عالم، از طایفه قریش است و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: زمین را پر از علم خواهد کرد.»

چهارم: از آنجا که مذاهب فقهی موثق خزانه نقل نظریات، آرا و اقوال معتبر در شریعت اسلامی است و اعتماد بر آنها و بهره‌گیری از آنها، راه رشد و نجات در تعامل با میراث فقهی و قضایای معاصر به شمار می‌رود، پس سزاوار است که آراء و اقوالی که از آنها نقل و به آن اعتماد می‌شود، با اسناد صحیح به ما رسیده باشد یا در کتاب‌های مشهور تدوین شده باشد و در صورت لزوم قول راجح آنها دقیقاً مشخص، عمومات آنها تخصیص یافته و اقوال مطلق آنها، مقید باشد و الا، اعتماد بر آنها درست نیست.

از این جا است که اندیشه شناخت منابع مورد اعتماد در هر يك از مذاهب فقهی مورد وثوق در طول قرن‌ها و مراحل مختلف شکل گرفته است و ما در این جا کتاب‌های مشهور و مورد اعتماد مذاهب هشت‌گانه فقهی را ذکر می‌کنیم:

اول: مذهب حنفي

کتاب‌های تألیف شده در فقه حنفي بسیار است. کتاب‌های متن، شرح‌ها و فتاوا و امثال آن. ما به ذکر مشهورترین آنها که مورد اعتماد علمای مذهب است، بسنده می‌کنیم:

- ۱- البحر الرائق، شرح كنز الدقائق نوشته ابن نجيم.
- ۲- المبسوط، تألیف سرخسي.
- ۳- بدایع الصنائع، تألیف كاشاني.
- ۴- العنايه، شرح الهدايه، تألیف محمد بن محمود بابرتي.
- ۵- فتح القدير، نوشته كمال بن همام.
- ۶- رد المختار علي الدر المختار معروف به حاشية ابن عابدين، از ابن عابدين.

مهم‌ترین کتب علم اصول و قواعد فقهیه در نزد حنفي‌ها:

- ۱- كشف الاسرار از امام بزدوي.
- ۲- شرح التلويح علي التوضيح، از سعدالدين تفتازاني.
- ۳- التحرير نوشته كمال ابن همام و شرح آن از ابن امير حاج، في التقرير و التخيير و شرح آن از محمد امين معروف به امير پادشاه، في تيسير التحرير.
- ۴- المنار تألیف نسفي و از شرح‌های آن است، فتح الغفار از ابن نجيم.
- ۵- الاشباه و النظائر، از ابن نجيم.

دوم: مذهب مالكي

۱- المدونه که به «ام» و «المختلطة» نامیده می‌شود. کتابی است که هزاران مسئله را گرد هم آورده و سخنون بن سعید در قرن سوم، آن را از قول عبدالرحمن بن قاسم و او از امام مالك روایت و تألیف کرده است. در این کتاب روایاتی هم که به عبدالرحمن قاسم رسیده، ولی او خود از امامش نشنیده و نیز مطالبی که او بر قیاس بر اصول امام مالك، آورده است، جمع‌آوری شده است.

سخنون در این کتاب به مرویات خود از موطأ ابن وهب و غیره استدلال کرده و برخی از اختلافات اصحابش را نیز به آن ملحق نموده است، ولی اجل به او مهلت نداد تا تمامی ابواب را کامل کند. المدونه چهار جزء دارد.

۲- النوادر، تألیف ابن ابی زید قیروانی. او در این کتاب، مجموعه مسائل المدونه، الواضح، العتیبه و حواشی و تعلیقاتی که بر این کتاب‌ها نوشته شده، جمع‌آوری کرده و از آن کتابی جامع اصول و فروع ساخته است.

۳- مختصر الخلیل، نوشته علامه خلیل بن اسحاق مالکی، او در این مصنف، کتاب مختصر فرعی ابن حاجب را تلخیص کرده است و از همان زمان کتابش مورد توجه دانشمندان در تدریس و افتاء قرار گرفته و تا زمان ما، حجت پیروان مذهب مالك شده است. شروح و حواشی نوشته شده بر این کتاب به بیش از صد عنوان رسیده است.

۴- الشرح الكبير، تأليف شيخ احمد درديرکه علامة دسوقي حاشية مشهورش را بر اين شرح نوشته و کتاب با اين تعليقات، به چهار مجلد رسیده است.

۵- اقرب المسالك لمذهب الامام مالك، معروف به شرح صغير، باز هم از شيخ احمد درديرکه علامة صاوي بر آن حاشيه نوشته و اين کتاب هم به چهار مجلد مي رسد.

مهم ترين کتاب هاي علم اصول و قواعد نزد مالکي ها:

۱- مختصر امام ابي عمر و ابن حجاب که بسياري، از جمله مشهورترين آنها امام عضدالدين ايجي بر آن شرح نوشته اند.

۲- شرح تنقيح الفصول از شهاب قرافي

۳- نشر البنود شرح مراقي السعود

۴- القواعد مقري

۵- اقرب المسالك الي قواعد الامام مالك از ونشريسي

۶- مفتاح الوصول الي تخريج الفروع علي الاصول نوشته تلمساني

سوم: مذهب شافعي

آن گونه که سيد علوي سقاف در کتاب الفوائد المكيه، صفحه ۳۶ نقل کرده است ابن حجر هيثمي و افراد ديگري از متأخران مي گویند: اجماع اهل تحقيق بر اين است که کتاب هاي مقدم بر شيخين (يعني رافعي و نووي) خيلي قابل اعتماد نيستند، مگر بعد از بحث و بررسي فراوان و ظن غالب بر اين که مذهب شافعي در آن رجحان دارد.

آن چه در اين مذهب مورد اعتماد است، آن است که اين دو شيخ بر آن اتفاق نظر داشته باشند. اگر اين دو اختلاف کنند و مرجحي در بين نباشد و يا باشد ولي براي هر دو برابر باشد، قول مورد اعتماد آن است که نووي گزارش مي کند و اگر يکي داراي ترجيح باشد، همان مورد اعتماد است.

در زمان هاي بعد، ابن حجر و رملي آمدند و کتاب منهاج را شرح کردند و تأليفات زيادي در مذهب شافعي نوشتند تا آنجايي که شافعيان گویند بعد از شيخين (رافعي و نووي) ابن حجر هيثمي و محمد رملي اعتبار دارند و فتوا بر خلاف قول آنها جايز نيست. اگر اين دو اختلاف کنند، مصريان قول رملي و اهل يمن، شام، اکراد و اهل حجاز قول ابن حجر را مقدم مي دارند و اگر اين دو متعرض مسأله اي نشده باشند، قول شيخ الاسلام زکريا انصاري، مورد توجه قرار مي گيرد. بعد از او به رأي خطيب شربيني مراجعه مي کنند. به اين ترتيب برخي از کتاب هاي مورد اعتماد آقايمان شافعي مذهب را ذکر مي کنيم:

۱- المحرر، نوشته رافعي، که خلاصه اي از کتاب الوجيز ابو حامد غزالي است.

۲- العزيز، باز از رافعي، شرحي کبير بر الوجيز ابو حامد غزالي است.

۳- المنهاج، تأليف نووي که مختصر المحرر است.

۴- روضة الطالبين، از نووي که مختصر العزيز است که آن هم شرح بزرگ الوجيز است.

۵- تحفة المحتاج، از ابن حجر هيثمي که شرحي بر کتاب المنهاج است.

۶- نهاية المحتاج، نوشته رملي که اين هم شرح بر المنهاج است.

۷- اسني المطالب في شرح روض الطالب از شيخ زکريا انصاري که شرحي بر کتاب ابن المقري است که آن نیز تلخيص الروضه است. اين کتاب در چهار مجلد واقع شده است.

۸- مغني المحتاج از خطيب شربيني که شرحي بر المنهاج است.

۹- حاشیه علامه بیجوری بر شرح غزی بر متن ابی شجاع.

مهم ترین کتاب های علم اصول و قواعد فقهیه نزد شافعیان:

- ۱- المستصفي، از امام غزالي.
- ۲- المحصول، از امام رازي.
- ۳- البرهان، از امام الحرمین جویني.
- ۴- جمع الجوامع سبكي که شرح های سودمند بسیاری بر آن نوشته شده است و مشهورترین آنها شرح علامه جلال الدین محلی است.
- ۵- المنهاج، از بیضاوی که بسیاری بر آن شرح نوشته اند. مشهورترین آنها امام جمال الدین اسنوی در نهایی السؤل و تقي الدین سبكي و پسرش در الابهاج هستند.
- ۶- التمهيد في تخريج الفروع علي الاصول از جمال اسنوي.
- ۷- الاشباه و النظائر، از سیوطي.

چهارم: مذهب حنبلي

کتاب های بسیاری در این مذهب تألیف شده است، ولی کتاب های مورد اعتماد که بر پایه آنها فتوا داده می شود و متأخران آن را نوشته اند، عبارت اند از:

- ۱- الفروع، از ابن مفلح.
 - ۲- الانصاف، از مرداوي.
 - ۳- شرح منتهي الارادات از بهوتي.
 - ۴- كشاف الفناع عن متن الاقناع، از بهوتي.
 - ۵- مطالب اولي النهي، شرح غاية المنتهي، از رحبياني.
- ### مهم ترین کتاب های علم اصول و قواعد فقهیه نزد حنبليان:

- ۱- العده، از ابویعلی فراء.
- ۲- روضة الناظر و جنة المناظر، از ابن قدامة مقدسي و شرح آن از ابن قادر بدران.
- ۳- المسوده، از آل تیمیه.
- ۴- المختصر في اصول الفقه، از ابن لحام.
- ۵- شرح الكوكب المنير، از فتوحی.
- ۶- القواعد في الفقه الاسلامي، از ابن رجب.
- ۷- القواعد و الفوائد الاصوليه، از ابن لحام.

پنجم: مذهب زيدي

از کتاب های مورد اعتماد زیدیه، دو کتاب زیر دارای اهمیت بسیار است:

- ۱- البحر الزخار، از ابن مرتضي، شش مجلد.
- ۲- التاج المذهب، از ابن قاسم عنسي صنعاني، چهار جزء.

ششم: مذهب امامي

از جمله کتاب های مهم و مورد اعتماد مذهب امامی دو کتاب زیر است:

- ۱- الروضة البهية، از ابن علي عاملي مشهور به جبعي در ده مجلد.
- ۲- شرايع الاسلام، از ابن حسن هذلي، چهار مجلد. [18]

هفتم: مذهب اباضي

از کتاب‌های مذهب اباضي، کتاب‌های زیر را ذکر می‌کنیم:

- ۱- شرح النيل و شفاء العليل، از ابن عيسي اطفيش در هفده جزء.
- ۲- روضة الطالبين.
- ۳- بيان الشرع.
- ۴- فانوس الشريعة.
- ۵- الايضاح.
- ۶- طلعة الشمس.

هشتم: مذهب ظاهري

پيروان مذهب ظاهري از ميان دانشمندان در طول تاريخ اندك‌اند. از زماني كه داود ظاهري، اين مذهب را تاسيس و ابن حزم آن را احيا كرد، هيچ تصنيفي در اين مذهب شنیده نشده است، الا اين كه فقهاي مسلمان در بسياري از مسائل، مخصوصاً در زمان معاصر به اجتهادات ابن حزم ظاهري نياز پيدا کرده‌اند: فلذا او را از جمله فقهاي صاحب مذهب به شمار مي‌آورند- رحمت خداوند بر او باد- كتاب فقهي او المحلي بالاثار وكتاب اصولي‌اش الاحكام في اصول الاحكام، نام دارد.

شيخ دكتور علي جمعه

مفتي جمهوري عربي مصر

- | | |
|---|--------------------|
| [11] آل عمران/ ۱۰۵. | [1] بقره/ ۲. |
| [12] شوري/ 13. | [2] سبأ/ ۲۸. |
| [13] احزاب/ ۶۰. | [3] سجده/ ۲. |
| [14] نور/ 63. | [4] نحل/ ۴۳. |
| [15] اعراف/ 33. | [5] نساء/ ۸۳. |
| [16] نساء/ 127. | [6] نساء/ ۵۹. |
| [17] نساء/ 176. | [7] آل عمران/ ۱۰۳. |
| [18] ظاهراً نویسنده محترم اطلاع زيادي از کتاب-
هاي فقهي و اصولي شيعه مخصوصاً در زمان‌هاي
متأخر نداشته است- مترجم. | [8] انفال/ ۶۳. |
| | [9] انبياء/ ۹۲. |
| | [10] مؤمنون/ ۵۲. |

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=37534>

فتوى المجلس الأعلى للشؤون الدينية التركية

T.C.

BASBAKANLIK

Diyanet Isleri Baskanligi

Din Isleri Yuk. Krl.Bsk.

Sayi: B. 02.1. DIB.0. 10-017-

Konu: Dini Soru

قرار المجلس الأعلى للشؤون الدينية

اجتمع المجلس الأعلى للشؤون الدينية التركية لمناقشة السؤالين الموجهين أدناه من قبل صاحب السمو الملكي الأردني الأمير غازي بن محمد - حفظه الله تحت رقم ٢٠٠٥/١١٢ وفي تاريخ ٢٠٠٥/٦/٣٠. وبعد مناقشة السؤالين المذكورين قرر المجلس الأعلى للشؤون الدينية إصدار الجواب أدناه.

السؤال الأول: هل يجوز أن نعتبر كل من قال: "لا إله إلا الله محمد رسول الله" ومارس إحدى المذاهب الثمانية وهي: (المالكي، الشافعي، الحنفي، الحنبلي، الجعفري، الزيدي، الإباضي، الظاهري) مسلماً وأن يُحرّم دمه وعرضه وماله؟

فنفقول الإجابة عن هذا السؤال:

إن أي إنسان قد آمن بوجود الله ووحديته وصدق وآمن برسوله النبي الأمي خاتم الأنبياء وآمن باليوم الآخر، يعتبر مسلماً مبدئياً ما لم تكن ظواهر أحواله تقتضي كفه.

إن اتساق أي مسلم إلى مذهب من المذاهب التي ذكرت في السؤال ليس متعلقاً بإيمانه وإسلامه، وإنما ذلك أمر متعلق بالمنهجية التي رجحها في ممارسة العبادات والمسؤوليات الدينية.

ومن ناحية أخرى، ليس هناك أي اختلاف وتفاوت بين المذاهب المذكورة في موضوع قبول وتصديق المبادئ الأساسية الإسلامية. فأما وجود آراء مختلفة حول تفسير وإيضاح بعض المبادئ والأحكام للدين وضعٌ يعبر من جملة الثروة الفكرية للمجتمع الإسلامي فضلاً عن كونه سبباً لعدّ أصحابها وسالكها خارجين عن دائرة الإسلام.

وعلى هذا، يمكن القول بأن كل شخص يقلد أياً من المذاهب المذكورة يعتبر مصدقاً بكل الأصول
الاعتقادية والمبادئ الأساسية الإسلامية.

وليس من الرأي المستقيم اعتبار حصانة دم المؤمن وماله وعرضه مرتبطاً ومقيداً بدين معين ومذهب
دون الآخر، فإن دم كل إنسان وماله وعرضه محقونٌ ومحصونٌ بغض النظر عن دينه الذي يعتقه والمذهب
الذي ينسب إليه.

السؤال الثاني: هل يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل
مذهب؟ وهل يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب؟ وهل يجوز لأحد أن يفتي من خارج المذاهب؟
فنقول للإجابة للسؤال الثاني:

إن كل عالم ثبت كفاءته العلمية في المسائل الشرعية يعتبر أهلاً للإفتاء. أما اختلاف الفتاوى في نفس
المسألة فينشأ عن الظروف والأوضاع المحيطة بالمستفتي أو عن الظروف الخاصة السائدة في ذلك العهد.
ومن جهة أخرى فإن اختلاف وجهات النظر للعلماء أيضاً له دور هام في تكون ونشوء المذاهب الإسلامية لا
سيما المذاهب الفقهية منها.

بما أن منهجية المذاهب تهدف أول ما تهدف إلى الاتسجام الفكري وعدم وجود تناقض داخلي في
الآراء والأحكام، لا تنكر أهميتها من هذه الزاوية. ولكن القيود والضوابط التي عينتها المذاهب لمنهجية
الفتوى ليست من الأمور الواجبة التقيد لجميع المفتين. ولهذا يمكن للمفتي أن يسلك منهجية خاصة أخرى ما
لم تصادم بالمبادئ الأساسية وما لم تنطو على تناقضات داخلية.
هذا ما نردده على أسئلتكم، متمنياً من الله أن يحصل به الفائدة. والله الموفق لما يحبه ويرضاه.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

تحريراً في: ٢٤ جمادى الأولى ١٤٢٦ هـ
الموافق: ١ تموز ٢٠٠٥ م

الدكتور مظفر شاهين
رئيس المجلس الأعلى
للشؤون الدينية التركية

ترجمه فتوای شورای عالی امور دینی ترکیه در خصوص پیروان مذاهب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مصوبه شورای عالی امور دینی

سؤال اول: آیا می‌توان گویندگان لاله‌الاله و محمد رسول‌الله را که از یکی از مذاهب هشت‌گانه مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی، جعفری، زیدی، اباضی و یا ظاهری، پیروی می‌کنند، مسلمان دانست؟ و آیا خون، آبرو و مال آنها محترم است؟

جواب: هر انسانی که به وجود خداوند و یگانگی او ایمان داشته باشد و پیامبر امی (ص) او را خاتم انبیا بداند و روز قیامت را باور کند، تا زمانی که در ظاهر احوالش چیزی که اقتضای کفر می‌کند، مشاهده نشود، مسلمان شمرده می‌شود.

انتساب مسلمانان به هر یک از مذاهبی که نام برده شد، مربوط به اسلام و ایمان آنان نیست، بلکه به شیوه‌ای برمی‌گردد که آنان برای انجام عبادات و مسئولیت‌های دینی برگزیده‌اند.

از سوی دیگر هیچ اختلافی بین مذاهب نامبرده در قبول و تصدیق به مبانی اساسی اسلام، وجود ندارد و وجود آرای مختلف، پیرامون تفسیر و تبیین برخی از مبانی و احکام دینی، از جمله ثروت‌های فکری جامعه اسلامی به شمار می‌رود نه این که وسیله‌ای برای بیرون دانستن صاحبان آن افکار و سالکان آن راه‌ها از دایره اسلام.

بنابراین می‌توانیم بگوییم: هر کس یکی از مذاهب نامبرده شده را تقلید کند از ایمان آوردندگان به تمامی اصول اعتقادی و مبانی اساسی اسلام، شمرده می‌شود.

این اندیشه صحیحی نیست که مصونیت خون، مال و آبروی یک مؤمن را وابسته و مقید به دین و مذهب خاصی کنیم. جان، مال و آبروی هر انسانی صرف نظر از دین و مذهبش، محترم و مصون از تعرض است.

سؤال دوم: آیا کسی می‌تواند بدون احراز شرایط شخصی معین که در مذاهب ذکر شده است، مقام افتاء را تصدی نماید؟ آیا می‌توان بدون التزام به شیوه مذاهب، اقدام به صدور فتوا کرد؟ آیا می‌توان خارج از مذاهب فتوا داد؟

جواب: هر عالمی که توانایی علمی‌اش در مسائل شرعی ثابت شده باشد، مفتی محسوب می‌شود و اختلاف فتاوی‌ها در مسئله، ناشی از شرایط و اوضاع محیطی استفتاکننده، یا شرایط خاص حاکم در آن زمان است. از سوی دیگر اختلاف دیدگاه‌های علما به سهم خود، نقشی مهم در پیدایش مذاهب اسلامی بویژه مذاهب فقهی دارد.

از آنجا که هدف از شیوه‌های مذاهب در اساس به انسجام فکری و عدم وجود تناقض داخلی در آرا و احکام برمی‌گردد، از این زاویه اهمیت آنها قابل انکار نیست، اما قیود و ضوابطی که مذاهب برای امر افتاء وضع

کرده‌اند، برای همه مفتیان واجب‌الاتباع نیست. بنابراین مفتی می‌تواند شخصاً شیوة خاص دیگری برای فتوا برگزیند به شرط آنکه با مبانی اساسی اسلام، منافات نداشته باشد و به تناقضات داخلی مبتلا نگردد.

این پاسخ ما به پرسش‌های شما است. از خداوند متعال طلب می‌کنیم که سودمند باشد. و خداوند توفیق دهنده است در آنچه دوست دارد و می‌پسندد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۲۴ جمادی الاول ۱۴۲۶ هـ.ق / اول ژوئن ۲۰۰۵ م

دکتر مظفر شاهین / رئیس شورای عالی امور دینی ترکیه

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=36988>

فتوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو / المفتي العام للجمهورية العربية السورية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْتَمِع
الشيخ أحمد كفتارو

من فتاوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو

المفتي العام للجمهورية العربية السورية - رئيس مجلس الإفتاء الأعلى

في عدم تكفير المسلم

حدد علماء العقيدة الإسلامية المكفرات بأنها إما اعتقادية تتعلق بالألوهية كإنكار الخالق أو بأركان الإيمان الستة كإنكار النبوة والرسالات أو بالأحكام الشرعية المعلومة من الدين بالضرورة الثابتة بدليل قطعي كإنكار أركان الإسلام الخمسة أو إنكار تحريم الزنا شريطة أن يعلم المنكر أن اعتقاده يكفره ويصر على ذلك وإن كان مسلماً وظاهر منه أحد الأمور المذكورة فإنه يستتاب ويعطى الفرصة للتوبة والرجوع عن اعتقاده وإلا كان مرتدًا.

أما المكفرات القولية والعملية كالسب والشتم لله عز وجل أو الدين، أو القيام بعمل يدل على كفر بالعقيدة كتمزيق المصحف أو السجود لضم فلا بد فيه من العمد والوعي وعدم الإكراه والإصرار فإن وجد عذر فلا يعتبر ذلك كفر ومثال ذلك ما كان من عمار بن ياسر رضي الله عنه حين قال كلمة الكفر مكرهاً مضطراً فأنزل الله **﴿إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان﴾**.

إذن فالمكفرات الاعتقادية هي الأساس في الحكم على مقترفها بالكفر، أما المكفرات القولية والعملية فهي عبارة عن أمارات وتعبيرات عما يعتقد الإنسان.

عليه فلا يجوز تكفير أحد من أهل القبلة من نطق بالشهادتين فإن ذلك يعصم ماله ودمه فحين قتل أسامة بن زيد الرجل المشرك في المعركة بعد أن نطق بالشهادتين، وعلم رسول الله ﷺ بذلك، فقال لأسامة: **﴿أقال لا إله إلا الله وقتلته؟!﴾** قال: يا رسول الله إنما قالها خوفاً من السلاح، قال ﷺ: **﴿أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟﴾**، فما زال يكررها علي حتى تمنيت أني أسلمت يومئذ. (رواه مسلم في كتاب الإيمان رقم ٩٦).

وقال العلماء: لو نطق الإنسان بكلمة لها تسعة وتسعون وجهاً للكفر ووجه واحد للإيمان تقبل منه الإيمان وتترك ما يكفره.



مقر: دمشق - ركن الدين - ص.ب. ٧٤١٠ - هاتف: ٢٧٧٧١٥٨ - ٢٢٤١٩٥٦ - ٢٧٧٦٦٥٣ - فاكس: ٢٧٢٤٩٨٩
www.kuftaro.org - mail@kuftaro.org - www.abunour.net - mail@abunour.net



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْلَدٌ
تَرْجُمَةُ كُفْتَارُو

من فتاوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو

المفتي العام للجمهورية العربية السورية - رئيس مجلس الإفتاء الأعلى.

التجروء على المذاهب الأخرى وهل هي من الإسلام كالزيدية والجعفرية والإباضية؟

إن قصر فقه الإسلام على القرآن أو السنة فقط هو تقصير في حق الإسلام ومواقفته لشؤون الإنسان المسلم وجعله ضيق الأفق محدود الهدف قاصراً عن شؤون الحياة ومتطلبات أبنائها، والمقرر أنه حيثما وجدت المصلحة فثم وجه الله، وأن المذاهب الفقهية إنما وجدت لأجل تفعيل تلك المصلحة في المجتمع وتحقيقها وإن اختلفت وجهات نظرها في الفروع الفقهية فإنها تبقى تدور في فلك الأصول والثواب.

هذا وإن اختلاف الفقهاء في تلك الفروع المشار إليها إنما هو للتيسير على الناس ورفع الحرج عنهم ورحمتهم ((ولذلك جاز تقليد كل مذهب وإن أدى إلى التلغيق عند الضرورة أو الحاجة أو العجز والعسندر لأن الصحيح حوازه عند المالكية وجماعة من الحنفية، كما يجوز الأخذ بأيسر المذاهب أو تسع الرخص عند الحاجة أو المصلحة لأن دين الله يسر لا عسر)) [موسوعة الفقه الإسلامي وأدلته: ١٠/١]. قال الله تعالى: ((يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر)).

وتأسيساً على ذلك فإننا نجد أن الزيدية تمثل مذهباً عريقاً من المذاهب الإسلامية خاصة على ضوء كتابهم العمدة (البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار) للإمام يحيى بن المرتضى حيث مثل موسوعة مقارنة فضلاً عن كونه احتوى فقهاً لا يختلف كثيراً عن فقه أهل السنة حيث أن المسائل المخالفة الواردة فيه معروفة بمحدودة كعدم مشروعية المسح على الخفين وتحريم ذبيحة غير المسلم وغيرها من الفروع البسيطة.

وقل ذلك في الإمامية حيث يمثل أقرب المذاهب إلى المذهب الشافعي فهو لا يختلف في الأمور المشهورة عن فقه أهل السنة إلا في سبع عشرة مسألة تقريباً، وقل ذلك في الإباضية التي تمثل أقرب المذاهب إلى الجماعة الإسلامية رأياً وتفكيراً ومصادر فقههم القرآن والسنة والإجماع والقياس. فعلى إذاً أن لا نستغرب اختلاف الفقهاء في الفروع لأن الدين واحد والشرع واحد والحق واحد لا يتعدد وكذا المصدر واحد وهو الوحي الإلهي.



سورية - دمشق - ركن الدين - ص. ب. ٧٤١٠ - هاتف: ٥٨١ - ٢٤٧ - ٢٢٤٩٨٥ * ٢٧٧٦٣ - فاكس: ٢٧٤٩٨٩
www.kuftaro.org - mail@kuffaro.org - www.abunour.net - mail@abunour.net



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْلَع
الشيخ محمد كفتارو

لم يُسمع يوماً أن اختلاف المذاهب الفقهية أدى إلى نزاع أو صدام مسلح بين أبناء المذاهب وذلك لأن اختلافهم اختلاف حزبي في الاجتهادات العلمية المدنية الفقهية ثم يوجر بعد ذلك الفقيه على جهده قال عليه السلام: إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران وإن أخطأ فله أجر واحد)) [متفق عليه]. لسذلك لا يجوز القول في غير الإطار السابق بحق المذاهب الأخرى من غير المذاهب الأربعة، وإنما من الإسلام، وفقهها محترم مضاف.

الجرأة على الفتوى:

ورد عن النبي صلى الله عليه وآله قوله: ((أجرؤكم على الفتيا أجرؤكم على النار)) (أخرجه الدارمي من حديث عبيد الله بن أبي جعفر مرسل).

وقد نقل النووي عن الصحابة -رضي الله عنهم- قال: "ما منهم من يحدث بحديث إلا ودَّ أن أخاه كفاه إياه، ولا يُستفتى عن شيء إلا ودَّ أن أخاه كفاه الفتيا". ونقل عن سفيان وسحنون: "أجسر الناس على الفتيا أقلهم علماً".

والإنشاء بغير علم حرام لأنه يتضمن الكذب على الله سبحانه وتعالى ورسوله ويتضمن إضلال الناس في تعبدهم لله تعالى الأمر الذي يجعل الفتوى بغير علم من الكبائر مصداقاً لقوله تعالى: ﴿قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والإثم والبغي بغير الحق وأن تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون﴾.

ولقول النبي صلى الله عليه وآله: ((إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من صدور العلماء ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى إذا لم يبق عالماً أخذ الناس رؤوساً جهالاً فاستلوا فأفتوا بغير علم فضلوا وأضلوا)) [رواه البخاري ومسلم].





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْتَمَعُ
الْشَيْخِ مُحَمَّدِ كُفْتَارُو

من فتاوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو

المفتي العام للجمهورية العربية السورية - رئيس مجلس الإفتاء الأعلى

هل يجوز تكفير الأشعرية والصفوية؟

كحواب مبدئي لا يجوز تكفير أحد من أهل القبلة.

أما الأشعرية فهم أصحاب مذهب اعتقادي معتدل بعيد عن التهور والاندفاع وقد نصره كبار العلماء كسأبي بكر الباقلاني وإمام الحرمين الجويني وهؤلاء هم الذين أطلقوا على المذهب الأشعري مذهب أهل السنة والجماعة.

وعلى هذا فإن علماء الأمة في الماضي والحاضر يعتبرون مذهب الأشعرية مذهباً سليماً ليس فيه مما يتعارض مع الكتاب والسنة وإجماع المسلمين ولهذا فلا يجوز تكفير أحد من يتبع مذهب الأشاعرة، خاصة وأن أصول الإيمان ثابتة لديهم ولا نجد فيهم من يتأول أمراً يصل إلى الشرك بالله لا قدر الله لذلك لا يجوز تكفيرهم.

أما الصفوية فهم الذين حملوا لواء التربة الروحية لتزكية النفس وطهارة القلب ليكون المسلم في ظاهره وروحه حقيقة واحدة، وإذا كان لبعض ذوي الرأي مآخذ على مسلكت التصوف فلأن التصوف يهدف في الأغلب إلى دفع النفس البشرية إلى الإنشغال بالروحانيات دون الماديات والاهتمام بالجواهر دون العرض الأوسر السذي أثار بعض الناس على جماعة المتصوفة على الرغم أنهم من أهل التوحيد وعبادة الله ورسوله ثم كيف تنكر هذا التوجه الروحي وقد وصل إليه أعلام من رجالات الإسلام كالإمام الغزالي والقشيري والبيضاوي والحامسي ومن قبلهم الحسن البصري والجنيد البغدادي، وهم رجال شهبوا بصحة معتقدتهم وسلامة صدورهم.

ونحن نجد أن الصفوية مدرسة من مدارس السنة رغم ما يتبادر إلى الأذهان من خلاف شديد جرى بين المتصوفة والفقهاء، ولكن الواقع أن هذه الاتهامات والخلافات كانت ضد غلاة المتصوفة المتطرفين، ولا تنكر أن مشكلة الغلو موجودة عند بعض معتنقي المذاهب سواء أكانت فكرية أم غير ذلك.

فالصفوية إذن مدرسة من مدارس الجهاد الإسلامية، فإذا ما تخلصت من نظرف القول وانحراف الفكر في أفكار بعض من يمثلها فهي الطريقة المثلى للصفاء الروحي الذي تحتاجه كل نفس مؤمنة.

قال تعالى: ﴿ هو الذي بعث في الأميين رسولاً منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة .. ﴾.



General 1006091

- 1 -

سورية - دمشق - ركن الدين صحن باب ٧٤١٠ : هاتف : ٢٧٧٧١٥٨ - ٢٢٤١٩٥٦ - ٢٧٧٦٦٥٣ - فاكس : ٢٧٤٩٨٩
www.kuftaro.org - mail@kuftaro.org - www.abunour.net - mail@abunour.net

فتوای شیخ احمد کفتارو مفتی اعظم سابق سوریه

سؤال: آیا مذاهبی مانند زیدیه، جعفریه و اباضیه، مذاهب اسلامی هستند؟ حکم قبول کردن این قبیل از مذاهب چیست؟

جواب: محدود کردن فقه اسلامی تنها به قرآن و سنت، کوتاهی ورزیدن در حق دین اسلام و از اسلام، دینی تنگ نظر با اهداف کوچک و نا توان از پاسخ گویی به امور زندگی و خواسته های انسانها می سازد. فلسفه شکل گیری مذاهب فقهی، بالفعل در آوردن مصلحت و محقق کردن آن است و اگر چه دیدگاههای این مذاهب در فروع فقهی مختلف است با این حال، این مذاهب فقهی همچنان در اصول مسلم و ثابت اسلامی به سر می برند.

در واقع، اختلاف فقها در فروع فقهی برای راحتی مردم و برداشتن مشکلات از آنها و رفع زحمتشان است و به همین دلیل پیروی از هر مذهب اسلامی جایز به شمار می آید، حتی اگر موجب شود که در مواقع ضروری و حاجت یا عجز و عذر به التقاطی گری کشیده شود. زیرا که مالکیان و گروهی از حنفیان به درستی جواز آن رأی داده اند. کما اینکه عمل کردن به آسانترین مذاهب یا پیروی از آسانترین احکام در مواقع ضروری و مصلحت، جایز بوده زیرا "دین الله یسر لا عسر."

خداوند متعال می فرماید: "یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر". و بر این مبناست که مذهب زیدیه از اصیل ترین مذاهب اسلامی به شمار می آید. به ویژه که کتاب امام یحیی بن مرتضی (البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار) علاوه بر اینکه یک دایره المعارف فقهی مقارن است، اختلاف چندانی با فقه اهل تسنن نداشته و تنها در مسائل جزئی مانند عدم مشروعیت مسح خفین و تحریم ذبیحه غیر مسلمان، اختلاف ورزیده است.

مذهب امامیه هم نزدیک ترین مذهب اسلامی به مذهب امام شافعی بوده و تقریباً تنها در ۱۷ مسأله مشهور با فقه اهل سنت فرق می کند.

همچنان که مذهب اباضیه از لحاظ عقیده و نظر نزدیک ترین مذهب اسلامی به اهل جماعت است و مصادر فقه آنها را قرآن، سنت، اجماع و قیاس تشکیل می دهد.

به همین خاطر نباید اختلاف فقها در فروع را غیر معمول بدانیم. زیرا که دین، یکی به شمار می آید. و حق چیزی است که تعدد ندارد و مصدر و منبع هم تنها وحی الهی است.

هیچ گاه شنیده نشده که اختلاف مذاهب فقهی موجب درگیری یا برخورد مسلحانه میان پیروان مذاهب شده است. چون اختلاف مذاهب در اجتهادات علمی و فقهی و مدنی، جزئی است و طبق گفته رسول اکرم: فقیه به خاطر اجتهادش پاداش می گیرد. اگر اجتهادش درست باشد دو پاداش برایش منظور می شود و اگر هم درست نباشد باز هم برای او پاداش لحاظ می شود. به این خاطر جایز نیست که چیزی جز در این چهار چوب، در حق مذاهب دیگر گفته شود. این ها مذاهب اسلامی هستند و فقه آنها قابل احترام و مورد حمایت است.

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=1796

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=32440>

فتوى الشيخ سعيد عبد الحفيظ الحجاوي / المفتي العام للمملكة الأردنية الهاشمية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السؤال الأول :

هل يجوز ان تعتبر المذاهب التي ليست من الأسلام السنني جزءاً من الأسلام الحقيقي او بمعنى آخر هل كل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية - يعني المذاهب السننية الأربعة والمذهب الظاهري والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي يجوز ان يعد مسلماً ؟

الجواب : الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله الأمين محمد وعلى آله وصحبه

أجمعين وبعد ،

فإن الإسلام هو الدين الذي ارتضاه الله تعالى وحمله خاتم النبيين سيدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم رسالة للعالمين الى يوم الدين ليسعد بالدارين من يتبعه ، ويشقى من يعرض عنه او يتركه قال تعالى : { ومن يستغ غير الأسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة

من الخاسرين } وقال تعالى : { ان الدين عند الله الأسلام } وهو يقوم على أركان خمسة

فمن عبد الله بن عمر - رضي الله عنهما - قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : " بني الأسلام على خمس شهادة ان لا إله الا الله وان محمداً رسول الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة والحج وصوم رمضان فشهادة ان لا إله الا الله اثبات للتوحيد ، وشهادة ان محمداً رسول الله اثبات للرسالة والنبوة لاثبات ما يقوم على السمع للإيمان بالله تعالى وملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر وبالقدر خيره وشره فعن عمر بن الخطاب - رضي الله تعالى عنه - قال : بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، ذات يوم اذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر لا يرى عليه أثر السفر ولا يعرفه منا أحد حتى جلس الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم : فاسند ركبتيه الي ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه وقال : يا محمد اخبرني عن الأسلام ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الأسلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ، وتقيم الصلاة ، وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً ، قال صدقت قال : فعجبنا له يسأله ويصدقه ، قال فاخبرني عن الأيمان قال : ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره قال : صدقت . . . قال ثم انطلق فليثت ملياً ثم قال لي : يا عمر أتدري من السائل ؟ قلت : الله ورسوله أعلم ، قال : فانه جبريل أتاكم يعلمكم دينكم " وقد حدد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم من هو المسلم بعد ان حدد معالم الأسلام فعن أنس بن مالك - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : " من شهد ان لا اله الا الله واستقبل قبلتنا وصلى صلاتنا وأكل ذبحتنا فهو المسلم له ما للمسلم وعليه ما على المسلم " .

وان إطلاق اهل السنة والجماعة بدأ في أول العصر العباسي فالأسلام أسبق وأشمل ولا يقتصر على مذهب بل يلتقي في رحابه وينضوي تحت لوانه وإتباع احكامه الأئمة الأعلام الذين تنسب اليهم المذاهب السننية ومنهم الظاهرية والجعفرية والزيدية فكل امام مذهب مجتهد مطلق معترف بامامته عند اهل السنة وكان من أئمة آل البيت الأطهار الامام زيد بن علي - رضي الله عنه - الذي ينسب اليه المذهب الزيدي واخوه الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر - رضي



٠٥/٠٦/١٠
ص ٥٧٠٠١

الله عنه . وابنه الإمام جعفر الصادق . رضي الله عنه . في سنة ١٥١ هـ . فلهذا روي عنه في
وروي عنه أبو حنيفة رضي الله عنه الذي ينسب اليه المذهب الجعفري ولكل امام منهجه في
الاجتهاد .

فلقد اختلف بعد الصحابة والتابعين زيد بن علي والامام محمد الباقر والامام جعفر
الصادق والأئمة ابو حنيفة والاوزاعي والليث بن سعد ثم من بعدهم الشافعي فقد اختلف مع
أصحاب مالك واصحاب ابي حنيفة ولم يكن ذلك خصومة في دين ولا اختلافاً في يقين ولكنه
اختلاف منهج فكري في تفسير النصوص وتخريجها وهو الإدراك الحقيقي لمعاني الاسلام ولذا
يقول عمر بن عبدالعزيز - رضي الله عنه - ما يسرني باختلاف اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم حمر النعم ولو كان رأياً واحداً لكان الناس في ضيق " .
ولكل مجتهد نصيب وان أخطأ لقوله صلى الله عليه وآله وسلم : " اذا اجتهد الحاكم
فأخطأ فله أجر وان اجتهد فأصاب فله أجران " .

وعن ابن عباس وعطاء ومجاهد ومالك بن انس رضي الله عنهم قالوا : ما من أحد الا
وهو مأخوذ من كلامه ومرود عليه الا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحو ذلك قال
الأئمة فابو حنيفة رضي الله عنه قال : " هذا رأيي وهذا أحسن ما رأيت من جاء برأي خير
منه قبلناه " .

وقال الامام مالك رضي الله عنه : " انما انا بشر اصيب وأخطيء فاعرضوا قولتي على
الكتاب والسنة " .

وقال الشافعي رضي الله عنه : " اذا صح الحديث بخلاف قولتي فاضربوا بقولتي الحائط
واذا رأيت الحجة موضوعة على الطريق فهي قولتي " .

" رأيي صواب يحتمل الخطأ ورأي غيري خطأ يحتمل الصواب ، وكان أئمة آل البيت
يحرصون على التمسك بالاصول ويحاورون غيرهم من الأئمة كحوار الامام محمد الباقر رضي
الله عنه للإمام ابي حنيفة رضي الله عنه ولقد سار معتنقو المذهب الزيدي على اكرام
السالفين من آل البيت واستفادوا من مذاهب الامصار ولم يناؤا بانفسهم عن المذاهب الأربعة
فلم يحصل جفاء بل اعتبروا صحاح السنة عند الجمهور صحاحاً معتبرة عندهم وكتبهم
تشير الى آراء العلماء المجتهدين من المذاهب الأخرى دون تعصب لرأي او مذهب .

واما الجعفرية فانهم يؤمنون بركان الايمان ويحترمون اركان الاسلام ويلتقون مع بقية
المذاهب في معظم الفروع وقد تلقى أئمة السنة عن أئمة الشيعة كما تلقى أئمة الشيعة عن أئمة
السنة مما يؤكد انهم أئمة مسلمة واحدة .

واذا كان هناك من اختلافات يسعى بعض الناس على تعميقيها فانها تتعلق بأمور
تاريخية ما احرانا في هذه الايام ان نتجاوزها ونحقق وحدة الأمة ونقوي من تكاتفها في
وجه ما تتعرض له من تحديات .

فهلا فكرنا فيما يصلحنا ووقفنا عند كسبنا وعدم نبش الماضي للإساءة والاختلاف

وهلا احترمنا سلفنا الصالح قال تعالى : { تلك أمة قد خلت لهما ما كسبت ولكم ما

كسبتم ولا تسألون عما كانوا يعملون } وقال سبحانه : { ربنا اغفر لنا ولاخواننا

الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم } .



أما الأباضية فهم أتباع عبدالله بن إباض وهم أكثر الخوارج اعتدالاً وأقربهم إلى الجماعة الإسلامية ويقولون عن مخالفيهم من المسلمين بأنهم كفار أي كفار نعمة لا كفار عقيدة لأنهم لم يكفروا بالله ولكن قصروا في جنب الله ويرون أن دماء مخالفيهم حرام ودارهم دار توحيد وإسلام الأمعسكر السلطان ولكنهم لا يعلنون ذلك فهم يرون في أنفسهم أن دار المخالفين ودماءهم حرام ولا يحل من غنائم المسلمين الذين يحاربون إلا الخيل والسلاح وكل ما فيه قوة في الحروب ويردون الذهب والفضة وفقههم قريب من فقه المذاهب الإسلامية .

وهكذا لا يستطيع مسلم أن يكفر مسلماً ممن ينطق بالشهادتين ومن أهل القبلة وكل واحد من أتباع المذاهب السنية الأربعة والظاهرية والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي يعد مسلماً فشرعنا الطاهر له الظاهر والله يتولى السرائر فعن ابن عباس رضي الله عنهما : قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : سرية فيها المقداد فلما اتوا القوم وجدوهم قد تفرقوا وبقي رجل له مال كثير فقال : أشهد أن لا إله إلا الله فقتله المقداد فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم : كيف لك بلا إله إلا الله غدا؟ وانزل ال تعالى له الآية

الكريمة : { يا أيها الذين آمنوا إذا ضربتم في سبيل الله فتبينوا ولا تقولوا لمن ألقى



التيكم السلام لست مؤمناً { والله تعالى اعلم .

٥٠٠/٦١٠
ص ٥٧٠٦

بسم الله الرحمن الرحيم

السؤال الثاني :

ما هي حدود التكفير في يومنا هذا ؟ هل يجوز لمسلم ان يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الاسلامية التقليدية او من يتبع العقيدة الأشعرية ؟ فضلاً عن ذلك هل يجوز ان يكفر الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية ؟

الجواب : الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله الأمين محمد وعلى آله وصحبه أجمعين وبعد ،

ان التكفير في يومنا هذا ليس له حدود ولا قيود عند البعض اما بسبب غرور وكبر وانغلاق فكر والحق خلاف ذلك يقول الامام ابو حنيفة رضي الله عنه : اعلم الناس هو اعلمهم باختلاف الناس " وقد يكون التكفير لهوى وعصبية لفكر او ردة فعل فتحول الاختلاف وهو علامة صحة وخير الى خلاف يحمل بذور الشر قاد الى العداوة والخصومة وتبادل القذف والاتهام حتى الوقوع في التكفير قال الله تعالى : { ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا

لست منهم في شيء انما امرهم الى الله ثم ينسبهم بما كانوا يفعلون } .
وعن أبي هريرة - رضي الله عنه - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في هذه الآية { ان الذين فرقوا دينهم } " هم اهل البدع والشبهات واهل الضلالة من هذه الأمة " .

وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعائشة - رضي الله عنها - { ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا } انما هم اصحاب البدع واصحاب الأهواء واصحاب الضلالة من هذه الأمة يا عائشة : ان لكل صاحب ذنب براء غير اصحاب البدع واصحاب الأهواء ليس لهم توبة وأنا بريء منهم وهم مني براء " وتشير الآية للرسول صلى الله عليه وآله وسلم : لست من عقابهم في شيء وانما عليك الانذار .
وكان علي رضي الله عنه يقول : " والله ما فرقوه ولكنهم فارقوه " وقد تأول ابو هريرة وعائشة وابو امامه رضي الله عنهم قوله تعالى : { ان الذين فرقوا دينهم وكانوا

شيعا كل حزب بما لديهم فرحون } فقالوا انه لأهل القبلة من أهل الأهواء والبدع .
ان التكفير أمر خطير لما يترتب عليه من استحلال دم المسلم وماله وهدر كرامته في الدنيا ويتعدى ذلك الى الدار الآخرة بانه مخلد في النار فيجب الاحتراز من التكفير ما وجد اليه سبيلاً فان استباحة الدماء والأموال من المصلين الى القبلة المصرحين بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله خطأ والخطأ في ترك الف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم ، وقد قال الرسول صلى الله عليه وآله وسلم : " أمرت ان أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله الا الله محمد رسول الله فإذا قالوها فقد عصوا مني دماءهم وأموالهم الا بحقها "



٥٥/٦/١٠
ص ٥٧٠١

طبعاً للحكام ان شرعيه لا انحصيه وقد نص الامام المنصوي رحمه الله تعالى بقوله : (وقد بشر أحدنا من اهل القبلة بذنب ما لم يستحلّه " ولا نقول لا يضر مع الايمان ذنب لمن عمله " وهو توضيح لعقيدة اهل السنة ورد على الخوارج القائلين بالكفر بكل ذنب وقد قيده بقوله : " ما لم يستحلّه " وقوله : " ولا نقول لا يضر مع الايمان ذنب لمن عمله " رد على المرجئة الذين يقولون : " يضر مع الايمان ذنب كما لا ينفع مع الكفر طاعة وشبهتهم كما يقول العلامة صدر الدين علي بن علي بن محمد بن ابي العز الحنفي في شرح الطحاوية - كانت قد وقعت لبعض الأولين فاتفق الصحابة رضي الله عنهم على قتلهم ان لم يتوبوا من ذلك فان قدامه ابن مظعون شرب الخمر بعد تحريمها هو وطائفة وتأولوا قوله تعالى : { ليس على الذين آمنوا

وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وأمنوا وعملوا الصالحات } فلما ذكر ذلك لعمر بن الخطاب - رضي الله عنه - اتفق هو وعلي بن ابي طالب رضي الله عنه وسائر الصحابة رضي الله عنهم - على انهم ان اعترفوا بالتحريم جلدوا وان أصروا على استحلالها قتلوا وقال عمر رضي الله عنه لقد امة : اخطأت استك الحفرة اما انك لو اتقيت وأمنت وعملت الصالحات لم تشرب الخمر وذلك ان هذه الآية بسبب ان الله سبحانه لما حرم الخمر وكان تحريمها بعد وقعة أحد قال بعض الصحابة - رضي الله عنهم ! فكيف باصحابنا الذين ماتوا وهم يشربون الخمر ؟ فانزل الله هذه الآية يبين فيها ان من طعم الشيء في الحال التي لم يحرم فيها فلا جناح عليه ان كان من المؤمنين المتقين المصلحين كما كان من أمر استقبال بيت المقدس ، ثم ان اولئك الذين فعلوا ذلك (ندموا و علموا) انهم أخطؤوا وايسوا من التوبة فكتب عمر - رضي الله عنه - الى قدامة يقول له : { حم ، تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم ، غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب } ما ادري اي ذنبك اعظم استحلالك المحرم اولاً ام يأسك من رحمة الله ثانياً ؟ وهذا الذي اتفق عليه الصحابة رضي الله عنهم ، هو متفق عليه بين ائمة المسلمين ويقول الامام الطحاوي رحمه الله تعالى : " ولا يخرج العيد من اللايमान الا بحدود أدخله فيه " وهو تقرير لما قال : " لا تكفر أحداً من اهل القبلة بذنب ما لم يستحلّه " .

ان الإمام علي رضي الله عنه لم ير في نقض بيعة الخوارج المساس بايمانهم فلم يقل انهم قد كفروا بل قال لهم : " كلمة حق اريد بها باطل . . . " وخاطبهم قائلاً : " لكم علينا ثلاث لا تمنعكم مساجد الله ان تذكروا فيها اسم الله ، ولا نبدوكم بقتال ، ولا تمنعكم الفيء ما دامت ايديكم معنا ، وعاملهم على الاسلام " .

ويقول الامام ابو الحسن الأشعري - رحمه الله تعالى - اختلف المسلمون بعد نبههم صلى الله عليه وآله وسلم في اشيء ضلل فيها بعضهم بعضاً وتبرأ بعضهم من بعض فصاروا فرقا متباينين الا ان الاسلام يجمعهم .

وان كثيراً من العلماء الأثبات يتورعون عن الحكم بتكفير المسلم ما وجدوا الى ذلك سبيلاً وان ابن نجيم وهو من كبار فقهاء الحنفية رجح عن كثير من فتاواه بالتكفير وذكر ان المسألة اذا كان فيها تسعة وتسعون وجهاً تقتضي التكفير ، وفيها وجه واحد يقتضي غير ذلك رجح الوجه الواحد على التسعة والتسعين في هذا المقام .

فهل يعد هذا وغيره من جبرؤ على تكفير مسلم دون حجة ودليل شرعي ؟
 اما من يتبع العقيدة الاشعرية او يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية فيقول الامام محمد عبده - رحمه الله تعالى - عن الصوفية والحكماء الاسلاميين والاشاعرة " انهم يدققون



غاية التدقيق في التطبيق على ما كان من النبي صلى الله عليه وآله وسلم وانصاحيه رضي الله عنهم " .

ومذهب الأشاعرة وهم إحدى فرق أهل السنة والجماعة وفي هذا يقول الإمام السفاريني الحنبلي في كتابه لوامع الأنوار : أهل السنة والجماعة ثلاث فرق : الأثرية وامامهم أحمد ابن حنبل - رضي الله عنه - ، والأشعرية وامامهم أبو الحسن الأشعري رحمه الله ، والماتريدية وامامهم أبو منصور الماتريدية - رحمه الله .

وعليه فإن مذاهب أهل السنة والجماعة تغطي الجانب النقلي والعقلي في عقيدة المسلم أما الجانب النقلي فقد اشتغل به الأثرية الحنابلة أتباع أحمد بن حنبل رحمه الله وأما الجانب العقلي فقد اشتغل به المتكلمون علماء الأشاعرة والماتريدية الذين قاموا بوضع الأدلة العقلية ودفع الشبه عن العقيدة ومناقشة الفرق الضالة التي أرادت بث سمومها في حياة المسلمين وبت شبيها في عقائدهم حتى ردوا كيدها إلى نحرها وعليه فإن أهل السنة والجماعة مذهب واحد متكامل ذو شعب ثلاث تجمع الدليل والتعليل والنظر النقلي والعقلي وتوجد برد اليقين عند المسلم وهي وإن اختلفت فإنما تختلف في الجزئيات وتلتقي في الكلبيات وليس لأحد من فرقها ادعاء الصواب دون غيرها ولا تكفير الآخر كيف لا وقد عقدت على عقيدتها القلوب وصنفت فيها التصانيف في تفسير القرآن وشروح السنة وكتب اللغة والأدب ودان بها ملايين المسلمين في مشارق الأرض ومغاربها وقام بها آلاف العلماء من شتى المدارس ومختلف المذاهب وتباين البلدان .

أما الصوفية فيقول الإمام عبد الحليم محمود رحمه الله تعالى في فتاويه " الصوفية الصافية هي التي تلتزم بكتاب الله تعالى وسنة رسوله قولا وعملا وإخلاصا ويحيون في ظل الإسلام الذي ارتضاه الله لعباده أساسه التوحيد الخالص ومراقبة الله في السر والعلن وتكوين الضمير القائم على خشية الله وحسن الصلة والخلق بين الناس وجعل الله تعالى قبلتهم في كل شيء وجعل الدنيا مزرعة الآخرة والمادة في أيديهم لخير الناس وليست في قلوبهم وان الصوفية تقوم على تطهير الباطن قبل الظاهر وأعطى الأولوية لأعمال القلوب فركزوا على التربية الروحية والأخلاقية والصوفية الصافية الحقيقية تلتزم بأحكام الشرع الحنيف وتنبت البدع والاحراف في القول والعمل ، والله تعالى اعلم .



بسم الله الرحمن الرحيم

السؤال الثالث :

من يجوز ان يعتبر مفتياً حقيقياً في الاسلام ؟ وما هي المؤهلات الاسلامية لمن يتصدى بافتاء الفتاوى ويهداية الناس في فهمه واتباع الشرعية الاسلامية ؟

الجواب : الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله الأمين محمد وعلى آله وصحبه

أجمعين وبعد ،

يشترط في المفتي :

٠١ ان يكون محيطاً بمدارك الشرع متمكناً من استثارة الظن بالنظر فيها وتقديم ما يجب تقديمه وتأخير ما يجب تأخيره .

٠٢ ان يكون عدلاً مجتنباً للمعاصي القاذحة وهذا يشترط لجواز الاعتماد على فتواه فمن ليس عدلاً ، فلا تقبل فتواه اما ما هو في نفسه فلا ، فكان العدالة شرط القبول للفتوى لا شرط صحة الاجتهاد .

يقول ابن القيم - رحمه الله تعالى : " ولما كان التبليغ عن الله سبحانه يعتمد العلم بما يبلغ ، والصدق فيه لم تصلح مرتبة التبليغ بالرواية والفتيا الا لمن اتصف بالعلم والصدق فيكون عالماً بما يبلغ ، صادقاً فيه ، ويكون مع ذلك حسن الطريقة مرضي السيرة عدلاً في اقواله ، وأفعاله متشابه السر والعلانية في مدخله ومخرجه " .

ويقول النووي رحمه الله تعالى : " شرط المفتي كونه مكلفاً مسلماً ثقة مأموناً متنزهاً عن اسباب الفسق ، وخوارم المروءة ، فقيه النفس ، سليم الذهن ، رصين الفكر ، صحيح التصرف ، والاستناط ، متيقظاً سواء فيه الحر والعبد ، والمرأة والأعمى والآخرس اذا كتب ، او فهمت اشارته " قال الشيخ ابو عمرو بن الصلاح - رحمه الله تعالى - وينبغي ان يكون كالراوي في انه لا يؤثر فيه قرابة وعداوة وجر نفع ، ودفع ضرر ، لان المفتي في حكم مخبر عن الشرع بما لا اختصاص له بشخص فكان كالراوي لا كالشاهد ، وفتواه لا يرتبط بها الزام بخلاف حكم القاضي " .

ان الإفتاء أخص من الاجتهاد ، فالاجتهاد استنباط الاحكام سواء اكان سؤال في موضوعها ام لم يكن ، كما كان يفعل ابو حنيفة في درسه عندما يفرع التعريفات المختلفة ، ويفرض الفروض الكثيرة ، ليختير الأقيسة التي يستنبط عللها ، ويتعرف صلاحية هذه العلال والأقيسة .

أما الإفتاء فإنه لا يكون إلا إذا كانت واقعة وضعت ويعرف الفقير حميم ، واستوى
السليمة التي تكون من مجتهد تقتضي مع شروط الاجتهاد التي سبق ذكرها شروطاً أخرى ،
وهي معرفة واقعة الاستفتاء ودراسة نفسية المستفتي ، والجماعة التي تعيش فيها ليعرف مدى
أثر الفتوى سلباً وإيجاباً حتى لا يتخذ دين الله هزواً ولا لعباً .

ذكر ابن القيم - رحمه الله تعالى - عن أبي عبد الله بن بطة - رحمه الله تعالى - في
كتابه في الخلع عن الإمام أحمد - رحمه الله تعالى - أنه قال : لا ينبغي للرجل أن ينصب نفسه
للفتوى حتى يكون فيه خمس خصال :

- أولها : أن تكون له نية ، فإن لم يكن له نية لم يكن عليه نور ولا على كلامه نور .
- الثانية : أن يكون له علم وحلم ووقار وسكينة .
- الثالثة : أن يكون قوياً على ما هو فيه ، وعلى معرفته .
- الرابعة : الكفاية والامضغ الناس .
- الخامسة : معرفة الناس .

فأما النية فهي رأس الأمر وعموده وأساسه وأصله الذي يبني فاتها روح العمل وقائده
وسائقه ، والعمل تابع لها يبني عليها يصح بصحتها ويفسد بفسادها ، وبها يستجلب التوفيق .
أما الحلم والسكينة والوقار فاتها كسوة علم المفتي وجماله وإذا فقدها كان علمه كالبدن

العاري من اللباس .
وقال بعض السلف : ما قرن شيء إلى شيء أحسن من علم إلى حلم والناس ههنا أربعة أقسام :
فخيارهم من أوتي الحلم والعلم ، وشرارهم من عدمها ، والثالث : من أوتي علماً بلا حلم
والرابع : عكسه .

فالحلم زينة العلم وبهازه وجماله ، وضده الطيش والعجلة ، والحدة والتسرع وعدم
الثبات .

والوقار والسكينة ثمرة الحلم ونتيجته ، وما أحوج المفتي إلى السكينة فهي طمأنينة
القلب واستقراره ، وأصلها في القلب ويظهر أثرها على الجوارح وهي عامة وخاصة كسكينة
الأنبياء واتباعهم من المؤمنين ، ولتحقيقها لا بد من استيلاء مراقبة العيد لربه جل جلاله حتى
كأنه يراه ، وكلما أشدت هذه المراقبة أوجب له من الحياء والسكينة والمحبة والخضوع
والخشوع والخوف والرجاء ما لا يحصل بدونها .

وأما الاستظهار بالعلم فالمفتي محتاج إلى قوة في العلم ، وقوة في التنفيذ ، فإنه لا ينفع
تكلم بحق لا نقاد له .

وأما الكفاية حتى لا يحتاج إلى الناس ، والأخذ مما في أيديهم ، فالعالم إذا منح غناه ،
فقد أعين على تنفيذ علمه ، وإذا احتاج إلى الناس فقد مات علمه وهو ينظر .

وأما معرفة الناس ، فهو أصل عظيم يحتاج إليه المفتي والحاكم ، فإذا لم يكن فقيهاً في
الأمر له معرفة بالناس تصور له الظالم بصورة المظلوم وعكسه ، وراج عليه المكر والخداع
والاحتيال ، وتصور له الزنديق في صورة الصديق ، والكاذب في صورة الصادق ، بل ينبغي له
أن يكون فقيهاً في معرفة مكر الناس ، وخداعهم واحتيالهم وعواندهم وعرفياتهم فإن الفتوى
تتغير بتغير الزمان والمكان والعوائد والأحوال وذلك كله من دين الله تعالى .

والمطلوب في الفتوى هو الحق والاعتدال والوسطية ففي الحديث " سدوا وقاربوا
واغدوا وروحوا وشيء من الدلجة ، القصد القصد تبلغوا " .

يقول الشاطبي - رحمه الله تعالى - المفتي البالغ ذروة الدرجة هو الذي يحمل الناس
على المعهود الوسط فيما يليق بالجمهور ، فلا يذهب بهم مذهب الشدة ، ولا يميل بهم إلى



طرف الانحلال ، والدليل على صحته هذا انه الشرط الذي جاءت به الشريعة فانه من ان مقصد الشارع من المكلف الحمل على التوسط من غير افراط ولا تفريط ، فاذا خرج عن ذلك في المستفتين خرج عن قصد الشارع ، ولذلك كان ما خرج عن المذهب الوسط مذموماً عند العلماء الراسخين ، وايضاً فان هذا المذهب كان المفهوم من شأن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - واصحابه الاكرمين التي يشترط اجتماعه لها ، وقد عد الأستاذ فيه أربعين خصلة منها :

يشترط ان يكون المفتي بالغاً فان الصبي ، وان بلغ رتبة الاجتهاد وتيسر عليه درك الاحكام ، فلا ثقة بنظره وطلبه فالبالغ هو الذي يعتمد قوله .

وينبغي ان يكون المفتي عالماً باللغة وبالقرآن وعلم الأصول وعلم التواريخ (الناسخ والمنسوخ) وعلم الحديث وعلم الفقه ، وفقه النفس وان يكون عدلاً ومن العلماء من اشار الى صفات شخصية أخرى هي الاسلام والعقل والفطنة وسرعة البديهة .

وأخيراً أود أن اشير الى ان نظام الافتاء رقم (١٧) لسنة ١٩٩٧م الصادر بمقتضى المادة (١٢٠) من الدستور قد بين اجراءات تعيين المفتي العام للمملكة والشروط المطلوبة فيه فقد نصت المادة (٤) من النظام في الفقرتين (أ ، ب) على ما يلي : -
المادة (٤) فقرة (أ) :

يعين المفتي العام بقرار من مجلس الوزراء بناء على تنسيب الوزير على ان يقترن القرار بالارادة الملكية ، ويكون برتبة أمين عام .
فقرة (ب) :

يشترط فيمن يعين في منصب المفتي العام ان يكون قد حصل على الشهادة الجامعية الأولى في العلوم الشرعية على الأقل ومضى على حصوله عليها مدة لا تقل عن خمس عشرة سنة وان تتوافر فيه القدرة العلمية التي تؤهله للقيام بالافتاء .
أما مجلس الافتاء فقد بين النظام تشكيله وشروط العضوية في المادة (٥) فقرة (أ) من النظام :

ينشأ في المملكة مجلس يسمى (مجلس الافتاء) ويشكل على النحو التالي : -

- ١ . قاضي القضاة رئيساً
- ٢ . المفتي العام نائباً للرئيس
- ٣ . عميد كلية الشريعة/ في الجامعة الاردنية عضواً
- ٤ . مفتي القوات المسلحة الاردنية عضواً
- ٥ . خمسة من العلماء المختصين في العلوم الشرعية أعضاء

(ب) يعين الاعضاء المنصوص عليهم في البند (٥) من الفقرة (أ) من هذه المادة بقرار من مجلس الوزراء بناء على تنسيب الوزير لمدة ثلاث سنوات قابلة للتجديد ويشترط في كل منهم ان يكون حاصلًا على الشهادة الجامعية الأولى في العلوم الشرعية وان تكون له بحوث وانتاج في العلوم الشرعية .

(ج) يجتمع مجلس الافتاء مرة كل شهر على الأقل وكلما دعت الحاجة الى ذلك بدعوة من رئيسه أو نائبه في حالة غيابه ويكون اجتماعه قانونياً اذا حضره ستة من اعضاءه على الأقل على ان يكون رئيسه او نائبه في حالة غيابه واحداً منهم ويتخذ قراراته بالاجماع او باكثرية الأصوات واذا تساوت الأصوات فيرجح الجانب الذي كان رئيس الاجتماع قد صوت معه .



- (د) لمجلس الافتاء دعوة اصحاب الاختصاص والخبرة في الموضوع المعروض عليه لحضور أي اجتماع له للاستئناس بارائهم فيه دون ان يكون لأي منهم حق التصويت .
- (هـ) يسمى المفتي العام أحد المفتين ليكون مقرراً لمجلس الافتاء يتولى إعداد جدول اعمال المجلس وتدوين القرارات التي تصدر عنه .

أما ما يشترط في مفتي المحافظة فتنص المادة (٤) فقرة (ج) من النظام :
يشترط في المفتي ان يكون حاصلًا على الشهادة الجامعية في العلوم الشرعية .

أما اجراءات تعيين المفتي فنصت عليها المادة (٨) فقرة (أ) من النظام :
يعين المفتي بقرار من الوزير بناء على تنسيب من مجلس الافتاء بعد اجتياز المسابقة التي يجريها ويتم تنظيمها وفقاً للتعليمات التي يصدرها الوزير .

- (ب) للوزير في الحالات الخاصة وبناء على تنسيب مجلس الافتاء ان يعين المفتي دون ان يشترك في المسابقة المنصوص عليها في الفقرة (أ) من هذه المادة ويشترط في ذلك ما يلي :-
- ٠١ ان يكون ذلك الشخص قد حصل على الشهادة الجامعية الأولى على الأقل في العلوم الشرعية منذ خمس سنوات على الأقل .
 - ٠٢ ان يجتاز الامتحان الشفوي الذي يجريه مجلس الافتاء له .
 - ٠٣ ان يكون مشهوداً له بالمقدرة على الافتاء وحسن السيرة والسلوك .
- والله تعالى اعلم .

المفتي العام



سعيد عبد الحفيظ حجاوي

فتوای شیخ سعید عبدالحفیظ حجاوی، مفتی کل کشور اردن هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال اول: آیا مذهبی که از اسلام سنی نیستند، جزئی از اسلام حقیقی به شمار می‌روند؟ به تعبیر دیگر: آیا هرکسی یکی از مذاهب اسلامی، یعنی مذاهب چهارگانه اهل سنت، مذهب ظاهری، مذهب جعفری، مذهب زیدی و یا مذهب اباضی را پیروی کند و به احکام آن عمل نماید مسلمان است؟

جواب: الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسولہ الامین محمد و علی آله و صحبه اجمعین و بعد: اسلام دینی است که خداوند آن را پسندیده و خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) آن را به عنوان پیامی برای جهانیان آورده تا پیروان آن، تا روز قیامت به سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت دست یابند و کسانی هم که از آن روی برگرداندند و آن را رها سازند، به بدبختی گرفتار شوند. خدای متعال می‌فرماید:

(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

و هرکس جز اسلام دین دیگری جوید، هرگز از او پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است. [۱]

و نیز می‌فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)

همانا دین در نزد خدا همان اسلام است. [۲]

پایه‌های اسلام بر پنج چیز است، از عبدالله بن عمر- رضی الله عنه- وارد شده است که پیامبر خدا(ص) فرمودند: بنی الاسلام علی خمس، شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و الحج و صوم رمضان: اسلام بر پنج پایه استوار است. شهادت به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست و بر پای داشتن نماز، پرداختن زکات، حج خانه خدا و روزه رمضان.

شهادت به لا اله الا الله، اثبات توحید است و شهادت به محمد رسول الله، اثبات رسالت و نبوت و همه چیزهایی است که از پیامبر(ص) شنیده‌ایم: فرشتگان الهی، کتاب‌ها، پیامبران، روز قیامت و قدر الهی خیر باشد یا شر. از عمر بن خطاب- رضی الله عنه- نقل است که گفت: روزی در محضر پیامبر اکرم(ص) بودیم که مردی که لباسی بسیار سپید و موی بسیار سیاه داشت، بر ما وارد شد. اثری از سفر در ظاهر او نبود و هیچ‌یک از ما وی را نمی‌شناخت. نزد پیامبر(ص) نشست. زانوانش مماس با زانوی پیامبر(ص)، دستش را نیز بر ران آن حضرت گذاشت و عرض کرد: ای محمد(ص) مرا از اسلام خبر بده، پیامبر اعظم(ص) فرمود:

الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلاة و توتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً، قال: صدقت. قال فعجبنا له يسأله و يصدقه. قال: فاخبرني عن الايمان. قال: ان تؤمن

بالله و ملائکته و کتبه و رسله و اليوم الاخر و تؤمن بالقدر خيره و شره. قال: صدقت ثم انطلق فلبث مليا قال لي: يا عمر اتدري من السائل؟ قلت: الله و رسوله اعلم. قال: فانه جبرئيل اتاكم يعلمكم دينكم.

اسلام آن است که شهادت دهی، خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد(ص) پیام آور اوست و نماز بخوانی، زکات بپردازی، ماه رمضان روزه بگیری و اگر توانایی داری، خانه خدا را زیارت کنی. آن مرد گفت: آری صحیح است. ما تعجب کردیم که چگونه او هم می پرسد و هم تصدیق می کند؟ آن مرد گفت: مرا از ایمان خبر ده، پیامبر اکرم(ص) فرمود: این که خدا، فرشتگان او، کتاب هایش، پیامبرانش، روز قیامت و نیک و بد قدر را باور داشته باشی. مرد گفت صحیح است، سپس رفت. عمر می گوید: من لحظه ای در فکر فرو رفتم، پیامبر اکرم(ص) فرمودند: ای عمر آیا می دانی این سؤال کننده که بود؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش دانایانتر هستند. پیامبر(ص) فرمود: او جبرائیل بود که آمده بود دینتان را به شما بیاموزد.

پیامبر اکرم(ص) حد و مرز مسلمانی را بیان فرموده است. بعد از آن که، نشانه های اسلام را روشن ساخته است. انس بن مالک- رضی الله عنه- روایت کرده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: من شهد ان لا اله الا الله و استقبل قبلتنا و صلی صلاتنا و اکل ذبیحتنا فهو المسلم له ما للمسلم و علیه ما علی المسلم: هر کس شهادت دهد که جز خدای یگانه، خدایی نیست و رو به قبله ما آرد و هم چون ما نماز گزارد و از ذبیحه ما بخورد، مسلمان است و از همه امتیازات مسلمانی برخوردار، همچنان که همه وظایف مسلمانی بر او واجب است.

اصطلاح «اهل سنت و جماعت» از ابتدای زمان عباسیان رایج شد. اسلام سابقتر و فراگیرتر است و به مذهب خاصی محدود نمی شود. بلکه همه مذاهب سنی، ظاهری، جعفری و زیدی، تحت پرچم اسلام، تابع احکام آن هستند و پیشوایان بزرگواری که این مذاهب به آنان منسوبند، همگی سر بر آستان اسلام دارند. هر یک از آنان، مجتهدان مطلق هستند که اهل سنت مراتب علمی آنان را قبول دارند. از جمله امام زید بن علی- رضی الله عنه- از ائمه اهل بیت اطهار، که مذهب زیدیه به او منتسب است و برادرش امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر- رضی الله عنه- و فرزند او امام جعفر صادق- رضی الله عنه- که امام مالک- رضی الله عنه- نزد او درس فرا گرفته و امام ابوحنیفه- رضی الله عنه- از او روایت کرده و مذهب جعفری به او منتسب است. هر یک از این پیشوایان، شیوه خاص خود را در اجتهاد داشته اند.

بعد از صحابه و تابعان، زید بن علی، امام محمد باقر، امام جعفر صادق با پیشوایان (اهل سنت) ابوحنیفه، اوزاعی و لیث بن سعد اختلاف پیدا کردند، پس از آنان هم شافعی با اصحاب مالک و ابوحنیفه، اختلاف پیدا کرد؛ ولی این اختلاف نظرها، خصومت در دین خدا و اختلاف در مسایل یقینی نبود، بلکه اختلاف دیدگاه فکری در تفسیر نصوص دینی و ادراک معانی حقیقی اسلام بود. لذا عمر بن عبدالعزیز- رضی الله عنه- می گوید: اختلاف اصحاب رسول الله(ص) به اندازه شترهای سرخ مرا خشنود می سازد، چرا که اگر ایشان یکی بود مردم در تنگنا قرار می گرفتند.

هر مجتهدی بهره خود را می برد هر چند که اشتباه کرده باشد. زیرا پیامبر اعظم(ص) فرموده است: اذا اجتهد الحاكم فإخطأ فله اجرو ان اجتهد فاصاب فله اجران: هرگاه حاکم در اجتهاد خویش به خطا رود، یک اجر دارد و اگر اجتهادش به حق اصابت کند، دارای دو اجر است.

از ابن عباس، عطاء، مجاهد و مالک بن انس - رضي الله عنهم - نقل است که گفته‌اند: «هیچ یک از مردم نیستند مگر آن که برخي سخنانشان پذیرفته شده و برخي ديگر مردود است، جز رسول خدا(ص)».

ابو حنیفه - رضي الله عنه - نیز سخني نظیر این دارد: «این نظر من است و این بهترین رأی است که برگرفته‌ام، هرکس نظري بهتر ارائه کند، از او مي پذيريم».

امام مالک - رضي الله عنه - گفته است: «من انساني هستم که گاه به راه صواب مي روم و گاهي نیز اشتباه مي کنم. آرای من را به کتاب و سنت عرضه کنید».

شافعي - رضي الله عنه - هم مي گوید: «اگر حدیث صحیحی مخالف نظر من پیدا کردید، نظر من را به دیوار بنزید و اگر حجتی (کتاب و سنت) را حتی در سر راه پیدا کردید، رأی من همان است. نظر من صحیح است ولي احتمال دارد اشتباه باشد و رأی ديگران غلط است ولي احتمال صحت هم درباره آن وجود دارد!»

ائمة اهل بیت بسیار نسبت به تمسک به اصول اهتمام داشتند و با ساير پيشوايان «گفت و گو» مي کردند، مثل گفت و گوي امام باقر - رضي الله عنه - با ابوحنیفه - رضي الله عنه - معتقدان به مذهب زیدي هم گذشتگان از اهل بیت را اکرام مي کردند و مذاهب شهرهاي مختلف را مورد استفاده قرار مي دادند، خود را از مذاهب اربعه کنار نکشیدند و به آنان جفا نکردند، بلکه صحاح سته را معتبر شمردند و در کتاب‌هایشان به آرای علما و مجتهدان ساير مذاهب، بدون هیچ تعصبي اشاره کردند.

پیروان مذهب جعفری هم به ارکان ایمان باور دارند و ارکان اسلام را حرمت مي نهند و با ساير مذاهب در بیشتر فروع، هم عقیده‌اند. ائمة اهل سنت دانش را از ائمة شیعه فرا گرفته‌اند همان گونه که ائمة شیعه هم نزد پيشوايان اهل سنت درس آموخته‌اند. [۳]

این تأکیدی است بر آن که آنان، جزئی از امت واحده اسلامي هستند.

اگر اختلافی وجود دارد که برخي سعی در عمق بخشیدن به آن دارند، مربوط به امور تاریخی است و چه خوب است که ما در این روزگار، از این اختلافات عبور کنیم تا وحدت امت را تحقق بخشیم و همبستگی خود را در برابر چالش‌های رویاروی، تقویت نمائیم.

چرا به مصالح خود نمی‌اندیشیم و در گذشته توقف کرده‌ایم و به نیش قبر آن پرداخته‌ایم تا به یکدیگر جسارت ورزیم و اختلاف پیشه سازیم؟! چرا به سلف صالح خود احترام نمی‌گذاریم؟ خداوند متعال مي فرماید:

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

آن جماعت را روزگار به سر آمد، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شما است، و از آن چه آنان مي کرده‌اند، شما باز خواست نخواهید شد. [۴]

و نیز مي فرماید:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)

پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای، و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ‌گونه] کینه‌ای نگذار، پروردگارا، راستی که تو رؤوف و مهربان هستی. [۵]

اما اباضیه، آنان پیروان عبدالله بن اباض هستند و معتدل‌ترین گروه خوارج و نزدیک‌ترین آن‌ها به جماعت مسلمانان. مخالفان خود را کافر نعمت می‌دانند نه کافر عقیده. زیرا آنان خدا را انکار نمی‌کنند بلکه در محضر خدا کوتاهی می‌ورزند.

اباضیه، خون مخالفان خود را محترم می‌شمارند، سرزمین آن‌ها را سرزمین توحید و اسلام (دارالاسلام) می‌دانند مگر اردوگاه نظامی پادشاهان را، ولی این مطلب را علنی نمی‌گویند.

رأی باطنی آنان این است که سرزمین و خون مخالفانشان حرام است، اگر مسلمانانی با آن‌ها جنگیدند غنایمشان حلال نیست، مگر اسب و سلاح و ابزارآلات جنگی، ولی طلا و نقره را باز می‌گردانند. فقه آن‌ها هم به فقه مذاهب اسلامی نزدیک است و این چنین است که هیچ مسلمانی نمی‌تواند گویندگان شهادتین را که رو به قبله دارند، تکفیر کند و هر یک از پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت، مذهب ظاهری، جعفری، زیدی و اباضی، مسلمان محسوب می‌شوند و همه برحسب ظاهر تابع شریعت پاک محمدی (ص) هستند، باطن آنان را نیز، خداوند متعال عهده‌دار است.

ابن عباس - رضی الله عنه - نقل می‌کند: پیامبر اعظم (ص) گروهی را که مقدار هم از آنان بود به جنگ با قومی فرستاد. سپاه وقتی رسیدند که دشمن پراکنده شده بود، تنها مردی ثروتمند از آنان باقی مانده بود. که با دیدن سپاه اسلام گفت: اشهد ان لا اله الا الله، مقدار او را به قتل رساند، پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: فردا با لا اله الا الله چه می‌کنی؟ سپس این آیه شریفه نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، نگوئید «تو مؤمن نیستی.» [۶]

سوال دوم: مرزهای تکفیر در زمان ما کدام است؟ آیا مسلمان می‌تواند کسانی را که به یکی از مذاهب اسلامی سنتی یا مذهب اشعری پایبند هستند، تکفیر کند؟ افزون بر این آیا می‌توان سالکان طریقت صوفیه حقیقی را تکفیر کرد؟

پاسخ: الحمدلله و الصلاة والسلام علی رسولہ الامین محمد و علی آله و صحبه اجمعین و بعد؛ امروزه تکفیر نزد برخی افراد به علت غرور، تکبر و بسته‌اندیشی هیچ حد و مرز و قیدی ندارد، حال آن‌که این برخلاف حق است. امام ابوحنیفه - رضی الله عنه - می‌گوید: داناترین مردم، داناترین آن‌ها به اختلافات فکری مردم است.

گاهی تکفیر به خاطر هواپرستی، تعصب فکری و یا کاری عکس‌العملی است و باعث می‌شود اختلاف، که علامت صحت و خیر است، تبدیل به مخالفت‌هایی شود که بذر شر و زشتی می‌کارد و سر از دشمنی، خصومت، تبادل ناسزا و اتهام‌افکنی در می‌آورد، تا به جایی که به تکفیر منتهی می‌شود. خداوند سبحان می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)

کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ‌گونه مسئول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست، آن‌گاه به آن چه انجام می‌دادند آگاهشان خواهد ساخت. [۷]

از ابوهریره- رضی الله عنه- نقل است که پیامبر اکرم(ص) در تفسیر این آیه (ان الذين فرقوا دينهم) فرمودند: هم اهل البدع و الشبهات و اهل الضلالة من هذه الامه: کسانی که دین خود را پراکنده ساختند، اهل بدعت، شبهات و گمراهان از این امت هستند.

و از عمر بن خطاب- رضی الله عنه- نقل است که پیامبر اعظم(ص) به عایشه فرمودند:

(ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا)، انما هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء و اصحاب الضلالة من هذه الأمة يا عيشة: ان لكل صاحب ذنب براء غير اصحاب البدع و اصحاب الاهواء ليس لهم توبه و انا بريء منهم و هم مني براء:

کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، بدعتگذاران و صاحبان مکاتب باطل و گمراهان این امتند. ای عایشه: هرگناه کاری دارای برائت (از آتش جهنم) است جز بدعتگذاران و صاحبان مکاتب باطل، آنان توبه ندارند و من از ایشان بیزارم، آنان هم از من بیزارند.

آیه شریفه به پیامبر اکرم(ص) اشاره می‌فرماید که عقاب آنان با تو نیست تو فقط منذر و هشدار دهنده هستی.

حضرت علی- رضی الله عنه- می‌فرمود: و الله ما فرقوه و لكنهم فارقوه: به خدا سوگند آنان دین را تکه پاره نکردند، بلکه از دین جدا شدند.

ابو هریره، عایشه و ابو امامه در تأویل این آیه گفته‌اند: «اینان بدعتگذاران و منحرفان از این امت‌اند».

تکفیر امر خطرناکی است، زیرا نتیجه‌اش حلال شمردن خون و مال مسلمان و پامال کردن کرامت اوست و عواقب آن تا روز قیامت هم ادامه دارد. چون سبب جاودانی در آتش جهنم است. پس دوری از تکفیر، تا جایی که راه دارد واجب است و مباح شمردن خون و مال کسانی که به سوی قبله نماز می‌خوانند و لااله الاالله و محمد رسول الله می‌گویند خطای بزرگی است و اشتباه در زنده نگه داشتن هزارکافر آسان‌تر است از اشتباه در ریختن قطره‌ای از خون مسلمان، پیامبر اعظم(ص) فرموده است: امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لااله الاالله محمد رسول الله فاذا قالوها فقد عصموا مني دمائهم و اموالهم الا بحقها: دستور دارم تا با مردم بجنگم تا

زمانی که لا اله الا الله و محمد رسول الله بگویند، وقتی چنین گفتند خون و سرمایه‌شان نزد من مصون از تعرض است، مگر به حق.

این‌ها مطابق با احکام شرعی و فقهی است نه قواعد عقلی.

امام طحاوی (رحمه الله) گفته است: «ما هیچ یک از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنیم، مگر آن‌که به حلال بودن گناه معتقد باشد، ما نمی‌گوئیم: گناه به ایمان شخص معصیت کار آسیب نمی‌رساند.»

این توضیح عقیده اهل سنت و رد عقاید خوارج است که هرگناهی را موجب کفر می‌دانستند و طحاوی با عبارت «مالم یتحله» آن را مقید ساخته است. یعنی گناه زمانی موجب کفر است که همراه باشد با عقیده به حلال بودن آن.

و عبارت: (ما نمی‌گوئیم که گناه به ایمان شخص گنه‌کار آسیب نمی‌رساند) رد عقاید مرجئه است که می‌گویند: «گناه به ایمان آسیب می‌رساند همچنان‌که طاعت کافر نفعی به او نمی‌رساند.»

علامه صدرالدین علی بن علی بن محمد بن ابی العز حنفی در شرح طحاوی دربارۀ شبهه مرجئه می‌گوید: ماجرای در زمان صحابه رخ داد که اصحاب بر قتل عاملان آن، در صورت توبه نکردن، اتفاق نظر کردند و آن از این قرار بود: قدامه بن مطعون و گروهی دیگر پس از علم به تحریم شراب، شراب نوشیدند و آیه شریفه زیر را تأویل کردند:

(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آن‌چه [قبلاً] خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. [۸]

وقتی خبر به عمر بن خطاب رسید، او و علی بن ابی طالب و سایر اصحاب- رضی الله عنهم- تصمیم گرفتند که اگر اینان به حرمت شراب اعتراف دارند، باید شلاق بخورند و اگر اصرار به حلال بودن شراب دارند، باید کشته شوند. عمر بن خطاب به قدامه گفت: اشتباه کردی و گور خود را کندي تو اگر پرهیزکار و با ایمان بودی و کار شایسته انجام می‌دادی، شراب نمی‌خوردی زیرا نزول این آیه به علت آن بود که وقتی بعد از جنگ احد خداوند شراب را حرام کرد برخی از صحابه- رضی الله عنهم- گفتند: پس دوستان ما چه می‌شوند؟ آن‌ها شراب می‌خوردند و مردند، خداوند این آیه را نازل فرمود تا بیان کند که کسانی که قبل از تحریم شراب، از آن خورده‌اند، اگر از مؤمنان صالح و پرهیزکار بوده‌اند گناهی بر آنان نیست. همان‌طور که مسلمانان قبلاً رو به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند.

پس از آن این گروه (قدامه و یارانش) پشیمان شدند ولی ناامید و مأیوس از توبه بودند. عمر به قدامه نوشت:

(حم، تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم، غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب)

حم: فرو فرستادن این کتاب، از سوی خدای ارحم الراحمین داناست، [که] گناه بخش و توبه‌پذیر و سخت‌گیر است. [۹]

نمی‌دانیم کدام گناهت بزرگتر است؟ حلال شمردن حرام الاهی یا ناامیدیت از رحمت پروردگار؟

آنچه که اصحاب بر آن اتفاق نظر کردند، متفق علیه همه مسلمانان است. امام طحاوی - رحمه الله تعالی علیه - می‌گوید: «هیچ بنده‌ای از دایره اهل ایمان خارج نمی‌شود، مگر با انکار آن چه او را در زمره مسلمانان قرار داده است.» و این تعبیر دیگری از این جمله اوست که «ما هیچ یک از اهل قبله را به خاطر گناه تکفیر نمی‌کنیم، مگر آن که آن گناه را حلال بشمارد.»

امام علی - رضی الله عنه - نقض بیعت خوارج را موجب بی‌ایمانی آن‌ها ندانست و آنان را تکفیر نکرد بلکه فرمود: «کلمة حق یراد بها الباطل» و به آن‌ها خطاب فرمود: لکم علینا ثلاث، لا نمنعکم مساجد الله ان تذکروا فیها اسم الله و لا نبذوکم بقتال و لا نمنعکم الفیء ما دامت ایدیکم معنا: شما سه حق بر ما دارید، شما را از حضور در مساجد خدا جهت یاد و ذکر او باز نمی‌داریم، با شما شروع به جنگ نمی‌کنیم، تا زمانی که دستتان با ما است، بیت‌المال را از شما قطع نمی‌کنیم.

رفتار آن حضرت با خوارج، رفتار او با اهل اسلام بود.

امام ابوالحسن اشعری - رحمه الله تعالی - گوید: مسلمانان پس از پیامبرگرمی اسلام (ص) در مواردی اختلاف کردند، یکدیگر را گمراه شمردند، از همدیگر براءت جستند و فرقه فرقه شدند، ولی با این همه اسلام بین آن‌ها جمع می‌کند (یعنی همه مسلمان‌اند).

و بسیاری از علمای بزرگ تا جایی که راه دارد از تکفیر مسلمانان دوری می‌جویند.

ابن نجیم که از فقهای بزرگ حنفی مذهب است، از بسیاری از فتوهای تکفیری خود برگشت و گفت: اگر مسئله‌ای، نود و نه وجه داشته باشد که اقتضای تکفیر دارد و یک وجه اقتضای غیرتکفیر، این وجه، بر آن نود و نه وجه، رجحان دارد. بعد از همه این‌ها، چه کسی جرأت می‌کند بدون حجت و دلیل شرعی، مسلمانان را تکفیر نماید؟

اما پیروان عقیده اشعریه و سالکان طریقت تصوف حقیقی: امام محمد عبده - رحمه الله تعالی علیه - درباره آنان می‌گوید: آنان نهایت دقت را در عمل به دستورات پیامبر اکرم (ص) و اصحاب آن حضرت - رضی الله عنهم - به کار می‌بندند.

مذهب اشاعره یکی از مذاهب اهل سنت و جماعت است و امام سفارینی حنبلی در کتاب لوامع الانوار می‌گوید: اهل سنت و جماعت سه فرقه‌اند: اثریه، که امامشان احمد ابن حنبل - رضی الله عنه - است، اشعریه، که امامشان ابوالحسن اشعری - رحمه الله - است و ماتریدی، که امامشان ابومنصور ماتریدی - رحمه الله - است.

بنابراین، مذاهب اهل سنت و جماعت، هم گرایش نقلی را در برمی‌گیرد و هم، گرایش عقلی. گرایش نقلی، در «اثریه» پیروان احمد بن حنبل- رحمه الله- متبلور است و گرایش عقلی را متکلمان، علمای اشعری مذهب و ماتریدیان نمایندگی می‌کردند. آنانی که به وضع ادلة عقلی و دفاع در برابر شبهات اعتقادی برخاستند و با بحث و مناقشه با فرقه‌های گمراهی که می‌خواستند با سم پاشی در زندگی مسلمانان، به ترویج عقاید باطلشان بپردازند، کیدشان را به خودشان بازگرداندند.

بنابراین اهل سنت و جماعت، یک مذهب متکامل با سه شاخه است که ادلة عقلی و نقلی را با هم جمع کرده و یقین به باورهای دینی را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. اینان در کلیات، متفق‌القول و در برخی جزئیات، با هم اختلاف دارند. هیچ‌یک از این فرقه‌ها نمی‌تواند تنها برای خود ادعای صواب کرده، دیگران را تکفیر نماید. چرا که بر این اعتقادات، دل‌های مسلمانان پیوند خورده، کتاب‌های بسیار در تفسیر قرآن، شرح سنت، لغت و ادب تصنیف گشته و میلیون‌ها مسلمان، در شرق و غرب عالم به آن باور داشته و هزاران دانشمند، از مکاتب و مذاهب مختلف و شهرهای گوناگون، به خدمت این عقاید، همت گماشته‌اند.

اما صوفیه: امام عبدالحلیم محمود- رحمه الله تعالی- در فتاوایش درباره آنان می‌گوید: صوفیان صافی که در گفتار و کردار، از روی اخلاص به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) پایبند باشند، در سایه اسلامی هستند که خداوند برای بندگانش پسندیده و اساسش بر پایه توحید خالص و مراقبت الاهی در پیدا و پنهان، خودسازی مبتنی بر خدا ترسی، پیوند نیک و حسن خلق با مردم است. خداوند قبله آنان را در همه چیز قرار داده، دنیا برایشان کشتزار آخرت و اموال در دستشان، برای خیرسانی به مردم است و به هیچ وجه به آن دل نبسته‌اند.

صوفیان قبل از ظاهر، به پاکسازی باطن می‌پردازند و اولویت را به کارهایی می‌دهند که به دل مربوط است. به تربیت روحی و اخلاقی، اهتمام می‌ورزند و صوفیان صافی و حقیقی به احکام شرع حنیف پایبند و از بدعت‌ها و انحرافات در رفتار و کردار، به دورند.

سؤال سوم: چه کسی می‌تواند مفتی حقیقی در شریعت اسلامی محسوب گردد؟ شایستگی‌های اسلامی برای متصدی امر افتاء و هدایت مردم در فهم دین و پیروی از شریعت اسلامی چیست؟

جواب: الحمد لله و الصلاة والسلام علی رسوله الامین محمد و علی آله و صحبه اجمعین و بعد؛ در مفتی شرط است:

۱- به منابع و مصادر شرع، احاطه داشته باشد تا بتواند با بررسی و تقدیم و تأخیر شایسته آن‌ها، حکمی را که ظن قوی بر صحت آن است، برگزیند.

۲- عادل باشد و از گناهانی که محل عدالت است، اجتناب ورزد. این شرط به آن علت است که بر فتوایش اعتماد شود. کسی که عادل نباشد، فتوایش قبول نیست، هر چند که عدالت، شرط فتوا دادن نیست. به عبارت دیگر عدالت شرط قبول فتوا است، نه شرط صحت اجتهاد. ابن قیم- رحمه الله- می‌گوید: از آن جا که ابلاغ احکام الاهی مبتنی بر علم به احکام و صدق در گفتار است، احراز مرتبه ابلاغ روایت و فتوا، جز برای دارندگان دانش و راستی، شایسته نیست. مفتی باید عالم به آن باشد که ابلاغ می‌کند و در گفتارش صادق و بر

طریقه نیک و سیره پسندیده حرکت نماید؛ در گفتار و کردارش عادل و پیدا و پنهان و مدخل و مخرجش یکسان باشد.

نووی- رحمه الله تعالی- گوید: شرط مفتی آن است که: بالغ، مسلمان، مورد اعتماد، امین و پاک از اسباب گناه و خلاف مروت باشد، نیز دلی آگاه، ذهنی سالم، فکری استوار و کرداری صحیح، داشته باشد. او باید زیرک باشد، بنده و آزاد، زن و مرد، کور و کر، نزدش یکسان باشند.

شیخ ابو عمرو ابن صلاح- رحمه الله تعالی- گوید: او باید مثل یک راوی، تحت تأثیر خویشاوندی، دشمنی، منفعت طلبی و دفع ضرر قرار نگیرد، زیرا مفتی در کار خود، خبر از حکم شرع می‌دهد، حکمی که اختصاصی به شخص خاص ندارد. او مثل راوی است نه شاهد، فتوایش، به خلاف حکم قاضی الزام‌آور نیست، افتاء اخص از اجتهاد است. اجتهاد، استنباط احکام است، چه پرسشی در موضوع شده باشد و یا نه، همان‌طور که ابوحنیفه در درسش عمل می‌کرد و فروع مختلف و فروض متنوع را مطرح می‌ساخت یا قیاس‌های مناسب را بر می‌گزید تا بر اساس آن استنباط، حکم کند و شایستگی این قیاس‌ها و علت‌های آن را بشناسد.

اما افتاء در جایی است که حادثه‌ای اتفاق افتاده باشد که فقیه حکمش را می‌داند فتوای صحیحی که از مجتهد صادر می‌شود، علاوه بر شروط سابق‌الذکر، شرایط دیگری دارد و آن: شناخت حادثه مورد پرسش، بررسی روایات پرسش‌کننده و شناخت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند تا آثار مثبت و منفی فتوایش را بشناسد و در اثر فتوایش، مردم دین خدا را به بازیچه نگیرند.

ابن قیم- رحمه الله تعالی- از ابن عبدالله بن بطله- رحمه الله تعالی- در کتابش درباره خلع از امام احمد بن حنبل- رحمه الله تعالی- نقل کرده است که تصدی منصب افتاء برای هیچ‌کس شایسته نیست، مگر آن که دارای پنج صفت زیر باشد:

۱- نیت پاک، که اگر نداشته باشد، خودش و کلامش تهی از نورانیت است.

۲- علم، حلم، وقار و آرامش.

۳- توان علمی و شناخت کافی.

۴- کفایت در زندگی، وگرنه مردم او را می‌جویند.

۵- شناخت مردم.

توضیح: نیت، اساس کار و عمود آن است. پایه و ریشه‌ای است که کار بر آن استوار می‌گردد. نیت، روح عمل و راهبر آن است، عمل، تابع نیت است. اگر نیت صحیح باشد، عمل هم صحیح است و اگر فاسد باشد، عمل هم فاسد است. توفیق الاهی، نتیجه نیت پاک است. حلم، وقار و سکینت لباس علم مفتی و زیبایی او است. اگر مفتی عاری از حلم و وقار باشد مثل بدنی خواهد بود که برهنه از لباس باشد.

برخی از گذشتگان گفته‌اند: هیچ چیزی همراه با چیز دیگری نشده، بهتر از علم به همراه حلم و مردم از این نظر چهار دسته‌اند، بهترین آنان کسی است که علم را با بردباری همراه داشته باشد و بدترین آن‌ها کسی است که

هیچ‌یک را نداشته باشد. سومین گروه، آن‌هایی هستند که به زیور دانش آراسته‌اند، ولی از صفت بردباری، بی‌بهره و چهارمین گروه، بر عکس سومین گروه‌اند.

پس بردباری، زیور دانش و نورانیت و جمال آن است و در مقابلش سبک‌سری، شتاب‌زدگی، تندي و بی‌ثباتی است.

وقار و سکینت، میوه علم و نتیجه آن است و مفتی بسیار به آن نیازمند است، زیرا موجب اطمینان قلب و آرامش اوست. ریشه وقار در دل و آثار آن در اعضا و جوارح است. وقار و سکینت، بر دو نوع است؛ عام و خاص، مثل آرامش و سکینت انبیاء و مؤمنان که پیروان انبیاء هستند. برای دستیابی به این فضیلت، باید بنده، پیوسته مراقب حضور پروردگار باشد، به طوری که گویا او را می‌بیند، هرچه مراقبت بیشتر باشد، حیا، سکینت، محبت، خضوع، خشوع، خوف و رجای او بیشتر می‌شود و بدون مراقبت، هیچ‌یک از این‌ها حاصل نخواهد شد.

اما پشتوانه علمی؛ مفتی، نیازمند توانایی علمی و اجرایی است. سخن حق تا نفوذ کلام نباشد، سودمند نخواهد بود.

بی‌نیازی مادی از آن جهت شرط است که مفتی، محتاج مردم نباشد و چشم به دست آن‌ها ندوخته باشد. دانشمند بی‌نیاز، در اجرای علمش تواناتر است و هرگاه محتاج مردم بود، علمش می‌میرد و او تنها نظاره‌گر است.

شناخت مردم، اصل مهمی است که مفتی و حاکم به آن نیازمندند. اگر فقیه، مردم شناس نباشد، ستمگر نزد او ستم‌دیده و ستم‌دیده نزد او ستمگر جلوه خواهد یافت و مکر و حیل و فریب مردم در او اثر خواهد کرد. او زندیق را صدیق و کاذب را صادق می‌بیند. او باید در شناخت حیل‌های مردم، هم فقیه باشد تا ترفندها، نیرنگ‌ها و دوز و کلک‌های مردم را بشناسد. چرا که فتوا، با تغییر زمان و مکان و منافع و احوال تغییر می‌یابد و این‌ها همه از آموزش‌های دین خداست.

آن‌چه در فتوا مطلوب است، حق، اعتدال و میانه‌روی است. در حدیث آمده است: سدودا و قاربوا و اغدوا و روحوا، شیء من الدلجة، القصد، القصد تلغوا

استوار باشید، به هم نزدیک شوید، صبح و عصر و کمی از شب با یکدیگر رفت و آمد کنید، میانه‌رو باشید، میانه‌رو باشید تا به مقصد برسید.

شاطبی - رحمه الله تعالی - گوید: مفتی‌ای که به بالاترین مرتبه کمال رسیده، مردم را به راه وسط که شایسته توده‌هاست، وا می‌دارد، نه آنان را به سوی تندروی و افراط می‌کشاند و نه به سوی بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی، دلیل بر درستی این شیوه آن است که شریعت، بدان دستور داده است. همان‌طور که گذشت، شارع مقدس از مکلفان، میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط را خواسته. اگر مفتیان از این شیوه خارج شوند، از مقصود شارع بیرون رفته‌اند، لذا خارجان از راه وسط، نزد راسخان در علم مذموم‌اند و نیز این شیوه، همان است که از سیره

رسول الله(ص) و اصحاب گرامیش استنباط می‌شود، هموکه شرط است که دارنده همه صفات نیکو باشد، استاد، چهل خصلت در این مقام برشمرده از جمله:

شرط است که مفتی بالغ باشد، زیرا کودک اگر به رتبه اجتهاد هم نایل شده و احکام را درک کرده باشد، به رأیش اعتماد نیست، ولی به رأی بالغ اعتماد است و سزاوار است که مفتی به زبان عربی، قرآن، علم اصول، تاریخ (ناسخ و منسوخ)، علم حدیث، علم فقه و روانشناسی، عارف باشد و نیز به فضیلت عدالت متصف باشد. برخی از علما به صفات شخصی دیگری نیز اشاره کرده‌اند که اسلام، عقل، زیرکی و سرعت انتقال است.

مفتی کل

سعید عبدالحفیظ حجاوی

-
- [۱] آل عمران / ۸۵. [۵] حشر / ۱۰.
[۲] آل عمران / ۱۹. [۶] نساء / ۹۴.
[۳] خوب است برادران اهل سنت ما، یک نمونه نشان دهند که ائمه شیعه نزد کسی جز پیامبر و امامان قبل از خود درس فرا گرفته باشند- مترجم.
[۴] بقره / ۱۳۴. [۷] انعام / ۱۵۹.
[۸] مائده / ۹۳. [۹] غافر / ۱ و ۲ و ۳.

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=38274>

فتوى مجمع الفقه الإسلامي / المملكة العربية السعودية

بسم الله الرحمن الرحيم

Organisation of the Islamic Conference
Islamic Fiqh Academy



Organisation de la Conférence Islamique
Académie Islamique du Fiqh

الحمد لله صلى الله على سيدنا ومولانا محمد وعلى آله وصحبه وسلم

جدة ن: 1426/05/23

الرقم: 2005/أ/207

الموافق: 2005/06/30

مدير مؤسسة آل البيت للفكر الإسلامي
فاكس رقم: 0096264633887 عمان - الأردن

السلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته، وبعد

تصلكم صحة هذا الأجوبة التي تناولت ما شرفتمونا به من
الأسئلة الثلاثة ، ونرجو من الله أن يسد خطانا وخطاكم ،
ويعاملنا بما هو أهل له ، إنه سميع مجيب .

والسلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته !!

من بحلكم

٧٣

الدكتور محمد الحبيب ابن الخوجة
الأمين العام لمجمع الفقه الإسلامي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ، والصلاة والسلام على رسول الله سيدنا محمد وعلى آله
وصحبه ومن والاه ، وبعد :

الأسئلة الواردة من مؤسسة آل البيت للفكر الإسلامي والإجابة عليها

السؤال الأول والثاني ، وهما متكاملان

(1) هل يجوز أن نعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءاً من
الإسلام الحقيقي ؟

(2) ما هي حدود التكفير في يومنا هذا :

(أ) هل يجوز تكفير أحد من أصحاب المذاهب التقليدية ؟

(ب) هل يجوز تكفير سالكي الطريقة الصوفية الحقيقية ؟

إن هذين السؤالين قد تحدث بسببهما بلبلة بين المسلمين وتفریق
لصفوفهم .

المسلمون أمة واحدة يؤمنون بإله واحد ، كتابهم المنزل إليهم القرآن ،
قبلتهم واحدة ، وأصول دينهم خمسة : الشهادة ، والصلاة ، والزكاة ،
والصوم ، والحج .

فمن أخذ بهذه الأصول والتزمها فهو مؤمن مهما كان مذهبه ، وليست
المذاهب في واقع الأمر إلا اجتهاداً في فهم نصوص الكتاب والسنة التي هي
مصادر هذا الدين ، وإن تمايزت طرقها في ذلك أو اختلف أئمتها في التفسير
والتأويل والأصول والقواعد والترجيح بين الأقوال في عدد من المسائل .

وينطق بهذه الحقيقة قول الله تعالى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ
يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾
[النساء : 136] . فهذه الأصول أساسية للإيمان ، ولا يكون المؤمن مؤمناً

إلا إذا اعترف بوجود الخالق وبعثه الرسول الخاتم والإيمان بالقرآن والكتاب الذي أنزل من قبل .

والكفر يكون بما نصت عليه بقية الآية من قوله سبحانه : ﴿ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ ... ﴾ .

وما وراء ذلك من وصف بعض الأعمال بالكفر مجاز اعتبره المتكلمون والفقهاء كفراً ، اعتماداً على النصوص الشرعية التي جاءت به تغليظاً وتبغيضاً وتنفيراً من الوقوع في الكبائر والمعاصي ، وتأكيدياً على قبحها وفسادها وأثرها على الإيمان بما يتولد عنها لدى العصاة من جحود وإنكار لقواعد الإيمان الصادق الذي دعا إليه الله في كتابه الكريم وفصله الرسول ﷺ في سنته الشريفة . والدليل على ذلك ما ذكره ابن قدامة من قوله في ترجيح عدم تكفير تارك الصلاة : " وهذا قول أكثر الفقهاء : قول أبي حنيفة ومالك والشافعي " . واستدل بالأحاديث المتفق عليها التي تُحرّم على النار من قال لا إله إلا الله ، والتي تُخرج من النار من قالها ، وكان في قلبه من الخير ما يزن برة (حبة قمح) ، كما استدل بآثار الصحابة وبإجماع المسلمين قائلًا : " فإننا لا نعلم في عصر من الأعصار أحداً من تاركي الصلاة ، ترك تغسيله والصلاة عليه ، ودفنه في مقابر المسلمين ولا منع ورثته ميراثه ولا منع هو ميراث مورثه ، ولا فرق زوجين لتترك الصلاة من أحدهما مع كثرة تاركي الصلاة ، ولو كان كافراً لثبتت هذه الأحكام كلها " .

وقال ابن القيم في المدارج : " الكفر نوعان : كفر أكبر وكفر أصغر . فالكفر الأكبر هو الموجب للخلود في النار ، والكفر الأصغر هو الموجب لاستحقاق الوعيد دون الخلود في النار " .

والأشاعرة أقرب المذاهب إلى أهل السنة ، يأخذ بمتعدهم جماهير من المسلمين . وقد كان الإمام أبو الحسن الأشعري محارباً للبدع . وله كتب في العقيدة ، وهو من أنصار السنة بما أضافه من الأدلة العقلية لأدلة أهل السنة النقلية . والخلاف بين أهل السنة والأشاعرة في بعض صفات البارئ عز وجل ، يرجع إلى منهج كل في اجتهاده . ولالإمام الأشعري مصنفات حافلة مثل : الإبانة ، والموجز ، والمقالات رد بها على الملاحدة وعلى طوائف من أهل البدع كالمعتزلة والرافضة والجهمية وغيرها .

ومثله وإن اختلف في المنهج العلمي لتقرير العقيدة ، لا يُتهم بالبعد عن المسلمين .

وأما الصوفية فأهل الحق منهم ملتزمون بما التزم به سائر المسلمين ، ما عدا طائفة منهم ابتدعت في الدين ما لم يأذن به الله . وتحرّج كثير من أهل السنة من مسايرتهم في ذلك .

السؤال الثالث

• من يجوز أن يعتبر مفتياً في الإسلام ؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى للفتوى وهداية الناس إلى أحكام الشريعة الإسلامية وتعريفهم بها ؟

المفتي هو المتمكن من إدراك الوقائع، ومعرفة أحكامها الشرعية بالدليل، من غير معاناة، مع حفظه لأكثر الفقه .

وله مكانة عالية مهمة، فهو وارث علم النبي ﷺ، وموقع عن رب العالمين ﷺ، يُبين أحكامه ويطبّقها على أفعال الناس ؛ لأنه يعتبر من أهل الذكر الذين أمر الله بالرجوع إليهم حيث قال جل شأنه : ﴿ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ [سورة النحل : 43] .

ولما كانت للمفتي هذه المكانة وتلك المنزلة اشترط العلماء فيمن يتعرض للإفتاء أن تتوافر فيه شروط المجتهد، وأن يتصف بصفات ويتخلق بأداب منها ما يلي :

أولاً: أن يكون مسلماً، مكلفاً، عدلاً، ثقة، مأموناً، ورعاً، تقياً، غير مبتدع في الدين، متنزهاً عن أسباب الفسق ومسقطات المروءة ؛ لأن من لم يكن كذلك فقولُه غير صالح للاعتماد ؛ وخبر الفاسق لا يُقبل .

ثانياً: أن لا يكون متساهلاً في فتواه ، لأن من عُرف بالتساهل فيها لم يجز أن يُستفتى ، ولأن من واجب المفتي أن لا يدلي برأيه إلا بعد استيفاء الموضوع حقه من النظر والدرس . ورد في سنن الدارمي مرفوعاً ، قال رسول الله ﷺ : « أجرؤكم على الفتيا أجرؤكم على النار » .

ثالثا: أن يكون فقيه النفس ، سليم الذهن ، رصين الفكر ، صريح القول . واضح العبارة ، صحيح التصرف والاستنباط ، قطنا مدركا لوقائع الأمور في شتى نواحي الحياة .

رابعا: أن يكون عارفا باللغة العربية ، وموارد الكلام ، ومصادره بما يمكنه من فهم مراد الله عز وجل ومراد رسوله ﷺ في خطابيهما ، فإن اللغة العربية هي الذريعة لمدارك الشريعة .

خامسا: العلم بكتاب الله ﷻ على الوجه الذي تتضح به معرفة ما تضمنه من الأحكام ؛ من معكم ، ومتشابه ، وعموم ، وخصوص ، ومجمل ، ومفسر ، وناسخ ، ومنسوخ .

سادسا: العلم بسنة رسول الله ﷺ الثابتة من أقواله ، وأفعاله ، وطرق ورودها من التواتر والآحاد والصحة والفساد ، وحال الرواة ، من تعديل وتجريح .

سابعا: معرفة مذاهب الفقهاء المتقدمين فيما أجمعوا عليه ، واختلفوا فيه ، ليتبع الأحكام ، ولا يفتي بخلاف ما أجمعوا عليه ، ويجتهد رأيه فيما اختلفوا فيه .

ثامنا: معرفة القياس وطرق العلة والاجتهاد ؛ ليرد الفروع إلى أصولها ، ويجد الطريق إلى العلم بأحكام النوازل .

تاسعا: أن يكون متادبا بالأداب التي رسمها الفقهاء لمن يمارس الإفتاء ، ومنها : أن لا يفتي وهو في غضب أو خوف أو جوع أو شغل قلب أو مدافعة للأخبثين ؛ لئلا يخرج عن حالة الاعتدال وكمال التثبت . وأن يتحرى الحكم بما يرضي ربه ، ويجعل نصب عينيه قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ﴾ (سورة المائدة : 49) . وأن لا يفتي بالحيل المحرمة أو المكروهة ، وأن لا يفتي بفتواه مصالح دنيوية من جرم مغمم أو دفع مفرم ، وأن لا يحابي في فتواه فيفتي بالرخص من أراد نفعه . وأن يكون متهيبا للإفتاء ، لا يتجرأ عليه إلا حيث يكون الحكم جليا واضحا ، أما فيما عدا ذلك فعليه أن يتثبت ويتريث حتى يتضح له وجه الجواب ، فإن لم يتضح له الجواب وأفتى يكون قد أفتى بغير علم ، والإفتاء بغير علم كذب على الله

ورسوله وكبيرة من الكبائر، لقوله تعالى: ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَإِثْمَ وَالْبَغْيِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا
تَعْلَمُونَ ﴾ . (سورة الأعراف : 33) . ومن أجل ذلك كثر النقل عن
السلف إذا سئل أحدهم عما لا يعلم أن يقول للسائل: لا أدري .

ويمكن أن يضاف إلى ما تقدم من الصفات ما يلي :

- أن يكون دارساً للفقهِ دراسة واسعة واسعة ، متمسماً بالاعتدال والوسطية ،
متمرساً في فهم مسائل الفقه المذكورة في الكتب ، ويكون ذا باع
في دراسة قضايا الفقه الجزئية .
 - وأن يكون محيطاً بأكثر ما صدر من فتاوى وأحكام في موضوع
فتواه ، معتمداً على ما كتبه المحققون من الفقهاء والمفتين . وعليه
أن يأخذ بما يترجح لديه من أحكام بالشروط المعتبرة في الاجتهاد
الفقهي ، بحسب الدليل دون الأخذ بالأقوال الضعيفة غير المعتبرة أو
الشاذة .
 - وأن يراعي المقاصد الشرعية والقواعد الفقهية والفروق بين المسائل
الجزئية ، كما يراعي المآلات .
 - أن يكون عارفاً بالكتب المعتمدة في المذاهب الفقهية ومصطلحاتها ،
فهي مفاتيح لفهم النصوص الفقهية .
- والحرص على الالتزام بهذا وتطبيقه في السير على المنهج الإلهي
وحماية المؤمنين من الحرج والخطأ فيما يصدر عن غير المفتين المتثبتين هو
القصد الأساسي من كل هذه الشروط .
- نسأل الله التوفيق في الأمر والهداية إلى الرشيد . وصلى الله على سيدنا
ومولانا محمد وعلى آله وصحبه وسلم .



فتوای دکتر محمد حبیب بن خوجه، دبیرکل مجمع بین‌المللی فقه اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله سيدنا محمد وعلي آله وصحبه ومن والاه وبعد

پاسخ به پرسش‌های مؤسسه آل‌البیت للفکر الاسلامي

سؤال اول و دوم که تکمیل‌کننده یکدیگرند:

۱- آیا جایز است مذهبی را که از اسلام سنی نیستند جزئی از اسلام حقیقی بدانیم؟

۲- مرزهای تکفیر در زمان ما چیست؟

الف. آیا تکفیر پیروان مذاهب سنی جایز است؟

ب. آیا تکفیر سالکان طریقت صوفیه حقیقی جایز است؟

این دو پرسش، غوغایی بین مسلمانان برانگیخته و صفوف آنها را متفرق ساخته است. مسلمانان امت واحدی هستند که به خدای یگانه ایمان دارند. کتاب فرو فرستاده شده به سوی آنان، قرآن است. قبله آنها یکی است. اصول دینشان پنج تا است: شهادت به خدا و رسول و معاد، نماز، زکات، روزه و حج.

هرکس این اصول را قبول داشته و به آن ملتزم باشد، مؤمن است، تابع هر مذهبی که می‌خواهد باشد. در حقیقت امر، مذاهب اجتهاد در فهم کتاب و سنت است که منبع دین اسلام‌اند. هرچند راه‌های اجتهادگوناگون است و پیشوایان مذاهب در تفسیر و تأویل اصول و قواعد و ترجیح بین اقوال و آرا و شماری از مسائل اختلاف دارند. فرمایش خداوند متعال گویای این حقیقت است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاده و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید، و هرکس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است. [۱]

این اصول برای رسیدن به ایمان، اساس و پایه است، و هیچ‌کس در زمره مؤمنان به شمار نخواهد رفت جز این- که به وجود خالق متعال، بعثت رسول خاتم(ص)، حقانیت قرآن و کتاب‌های آسمانی که قبل از قرآن نازل شده، ایمان بیاورد.

کفر نیز به آن چیزی است که بقیه آیه بدان تصریح فرموده است: (و من یکفر بالله و ...)

و به رأی این آیه همه اعمال و رفتاری که به کفر توصیف شده، مجاز است و متکلمان و فقها از باب تغلیظ و ایجاد تنفر و به منظور باز داشتن مردم از وقوع در گناهان کبیره و معاصی و جهت تاکید بر زشتی و فساد آنها، از آن تعبیر به کفر کرده‌اند و نیز به خاطر پیامدهای سوئی که این گونه اعمال بر ایمان مردم دارند و سر از انکار دین و قواعد ایمان راستین که خداوند متعال و پیامبر اکرم (ص)، در کتاب و سنت به آن دعوت کرده‌اند، در می‌آورند و البته همه این تعبیرات شدید برگرفته از نصوص شرعی کتاب و سنت است.

دلیل بر مجاز بودن تعبیر به کفر در برخی معصیت‌ها گفتار ابن قدامه است که قول به عدم تکفیر تارک الصلاة نزد او رحجان دارد و آن را به اکثر فقها مثل ابوحنیفه، مالک و شافعی نسبت می‌دهد.

او به احادیثی متفق علیه استدلال می‌کند که آتش جهنم را برگویندگان لاله‌الاله‌الله حرام می‌داند و عامل خروج از آتش را به زبان آوردن لاله‌الاله‌الله می‌داند و این که در قلب انسان ذره‌ای از نیکی به اندازه دانه گندم باشد. وی هم‌چنین به آثار صحابه و اجماع مسلمانان استدلال می‌کند و می‌گوید:

ما در هیچ عصری کسی از بی‌نمازان را نمی‌شناسیم که او را غسل نداده باشند و نماز بر او نخوانده باشند و در گورستان مسلمانان، دفنش نکرده باشند یا ورثه او را از میراثش منع کرده باشند یا میراث گذشتگان را به او نداده باشند. بین هیچ زن و شوهری به خاطر بی‌نمازی جدایی نینداخته‌اند با این که بی‌نمازان بسیارند و اگر آنان کافر می‌بودند، همه این احکام درباره آنان جاری می‌شد.

ابن قیم در مدارج می‌گوید: «کفر بر دو نوع است: کفر اکبر و کفر اصغر، کفر اکبر سبب خلود در آتش جهنم و کفر اصغر موجب استحقاق وعید به عذاب بدون خلود در آتش جهنم است.»

نظر ما درباره اشاعره و صوفیه

اشاعره نزدیک‌ترین مذهب به اهل سنت هستند، توده‌های مسلمان پیرو عقاید آنان هستند. ابوالحسن اشعری با بدعت‌ها، مبارزه می‌کرد. او دارای کتاب‌هایی در باب اعتقادات و از طرفداران سنت بود و علاوه بر ادلة نقلی از سنت، دلیل عقل را هم به کار می‌گرفت. اختلاف بین اهل سنت و اشاعره در برخی از صفات خداوند به شیوة اجتهادی آنان برمی‌گردد. امام اشعری، کتاب‌های پرباری مثل الابانه، الموجز و المقالات دارد که در آن عقاید ملحدان و دسته‌هایی از اهل بدعت مثل معتزله، جهمی و دیگران را رد کرده است. کسی مثل او اگر چه در شیوة علمی عرضه عقاید اسلامی، اختلافاتی با دیگران دارد، ولی هیچ‌گاه به جدایی از مسلمانان متهم نمی‌شود.

اما صوفیان، حق پرستان از این گروه، ملتزم به همان عقاید و اعمالی هستند که سایر مسلمانان قبول دارند، ولی دسته‌هایی از آنان بدعت‌ها در دین گذشته‌اند، بدعت‌هایی که خداوند به آن اذن نداده است. فلذا بسیاری از اهل سنت از همراهی با آنان در طریقتشان خودداری کرده‌اند.

پرسش سوم: چه کسی می‌تواند در اسلام فتوا بدهد؟ شرایط اساسی متصدی امر فتوا و هدایت مردم به احکام شریعت اسلامی چیست، و تعریف مفتی کدام است؟

جواب: مفتي کسی است که توانایی درک وقایع و شناخت احکام شرعی مربوط به آن را از روی دلیل و به آسانی داشته باشد و اکثر مسائل فقهی را هم حفظ باشد.

او دارای جایگاهی والا و مهم است. وارث علم پیامبر(ص) و امضا کننده از طرف پروردگار جهانیان است. احکام خدا را بیان می کند و آن را بر اعمال و رفتار مردم تطبیق می دهد. فلذا از اهل ذکری شمرده شده است که خداوند به مراجعه به آنان دستور داده و فرموده است:

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید. [۲]

و از آن جایی که مفتی دارای چنین جایگاه و منزلتی است، علما شرایطی برای کسی که خود را در معرض افتاء قرار می دهد، بر شمرده اند، تا علاوه بر اجتهاد، ویژگی ها و آداب دیگری را نیز داشته باشد، از جمله:

اول: مسلمان، بالغ، عادل، مورد اعتماد، امین، پاکدامن و پارسا باشد. بدعتگذار در دین نباشد، از رفتار فاسقانه و خلاف مروت منزّه باشد، زیرا اگر چنین نباشد، گفتارش ناشایست و غیرقابل اعتماد، و خبر فاسق و غیرمقبول است.

دوم: در صدور فتوا سهل انگار و آسان گیر نباشد، زیرا کسی که به تساهل در فتوا شناخته شده است، جایز نیست از او استفتا شود. از واجبات مفتی آن است تا کاملاً موضوعی را در نیافته و به اندازه کافی به بحث و بررسی آن نپرداخته، اظهار نظر نکند، این حدیث مرفوع در سنن دارمی از قول پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: اجرؤکم علی الفتوی اجرؤکم علی النار: گستاخترین شما در امر فتوا، پرجرئتترین شما به آتش جهنم است.

سوم: دارای عقلی فهیم، ذهنی سلیم، فکری استوار، گفتاری آشکار و عباراتی واضح و روشن باشد. در استنباط هایش راه صحیح بیاید و در تمامی عرصه های زندگی وقایع و حوادث را زیرکانه بشناسد.

چهارم: زبان عربی و موارد و منابع سخن را به گونه ای بشناسد که به او توانایی فهم مراد خداوند عزوجل و رسول او(ص) را در خطاباتشان بدهد، زیرا زبان عربی، تنها وسیله مصادر و مدارک شریعت و قانونگزاری، در اسلام است.

پنجم: کتاب خدا، محکم و متشابه، عام و خاص، مجمل و مفسر و ناسخ و منسوخ آن را، به گونه ای بشناسد که از عهده فهم مضامین و احکام وارد شده در آن برآید.

ششم: شناخت سنت رسول الله(ص) از گفتار و کردار و شیوه روایت آن از تواتر، آحاد، صحت، فساد و حال رجال احادیث از تعدیل و تجریح.

هفتم: شناخت مذاهب فقهی گذشته، موارد اجماع و اختلاف، تا تابع احکام باشد و بر خلاف اجماع فتوا ندهد و در موارد اختلافی دارای فکر اجتهادی باشد.

هشتم: شناخت قیاس، علل حکم و اجتهاد، تا بتواند فروع را بر اصول، ارجاع داده و در مسائل مستحدثه راهی به سوی شناخت بگشاید.

نهم: مؤدب به آدابی باشد که فقها برای مفتیان ترسیم کرده‌اند، از جمله: در حال غضب، ترس، گرسنگی، دل مشغولی و دفع خباثت فتوا ندهد، تا از حال اعتدال و بررسی کامل خارج نگردد و در اصدار حکم، فقط خشنودی حق تعالی را در نظر داشته باشد و این آیه شریفه نصب العینش باشد:

(وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ)

و میان آنان به موجب آن چه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبدا تو را در بخشی از آن چه خدا بر تو نازل کرده به فتنه اندازند. [۳]

مفتی نباید بر اساس حیل‌های حرام یا مکروه شرعی، فتوا دهد یا در فتاوایش به دنبال منافع دنیوی، کسب منفعت و دفع ضرر باشد، و یا بی‌محابا برای کسب در آمد به دنبال رخصت‌ها بگردد. او باید در مقام افتاء با هیبت باشد، تا در برابرش گستاخی نکنند مگر در جایی که حکم خدا واضح و روشن باشد، در غیر این صورت باید کمال تحقیق، تتبع و بررسی را انجام دهد تا به جوابی روشن برسد که اگر چنین نباشد و فتوا بدهد، فتوای بغیر علم است که برابر با دروغ بستن به خدا و رسول (ص) است و گناهی کبیره به شمار می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

بگو: پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را- چه آشکارش [باشد] و چه پنهان- و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید. [۴]

به همین خاطر به طور فراوان از گذشتگان نقل است که هرگاه چیزی از آنان می‌پرسیدند که جواب آن را نمی‌دانستند، می‌گفتند: نمی‌دانم. می‌توان بر مطالب گذشته صفات زیر را هم افزود:

۱- مفتی باید دانش فقه را به طور گسترده فرا گرفته باشد، شیوه‌ای معتدل و میانه در پیش گیرد، با مطالعه کتاب‌های فقهی نسبت به فهم مسائل، ورزیدگی کافی حاصل کرده باشد و در بررسی مسائل جزئی فقه، ید طولا داشته باشد.

۲- احاطه کامل به اکثر فتواهایی که در مسأله مورد نظرش صادر شده، داشته باشد و کتاب‌های محققان، فقها و مفتیان را تتبع کرده باشد و حکمی را ترجیح دهد که بر اساس شرایط معتبر در اجتهاد فقهی و بر مبنای دلیل، صادر شده باشد و از تمایل به اقوال شاذ و ضعیف پرهیز نماید.

۳- مقاصد الشریعه، قواعد فقهیه و تفاوت جزئی بین مسائل و نیز نتایج احکام صادره را پیوسته مدنظر داشته باشد.

۴- نسبت به کتاب‌های مورد اعتماد در هر یک از مذاهب فقهی مخصوصاً مصطلحات آن‌ها آشنایی کافی داشته باشد. زیرا این مصطلحات کلید فهم نصوص فقهی هستند.

۵- حرص شدید بر تعهد و پایبندی به همه مسائل که گفته شد داشته باشد، دقت کافی در حرکت و سیر در مسیر و شیوه خدایسندانه مبذول دارد و رعایت حال مؤمنان را بنماید که مبادا به خاطر فتاوای مفتی‌نمایان کم‌مایه در حرج و خطا گرفتار شوند، همه این موارد مقصود اساسی از شرایط مذکور است.

از خداوند متعال توفیق طاعت و رشد و هدایت طلب می‌کنم.

و صلي الله علي سيدنا و مولانا محمد و علي آله و صحبه و سلم

دکتر محمد حبیب بن خوجه

دبیرکل مجمع فقه اسلامی

[۲] نحل / ۴۳.

[۱] نساء / ۱۳۶.

[۴] اعراف / ۳۳.

[۳] مائده / ۴۹.

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=38197>

فتوى الشيخ الدكتور يوسف عبد الله القرضاوي / مدير مركز بحوث السنة والسيرة- جامعة قطر

هل يجوز تكفير أصحاب المذاهب العقديّة والفقهية والسلوكية لمجرد مخالفتهم في المذهب أو الرأي؟
الإجابة:

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم،
فإجابة على السؤالين: الأول والثاني، نقول وبالله التوفيق:

من شهد أن "لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله" خالصاً من قلبه، فقد أصبح مسلماً، له ما للمسلمين، وعليه ما على المسلمين، ونجا بذلك من الخلود في النار، وإن قالها بمجرد لسانه، ولم يؤمن بها قلبه، فذلك هو المنافق، الذي تجري عليه أحكام المسلمين في الظاهر، وإن كان في الدرك الأسفل من النار.

ولهذا جاء في الحديث المتفق عليه: "أمرت أن أقاتل الناس، حتى يقولوا: لا إله إلا الله، فإذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها، وحسابهم على الله".^١

ولهذا قال من قال من العلماء: الإسلام الكلمة! أي كلمة الشهادة، فيها يدخل الإنسان الإسلام، ويحكم له بالإسلام.
وعلى هذا تدل أحاديث صحاح كثيرة منها:

"من شهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله: حرم الله عليه النار"^٢
"من شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله، وأن عيسى عبده ورسوله، وابن أمته، وكلمته التي ألقاها إلى مريم وروح منه، وأن الجنة حق، وأن النار حق، وأن البعث حق: أدخله الله الجنة - على ما كان من عمله - من أي أبواب الجنة الثمانية شاء"^٣.

^١ متفق عليه، رواه البخاري في الإيمان (٢٥) ومسلم في الإيمان (٢٠) عن عمر بن الخطاب.

^٢ رواه أحمد ومسلم والترمذي عن عبادة.

^٣ رواه الشيخان عن عبادة.

١. "من شهد أن لا إله إلا الله: دخل الجنة"^١.
٢. "من قال: "لا إله إلا الله" مخلصا دخل الجنة"^٢.
٣. "من قال: "لا إله إلا الله" وكفر بما يعبد من دون الله: حرم ماله ودمه، وحسابه على الله"^٣.
٤. "من مات لا يشرك بالله شيئا: دخل الجنة"^٤.
٥. "من مات لا يشرك بالله شيئا: دخل الجنة" ومن مات يشرك بالله شيئا: دخل النار"^٥.
٦. "من مات وهو يعلم أن لا إله إلا الله: دخل الجنة"^٦.

كل هذه الأحاديث - وجميعها صحاح - تدل بوضوح على أن مدخل الإسلام هو الكلمة أو الشهادة، وأن المرء إذا مات عليها صادقاً مخلصاً - ولم يقلها نفاقاً - كانت سبب نجاته من النار ودخوله الجنة، على ما كان من عمل، أي إذا صحت عقيدته أنجته من الخلود في النار، وإن كان له من السيئات ماله.

ولا عبرة بالتسميات التي يتسمى بها الناس، أو يسمي بها بعضهم بعضاً، كقولهم: هذا سلفي، وهذا صوفي، وهذا سني، وهذا شيعي، وهذا أشعري، وهذا معتزلي، وهذا ظاهري، وهذا مقاصدي، لأن المدار على المسميات والمضامين، لا على الأسماء والعناوين.

كما أن تلك الأحاديث ترد على من استدل بظواهر أحاديث أخرى تنفي الإيمان عن ارتكاب بعض الذنوب مثل: الزنى والسرقة وشرب الخمر وغيرها.

^١ رواه البزار عن ابن عمر.

^٢ رواه البزار عن أبي سعيد.

^٣ رواه مسلم عن ولد أبي مالك الأشجعي.

^٤ رواه أحمد والشيخان عن ابن مسعود.

^٥ رواه أحمد ومسلم عن جابر.

^٦ رواه أحمد ومسلم عن عثمان.

كحديث: " لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن". والمقصود: وهو مؤمن كامل الإيمان، فالنفي للكمال لا للوجود..

وهذا التأويل ضروري: حتى لا تضرب النصوص بعضها ببعض، وهو تأويل سائغ في العربية، تقول: إنما العلم ما نفع، أي العلم الكامل، إنما الأم من ربّت، أي الأم الكاملة، وإن كانت الأمومة المجردة تثبت بالولادة.

ويكفي من دخل في الإسلام: أن يلتزم بأركان الإسلام وفرائضه الأخرى، ويذعن لها، وإن لم يقم بها فعلا، بدليل أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقبل إسلام من ينطق بالشهادتين، ويعتبره مسلما، وإن كان أداءه لفرائض الإسلام بعد ذلك، حين يأتي وقت الصلاة، وحين يحين أداء الزكاة، وحين يأتي شهر رمضان.

ومن دخل في الإسلام بيقين: لا يخرج منه إلا بيقين، لأن اليقين لا يزال بالشك، واليقين المخرج من الإسلام: أن ينكر معلوما من الدين بالضرورة، أو يستحل حراما قطعيا لا شك فيه، أو يصدر عنه قول أو فعل لا يحتمل تأويلا غير الكفر، كأن يسجد لصنم بغير إكراه، أو يدوس على المصحف الشريف، أو يرميه في القاذورات، أو يسب الله، أو رسوله، أو كتابه، بعبارة صريحة لا لبس فيها ولا شبهة.

ولا يحل لمسلم أن يخرج مسلما من الإسلام بسبب معصية ارتكبتها، ولو كانت كبيرة من الكبائر، فإن الكبائر تخدم الإسلام، ولكنها لا تزيله بالكلية، بدليل أن القرآن أثبت أخوة القاتل مع أولياء دم المقتول، فبعد أن قال تعالى: {يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى} قال بعدها: {فمن عفي له من أخيه شيء فاتباع بالمعروف وأداء إليه بإحسان} البقرة: ١٧٨.

وكذلك أثبت الإيمان للمقتولين من المسلمين، فقال: {وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى، فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله} الحجرات: ٩. ثم قال: {إنما المؤمنون إخوة فأصلحوا بين أخويكم} الحجرات: ١٠.

وكذلك فرقت الشريعة بين عقوبات الزاني والقاذف والسارق وقاطع الطريق وشارب الخمر، وعقوبة المرتد ولو كانت كل كبيرة كفراً، لعقوب الجميع عقوبة الردة.

وهذا يوجب على أهل العلم أن يتأولوا الأحاديث التي اعتبرت قتال المسلمين بعضهم لبعض كفراً، أو عملاً من أعمال الكفار "لا ترجعوا بعدي كفار يضرب بعضكم رقاب بعض"¹، ويجب ربط النصوص بعضها ببعض، ورد متشابهها إلى محكمها، وفروعها إلى أصولها.

وكما لا يجوز إخراج المسلم من إسلامه بسبب معصية: لا يجوز إخراجها منه بسبب خطأ أخطأ فيه، لأن كل عالم معرض للخطأ، وهو مرفوع عن هذه الأمة، فقد وضع الله عنها الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه، كما جاء ذلك في حديث ابن عباس عند ابن ماجه وصححه ابن حبان والحاكم.

وأصحاب المذاهب المعروفة في العالم الإسلامي، التي تتبناها جماهير من المسلمين، كلهم داخلون في مفهوم الإسلام الذي ذكرناه، سواء كانت هذه المذاهب فقهية، تعنى بالأحكام العملية عند المذاهب السنية الأربعة المعروفة، ومعها المذهب الظاهري، أم كانت مذاهب عقديّة، تعنى بأصول الدين، أي بالجانب العقائدي منه، مثل المذهب الأشعري (المنسوب إلى الإمام أبي حسن الأشعري ت ٣٢٤ هـ) أو المذهب الماتريدي (نسبة إلى الإمام أبي منصور الماتريدي ت ٣٣٣ هـ) أم كانت تجمع بين الجانب العقدي والجانب العملي شأن المذهب الجعفري (نسبة إلى الإمام جعفر الصادق ت ١٤٨ هـ) والمذهب الزيدي (نسبة إلى الإمام زيد بن علي ت ١٢ هـ) والمذهب الإباضي (نسبة إلى عبد الله ابن إياض التميمي توفي آخر أيام عبد الملك بن مروان) .

فهذه المذاهب كلها تؤمن بأركان الإيمان التي جاء بها القرآن (الإيمان بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر) والإيمان بالقدر الذي جاءت به السنة داخل ضمن الإيمان بالله تعالى .

¹ متفق عليه رواه البخاري في (١١٦٦) ومسلم في الإيمان (٦٥) عن جرير بن عبد الله وابن عمر.

وكلها تؤمن بأركان الإسلام العلمية: الشهادتان، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت لمن استطاع إليه سبيلاً.

وكلها تؤمن بمحرمات الإسلام القطعية من: القتل والانتحار والزنى وعمل قوم لوط، وشرب الخمر، والسرقه والغصب، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، وقذف المحصنات المؤمنات، وغيرها من الموبقات التي جاء النهي عنها، والوعيد عليها في محكمات القرآن والسنة، وأجمعت عليها الأمة.

وكلها تؤمن بالأحكام القطعية في شريعة الإسلام، في العبادات والمعاملات، والأنكحة والحدود والقصاص، والسياسة الشرعية والمالية وغيرها.

وكلهم يؤمن بالاجتهاد فيما ليس فيه نص قطعي الثبوت والدلالة، وهو اجتهاد له أصوله وضوابطه التي ترجع جميعاً غلى أصول الشرع، وإن اختلفت طرائق الاجتهاد بين مذهب وآخر، فمنهم من هو أميل إلى النص، ومنهم من هو أميل إلى الرأي، ومنهم من يجنح إلى الظواهر، ومنهم من يهتم أكثر بالمقاصد.

فمن أصاب منهم الحق في اجتهاده فله أجران، ومن أخطأ فله أجر واحد لأنه بذل جهده، وتحرى الحق، فلم يحرم من الأجر، وقد صح بذلك الحديث المتفق عليه.

وسواء كان الخطأ في الأصول أم في الفروع، في المسائل العلمية أم في المسائل العملية، كما بين ذلك المحققون من العلماء.

وتأثير المجتهد في المسائل العلمية الاعتقادية - ناهيك بتكفيره!! - مناف لما قرره القرآن في خواتيم سورة البقرة: (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) البقرة: ٢٨٦. وجاء في الصحيح أن الله تعالى قد استجاب هذا الدعاء، فلو عاقب الله بعد ذلك المجتهد الذي استفرغ وسعه ولكنه أخطأ الوصول إلى الحق، لكان معاقباً له على الخطأ وهو مرفوع، ومكلفاً له ما ليس في وسعه، ومحملاً له ما لا طاقة له به.

وقال الإمام ابن تيمية : فمن كان من المؤمنين مجتهدا في طلب الحق وأخطأ، فإن الله يغفر له خطأه كائناً ما كان، سواء كان في المسائل النظرية العلمية، أو في المسائل الفروعية العملية هذا الذي عليه أصحاب النبي وجمهير أئمة الإسلام . وأما تفريق المسائل إلى : أصول يكفر بإنكارها، ومسائل فروع لا يكفر بإنكارها فهذا التفريق ليس له أصل لا عن الصحابة ولا عن التابعين لهم بإحسان ، ولا عن أئمة الإسلام) .

قال الإمام ابن الوزير: "قد تكاثرت الآيات في العفو عن الخطأ، والظاهر أن أهل التأويل أخطأوا، ولا سبيل إلى العلم بتعمدهم، لأنه من علم الباطن الذي لا يعلمه إلا الله تعالى في خطاب أهل الإسلام خاصة: (وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به ولكن ما تعمدت قلوبكم) الأحزاب: ٥، وقال تعالى: (ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا) البقرة: ٢٨٦، وصح في تفسيرها أن الله تعالى قال: قد فعلت، في حديثين صحيحين: أحدهما عن ابن عباس، والآخر عن أبي هريرة، وقال تعالى: (ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون) آل عمران: ١٣٥، فقد ذمهم بعلمهم، وقال في قتل المؤمن مع التغليب العظيم فيه: (ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم) النساء: ٩٣، فقيد الوعيد فيه بالتعمد، وقال في الصيد: (ومن قتله منكم متعمدا) المائدة: ٩٥، وجاءت الأحاديث الكثيرة بهذا المعنى، كحديث سعد وأبي ذر وأبي بكر - متفق على صحتها - فيمن أدعى أبا غير أبيه، وهو يعلم أنه غير أبيه، فشرط العلم في الوعيد.

ومن أوضحها حجة: حديث الذي أوصى - لإسرافه- أن يحرق ثم يذرى في يوم شديد الرياح، نصفه في البر، ونصفه في البحر، حتى لا يقدر الله عليه، ثم يعذبه! ثم أدركته الرحمة لخوفه، وهو حديث متفق على صحته عن جماعة من الصحابة، منهم حذيفة وأبو سعيد وأبو هريرة، بل رواته منهم قد بلغوا عدد التواتر، كما في جامع الأصول، ومجمع الزوائد، وفي حديث حذيفة: أنه كان نباشا.

وإنما أدركته الرحمة لجهله وإيمانه بالله والمعاد، ولذلك خاف العقاب، وأما جهله بقدرة الله تعالى ما ظنه محالاً فلا يكون كفراً إلا لو علم أن الأنبياء جاءوا بذلك، وأنه ممكن مقدور، ثم كذبهم أو أحدا منهم، لقوله تعالى: (وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا) الإسراء: ١٥.

وهذا أرجى حديث لأهل الخطأ في التأويل.

ويعضد ما تقدم بأحاديث: "أنا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء" وهي ثلاثة أحاديث صحاح.

ولهذا قال جماعة جلة من علماء الإسلام: إنه لا يكفر المسلم بما يبدر منه من ألفاظ الكفر، إلا أن يعلم المتلفظ بها أنها كفر، قال صاحب المحيط: وهو قول أبي علي الجبائي ومحمد "ابن الحسن" والشافعي^١.

وحتى حديث "افتراق الأمة إلى ثلاثة وسبعين فرقة" الذي اعتمد عليه الأكترون، وأنها كلها في النار إلا واحدة، هي التي سموها "الفرقة الناجية" - حتى هذا الحديث - على ما فيه من كلام في سنده وفي دلالاته - يجعل هذه الفرق المختلفة ضمن "الأمة" أي أمة الإسلام أو أمة محمد، بدليل قوله عليه الصلاة والسلام: "ستفترق أمتي" فجعلهم في صلب الأمة، فلا يجوز إخراجهم منها بالتأويلات والتكلفات.

وقد روى البخاري عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "من صلى صلاتنا، واستقبل قبلتنا، وأكل ذبيحتنا، فذلك المسلم الذي له ذمة الله، وذمة رسوله، فلا تخفروا الله في ذمته"^٢.

وروى البخاري أيضا: أن أنسا سئل: يا أبا حمزة ما يُحرّم دم العبد وماله؟ فقال: من شهد أن لا إله إلا الله، واستقبل قبلتنا، وصلى صلاتنا، وأكل ذبيحتنا، فهو مسلم، له ما للمسلم، وعليه ما على المسلم^٣.

^١ انظر: إثمار الحق على الخلق ص ٣٩٢، ٣٩٤.

^٢ رواه البخاري في الصلاة رقم (٣٩١).

^٣ البخاري في الصلاة رقم (٣٩٣).

ومعنى هذا: أن نحكم بإسلامه، وتجري عليه، أحكام الإسلام، وإن اقتترف معصية أو أخطأ في بعض مسائل العلم، سواء كانت في الفروع أم في الأصول، على ما حققه الراسخون في العلم.

فقد استجاب الله منا الدعاء الذي علمه لنا في ختام سورة البقرة، في رفع إثم النسيان والخطأ عنا { ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا } ولم يفصل بين المسائل العلمية والعملية، ولا بين قضايا الفروع وقضايا الأصول.

ويعضد ذلك عمل الصحابة رضي الله عنهم: أنهم لم يكفروا الخوارج، كما روى ذلك عن علي وسعد بن أبي وقاص وغيرهما. قال ابن الوزير: وعدم تكفير علي للخوارج ثابت من طرق، وكذلك رده لأموالهم ثابت من طرق، وعن جابر أنه قيل له: هل كنتم تدعون أحداً من أهل القبلة مشركاً؟ قال: معاذ الله!! ففرع لذلك.

قيل: هل كنتم تدعون أحد منهم كافراً؟ قال: لا.¹

نقول عن كبار الأئمة في إنكار التوسع في التكفير:

وهذا الأمر الذي قررناه هنا: قرره كبار الأئمة من مختلف المذاهب وشتى المدارس، ولكي نؤكد هذا الأمر ونزيده وضوحاً ورسوخاً، سننقل هنا بعض الفقرات التي تؤيد هذا الاتجاه، وتمنع التوسع في التكفير.

نقول عن الأشاعرة وغيرهم من المتكلمين:

في كتاب "المواقف" لعضد الدين الإيجي، وشرحه للسيد الشريف الجرجاني، وهو من الكتب التي تعد عمدة المتأخرين من الأشاعرة:

"جمهور المتكلمين والفقهاء على أنه لا يكفر أحد من أهل القبلة. فإن الشيخ أبا الحسن - يعني الأشعري - قال في أول كتابه "مقالات الإسلاميين": ضلَّ

¹ رواه أبو يعلى والطبراني في الكبير ورجاله رجال الصحيح، وصححه ابن حجر في المطالب العالية (٢٩٦/٣).

بعضهم بعضاً، وتبرأ بعضهم من بعض، فصاروا فرقةً متباينين، إلا أن الإسلام يجمعهم ويعمهم. فهذا مذهبه، وعليه أكثر أصحابنا.

"وقد نقل عن الشافعي أنه قال: لا أرد شهادة أحد من أهل الأهواء - البدع - إلا الخطأية، فإنهم يعتقدون حل الكذب.

وحكى الحاكم صاحب "المختصر" في كتاب "المنتقى" عن أبي حنيفة - رحمة الله عليه - أنه لم يكفر أحداً من أهل القبلة.

وحكى أبو بكر الرازي مثل ذلك عن الكرخي وغيره. قال: "والمعتزلة الذين كانوا قبل أبي الحسن - أحد رؤوسهم - تجادلوا فكفروا الأصحاب - يريد الأشاعرة - في أمور، فعارضهم بعضنا بالمثل، فكفروهم في أمور أخرى.. وقد كفر المجسمة مخالفوهم من أصحابنا ومن المعتزلة: وقال الأستاذ أبو إسحاق - الإسفراييني - : كل مخالف يكفرنا فنحن نكفروه، وإلا فلا".

وأيد صاحب "المواقف" وشارحه رأي جمهور المتكلمين والفقهاء في عدم تكفير أحد من أهل الإسلام، ولو خالف الحق في بعض المسائل الاعتقادية - بأن المسائل التي اختلف فيها أهل القبلة - مثل: هل الله مُوجدٌ فعل العبد أو لا؟ هل له وجهة أو لا؟ هل يرى في الآخرة أو لا؟ هل يريد المعاصي أو لا؟ ونحو ذلك من القضايا النظرية - لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يسأل من دخل في الإسلام، وحكم بإسلامه، عن اعتقاده فيها، ولا يبحث عن ذلك، وكذلك الصحابة والتابعون.

فعلِمَ أن صحة دين الإسلام لا تتوقف على معرفة الحق في تلك المسائل، وأن الخطأ فيها ليس قادحاً في حقيقة الإسلام؛ إذ لو توقفت صحة الإسلام عليها، وكان الخطأ فيها قادحاً في تلك الحقيقة، لوجب أن يُبحث عن كيفية اعتقادهم فيها، لكن لم يجر حديث شيء منها في زمانه صلى الله عليه وسلم ولا في زمانهم أصلاً.

¹ انظر المواقف وشرحه ج ٨ ص ٢٣٩ - ٢٤٠.

وقال الإمام الغزالي بعد كلام عن المعتزلة والمشبّهة والفرق المبتدعة في الدين، المخطئة في التأويل، وأنهم في محل الاجتهاد: (والذي ينبغي أن يميل المحصل إليه: الاحتراز عن التكفير ما وجد إليه سبيلاً، فإن استباحة الدماء والأموال من المصلين إلى القبلة، المصرّحين بقول: لا إله إلا الله - خطأ.

"والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم"

وقد قال صلى الله عليه وسلم: "أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، فإذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها".¹

وقال أيضاً: "لم يثبت لنا أن الخطأ في التأويل موجب للتكفير، فلا بد من دليل عليه. وثبت لنا أن العصمة مستفادة من قول: "لا إله إلا الله" قطعاً، فلا يدفع ذلك إلا بقاطع.

وهذا القدر كاف في التنبيه على إن إسراف من بالغ في التكفير ليس عن برهان. فإن البرهان إما أصل أو قياس على أصل. والأصل هو التكذيب الصريح، ومن ليس بمكذّب فليس في معنى الكذب أصلاً، ويبقى تحت عموم العصمة بكلمة الشهادة".²

آراء الفقهاء:

نُقول عن الحنفية:

في جامع "الفصولين" من كتب الحنفية قال:

"روى الطحاوي عن أصحابنا: لا يُخرج الرجل من الإيمان إلا جحود ما أدخله فيه، ثم ما يتقن أنه ردة يُحكم بها، وما يُشك أنه ردة لا يُحكم بها، إذا الإسلام الثابت لا يزول بشك، مع أن الإسلام يعلو.. وينبغي للعالم إذا رُفِع إليه هذا: ألا يبادر بتكفير أهل الإسلام."

¹ الاقتصاد في الاعتقاد ص ٢٢٣-٢٢٤ ط مطبعة دار الكتب ببيروت.

² المرجع نفسه ص ٢٢٤.

"أقول: قدمت هذه لتصير ميزاناً فيما نقلته في هذا الفصل من المسائل، فإنه قد ذكر في بعضها أنه كفر، مع أنه لا يكفر، على قياس هذه المقدمة، فليتأمل".

وفي الخلاصة وغيرها:

"إذا كان في المسألة وجوه - يعني احتمالات - توجب التكفير - ووجه يمنع التكفير، فعلى المفتي أن يميل إلى الوجه الذي يمنع التكفير، تحسناً للظن بالمسلم. وزاد في "البزازية": "إلا إذا صرح بإرادة موجب الكفر، فلا ينفعه التأويل حينئذ".

مثال ذلك: إذا شتم رجل دين مسلم، فيحتمل أن يكون هذا السب استخفافاً بالدين فيكفر، ويحتمل أن يكون مراده أخلاق الرديئة، ومعاملته القبيحة، لا حقيقة دين الإسلام، كلامه على محمل حسن، إذا كان في كفره اختلاف، ولو رواية ضعيفة. فعلى هذا. فأكثر ألفاظ التكفير المذكورة لا يُفتى بالتكفير بها، ولقد ألزمت نفسي ألا أفتي بشيء منها... اهـ^١.

ونقل ابن عابدين في (رد المحتار) عن الخير الرملي أنه قال تعقيباً على قول صاحب البحر: ولو كانت الرواية ضعيفة. أقول: ولو كانت الرواية لغير أهل المذهب. ويدل على ذلك اشتراط كون ما يوجب الكفر مجعماً عليه. اهـ^٢.

وقال محقق الحنفية كمال الدين بن الهمام:

"يقع في كلام أهل المذهب تكفير كثير، ولكنه ليس من كلام الفقهاء، الذين هم المجتهدون، بل غيرهم، ولا عبرة بغير الفقهاء". اهـ^٣.

نُقول عن المالكية:

وأما عند المالكية فأكتفي بهذا التحقيق عن الإمام الشاطبي:

^١ البحر الرائق ج ٥ ص ١٣٤، ١٣٥.

^٢ حاشية رد المحتار ج ٣ ص ٣٩٩ ط استانبول.

^٣ المصدر السابق ج ٣ ص ٤٢٨.

فقد ذكر في "الاعتصام" أهل الأهواء و البدع، المخالفين للأمة من الخوارج وغيرهم، فقال:

" وقد اختلف الأمة في تكفير هؤلاء الفرق أصحاب "البدع العظمى" ولكن الذي يقوى في النظر، وبحسب في الأثر، عدم القطع بتكفيرهم، والدليل عليه عمل السلف الصالح فيهم.

ألا ترى إلى صنّع عليّ - رضي الله عنه- في الخوارج، وكونه عاملهم في قتالهم معاملة أهل الإسلام، على مقتضى قول الله تعالى: {وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما} الحجرات: ٩ ، فإنه لما اجتمعت الحرورية وفارقت الجماعة، لم يهاجمهم عليّ ولا قاتلهم. ولو كانوا بخروجهم مرتدين لم يتركهم، لقوله عليه السلام: "من بدل دينه فاقتلوه"^١، ولأن أبا بكر - رضي الله عنه- خرج لقتال أهل الردّة، ولم يتركهم، فدل ذلك على اختلاف ما بين المسألتين.

"وأيضاً، فحين ظهر "معبد الجهني" وغيره من أهل القدر، لم يكن من السلف الصالح لهم إلا الطرد والإبعاد والعداوة والهجران. و لو كانوا خرجوا إلى كفر محض لأقاموا عليهم الحد المقام على المرتدين.

وعمر بن عبد العزيز أيضاً لما خرج في زمانه الحرورية "الخوارج" بالموصل أمر بالكف عنهم، على ما أمر به عليّ رضي الله عنه، ولم يعاملهم معاملة المرتدين.

ومن جهة المعنى: إنا وإن قلنا: إنهم متبعون للهوى، ولما تشابه من الكتاب ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله، فإنهم ليسوا بمتبعين للهوى بإطلاق، ولا متبعين لما تشابه من الكتاب من كل وجه. ولو فرضنا أنهم كذلك لكانوا كفاراً. إذ لا يتأتى ذلك من أحد في الشريعة إلا مع رد محكماتها عناداً، وهو كفر. وأما من صدق بالشريعة ومن جاء بها، فيرجع إلى الوفاق لظهوره عنده، كما رجع مع الحرورية الخارجين على عليّ - رضي الله عنه- ألقان، وإن كان الغالب عدم الرجوع"^٢.

^١ رواه البخاري في مستناب المرتدين (٦٩٢٢) عن ابن عباس.

^٢ الاعتصام للشاطبي ج ٣ ص ٣٥، ٣٣، ط. المنار.

نُقول عن الشافعية:

قد نقلنا قول أبي حامد الغزالي وهو من أئمة الشافعية، كما هو من أئمة الأشاعرة، ونزيد هنا نقولاً أخرى في الموضوع عن رجال المذاهب.

قال النووي في شرح مسلم:

"اعلم أن مذهب أهل الحق: أنه لا يكفر أحد من أهل القبلة بذنب، ولا يكفر أهل الأهواء والبدع (الخوارج والمعتزلة والشيعة وغيرهم)، وأن من جحد ما يُعلم من دين الإسلام ضرورة: حكيم برئته وكفره، إلا أن يكون قريب عهد بالإسلام، أو نشأ ببادية بعيدة، ونحوه ممن يخفى عليه، فيعرف ذلك، فإن استمر حكيم بكفره. وكذلك من استحل الزنى أو الخمر أو القتل أو غير ذلك من المحرمات التي يُعلم تحريمها ضرورة"^١.

قال ابن حجر الهيتمي في التحفة:

"ينبغي للمفتي أن يحتاط في التكفير ما أمكنه، لعظيم خطره، وغلبة عدم قصده، سيما من العوام، وما زال أئمتنا (يعني الشافعية) على ذلك قديماً وحديثاً، بخلاف أئمة الحنفية، فإنهم توسعوا بالحكم بمكفرات كثيرة، مع قبولها التأويل، بل مع تبادره منها.

قال: ثم رأيت الزركشي قال عما توسع به الحنفية: إن غالبه في كتب الفتاوى نقلاً عن مشايخهم. وكان المتورعون من متأخري الحنفية ينكرون أكثرها، ويخالفونهم، ويقولون: هؤلاء لا يجوز تقليدهم، لأنهم غير معروفين بالاجتهاد، ولم يخرجوها على أصل أبي حنيفة، لأنه خلاف عقيدته، إذ منها: أن معنا أصلاً محققاً هو الإيمان، فلا نرفعه إلا بيقين".

فلينتبه لهذا، وليحذر من يبادر إلى التكفير في هذه المسائل منا ومنهم، فيخاف عليه أن يكفر! لأنه كفرٌ مسلمًا".

^١ شرح مسلم ج ١ ص ١٥٠.

قال بعض المحققين منا ومنهم: وهو كلام نفيس. وقد أفتى أبو زرعة من محققي المتأخرين فيمن قيل له: اهجرني في الله، فقال هجرتك لألف "الله" - بأنه لا يكفر إن أراد: لألف سبب أو هجرة لله تعالى، وإن لم يكن ذلك ظاهر اللفظ، حقنا للدم بحسب الإمكان، لا سيما إن لم يُعرف بعقيدة سيئة، لكن يؤدب على إطلاقه، لشناعة ظاهره^١.

نُقول عن الحنابلة:

ونكتفي هنا بقول رجل عُرِفَ بأنه من أشد الناس على المبتدعين والمخالفين، وهو الإمام ابن تيمية.

يقول شيخ الإسلام ابن تيمية: " ولا يجوز تكفير المسلم بذنب فعله، ولا بخطأ أخطأ فيه، كالمسائل التي تنازع فيها أهل القبلة.

"والخوارج المارقون الذين أمر النبي صلى الله عليه وسلم بقتالهم، وقاتلهم أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب أحد الخلفاء الراشدين، وانفق على قتالهم أئمة الدين من الصحابة والتابعين ومن بعدهم، لم يُكفّرهم عليّ بن أبي طالب وسعد بن أبي وقاص وغيرهما من الصحابة، بل جعلوهم مسلمين مع قتالهم، ولم يقاتلهم عليّ حتى سفكوا الدم الحرام، وأغاروا على أموال المسلمين، فقاتلهم لدفع ظلمهم وبغيهم، لا لأنهم كفار، ولهذا لم يسب حريمهم، ولم يغنم أموالهم.

" وإذا كان هؤلاء الذين ثبت ضلالهم بالنص والإجماع، لم يكفروا، مع أمر الله ورسوله بقتالهم، فكيف بالطوائف المختلفين الذين اشتبه عليهم الحق في مسائل غلط فيها من هو أعلم منهم؟ فلا يحل لإحدى هذه الطوائف أن تُكفّر الأخرى أيضاً. وقد تكون بدعة هؤلاء أغلظ. والغالب أنهم جميعاً جهال بحقيقة ما يختلفون فيه.

" والأصل أن دماء المسلمين وأموالهم وأعراضهم محرمة من بعضهم على بعض، لا تحل إلا بإذن الله ورسوله.

^١ تحفة المحتاج ج ٤ ص ٨٤.

"وإذا كان المسلم متأولاً في القتال أو التكفير، لم يكفر بذلك، كما قال عمر بن الخطاب لحاطب بن أبي بلتعة: يا رسول الله؛ دعني أضرب عنق هذا المنافق. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: " إنه شهد بدرًا. وما يدريك؟ لعل الله اطلع على أ هل بدر، فقال: اعملوا ما شئتم، فقد غفرت لكم!". وهذا في الصحيحين.

"وفيها أيضًا من حديث الإفك: أن أسيد بن الحضير قال لسعد بن عباد: إنك منافق تجادل عن المنافقين .. واختصم الفريقان، فأصلح النبي صلى الله عليه وسلم بينهم.

"فهؤلاء البديرون فيهم من قال لآخر منهم: إنك منافق، ولم يكفر النبي صلى الله عليه وسلم لا هذا ولا ذلك. بل شهد للجميع بالجنة.

" فهكذا السلف قاتل بعضهم بعضًا من أهل الجمل وصفين ونحوهم، وكلهم مسلمون مؤمنون، كما قال تعالى: {وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما} إلى قوله: {إنما المؤمنون إخوة فأصلحوا بين أخويكم} الحجرات: ٩، ١٠.

فقد بين الله تعالى أنهم - مع اقتتالهم، وبغى بعضهم على بعض - إخوة مؤمنون. وأمر بالإصلاح بينهم بالعدل^١ ا هـ.

نقول عن الزيدية والأئمة المستقلين:

ونقلنا من قبل فقرات مهمة عن الإمام ابن الوزير.

ونذكر هنا ما قاله الإمام الشوكاني في كتابه "السيل الجرار" قال:

(اعلم أن الحكم على الرجل المسلم، بخروجه من دين الإسلام، ودخوله في الكفر لا ينبغي لمسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقدم عليه، إلا ببرهان أوضح من شمس النهار، فإنه قد ثبت في الأحاديث الصحيحة المروية من طريق جماعة من الصحابة أن "من قال لأخيه يا كافر، فقد باء بها أحدهما".

^١ انظر: مجموع رسائل شيخ الإسلام ابن تيمية ج ٣ ص ٢٨٢ وما بعدها.

هكذا في الصحيح، وفي لفظ آخر في الصحيحين وغيرهما: "من دعا رجلا بالكفر، أو قال عدو الله وليس كذلك إلا حار عليه" أي رجع. وفي لفظ في الصحيح: "فقد كفر أحدهما" ..

ففي هذه الأحاديث وما ورد موردها، أعظم زاجر، وأكبر واعظ عن الإسراع في التكفير، وقد قال عز وجل: {ولكن من شرح بالكفر صدرا} النحل: ١٠٦.

فلا بد من شرح الصدر بالكفر، وطمانينة القلب به، وسكون النفس إليه، فلا اعتبار بما يقع من طوارق عقائد الشرك، لا سيما مع الجهل بمخالفتها لطريقة الإسلام، ولا اعتبار بصدور فعل كفري لم يرد به فاعله الخروج عن الإسلام إلى ملة الكفر، ولا اعتبار بلفظ يلفظ به المسلم يدل على الكفر، ولا يعتقد معناه^١. هـ.

وفي موضع آخر من الكتاب نفسه علق الشوكاني على قول صاحب "ضوء النهار":

"والمأول كالمترد" وقيل: كالذمي، بهذه الكلمات القوية المعبرة:

(أقول: هاهنا تُسكب العبرات، ويُناح على الإسلام وأهله بما جناه التَّعَصَّب في الدين على غالب المسلمين من الترامي بالكفر لا لِسَنَّة، ولا لِقُرْآن، ولا لبيان من الله، ولا لبرهان، بل لَمَّا غَلَّتْ مَرَاجِل العصبية في الدين، وتمكَّن الشيطان الرجيم من تَفْرِيق كَلِمَة المسلمين لِقَنَّهُم إزامات بعضهم لبعض بما هو شبيهه الهباء في الهواء، والمَرَاب بالقيعة، فيا لله وللمسلمين من هذه الفاقرة التي هي من أعظم فواقير الدين والرزية التي ما رُزئ بمثلها سبيل المؤمنين، وأنت إن بقي فيك نصيب من عقل، وبقية من مراقبة الله عز وجل، وحصنة من الغيرة الإسلامية قد علمت وعلم كل من له علم بهذا الدين أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم سئل عن الإسلام قال في بيان حقيقته، وإيضاح مفهومه: "إنه إقامة الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، وصوم رمضان، وشهادة أن لا إله إلا الله"، والأحاديث بهذا المعنى

^١ انظر: السيل الجرار ج ٤ ص ٤٨٠.

متواترة، فمن جاء بهذه الأركان الخمسة، وقام بها حق القيام فهو مسلم رغم أنف من أبى ذلك كائنا من كان، فمن جاءك بما يخالف هذا من ساقط القول، وزائف العلم، بل الجهل، فاضرب به وجهه، وقل له: قد تقدم هديانك هذا برهان محمد بن عبد الله صلوات الله وسلامه عليه.

دَعُوا كُلَّ قَوْلٍ عِنْدَ قَوْلِ مُحَمَّدٍ فَمَا آمَنَ فِي دِينِهِ كَمَخَاطِرِ

وكما أنه قد تقدم الحكم من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لمن قام بهذه الأركان الخمسة بالإسلام، فقد حكم لمن "آمن بالله وملائكته وكتبه ورأسه والقدر خيريه وشره" بالإيمان، وهذا منقول عنه نقلا متواترا، فمن كان هكذا فهو المؤمن حقا.

وقد قدمنا قريبا ما ورد من الأدلة المشتملة على الترهيب العظيم من تكفير المسلمين، والأدلة الدالة على وجوب صيانة عرض المسلم واحترامه تنل بفحوى الخطاب على تجنب القدح في دينه بأي قاذح، فكيف إخراجة عن الملة الإسلامية إلى الملة الكفرية؟ فإن هذه جنابة لا تغد لها جنابة، وجرأة لا تماثلها جرأة! وأين هذا المجترئ على تكفير أخيه من قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يسلّمه". ومن قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "سباب المسلم فسوق، وقتاله كفر". ومن قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "إن دماءكم، وأموالكم وأعراضكم حرام"، وهو أيضا في الصحيح !!!

وكم يعدّ العادّ من الأحاديث الصحيحة والآيات القرآنية! والهداية بيد الله عز وجل { إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ } القصص: ٥٦ .^١

أطلقنا في هذه النقول عن قصد؛ لنسد الطريق على الذين لا يبالون بتكفير أهل (لا إله إلا الله) فليتقوا الله في أنفسهم، وليتقوا الله في المسلمين، وليحذروا من هذه الفتنة، التي يترتب عليها استباحة الدماء والأموال التي عصمتها الشهادتان، لمجرد المخالفة في المذهب أو الوجهة ولا حول ولا قوة إلا بالله.

^١ السيل الجرار (٤ / ٥٨٤ ، ٥٨٥) .

من هو المؤهل للفتوى في دين الله؟

وأما إجابة السؤال الثالث فنقول وبالله التوفيق:

إن الفتوى منصب عظيم الأثر، بعيد الخطر، فإن المفتي — كما قال الإمام الشاطبي — قائم مقام النبي صلى الله عليه وسلم، فهو خليفته ووارثه "العلماء ورثة الأنبياء" .. وهو نائب عنه في تبليغ الأحكام، وتعليم الأنام، وإنذارهم بها لعلهم يحذرون، وهو إلى جوار تبليغه في المنقول عن صاحب الشريعة، قائم مقامه في إنشاء الأحكام في المستنبط منها بحسب نظره واجتهاده، فهو من هذا الوجه — كما قال الشاطبي — شارع، واجب اتباعه، والعمل على وفق ما قاله، وهذه هي الخلافة على التحقيق.¹

واعتبر الإمام أبو عبد الله ابن القيم المفتي موقعا عن الله تعالى فيما يفتي به، وألف في ذلك كتابه القيم المشهور "إعلام الموقعين عن رب العالمين" الذي قال في فاتحته:

"إذا كان منصب التوقيع عن الملوك بالمحل الذي لا ينكر فضله، ولا يجهل قدره، وهو من أعلى المراتب السنيات، فكيف بمنصب التوقيع عن رب الأرض والسماوات؟!"

إنكار السلف على من أفتى بغير علم:

وكان السلف ينكرون أشد الإنكار على من افتحم حمى الفتوى ولم يتأهل لها، ويعتبرون ذلك ثلما في الإسلام، ومنكرا عظيما يجب أن يمنع.

وفي الصحيحين من حديث عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم: "إن الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من صدور الرجال، ولكن يقبض

¹ انظر: الموافقات (٤/٢٤٤، ٢٤٦).

العلم بقبض العلماء. فإذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا وأضلوا".

وروى الإمام أحمد وابن ماجه عن النبي صلى الله عليه وسلم: "من أفتى بغير علم كان إثم ذلك على الذي أفتاه".

وذلك لأن المستفتي معذور إذا كان من أفتاه لبس لبوس أهل العلم، وحشر نفسه في زمريتهم، وغرّ الناس بمظهره وسمته.

غير أن من أقر هذا المفتي — بعد تبين جهله وخلطه — من ولاة الأمور يشاركه في الإثم أيضا، ولا سيما إذا كان من أهل الحظوة لديهم، والقربى إليهم، فهو ينفعهم، وهم ينفعون، على طريقة "أحملني أحملك!"

ومن ثم قرّر العلماء: أن من أفتى وليس بأهل للفتوى فهو آثم عاص، ومن أقره من ولاة الأمور على ذلك فهو عاص أيضا.

ونقل ابن القيم عن أبي الفرج بن الجوزي رحمه الله قال: ويلزم ولي الأمر منعهم، كما فعل بنو أمية.

قال: وهؤلاء بمنزلة من يدل الركب وليس له علم بالطريق، وبمنزلة من لا معرفة له بالطب وهو يطب الناس، بل هو أسوأ حالا من هؤلاء كلهم.

وإذا تعين على ولي الأمر منع من لم يحسن التطبيب من مداواة المرضى فكيف بمن لم يعرف الكتاب والسنة ولم يتفقه في الدين؟

وكان شيخ الإسلام ابن تيمية شديد الإنكار على هؤلاء، ولما قال له بعضهم يوما: أ جعلت محتسبا على الفتوى؟! قال له: يكون على الخبازين والطباخين محتسب، ولا يكون على الفتوى محتسب¹!

¹ انظر: إعلام الموقعين (٤ / ٣١٧) .

والإمام أبو حنيفة رغم ذهابه إلى عدم الحجر على السفية احتراماً لأدميته، يقول بوجود الحجر على المفتي الماجن المتلاعب بأحكام الشرع، لما وراء تلاعبه من ضرر عام على الجماعة المسلمة، لا يقاوم حقه الفردي في حرية التصرف.

وقد رأى رجل ربيعة بن أبي عبد الرحمن - شيخ الإمام مالك - يبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقال: استغني من لا علم له، وظهر في الإسلام أمر عظيم! قال: ولبعض من يفتي ههنا أحق بالسجن من السراق!¹

وقال غير واحد من السلف في بعض أهل زمانه: إن أحدهم يفتي في المسألة لو عرضت على عمر لجمع لها أهل بدر!

وأقول: فكيف لو رأى ربيعة وغيره، ما رأينا من علماء زماننا نحن؟ وكيف أصبح يفتي في قضايا الدين الكبرى من لا علم له بالأصول ولا بالفروع، ولم يتصل بالقرآن والسنة اتصال الدارس المتعمق، بل اتصال الخاطف المتعجل؟

بل كيف أصبح بعض الشباب يفتون في أمور خطيرة بمنتهى السهولة والسذاجة، مثل قولهم بتكفير الأفراد والمجتمعات، وتحريمهم على أتباعهم حضور الجمع والجماعات.

وكثير من هؤلاء ليسوا من "أهل الذكر" في علوم الشريعة، ولا كلف نفسه أن يجلس إلى أهل الذكر ويأخذ عنهم، ويتخرج على أيديهم، إنما كوّن ثقافته من قراءات سريعة في كتب المعاصرين، أما المصادر الأصلية فبينه وبين قراءتها مائة حجاب وحجاب، ولو قرأها ما فهمها، لأنه لا يملك المفاتيح المعينة على فهمها وهضمها. فكل علم له لغة ومصطلحات لا يفهما إلا أهله العارفون به المتخصصون فيه، فكما لا يستطيع المهندس أو الطبيب أن يقرأ كتب القانون وحده

¹ انظر: إعلام الموقعين (٤ / ٢٠٧) .

دون مرشد ومعلم، ولا يستطيع القانوني أن يقرأ كتب الهندسة وحده، كذلك لا يستطيع أحد هؤلاء أن يدرس كتب الشريعة وحده دون موجه يأخذ بيده.

ثقافة المفتي

إن المفتي أو الفقيه الذي يقوم مقام النبي صلى الله عليه وسلم بل يوقع عن الله جل شأنه، جدير بأن يكون على قدر كبير من العلم بالإسلام، والإحاطة بأدلة الأحكام، والدراية بعلوم العربية، مع البصيرة والمعرفة بالحياة وبالناس أيضا بالإضافة إلى ملكة الفقه والاستنباط.

لا يجوز أن يفتي الناس في دينهم من ليس له صلة وثيقة وخبرة عميقة بمصدرية الأساسيين: الكتاب والسنة.

ولا يجوز أن يفتي الناس من لم تكن له ملكة في فهم لغة العرب وتذوقها، ومعرفة علومها وآدابها حتى يقدر على فهم القرآن والحديث.

ولا يجوز أن يفتي الناس من لم يتمرس بأقوال الفقهاء، ليعرف منها مدارك الأحكام، وطرائق الاستنباط، ويعرف منها كذلك مواضع الإجماع ومواقع الخلاف.

ولا يجوز أن يفتي الناس من لم يتمرس بعلم أصول الفقه، ومعرفة القياس والعلّة، ومتى يستعمل القياس، ومتى لا يجوز.

كما لا يجوز أن يفتي من لم يعايش الفقهاء في كتبهم وأقوالهم، ويطلع على اختلافهم، وتعدد مداركهم، وتنوع مشاربهم، ولهذا قالوا: من لم يعرف اختلاف الفقهاء لم يشم رائحة الفقه!

ولا يجوز أن يفتي الناس من يعيش في صومعة حسية أو معنوية، لا يعي واقع الناس، ولا يحس بمشكلاتهم.

يروى الحافظ الخطيب البغدادي في كتابه "الفتية والمتفقه" عن الإمام الشافعي قوله: "لا يحل لأحد أن يفتي في دين الله، إلا رجلا عارفا بكتاب الله، بناسخه ومنسوخه، وبمحكمه ومتشابهه، وتأويله وتنزيله، ومكيه ومدنيه، وما أريد به، وفيه أنزل، ثم يكون بعد ذلك بصيرا بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم، بالناسخ والمنسوخ، ويعرف من الحديث ما عرف من القرآن، ويكون بصيرا باللغة بصيرا بالشعر، وبما يحتاج إليه العلم والقرآن. ويستعمل - مع هذا - الإنصات وقلة الكلام، ويكون بعد هذا مشرفا على اختلاف أهل الأفكار، وتكون له قريحة (أي ملكة وموهبة) بعد هذا فإن كان هكذا فله أن يتكلم ويفتي في الحلال والحرام، وإذا لم يكن هكذا فله أن يتكلم في العلم ولا يفتي".¹

على أن الحفظ وحده لا يجعل الحافظ فقيها، ما لم تكن لديه المقدرة على التمييز المقبول والمردود، والصحيح والمعلول، وكذلك على الاستنباط والترجيح، أو التوفيق بين النصوص بعضها وبعض، وبينها وبين المقاصد الشرعية والقواعد الكلية.

قيل للإمام عبد الله بن المبارك: متى يفتي الرجل؟ قال: إذا كان عالما بالأثر، بصيرا بالرأي.

وبهذا لا يكفي الأثر دون الرأي، ولا الرأي دون الأثر. ولا بد للمفتي من ثقافة عامة، تصله بالحياة والكون، وتطلعه على سير التاريخ، وسنن الله في الاجتماع الإنساني، حتى لا يعيش في الحياة هو بعيد عنها، جاهل بأوضاعها.

يقول الخطيب البغدادي أيضا في "الفتية والمتفقه":

اعلم أن العلوم كلها أباير للفقه، وليس دون الفقه علم إلا وصاحبه يحتاج إلى ما يحتاج إليه الفقيه، لأن الفقيه يحتاج أن يتعلق بطرف من معرفة كل شيء من أمور الدنيا والآخرة، وإلى معرفة الجد والهزل، والخلاف والضد، والنفع

¹ انظر: الفتية والمتفقه (٢ / ١٥٧) مطابع التصيم بالرياض.

والضرر، وأمور الناس الجارية بينهم، والعادات المعروفة منهم، فمن شرط المفتي النظر في جميع ما ذكرناه، ولن يدرك ذلك إلا بملاقة الرجال، والاجتماع مع أهل النحل والمقالات المختلفة، ومساءلتهم وكثرة المذاكرة لهم، وجمع الكتب ومدارستها، ودوام مطالعتها".

ولا يريد الخطيب من المفتي أو الفقيه أن يجمع الكتب في خزائنه من هنا وهناك دون أن يعيها، ويفهم ما فيها، فهذا كمثل الحمار يحمل أسفارا. ونقل عن بعض الحكماء أنه قيل له: إن فلانا جمع كتباً كثيرة، فقال: هل فهمه على قدر كتبه؟ قيل: لا. قال: فما صنع شيئاً! ما تصنع البهيمة بالعلم؟! وقال رجل لرجل كتب، ولا يعلم شيئاً مما كتب: ما لك من كتبك إلا فضل تعبك وطول أرقك، وتسويد ورقك!^١ إن من أسوأ الأشياء خطراً على المفتي أن يعيش في الكتب، وينفصل عن الواقع.

ولهذا أحسن الخطيب رحمه الله حين طلب إلى المفتي أن يعرف الجهد والهزل، والنفع والضرر في أمور الحياة. ومما قاله الإمام أحمد: لا ينبغي للرجل أن ينصب نفسه للفتيا حتى يكون فيه خمس خصال:
أولها: أن تكون له نية، فإن لم تكن له نية، لم يكن عليه نور، ولا على كلامه نور.

والثانية: أن يكون له حلم ووقار وسكينة. (إشارة إلى الجانب الأخلاقي).
والثالثة: أن يكون قويا على ما هو فيه وعلى معرفته. (يشير إلى الستمكن العلمي).

والرابعة: الكفاية (أي من العيش) وإلا مضغه الناس.
والخامسة: معرفة الناس.^٢

^١ الفقيه والمنقح/١٥٩، ١٥٨.

^٢ ذكره ابن بطّة في كتابه في الخلع، ونقله ابن القيم في الإعلام (٤ / ١٩٩).

والمراد بـ (معرفة الناس) : معرفة الحياة والواقع الذي يحياه الناس .
إن المفتي البصير يجب أن يكون واعيا للواقع، غير غافل عنه، حتى يربط
فتواه بحياة الناس، فهو لا يكتب نظريات، ولا يلقي فتواه في فراغ، ومراعاة الواقع
تجعل المفتي يراعي أموراً معينة، ويضع قيوداً خاصة، وينبئه على اعتبارات
مهمة.

وقال الإمام ابن القيم : إن الفقيه هو من يزواج بين الواجب والواقع ،
بمعنى أنه لا ينبغي أن يعيش فيما يجب أن يقع ، دون أن يلتفت إلى ما هو واقع
بالفعل، أو ينظر إلى زمان مضى، ولا يعرف زمنه هو، ولكل زمن حكم، والناس
بزمانهم أشبه منهم بأبائهم .

وهناك جانب مهم يتعلق بدين المفتي وضميره وفتواه، فإن العلم وحده لا
يعني إذا لم يسنده إيمان يعصم صاحبه من اتباع الهوى في فتواه، فالمفروض في
المفتي: أن يقصد بفتواه وجه الله تعالى وابتغاء مرضاته ، لا إرضاء العوام ، ولا
إرضاء ذي السلطان. وأن يتحرى الحق ما استطاع ، ولا يتسرع ليقال عنه عالم
علامة ! ويشاور إخوانه من أهل العلم فيما أشكل عليه ، وأن يحيل إلى غيره فيما
يراه أعلم به منه، وأن يقول : لا أدري فيما لا يدريه فهذا ما تقتضيه أمانة العلم
ومسؤوليته. وقد سئل الإمام مالك عن أربعين مسألة فقال في ست وثلاثين منها: لا
أدري.

هؤلاء هم الأئمة، وهم القدوة، ورحم الله امرءاً عرف قدر نفسه.
وآخر دعوانا (أن الحمد لله رب العالمين).

الدوحة في : ١٤ جمادى الأولى ١٤٢٦ هـ

١٢ يونيو ٢٠٠٥ م

الفقيه إلى عفو ربه
يوسف القرضاوي
يوسف القرضاوي

متفق عليه، رواه البخاري في الإيمان (٢٥) ومسلم في الإيمان (٢٠) عن عمر بن الخطاب.

١ واه

رواه أحمد ومسلم والترمذي عن عبادة.

رواه الشيخان عن عبادة.

رواه البزار عن ابن عمر.

رواه البزار عن أبي سعيد.

رواه مسلم عن والد أبي مالك الأشجعي.

رواه أحمد والشيخان عن ابن مسعود.

رواه أحمد ومسلم عن جابر.

١ واه

رواه أحمد ومسلم عن عثمان.

E تفق

متفق عليه رواه البخاري في (٦١٦٦) ومسلم في الإيمان (٦٥) عن جرير بن عبد الله وابن عمر.

انظر : إشار الحق على الخلق ص ٣٩٢، ٣٩٤.

١ واه

رواه البخاري في الصلاة رقم (٣٩١).

' لبخاري □ A □ الصلاة □ اقم □ (٣٩٣) .

البخاري في الصلاة رقم (٣٩٣) .

رواه أبو يعلى والطبراني في الكبير ورجالهم رجال الصحيح، وصححه ابن حجر في المطالب العالية (٢٩٦/٣).

' نظر

انظر المواظف وشرحه ج ٨ ص ٢٣٩ - ٢٤٠.

الاقتصاد في الاعتقاد ص ٢٢٣-٢٢٤ ط مطبعة دار الكتب بيروت.

المرجع نفسه ص ٢٢٤.

' لبحر

البحر الرائق ج ٥ ص ١٣٤، ١٣٥.

حاشية "رد المحتار" ج ٣ ص ٣٩٩ ط استانبول.

المصدر السابق ج ٣ ص ٤٢٨.

رواه البخاري في استنابة المرتدين (٦٩٢٢) عن ابن عباس.

الاعتصام للشاطبي ج ٣ ص ٣٣، ٣٥، ط. المنار.

شرح مسلم ج ١ ص ١٥٠.

* حفة

تحفة المحتاج ج ٤ ص ٨٤.

أنظر: مجموع رسائل شيخ الإسلام ابن تيمية ج ٣ ص ٢٨٢ وما بعدها.

أنظر: السيل الجرار ج ٤ ص ٤٨٠.

'لسيل

السيل الجرار (٤ / ٥٨٤، ٥٨٥).

'نظرغ' الموافقات (٤ / ٢٤٤)

انظر: الموافقات (٤ / ٢٤٤، ٢٤٦).

'نظرغ' %علام' الموقعين (٤ / ٣١٧).

انظر: إعلام الموقعين (٤ / ٣١٧).

'نظرغ' %علام' الموقعين (٤ / ٢٠٧).

انظر: إعلام الموقعين (٤ / ٢٠٧).

انظر: الفقيه والمتفقه (٢ / ١٥٧) مطابع القصيم بالرياض.

الفقيه والمتفقه/١٥٨، ١٥٩.

• كره

ذكره ابن بطة في كتابه في الحلج، ونقله ابن القيم في الإعلام (٤ / ١٩٩).

عنوان ١

خط الفقرة الافتراضي

جنول عادي

بلا قائمة

نص حاشية سفلية

مرجع حاشية سفلية

تذييل صفحة

رقم صفحة

عادي (ويب)

فتوای دکتر یوسف قرضاوی، رئیس اتحادیه علمای جهان اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال: آیا تکفیر پیروان مذاهب عقیدتی، فقهی و سلوکی، تنها به خاطر مخالفت در مذهب و نظر، جایز است؟

جواب: الحمد لله و الصلاة والسلام على سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

در پاسخ سؤال، پس از آرزوی توفیق الهی می‌گوییم:

هرکسی از روی اخلاص قلبی بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» مسلمان است. از همه حقوق مسلمانی بر خوردار و همه تکالیف آن هم بر عهده او خواهد آمد. این چنین کسی از خلود در آتش جهنم نجات یافته است. اگر فقط از سر زبان شهادتین بگوید و قلبش به آن ایمان نداشته باشد، منافق است. در ظاهر، احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود، هر چند که در پایین‌ترین طبقات جهنم، جای او است. به همین خاطر در حدیثی متفق علیه آمده است:

امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها و حسابهم على الله: دستور دارم با مردم بجنمگ تا زمانی که لا اله الا الله بگویند. پس زمانی که این جمله را گفتند خون‌ها و مالهایشان از جانب من محفوظ است، مگر طبق قوانین اسلام (در حدود و قصاص و دیات) ولیکن حساب آخرتی آنها با خدا است. [۱] به این علت برخی از علما گفته‌اند: اسلام در يك جمله نهفته است، جمله شهادت، با این جمله انسان وارد اسلام می‌شود و بر او حکم اسلام جاری می‌گردد.

احادیث صحیح بسیاری نیز بر این امر دلالت دارند، از جمله:

۱- من شهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله حرم الله عليه النار: هرکس لا اله الا الله و محمد رسول الله، بگوید، خداوند آتش جهنم را بر او حرام می‌کند. [۲]

۲- من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، و ان محمداً عبده و رسوله و ان عيسي عبده و رسوله و ابن امته و كلمته التي القاها الي مريم و روح منه و ان الجنة حق، و ان النار حق و ان البعث حق، ادخله الله الجنة علي ما كان من عمله، من اي ابواب الجنة الثمانية شاء: هرکس شهادت دهد که خدای یگانه نیست و او شریک ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و عیسی هم بنده و فرستاده او و فرزند کنیز او و کلمه‌ای که بر مریم القا کرد و روح اوست و بهشت حق است، جهنم حق است و رستاخیز حق است، هر عملی که داشته باشد خدا او را وارد بهشت می‌کند، از هر یک از درهای هشت‌گانه که بخواهد. [۳]

۳- من شهد ان لا اله الا الله دخل الجنة: هرکس که شهادت دهد خدای یگانه نیست، وارد بهشت می‌شود. [۴]

۴- من قال: لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة: هرکس از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله وارد بهشت می‌شود. [۵]

۵- من قال لا اله الا الله وكفر بما يعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابه على الله: هرکس بگوید لا اله الا الله و به آنچه جز خدا پرستش می‌شود کفر بورزد، مال و جانش محترم است و حسابش با خدا است. [۶]

۶- من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة. هرکس در حالی بمیرد که برای خدا چیزی را شریک قائل نباشد وارد بهشت می‌شود. [۷]

۷- من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة و من مات يشرك بالله شيئاً دخل النار: هرکس در حالی بمیرد که برای خدا شریک قائل نباشد، وارد بهشت می‌شود و هرکس در حالی بمیرد که برای خدا شریک گرفته باشد، وارد آتش می‌شود. [۸]

۸- من مات و هو يعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة. هرکس در حالی بمیرد که بداند خدایی جز خدای یگانه نیست، وارد بهشت می‌شود. [۹]

تمامی این روایات- که همه صحیح هستند- به روشنی دلالت بر آن دارند که راه ورود به اسلام، کلمه شهادت است و اگر انسان صادقانه گفته باشد و بمیرد- نه از روی نفاق- سبب نجات او از آتش و ورود او به بهشت است، هرگونه که در زندگی عمل کرده باشد. یعنی اگر انسانی عقیده‌اش صحیح باشد از خلود در آتش جهنم نجات پیدا می‌کند، هر چند گناهان بسیار داشته باشد.

نام‌گذاری‌هایی که برخی از مسلمانان برای برخی دیگر بکار می‌برند، مهم نیست. سلفی، صوفی، شیعه، سنی، اشعری، معتزلی، ظاهری، مقاصدی و ... مسمی و مضمون اصل است، نه اسم و عنوان.

همچنان که همین احادیث بر ظاهر احادیث دیگری که ایمان را از مرتکبان برخی گناهان مثل زنا، سرقت، شرب خمر و ... نفی می‌کنند، وارد است. مثل حدیث: لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن: زناکار در حال زنا ایمان ندارد. منظور حدیث، نفی کمال ایمان است، نه خود ایمان.

البته این نوع تأویل معنای حدیث ضرورت دارد، تا بین احادیث تضاد و تناقض نباشد و این‌گونه تأویل‌ها در زبان عربی جایز است.

مثلاً می‌گوییم: علم آن است که سودمند باشد. منظور علم کامل است. یا مادر کسی است که فرزند را تربیت کند. یعنی مادر کامل! زیرا به مجرد زاییدن مادری حاصل شده است.

کسی که وارد دین اسلام می‌شود، کافی است که به ارکان و واجبات اسلام، التزام قلبی و باور داشته باشد، هرچند در عمل معصیت کار باشد و آنها را به جای نیاورد، به دلیل آن که پیامبر اکرم(ص) به مجرد گفتن شهادتین از سوی افراد، اسلام آنان را می‌پذیرفت و آنان را در زمره مسلمانان به شمار می‌آورد. هرچند که آنها بعداً و در وقت خود به واجبات مثل نماز، زکات و روزه رمضان عمل می‌کردند.

هرکسی را که به اسلام آوردنش یقین حاصل شد، نمی‌توان او را از زمره مسلمانان خارج ساخت مگر این که یقین به کفرش، پیدا کنیم زیرا یقین با شك از بین نمی‌رود و آنچه برای خروج از اسلام یقین‌آور است، این است که معلوم بالضروره‌ای را انکار کند، یا حرام قطعی‌ای را که شکی در آن نیست، حلال بشمارد، یا از او قول یا عملی سرزند که جز کفر، هیچ تأویل دیگری نداشته باشد. مثل این که بدون اجبار بر بت سجده کند، یا قرآن کریم را زیر پا بگذارد، یا در زباله‌دان بیندازد یا به خدا و پیامبر(ص) فحش بدهد یا عبارت صریحی بنویسد که هیچ شك و تردیدی در کفرآمیز بودن آن نباشد.

جایز نیست که مسلمانی مسلمان دیگر را به خاطر ارتکاب معصیت از اسلام خارج سازد، هرچند آن معصیت از گناهان کبیره باشد؛ زیرا صحیح است که گناهان کبیره، مسلمان بودن فرد را خدشه‌دار می‌سازد ولی آن را به کلی از بین نمی‌برد به دلیل این که قرآن مجید، قاتل را با اولیای دم مقتول، برادر می‌خواند و می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى . . . فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ)

ای کسانی که ایمان آوردید درباره کشتگان بر شما قصاص مقرر شده ... و هرکس از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خونبها را] به او پردازد. [۱۰]

قرآن هم چنین ایمان مسلمانانی را که با یکدیگر می‌جنگند، پذیرفته است و فرموده:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ)

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید. و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن طایفه‌ای که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. [۱۱]

در آیه بعد هم می‌فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ)

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید. [۱۲]

و این گونه دین اسلام بین مجازات زنا، تهمت، سرقت، راهزنی و شراب‌خواری، با مجازات ارتداد تفاوت قائل شده است. اگر هرگناه کبیره‌ای کفر محسوب می‌شود، باید همگی به مجازات ارتداد عقوبت می‌شدند. از این روی باید اهل علم نصوص دینی را در ارتباط با هم معنی کنند، متشابهات آنها را به محکومات و فروع را به اصول ارتباط دهند. و روایاتی را که جنگ بین مسلمانان را کفر و برخی از رفتارهای آنان را از اعمال کفار برمی‌شمارند، تأویل نمایند. مثل روایت زیر: لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض: پس از من رو به کفر نیاورید و برخی از شما گردن دیگری را نزنید. [۱۳]

همان‌طور که جایز نیست مسلمان را به خاطر گناه و معصیت، از زمره مسلمانان خارج ساخت، هم چنین به خاطر خطا و اشتباه هم نباید این کار را کرد، زیرا هر عالمی در معرض خطا است و عقوبت خطا از امت، برداشته شده است.

خداوند همان‌طور که در حدیث ابن عباس به روایت ابن ماجه که ابن حبان و حاکم آن را تصحیح کرده‌اند، آمده است، خطا، نسیان و اکراه را از این امت برداشته است.

پیروان مذاهب معروف در جهان اسلام، که توده‌های مسلمانان از آنان هستند، همه داخل در مفهوم اسلامی هستند که توضیح داده شد. هم مذاهب فقهی که عهده‌دار تبیین احکام عملی اسلام هستند مثل مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب ظاهری و هم مذاهب اعتقادی و کلامی که بر پایه برداشت‌های خود از اصول دین شکل گرفته‌اند مثل مذهب اشعری، منسوب به امام ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴ هـ) و مذهب ماتریدی، منسوب به امام ابومنصور ماتریدی (متوفی ۳۳۳ هـ) و هم مذاهب فقهی-اعتقادی مثل مذهب جعفری، منسوب به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ) و مذهب زیدی منسوب به امام زید بن علی بن الحسین (متوفی ۱۲۲ هـ) و مذهب اباضی، منسوب به عبدالله بن اباض تمیمی (متوفی در اواخر دوران عبدالملک مروان).

این مذاهب همگی ارکان ایمان را که در قرآن آمده است، باور دارند:

(و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر)

هرکس به خدا، ملائکه، کتب پیامبران خدا و روز آخر کفر بورزد ... [۱۴]

ایمان به قدر نیز که در سنت پیامبر آمده، داخل در ایمان به خدا است.

این مذاهب هم‌چنین به ارکان عملی اسلام، شهادتین، نماز، زکات، روزه رمضان و حج بیت‌الله برای افراد مستطیع، ایمان دارند.

نیز محرمات قطعی اسلام مثل: قتل، خودکشی، زنا، عمل قوم لوط، شرب خمر، سرقت، غصب، رباخواری، خوردن مال یتیم، تهمت به زنان مؤمن و پاکدامن و سایر گناهان نهی شده را که در محکومات کتاب و سنت و عید عذاب برای آنها آمده و امت اسلام اجماع برگناه بودن آنها دارد، حرام می‌دانند.

همه به احکام قطعی اسلام، از عبادات، معاملات، ازدواج، حدود، قصاص، سیاست‌های شرعی و مالی و سایر احکام، ایمان دارند.

همه اجتهاد را در موضوعاتی که در آن نص قطعی الثبوت و الدلاله نیامده، قبول دارند.

اجتهاد دارای اصول و ضوابطی است که همگی به اصول شرع بر می‌گردند، هرچند طریقه آن در مذاهب مختلف با یکدیگر تفاوت دارد. برخی از مذاهب، گرایش بیشتری به نص دارند، برخی دیگر بیشتر طرفدار رأی هستند، برخی ظواهر را می‌گیرند و برخی به مقاصد اهتمام می‌ورزند.

هر یک از مجتهدان که در اجتهادش به حکم واقعی الهی رسید، دو اجر دارد و آن‌که در این راه به خطا رفت، یک اجر از آن اوست زیرا منتهای تلاش خویش را بکار بسته و در جست‌وجوی حق بوده، پس نباید از اجر محروم گردد. حدیث متفق علیه صحیحی هم که بر این مطلب دلالت می‌کند، به ما رسیده است. خطای مجتهد تفاوتی نمی‌کند که در اصول باشد یا در فروع، در مسائل علمی باشد یا در موضوعات عملی. محققان علما این امر را به خوبی تبیین کرده‌اند. گناهکار دانستن مجتهدان به خاطر نقطه نظرهای علمی و اعتقادی-چه رسد به کافر دانستن آنها- با فرمایشات قرآن کریم در اواخر سوره بقره منافات دارد:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا هیچ بارگرانی بر [دوش] ما مگذار، همچنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی، پروردگارا و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور، سرور ما تویی، پس ما را برگروه کافران پیروز کن. [۱۵]

در روایت صحیح آمده که خداوند این دعا را اجابت کرده است. اگر خداوند بعد از آن، مجتهدی را که تمامی تلاشش را به کار بسته ولیکن در رسیدن به حق به خطا رفته مجازات کند، او را بر خطایی مجازات کرده که عقوبتش طبق این آیه رفع شده است و تکلیفی برعهده او گذاشته که در توان او نبوده و باری بر دوشش گذاشته که طاقت آن را نداشته است.

امام ابن تیمیه می‌گوید: هر مؤمنی که در طلب حق به اجتهاد پردازد و به خطا رود، خطایی او را هر چه باشد، خدای می‌آمرزد، چه در مسائل علمی و نظری باشد و چه در فروع عملی. اصحاب پیامبر (ص) و همه پیشوایان اسلام بر این رأی بوده‌اند، اما دسته‌بندی مسائل به مسائل اصولی (که انکارش موجب کفر است) و مسائل فرعی (که انکارش موجب کفر نیست) دسته‌بندی بی‌پایه‌ای است که نه از صحابه به ما رسیده و نه از تابعان و نه از سایر پیشوایان اسلام.

امام ابن الوزیر هم می‌گوید: آیات فراوانی درباره گذشت از خطا نازل شده است. ظاهراً اهل تأویل در معنای این آیات اشتباه کرده‌اند- چون علم به تعدد آنان در تفسیر اشتباهشان از آیات نداریم، علم باطن را کسی جز خدا نمی‌داند- از آیات وارده یکی این است:

(وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ)

و در آن‌چه [اشتهاها] مرتکب خطا شده‌اید بر شما گناهی نیست، ولی در آن‌چه دل‌هایتان عمد داشته است، (مسئولید.) [۱۶]

و نیز:

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)

پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا نمودیم بر ما مگیر [۱۷]

در تفسیر این آیه، دو حدیث صحیح داریم یکی از ابن عباس و دیگری از ابوهریره که خداوند متعال می‌فرماید: قد فعلت: یعنی اجابت کردم و شما را بر فراموشی و خطا مؤاخذه نمی‌کنم.

در آیه‌ای دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ)

و بر آن‌چه مرتکب شده‌اند، با آن‌که می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند. [۱۸]

خداوند گناهکارانی را که از روی علم مرتکب گناه شوند، به خاطر علمشان - مذمت می‌کند و در مورد قتل مؤمن، با غلاظ و شداد فراوان می‌فرماید:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ)

هرکس مؤمنی را از روی عمد بکشد پاداشش جهنم است. [۱۹]

در این آیه وعید به جهنم را مقید به تعمد در قتل نموده است.

و در مورد صید در حال احرام می‌فرماید:

(وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا)

هرکس صیدی را از روی عمد بکشد. [۲۰]

احادیث بسیاری هم به این معنی آمده است. مثل حدیث سعد و ابوذر و ابی‌بکره که اتفاق نظر بر صحت آن است، در مورد کسی که از روی علم و دانایی و به دروغ، شخصی غریبه را ادعا می‌کند که پدر اوست. در این‌جا هم، علم و دانایی شرط وعید به عذاب شمرده شده است.

روشن‌ترین حدیث در این موضوع پیرامون مردی است که از روی نادانی وصیت کرد او را بسوزانند و در روزی طوفانی نیمی از خاکسترش را به صحرا و نیمی دیگر را به دریا بریزند، تا دست خدا به او نرسد، تا عذابش کند. سپس ترسی او را فرا گرفت و رحمت خدا شامل حالش شد و ...

این سخن او، یا از روی جهل به خدا و معاد بوده و یا به خاطر جهل به قدرت خدا و فکر می‌کرده، اگر خاکسترش را به باد دهند، جمع‌آوری آن برای خدا محال است.

اما رحمت خدا شامل حالش شد و جهلش بر طرف شد و از عقوبت الهی ترسید و ...

این مرد با این توصیف که سخنش از روی جهل بوده، کارش به کفر نمی‌انجامد، مگر این‌که علم داشته باشد به تعالیم پیامبران الهی (ع) و اینکه این کار برای خدا مقدور است، نه محال و با این حال پیامبران را تکذیب نماید.

خداوند می‌فرماید:

(مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)

ما هیچ کس را عذاب نمی‌کنیم تا پیامبری را مبعوث کرده باشیم. [۲۱]

این حدیث امیدوارکننده‌ترین حدیث برای کسانی است که در تأویل آیات به خطا می‌روند و حدیثی است که صحت آن مورد اتفاق است و جماعتی از اصحاب، از جمله حذیفه، ابوسعید و ابوهریره آن را نقل کرده‌اند، بلکه به طوری که در جامع الاصول و مجمع الزوائد آمده، حدیثی است که روایانش به حد تواتر رسیده‌اند. در روایت حذیفه آمده است که این مرد نباش بوده است.

در تأیید آن چه گذشت، احادیثی داریم که خداوند می‌فرماید: "انا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء" من آن-گونه هستم که بنده‌ام گمان می‌برد. پس هرگونه می‌خواهد درباره من فکر کند.

این احادیث از سه طریق وارد شده که همه آنها صحیح هستند.

لذا جماعت بسیاری از علمای اسلام گفته‌اند: مسلمان را به خاطر الفاظی که گاهی از او صادر می‌شود، نمی‌توان تکفیر کرد، مگر این که گوینده، به کفر بودن آن آگاهی داشته باشد. صاحب محیط می‌گوید: این عقیده ابوعلی جبائی و محمد ابن حسن شیبانی و شافعی است. [۲۲]

حتی حدیث «افتراق امت به هفتاد و سه فرقه» که بیشتر علما آن را قبول کرده‌اند و می‌گویند: همه این هفتاد و سه فرقه در جهنم‌اند، مگر يك فرقه و آن را «فرقه نجات یافته» نامیده‌اند، حتی همین حدیث هم- با همه حرف-هایی که در سند و دلالتش وجود دارد- فرقه‌های مختلف را جزء امت، یعنی امت اسلام و «امت محمد(ص)» دانسته است. به دلیل صدر روایت که از قول پیامبر اکرم(ص) آورده است: «ستفترق امتي»، یعنی امت من فرقه فرقه می‌شوند. این حدیث همه را، در متن امت قرار داده و بر ما جایز نیست که با تأویلات و تکلفات خود آنها را از امت بیرون برانیم.

بخاری از انس ابن مالک نقل کرده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: من صلي صلاتنا واستقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا، فذلك المسلم الذي له ذمة الله و ذمة رسوله، فلا تخفروا الله في ذمته: یعنی هرکس مثل ما نماز بخواند و به سوی قبله ما روی آورد و از ذبیحه ما بخورد، مسلمان و در پناه خدا و فرستاده او است. پس شما در قلمرو خدا مراقب او نباشید. [۲۳]

بخاری هم چنین روایت کرده است، از انس ابن مالک سؤال شد: ای ابا حمزه، چه چیز خون و مال بنده را حرام می‌کند؟ جواب داد: هرکس شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و به سوی قبله ما روی آورد و مثل ما نماز بخواند و از ذبیحه ما بخورد، مسلمان است، از همه حقوق و امتیازات مسلمانی برخوردار و همه وظایف و تکالیف مسلمانان بر عهده اوست. [۲۴]

معنای این سخن آن است که باید به مسلمان بودن چنین فردی حکم کنیم و احکام اسلام بر او جاری می‌شود، اگرچه گناهکار باشد یا در برخی از مسائل علمی اشتباه کند چه در اصول و چه در فروع. همان‌گونه که راسخان در علم، این موضوع را ثابت کرده‌اند.

خداوند دعایی را که در آخر سوره بقره به ما آموخته است اجابت کرده و گناه خطا و فراموشی را از ما برداشته است؛

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)

پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بر ما مگیر. [۲۵]

در این موضوع خداوند تفاوتی بین مسائل علمی و مسائل عملی و بین قضایای مربوط به اصول و قضایای مربوط به فروع، نگذاشته است.

عمل صحابه هم سخن ما را تأیید می‌کند. صحابه خوارج را تکفیر نکردند همان‌گونه که از علی(ع) و سعد بن وقاص و دیگران روایت شده است. ابن‌الوزیر گوید: تکفیر نکردن خوارج توسط علی(ع)، از چند طریق بر ما ثابت شده است. هم‌چنین برگرداندن اموال خوارج توسط آن حضرت، از چند طریق بر ما ثابت شده است. از جابر روایت شده که کسی به آن حضرت عرض کرد: آیا شما کسی از اهل قبله را مشرک خطاب می‌کنید؟ حضرت فرمود: پناه بر خدا، سپس گریه کرد.

عرض شد: آیا کسی از آنان را کافر می‌دانید؟ فرمود: نه! [۲۶]

سخنان ائمه بزرگ در انکار توسعه تکفیر

مطلبی را که ما در این جا ذکر کردیم، رهبران بزرگ مذاهب اسلامی هم، آن را گفته‌اند و ما برای تأکید بر مطلب و روشنی و رسوخ بیشتر آن، برخی گفته‌های آنان را که همسو با مطالب ما، از گسترش دادن تکفیر جلوگیری می‌کنند، نقل می‌کنیم.

سخن اشاعره و سایر متکلمان

در کتاب المواقف عضدالدین ایچی و شرح آن از سید شریف جرجانی، که از کتب مهم متأخران از اشاعره به شمار می‌رود، آمده است:

«جمهور متکلمان و فقها، برآنند که تکفیر هیچ‌یک از اهل قبله، روا نباشد». شیخ ابوالحسن اشعری در ابتدای کتاب مقالات الاسلامیین گفته است: «برخی از مسلمانان، برخی دیگر را گمراه می‌دانند و از آن‌ها بی‌زاری می‌جویند، در نتیجه گروه، گروه شدند ولیکن اسلام آن‌ها را گردهم می‌آورد و همه را در بر می‌گیرد».

این مذهب اشعری است، اکثر اصحاب هم، همین رأی را دارند. از شافعی نقل است که می‌گوید: «من شهادت هیچ یک از پیروان مذاهب را رد نمی‌کنم، مگر «خطابیه» را، چرا که آنان به حلیت کذب، معتقدند».

حاکم صاحب المختصر در کتاب المنتقی از ابوحنیفه (رحمه الله) نقل کرده که: وی، هیچ کس از اهل قبله را، تکفیر نمی‌کرده است. ابوبکر رازی هم همین رأی را از «کرخی» و دیگران روایت کرده است.

وی گفته است: «معتزله که قبل از ابوالحسن بودند، به مجادله برخاستند و اصحاب ما- یعنی اشاعره- را در اموری تکفیر کردند. برخی از یاران ما هم، مقابله به مثل کردند و آنان را در امور دیگری تکفیر کردند ...». مجسمه را هم برخی مخالفان آن‌ها- از اشاعره و معتزله- تکفیر نمودند. استاد ابواسحاق اسفراینی گفته است: «هر مخالفی که ما را تکفیر کند، ما هم او را تکفیر می‌کنیم. و الا نه».

صاحب مواقف و شارح آن، رأی جمهور متکلمان و فقها را در عدم تکفیر اهل اسلام تأیید کرده‌اند، هر چند در برخی از مسائل اعتقادی با عقیده حق، مخالفت داشته باشند زیرا مسائل اعتقادی که مورد خلاف بین اهل قبله است، مثل این که آیا خداوند، خالق فعل بندگان است یا نه؟ آیا خداوند دارای چهره است یا نه؟ آیا در آخرت دیده می‌شود یا نه؟ آیا او می‌خواهد که معصیت بشود یا نه؟ و امثال این قضایا، همه موضوعاتی نظری هستند که پیامبر اکرم (ص) در مورد آن‌ها از تازه مسلمانان سؤال نمی‌کرد و بدون توجه به این مسائل و جست‌وجوی آن، حکم به مسلمانان بودن افراد می‌کرد. صحابه و تابعان هم بر همین منوال رفتار می‌کردند.

از این برخوردها معلوم می‌شود، درستی مسلمانی افراد، متوقف بر پاسخ آن‌ها به این مسائل نیست و خطا و اشتباه در درک این مسائل، به حقیقت مسلمانی آسیب نمی‌رساند. اگر صحت اسلام افراد به این امور بستگی داشت و خطای در آن به حقیقت اسلام افراد، آسیب می‌رساند، واجب بود که کیفیت اعتقاد مردم در این امور، مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد؛ ولی ما می‌دانیم نه در زمان پیامبر (ص) و نه در زمان صحابه و تابعان، هیچ سخنی از این مسائل در جریان نبوده است. [۲۷]

امام محمد غزالی بعد از سخن پیرامون معتزله و مشبهه و فرقه‌های بدعت‌گذار که در تأویل متون دینی از روی اجتهاد خطا کرده‌اند، می‌گوید: «آن‌چه که محصلان باید بدان توجه کنند، پرهیز از تکفیر است، تا زمانی که راهی به آن باشد. زیرا مباح دانستن جان و مال نمازگزاران به سوی قبله و گویندگان لا اله الا الله کاری اشتباه است و اشتباه در زنده نگه داشتن هزار کافر، آسان‌تر از خطا در ریختن قطره‌ای از خون مسلمانان است.»

و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: امرت ان اقاتل الناس حتي يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله، فاذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها: دستور دارم تا با مردم بجنگم، تا زمانی که لا اله الا الله و محمد رسول الله بگویند. اما وقتی این جمله را گفتند، جان و مالشان در امان من است مگر از روی حق.

غزالی هم چنین گفته است: «نزد ما ثابت نشده که خطای در تأویل، موجب تکفیر است. این امر محتاج دلیل است. ولی عصمت گویندگان لا اله الا الله قطعاً ثابت شده است و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را زایل کند، مگر علم قطعی، همین قدر کافی است، که توجه داشته باشیم که زیاده‌روی و مبالغه در تکفیر، مؤید به دلیل برهان نیست، زیرا برهان یا باید یک اصل شرعی باشد، یا یک قیاس مبتنی بر اصل شرعی. آن اصل شرعی که موجب کفر

است، تکذیب صریح (خدا و رسول و ...) است. کسی که تکذیب نکند، هیچ امر دیگر هم که به معنای کذب باشد، در مورد او نیست. بنابراین وی با گفتن کلمه شهادت تحت عموم عصمت باقی می ماند.» [۲۸]

نظر فقهای حنفی مذهب

در کتاب جامع الفصولین، از کتاب های حنفیان آمده است: «طحاوی از اصحاب ما نقل کرده است: هیچ فردی از ایمان خارج نمی گردد مگر آن که، آن چه را موجب ورود در اهل ایمان است، منکر شود. هرکس را که یقین حاصل شده مرتد شده، حکم ارتداد بر او جاری می شود و هرکس را که شک در ارتدادش بود، حکم ارتداد بر او جاری نمی شود، زیرا اسلام ثابت شده برای افراد با شک از بین نمی رود و اسلام و مسلمانی غلبه دارد ... سزاوار است هرگاه شکایتی از این دست، نزد عالمی آورده شود، مبادرت به تکفیر اهل اسلام نکند». من می گویم (صاحب جامع الفصولین): «این مطلب را از این جهت مقدم داشتم، تا میزانی باشد برای داوری در مورد سخنانی که در این فصل نقل کرده ام زیرا در برخی از منقولات، حکم تکفیر آمده است، در صورتی که بر مبنای این مقدمه، جای تکفیر نیست» دقت کنید».

در کتاب خلاصه و سایر کتب آمده است:

هرگاه در مسئله، احتمالات مختلف بود، یک احتمال سبب تکفیر و احتمالات دیگر، مانع تکفیر محسوب می شود، مفتی باید جانب احتمالی را بگیرد که، مانع تکفیر است، او باید به مسلمان، حسن ظن داشته باشد.

در بزازیه اضافه شده است: «مگر آن که فرد تصریح کند که مطلبی را اراده کرده که موجب کفر است. در این صورت راهی برای تأویل باقی نمی ماند.» به عنوان مثال: اگر کسی به دین فرد مسلمانی اهانت کند، به یک احتمال، این اهانت به معنای تحقیر و استخفاف دین بوده است. پس موجب کفر است و به احتمال دیگر منظور، اخلاق پست مسلمان و رفتار زشت او بوده است - نه اهانت به اصل دین - هر جا که اختلاف در کفر است، باید سخن را به محملی خوب حمل کرد، ولو با تکیه بر روایتی ضعیف. بنابراین اکثر الفاظ کفرآمیز که گفته می شود، نمی توان بر مبنای آن، حکم تکفیر صادر کرد و من متعهد هستم که هیچ گاه با تکیه بر این اقوال، حکم به تکفیر صادر نکنم ... [۲۹]

ابن عابدین در کتاب رد المختار، از خیر رملی نقل کرده است که او در تعقیب این گفتار صاحب بحر (ولو با تکیه به روایتی ضعیف) گفته است: «هر چند روایت از غیر هم مذهبمان ما باشد. دلیل آن این است که شرط شده است که انکار آن چیزی سبب کفر است که مورد اجماع مسلمانان باشد.» [۳۰]

محقق حنفی، کمال الدین بن الهمام، می گوید:

«در سخنان اهل مذهب، حکم به تکفیر بسیار است، ولیکن این ها هیچ یک سخن فقیهان و مجتهدان نیست. این احکام را غیر فقها گفته اند و به گفته آنان اعتمادی نیست.» [۳۱]

سخنان فقهای مالکی مذهب

در نقل آرا و نظرات مالکي مذهببان، به ذکر این تحقیق از شاطبي بسنده مي‌کنم: او در کتاب الاعتصام، پس از ذکر اهل بدعت و دگراندیشان امثال خوارج و دیگران مي‌گوید: «امت اسلام در تکفیر پیروان این فرقه‌ها که اهل بدعت‌هاي بزرگ هستند، اختلاف دارند، ولي آنچه به نظر صحيح‌تر مي‌آید و با روايات، انطباق بيشتري دارد، عدم قطع به تکفیر آنان است. دليل ما بر این مطلب، عمل سلف صالح دربارهٔ آنان است.»

آيا نمي‌بينی که علي- رضي الله عنه- با خوارج چگونه رفتار کرد؟ آن حضرت با آنان معامله اهل اسلام کرد، بر اساس فرموده خداوند متعال:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

و اگر دو گروه از مؤمنان به جنگ برخیزند پس بین آن‌ها صلح برقرار کنید. [۳۲]

آن حضرت وقتی که حروریان (خوارج) گردهم آمدند و از جماعت مسلمانان جدا شدند، به آنان حمله نکرد و با آنان نجنگید و اگر آنان با خروجشان مرتد شده بودند، علي(ع) هیچ‌گاه رهايشان نمي‌کرد، زیرا پیامبر اکرم(ص) فرموده است: **من بدل دینه فاقتلوه**: هرکس دینش را تغییر داد او را بکشید.

ابوبکر- رضي الله عنه- هم وقتی برای جنگ با اهل رده بیرون رفت، آن‌ها را رها نکرد و این دلیل بر آن است که بین این دو گروه فرق است. معبد جهني و سایر اهل قدر هم، وقتی ظهور کردند، سلف صالح فقط به طرد، تبعید، دشمني و قهر با آنان اقدام کردند، اگر آن‌ها با خروجشان به کفر محض زده بودند، بر آنان حد مرتد جاری مي‌شد. عمر بن عبدالعزیز هم در مقابل با حروریان (خوارج) زمان خودش در موصل دستور داد، دست نگه دارند. همان‌گونه که علي- رضي الله عنه- دستور داده بود، و با آنان رفتار با مرتدان نکرد.

و اما از جهت معني: هرچند که ما مي‌گوئیم: آنان پیرو هواهاي نفساني و متشابهات قرآن، از روی فتنه‌انگیزی و تأویل‌گری هستند، ولیکن آنان هرگز پیرو محض هواها نیستند و به طور کامل از متشابهات قرآن پیروی نمي‌کنند، چرا که اگر چنین بودند، کافر محسوب مي‌شدند زیرا این کار در شریعت اسلام، فقط از کسی سر مي‌زند که از روی عناد، محکومات قرآن را نفي کند، که البته این کار کفر است اما کسی که شریعت اسلام و پیامبر اکرم(ص) را تصدیق مي‌کند، بالاخره رو به سوی وفاق دارد، هم‌چنان که دو هزار نفر از خوارج زمان علي- رضي الله عنه- هم به سوی او بازگشتند، هر چند اکثریت آن‌ها چنین نکردند. [۳۳]

نظر فقهاي شافعي مذهب

گفتار ابوحامد غزالي را که از پیشوایان شافعي مذهب و نیز از دانشمندان اشعري است نقل کردیم. در این جا سخنان دیگری از سایر پیشوایان شافعي مذهب ذکر مي‌کنیم:

گفتار نووي در شرح مسلم

«بدان که بنا بر مذهب اهل حق، هیچ یک از اهل قبله به خاطر گناه، تکفیر نمي‌شوند. اهل اهواء و بدعتگذاران هم (مثل خوارج، معتزله و ...)، تکفیر نمي‌شوند. هرکس یکی از ضروریات دین اسلام را انکار کند، حکم به

ارتداد و کفر او می‌شود مگر این که تازه مسلمان باشد یا در صحراهای دور دست، بزرگ شده باشد یا از کسانیکه باشد که این امور بر او مخفی بوده است. در این صورت، ابتدا عقیده صحیح به او شناسانده می‌شود اگر باز هم بر انکارش ادامه داد، حکم به کفر او می‌شود. همین طور است کسی که قائل به حلیت زنا، خمر، قتل و سایر محرمات امثال آن باشد که حرمت آن‌ها از ضروریات دین اسلام است.»

ابن حجر در تحفه می‌گوید:

«سزاوار است که مفتی، تا حد امکان در تکفیر کردن افراد، احتیاط ورزد زیرا تکفیر کردن، امری خطیر است و کفرگویان- مخصوصاً عوام مردم- اکثراً قصد جدی ندارند. پیشوایان شافعی مذهب ما در گذشته و حال، بر همین نظر بوده‌اند، برخلاف پیشوایان حنفی مذهب که حکم به تکفیر را به موارد بسیاری گسترش دادند، در صورتی که آن موارد قابل تأویل هستند، بلکه معنای غیرکفرآمیز از آن‌ها، متبادر می‌شود.»

وی سپس عبارتی از زرکشی درباره توسعه علل و اسباب تکفیر از نظر حنفیان نقل کرده و می‌گوید: «اکثر مواردی که در کتاب‌های فتوا، درباره موجبات کفر آمده است، به نقل از مشایخ حنفیه است و متأخران و پارسایان آنان با این آرا و نظرات، مخالف و منکر آن هستند و می‌گویند: تقلید از این افراد جایز نیست، زیرا اینان به اجتهاد شناخته نشده‌اند و این نظرات را به هیچ یک از کتاب‌های ابوحنیفه، مستند نمی‌سازند چرا که با عقیده ابوحنیفه منافات دارد، ابوحنیفه می‌گوید اصل اساسی نزد ما، ایمان است که چیزی جز یقین به خلاف، آن را نفی نمی‌کند.»

به این مطلب باید توجه داشت و کسانی که مبادرت به تکفیر مسلمانان می‌کنند، باید از ما و از علمای پارسای حنفیه بر حذر باشند، زیرا خوف آن می‌رود که با تکفیر مسلمانان، خود به کفر دچار شوند.

بعضی از محققان ما (شافعیان) و آن‌ها (حنفیان) کلام بسیار ارزشمندی گفته‌اند: ابوزرع از پژوهشگران متأخر گفته است: «اگر به کسی بگویند، مرا به خاطر خدا رها کن، او پاسخ دهد تو را به خاطر هزار خدا رها کردم، حکم به کفرش نمی‌شود، زیرا منظورش این است که به خاطر هزار سبب الهی یا هزار بار رها کردن الهی، رهایت کردم، هر چند ظاهر لفظ این را نمی‌گویند، ولی باید در حد امکان، از جان انسان‌ها پرهیز کرد بویژه در جایی که گوینده این کلام به سوءعقیده شناخته نشده باشد. لیکن او به خاطر ظاهر زشت گفتارش، تأدیب می‌شود.» [۳۴]

رأی حنبلیان

در این زمینه به نقل سخنان امام ابن تیمیه اکتفا می‌کنیم، کسی که به تندروی و شدت عمل در مقابل اهل بدعت و مخالفان شناخته شده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «تکفیر مسلمانان به خاطر ارتکاب گناه و خطاهای اعتقادی که اهل قبله در آن اختلاف دارند، جایز نیست. حتی خوارج گمراه هم، که پیامبر اکرم (ص) دستور داد تا با آن‌ها بجنگند، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، یکی از خلفای راشدین با آن‌ها جنگید و همه صحابه و تابعان و سایر پیشوایان دینی پس از آنان هم، در جنگ با آن‌ها اتفاق نظر داشتند. با این همه علی ابن ابی طالب (ع) و سعد بن ابی وقاص و دیگر صحابه، آن‌ها را تکفیر نکردند. بلکه در عین جنگ با آن‌ها،

ایشان را مسلمان می‌دانستند و علی شروع به جنگ با آنان نکرد، تا این که آنها خون‌های مسلمانان را ریختند و اموال مردم را غارت کردند. در این وقت به خاطر دفع ظلم و تجاوز با آنان جنگید، نه به خاطر کافر بودن. به این خاطر زنانشان را اسیر نگرفت و اموالشان را به غنیمت بر نداشت.»

در جایی که گمراهی گروهی با نص و اجماع، ثابت شده است و خدا و رسول (ص) دستور جنگ با آنها را داده‌اند، تکفیر نمی‌شوند، پس حال سایر طوائفی که در مواردی- که حتی بزرگ‌تر از آنان هم به خطا رفته‌اند- حق بر آنان مشتبه شده است، معلوم است. هیچ یک از گروه‌های مسلمان، نمی‌توانند دیگری را تکفیر کنند، شاید بدعت این نوع تکفیر کردن‌ها، شدیدتر باشد. حقیقت آن است که اکثر منحرفان، افرادی هستند که به خاطر جهل به حقیقت و نادانی در فهم حقیقت، اختلاف پیدا کرده‌اند. اصل آن است که جان، مال و آبروی مسلمانان بر یکدیگر حرام است و جز با اذن خدا و رسول او (ص)، حلال نخواهد شد.

و اگر مسلمانی از روی برداشت و تأویل نادرست از متون دینی، با مسلمانان دیگر بجنگد یا او را تکفیر کند، کافر نمی‌شود. همچنان که عمر بن الخطاب در مورد حاطب بن ابی‌بلتعه به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «یا رسول‌الله، اجازه بده گردن این منافق را بزنم. پیامبر اکرم (ص) فرمود: او کسی است که در بدر حاضر شده است و تو چه می‌دانی، شاید خداوند به بدریون فرموده باشد: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را بخشیدم.» این حدیث در صحیحین آمده است.

و باز در صحیحین آمده است؛ سید بن حضیر به سعد بن عباده گفت: تو منافقی و از منافقان دفاع می‌کنی! دو گروه با هم دشمنی کردند، سپس پیامبر اکرم (ص)، بین آنها آشتی برقرار کرد.

این‌ها بدریون هستند که برخی از آنها به دیگری تهمت زده و گفته تو منافقی، لیکن پیامبر اکرم (ص) آنها را تکفیر نفرموده، بلکه به همه آنها وعده بهشت داده است. همین گونه‌اند گذشتگان از اهل اسلام که در جمل، صفین و امثال آن، با یکدیگر جنگیده‌اند با این که همه آنها مسلمان و مؤمن بوده‌اند همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

و هرگاه دو دسته از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، بین آنها صلح برقرار نمائید. [۳۵]

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ)

همانا مؤمنان برادرند پس بین برادرانتان صلح برقرار سازید. [۳۶]

خداوند بیان فرموده که آنان با این که با یکدیگر جنگیدند و به هم تجاوز کردند، برادران مؤمن یکدیگر هستند و دستور فرموده که میان آنها به عدالت صلح برقرار شود». [۳۷]

سخنان زبیده و پیشوایان مستقل

در صفحات گذشته قسمت‌هایی مهم از سخنان امام ابن‌الوزیر را نقل کردیم. در این جا نیز برخی گفته‌های امام شوکانی را از السیل الجرار نقل می‌کنیم:

بدان که حکم به خروج مسلمانان از دین اسلام و داخل شدن در زمرة کفار، بر مسلمانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، روا نیست مگر این که دلیل و برهانی داشته باشد، روشن‌تر از آفتاب در میانه روز. چرا که در احادیث صحیح روایت شده و از جماعتی از اصحاب آمده است: «من قال لأخيه یا کافر فقد بآء بها احدهما» هرکس به برادرش بگوید: ای کافر، یکی از آن دو بدان گرفتار شده است.

(یعنی اگر راست باشد، او کافر است و اگر به ناحق گفته باشد، گوینده خود کافر شده است.)

در حدیث صحیح چنین آمده است و در صحیحین و غیر آن با الفاظی دیگر وارد شده است: «من دعا رجلاً بالكفر أو قال عدو الله و لیس كذلك الا حار علیه- ای رجح- و فی لفظ فی الصحیح: فقد کفر احدهما» هرکس مردی را با لقب کفر صدا بزند یا به او بگوید «دشمن خدا» و او چنین نباشد، این نسبت به خودش برمی‌گردد. یا به تعبیر دیگر: قطعاً یکی از آن دو کافر است. این گونه احادیث و نظایر آن بزرگ‌ترین مانع و اندرز دهنده هستند که در تکفیر دیگران، عجله نکنیم. خداوند عزوجل فرموده است:

" وَلَٰكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا "

و لیکن هرکس سینه‌اش به کفر گشاده گردد. [۳۸]

باید در برابر کفر سینه‌ای گشاده، قلبی مطمئن و دلی آرام داشت. آن چه از عقاید شرک به گوش می‌رسد، اعتباری ندارد، بویژه آن که گوینده‌اش نسبت به مخالفت آن با اسلام، جاهل باشد و نیز اعمال کافران‌های که مرتکب آن، قصد خروج از اسلام و پیوستن به کفر را نداشته باشد، هم‌چنین الفاظ کفرآمیزی که از زبان یک مسلمان خارج می‌شود، ولی گوینده‌اش به معنی و مفهوم آن عقیده ندارد، هیچ یک قابل اعتنا نیست. [۳۹]

شوکانی در جای دیگری از این کتاب ضمن تعلیق بر این جمله صاحب ضوء النهار که می‌گوید «و المتأول کالمترد و قیل کالذمی: تأویل‌گر در حکم مرتد است، و برخی گفته‌اند در حکم ذمی است». با این جملات محکم و عبرت‌آموز گفته است: «این جا است که باید اشک‌ها بریزد و بر اسلام و اهل آن نوحه سر داده شود، که تعصب در دین، چه جنایت‌هایی بر سر بیشتر مسلمانان می‌آورد و به آنان، نسبت کفر می‌دهد نه بر پایه سنت و نه به دلیل آیه قرآن، نه مستند به کلام خدا و نه از روی دلیل و برهان، بلکه به خاطر غلیان دیگ تعصب دینی و پیروزی شیطان در تفرقه‌اندازی بین مسلمانان که نسبت به یکدیگر القائاتی بین آنان پراکنده است که چون خاشاک در هوا و سراب در صحرا است. پس خدایا وای بر مسلمانان از این بلایی که از کمرشکن‌ترین بلاها، برای دین است و مصیبتی که برای مسلمانان بی‌مثیل است و تو اگر بهره‌ای از عقل برایت مانده باشد و قدری مراقبت الهی شامل حال شده باشد و نصیبتی از غیرت اسلامی به تو رسیده باشد، می‌دانی و همه کسانی که با فرهنگ دین آشنایند، می‌دانند: از پیامبر اکرم (ص) درباره اسلام سؤال شد، آن حضرت در بیان حقیقت اسلام و توضیح مفهوم آن فرمودند: انه اقامة الصلاة و ايتاء الزكاة و حج البيت و صوم رمضان و شهادة أن لا اله الا الله:

اسلام يعني برپا داشتن نماز و ادای زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان و شهادت به این که خدایي جز خدایي یگانه نیست.

احادیث در این معنا بسیار است. هرکس این ارکان پنج گانه را باور کند و به خوبی آن را برپای دارد، علی رغم همه منکران، مسلمان است، هرکه می خواهد باشد و هرکس هر سخن بیهوده و دانش بی مایه و جاهلانهای مخالف سخن پیامبر (ص) بگوید، آن را به صورتش بزیند و به او بگوید: هدیانت برای خودت، این برهان محمد بن عبدالله = صلوات الله و سلامه علیه = است.

دعواکل قول عند قول محمد فما آمن في دینه کمخاطر

هر سخنی را نزد فرمایش محمد رها کنید که کسی که در دینش مطمئن است مثل کسی نیست که در خطر است.

همان طور که حکم رسول الله (ص) درباره برپای دارندگان این ارکان پنج گانه اسلام گذشت، آن حضرت درباره کسانی که ایمان به خدا، فرشتگان، کتابها و پیامبران الهی و قضا و قدر او، چه خیر باشد و چه شر دارند، حکم به ایمان کرده و این سخن از او به طور متواتر نقل شده است، پس هرکس این گونه باشد حقیقتاً مؤمن است.

و ما در همین نزدیکیها ادله مشتمل بر نهی عظیم از تکفیر مسلمانان و وجوب صیانت از آبرو و احترام آنان را ذکر کردیم که به فحوائی خطاب بر پرهیز از طعنه زدن در دین آنها به هر وسیله ای دلالت می کند، چه رسد به اخراجشان از ملت اسلام و وارد کردن آنها در ملت کفر؟ این جنایتی است که نظیر ندارد و جرأتی است که بدیل ندارد. این خیره سري که برادرش را تکفیر می کند، کجا و این فرمایش پیامبر اکرم (ص) کجا؟ که می فرماید: المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یسلمه: مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ظلم می کند و نه او را تسلیم (دشمنان) می سازد.

و این نیز فرمایش پیامبر اکرم (ص) است که: سباب المسلم فسوق و قتاله کفر: دشنام دادن به مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر است.

و نیز فرمایش دیگر آن حضرت: ان دمانکم و اموالکم و اعراضکم حرام: همانا خونهای شما، اموال شما و آبرویتان حرام است.

این احادیث صحیح است.

چقدر احادیث بسیاری از این دست که همه صحیح هستند و نیز آیات فراوان قرآنی شمرده شوند؟ و هدایت به دست خدای عزوجل است:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)

همانا تو آن که را دوست داری هدایت نمی کنی، بلکه خدا هرکه را دوست داشته باشد هدایت می کند. [۴۰]

این نقل قول‌ها را عمداً طولانی کردیم تا راه را بر آنانی که هیچ ابایی از تکفیرگویندگان لاله‌الاله ندارند، ببینیم، آنان باید از خدا بترسند، هم در حق خود و هم در حق مسلمانان و از فتنه‌انگیزی پرهیزند که مایه ریختن خون‌ها و از بین رفتن سرمایه‌هایی است که با کلمه شهادتین، مصونیت یافته‌اند. نباید به خاطر مخالفت مذهبی یا اختلاف در نقطه نظرات علمی دست به ایجاد فتنه زد **ولاحول ولاقوة الا بالله**.

مقام افتاء و شرایط آن

مقام افتاء، منصبی خطیر و دارای آثاری بزرگ است، مفتی همان‌گونه که امام شاطبی گفته است، قائم مقام پیامبر(ص)، خلیفه و وارث اوست. العلماء ورثة الانبياء: عالمان، وارثان پیامبرانند، مفتی جانشین پیامبر(ص) در تبلیغ احکام و آموزش مردم و انداز آن‌ها است تا از گناهان بر حذر باشند. او همان‌طور که احکام منقول از صاحب شریعت را ابلاغ می‌کند جانشین او در انشای احکامی است که با نظر و اجتهاد خود، آن‌ها را استنباط می‌کند و از این جهت - همان‌گونه که شاطبی گفته - شارع واجب‌الاتباع و عمل به گفته‌هایش لازم است و این معنای واقعی خلافت است. [۴۱]

امام ابو عبدالله ابن قیم مفتی را در فتوایش امضاکننده از طرف خداوند دانسته و در این زمینه کتاب مشهور و ارزشمندش اعلام الموقعین عن رب العالمین را نوشته و در ابتدایش گفته است: وقتی منصب امضا از طرف پادشاهان جایگاهی دارد که، فضلش، غیرقابل انکار و قدرش، فراموش ناشدنی است و از بالاترین مراتب شکوه برخوردار است؛ پس چه رسد به منصب امضا از طرف پروردگار آسمان‌ها و زمین؟

انکار سلف بر مفتیان کم دانش

گذشتگان از اهل دانش، کسانی را که به دور از شایستگی علمی، وارد میدان فتوا می‌شدند، به شدت انکار می‌کردند و این عمل را شکافی در اسلام و منکری عظیم می‌دانستند که جلوگیری از آن واجب است.

در صحیحین حدیثی از عبدالله ابن عمر از رسول گرامی اسلام(ص) آمده است:

ان الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من صدور الرجال، ولكن يقبض العلم بقبض العلماء، فاذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا واطلوا: خداوند علم را با کندن از سینه مردان، از (جامعه) بر نمی‌گیرد. بلکه با گرفتن علما از آن‌ها امساک می‌ورزد، و وقتی که عالمی باقی نماند، مردم سرانی جاهل بر می‌گزینند که وقتی از آنان سؤال شود، فتوای به غیر علم می‌دهند، هم خود گمراه هستند و هم مردم را به گمراهی می‌کشانند.

امام احمد و ابن ماجه از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده‌اند که: من افتی بغير علم كان اثم ذلك على الذي افتاه: هرکس از روی نادانی فتوا دهد گناه عمل (مقلدان) به عهده او است.

مقلد معذور است وقتی از کسی فتوا گرفته که لباس اهل علم به تن داشته و خود را در زمره آنان محشور ساخته و با ظاهر و قیافه‌اش مردم را فریفته. اما متولیان امور مردم که با علم به نادانی و پریشان فکری، کسی را در مقام

افتاء منصوب می‌کنند و در نزد خود به او جایگاهی می‌دهند تا به شیوه‌ی نان به هم قرض دادن، به یکدیگر نفع برسانند، در گناه فتوای بناحق مفتیان و عمل جاهلانه مقلدان، شریک هستند.

و به این علت علما گفته‌اند: هرکس بدون شایستگی علمی فتوا دهد، گنه‌کار و عاصی است و والیان امری که چنین فتوا دهند، ای را مورد تایید و حمایت قرار می‌دهند، نیزگناهکارند.

ابن قیم از ابوالفرج بن جوزی (رحمه الله) نقل کرده است که: «لازم است والیان امر، چنین مفتیانی را منع کنند همان‌گونه که بنی‌امیه چنین کردند». [۴۲] اینان به منزله‌ی کسی هستند که راهنمای کاروان است، ولی خود راه را بلد نیست و مثل کسی است که بدون شناخت علم طب به مداوای مردم می‌پردازد، بلکه حال مفتیان بی‌سواد، بدتر از این‌ها است. وقتی بر ولی امر لازم است که پزشک نمایان را از مداوای بیماران منع کند، پس چه رسد به مفتی نمایانی که کتاب و سنت را نمی‌شناسد و تفقه در دین ندارند!

شیخ الاسلام ابن تیمیه هم، شدیداً منکر چنین کسانی بود. روزی یکی از مفتی نمایان به او گفت: آیا برکار مفتیان هم محتسب قرار داده‌ای؟ جواب داد: برکار نانوایان و آشپزان، محتسب گماشته شده است، چرا برکار مفتیان محتسب نباشد؟

امام ابوحنیفه با این که به احترام انسانیت، قائل به حجر سفیه نبود، ولی حجر مفتی مسخره‌گو و متلاعب با احکام شرع را واجب می‌دانست؛ زیرا او با بازیگری به جماعت مسلمانان، ضرر کلی می‌رساند و حق فردی او در آزادی اندیشه، نمی‌تواند در برابر حق مردم مقاومت کند.

مردی **ربیعہ بن ابی عبدالرحمن** - استاد امام مالک بن انس - را دیدگريه می‌کند، پرسید چرا گريه می‌کنی؟ جواب داد: از کسانی استفتا می‌شود که دانش ندارند و این خطر بزرگی برای اسلام است، برخی از این مفتیان بیش از دزدان سزاوار زندان‌اند! [۴۳]

بسیاری از علمای سلف درباره‌ی مفتیان زمان خود گفته‌اند: برخی از این‌ها در موضوعات چنان فتوا می‌دهند که اگر عمر می‌خواست فتوا دهد، همه‌ی مجاهدان اهل بدر را جمع می‌کرد. (و از آنان نظر می‌خواست)

رأی **ربیعہ** و امثال او کجا و رأی علمای زمان ما کجا؟ چگونه برخی که هیچ دانشی به اصول و فروع ندارند و قرآن و سنت را عمیقاً نیاموخته‌اند، بلکه تنها مروری گذرا بر آن داشته‌اند، امروزه درباره‌ی مسائل پراهمیت دینی، فتوا صادر می‌کنند؟!

چگونه برخی جوانان با کمال سادگی و سهولت در مسائلی بسیار خطیر و با اهمیت فتوا صادر می‌کنند؟! افراد و مجتمعات را تکفیر می‌کنند و پیروان خود را از حضور در جمعه و جماعات، باز می‌دارند.

بسیاری از اینان در علوم شریعت، اهل ذکر نیستند و خود را برای نشستن در مجلس اهل ذکر و فرا گرفتن از آنان به زحمت نینداخته‌اند و به دست علما، فارغ‌التحصیل نشده‌اند، فرهنگ دینی آنان برگرفته از مطالعه‌ای گذرا بر کتاب‌های معاصر است، ولی بین آن‌ها و منابع اصلی دین، هزاران فرسنگ راه و هزاران حجاب است، اگر

بخوانند هم نمی‌فهمند زیرا کلیدهای فهم و درک کتاب‌های اصلی، در دست اینان نیست، هر علمی، زبان و اصطلاحات خاصی دارد که فقط، افراد متخصص و آشنای به آن علم، اهلیت فراگیری و فهم آن را دارند. همچنان که مهندس و پزشک نمی‌تواند به تنهایی و از پیش خود، کتب حقوقی را بخواند؛ حقوقدان هم نمی‌تواند به تنهایی، کتب هندسی را مطالعه کند؛ همین طور هیچ یک از این صاحبان تخصص نمی‌توانند به تنهایی کتاب‌های فقهی را بخوانند و بفهمند؛ مگر آن که استادی داشته باشند که دست آن‌ها را بگیرد.

فرهنگ مفتی

شایسته است مفتی و فقیهی که جای پیامبر(ص) می‌نشیند و از طرف خداوند جلّ شأنه امضا می‌کند، دانش وسیع از اسلام داشته و به ادلّه احکام، علوم عربیت، زندگی، عرف و عادت مردم احاطه کامل حاصل کرده و ملکه فقه و استنباط، در او راسخ باشد. کسی که ارتباط محکم و تخصص عمیق نسبت به دو منبع اساسی احکام، یعنی کتاب و سنت ندارد، جایز نیست در امور دینی برای مردم فتوا صادر کند.

کسی که فهم زبان عربی برای او ملکه نشده و علوم و آداب آن را نچشیده، تا قرآن و حدیث را بفهمد؛ حق فتوا دادن برای مردم را ندارد.

کسی که در مطالعه آرای فقهای اسلام به اندازه کافی تمرین نکرده، تا مدارک احکام را بشناسد و راه‌های استنباط را دریابد و مواضع اجماع و اختلاف را بداند، نباید برای مردم فتوا صادر کند.

کسی که با علم اصول خو نگرفته و قیاس، علل و موارد کاربرد آن و نیز مواضع عدم جواز آن را نشناخته، جایز نیست فتوا بدهد.

وکسی که با آثار و اقوال فقها همزیستی نکرده، موارد اختلاف، تعدد مدارک و تنوع مشرب‌های فکری آنان را در نیافته، باید از ورود در میدان فتوا اجتناب ورزد، چرا که گفته‌اند: هرکس اختلاف فقها و مجتهدان را نداند، بویی از فقه نبرده است.

و بالاخره انسان برج عاج نشینی که در دنیای خاص - مادی یا معنوی - خود غرق است و واقعیت‌های زندگی و مشکلات مردم را درک نکرده است، مجاز به فتوا دادن نیست.

حافظ خطیب بغدادی در کتاب الفقیه و المتفقہ از امام شافعی نقل می‌کند: «فتوا دادن در دین خدا روا نباشد، مگر برکسی که کتاب خدا را بشناسد و بر ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل، مکی و مدنی، مراد حقیقی و شأن نزول آن و نیز حدیث رسول‌الله و ناسخ و منسوخ آن، بصیرت و آشنایی داشته باشد، حدیث را همان‌گونه بشناسد که قرآن را، و نیز از زبان و شعر عرب - تا جایی که در فهم قرآن مورد نیاز است، آگاهی کسب کرده باشد، سکوت و کم حرفی سجیه او باشد و بر اختلاف افکار و آرا دانا باشد، علاوه بر همه قریحه و ملکه اجتهاد و فقاہت را کسب کرده باشد، اگر به چنین موقعیتی نائل شده باشد، می‌تواند بنشیند و در حلال و حرام الاهی، فتوا صادر کند، ولی اگر چنین نیست، بهتر است در میدان علم و دانش حرکت کند، ولی فتوا صادر

نمایند» [۴۴]

و باید دانست که نیروی حافظه و محفوظات انسان، به تنهایی برای فقاقت کافی نیست، مجتهد و فقیه باید بر تشخیص احادیث مقبول از مردود، صحیح از معلول، استنباط و ترجیح، توفیق و جمع بین نصوص و بین آنها و مقاصد شرعیه و قواعد کلیه، توانا باشد. از امام عبدالله بن مبارک پرسیدند یک عالم چه زمان می‌تواند فتوا صادر کند؟ پاسخ داد زمانی که دانش کافی به اثر (سنت و حدیث) و بصیرت لازم در رأی (عقل و قیاس و ...) داشته باشد.

با این همه، اثر بدون رأی و رأی بدون اثر، کارساز نیست، مفتی باید فرهنگی جامع داشته باشد که او را با هستی و حیات پیوند دهد، مسیر تاریخ را بشناسد و سنت‌های الهی در اجتماع انسانی را بداند تا در دنیایی به سر نبرد که از زندگی و اوضاع و احوال آن دور و بیگانه باشد.

گفتاری دیگر از خطیب بغدادی

وی در الفقیه و المتفقہ گوید: «بدان که همه دانش‌ها ابزار فقه هستند. صاحبان همه علوم نیازمند چیزهایی هستند که فقیه هم به آنها محتاج است. فقیه باید از هر دانشی از دانش‌های بشری- دنیایی و آخرتی- بهره‌ای برده باشد، جد و هزل، ضد و خلاف، نفع و ضرر، همه اموری که بین مردم جریان دارد و آداب و رسوم بین آنها را بشناسد، از شرایط مفتی آن است که در همه آنچه گفته شد، نظر نماید، لازمه این کار ملاقات با مردم، نشست و برخاست با اصحاب اندیشه‌ها و افکار مختلف، بحث و مذاکره با آنان، گردآوری کتب و مطالعه دائم و بررسی و نقد آنها است.»

منظور خطیب این نیست که مفتی یا فقیه در کتابخانه‌اش کتاب بسیار از این‌جا و آن‌جا گرد آورد، بدون این‌که بخواند و محتوایش را بفهمد- **کمثل الحمار یحمل اسفارا**- مثل چارپایی که کتاب‌هایی چند، بارش کنند.

نقل است از برخی حکمیان که به او گفتند: فلانی کتاب‌هایی بسیار دارد. گفت: آیا به همان اندازه فهمیده است؟ گفتند نه! گفت پس چه می‌کند، چارپایی بر او کتابی چند!!

و نیز مردی به مردی کاتب که از نوشته‌هایش سر در نمی‌آورد گفت: نوشتن، تو را چه سود جز رنج بسیار، بی‌خوابی و سیاه کردن کاغذ؟ [۴۵]

بدترین خطر برای مفتی آن است که در میان کتاب‌هایش زندگی کند و از واقعیت‌های زندگی مردم بیگانه باشد.

فلذا خطیب (رحمه الله) بسیار به صواب رفته که از مفتی خواسته جدی و شوخی زندگی و نفع و ضرر آن را بشناسد.

و از گفته‌های امام احمد است که: «سزاوار نیست کسی منصب افتاء را اشغال نماید مگر این‌که دارای پنج ویژگی باشد:

اول: نیت پاک، اگر چنین نباشد خودش و کلامش از نورانیت تهی است.

دوم: حلم، وقار و آرامش (اشاره به ویژگی‌های اخلاقی فقیه).

سوم: توانایی علمی.
چهارم: کفایت در زندگی تا محتاج مردم نباشد.
پنجم: شناخت مردم». [۴۶]

منظور از شناخت مردم، شناخت واقعیت‌هایی است که مردم با آن زندگی می‌کنند. مفتی بصیر باید به واقعیت‌ها، آگاه و از آن غافل نباشد تا بتواند فتاوی‌اش را با زندگی مردم پیوند دهد. او آرا و فتاوی‌اش را در خلأ صادر نمی‌کند. مراعات واقعیت‌ها، فقیه را ملزم می‌کند، مسائل معینی را رعایت کند، چارچوب‌هایی را بپذیرد و بر اعتبارات خاصی آگاه باشد.

امام ابن قیم می‌گوید: فقیه کسی است که بین واجبات دینی و واقعیت‌های اجتماعی، ترکیب برقرار سازد. سزاوار نیست او در محیطی به سر برد که «باید باشد» بدون آن‌که به واقعیت‌های کنونی اجتماع توجه داشته باشد، یا پیوسته، گذشته را ببیند و از حال، غافل بماند، هر زمانی، حکمی خاص خود دارد و مردم به زمان خود شبیه‌ترند، تا به پدران خود.

جنبه دیگری وجود دارد که به تدین، تقوی و باطن فقیه، مربوط است. علم به تنهایی اگر پشتوانه‌ای از ایمان نداشته باشد، کافی نیست؛ ایمانی که صاحبش را از هواپرستی در صدور فتوا باز می‌دارد. مفروض آن است که مفتی باید در صدور فتوا، فقط تقرب به خداوند و کسب رضایت او را در نظر داشته باشد، نه خشنودی عوام‌الناس یا پادشاهان و سلاطین. او باید تا جایی که در توان اوست، در جست‌وجوی حق باشد، در پاسخ‌گویی به استفتائات، عجله نکرده و سرعت نوزد تا به او بگویند «دانشمند و علامه»، بلکه باید در مسائل مشکل و بغرنج با سایر دانشمندان مشورت کند و در جایی که دیگری را از خود اعلم می‌داند، پاسخ‌گویی به استفتا را به او محول سازد، در جایی که چیزی را نمی‌داند، از گفتن «نمی‌دانم» استنکاف نوزد. مقتضای امانت‌داری، علم و احساس مسئولیت در برابر دین، همین است. از امام مالک، چهل مسأله سؤال شده در جواب سی و شش مسأله از آن‌ها گفت: «نمی‌دانم».

اینان پیشوایان و الگوهای ما هستند، خداوند رحمت کند کسی را که حد خود را بشناسد.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

دوحه، ۱۴ جمادی الاول ۱۴۲۶ هجری، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۵ میلادی

نیازمند عفو پروردگار، یوسف قرضاوی

- [۱] متفق علیه است، بخاری در کتاب الایمان، ص ۲۵ [۲۶] ابویعلی و طبرانی در کبیر این حدیث را نقل کرده‌اند، رجال حدیث صحیح است. ابن حجر هم در مطالب العالیه، مجلد ۳ صفحه ۲۹۶ آن را صحیح دانسته است.
- [۲] احمد و مسلم و ترمذی از عبادہ نقل کرده‌اند.
- [۳] بخاری و مسلم از عبادہ نقل کرده‌اند.
- [۲۷] به مواقف و شرح آن ج ۸، ص ۲۳۹ و ۲۴۰

- [۴] بزاز از ابن عمر نقل کرده است.
- [۵] بزاز از ابن سعید نقل کرده است.
- [۶] مسلم از پدر ابو مالک اشجعی نقل کرده است.
- [۷] احمد و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده‌اند.
- [۸] احمد و مسلم از جابر نقل کرده‌اند.
- [۹] احمد و مسلم از عثمان نقل کرده‌اند.
- [۱۰] بقره/ ۱۷۸.
- [۱۱] حجرات/ ۹.
- [۱۲] حجرات/ ۱۰.
- [۱۳] حدیثی متفق علیه است که بخاری در شماره ۶۱۶۹ و مسلم در کتاب الایمان شماره ۶۵ از جریر بن عبدالله و ابن عمر نقل کرده‌اند.
- [۱۴] نساء/ ۱۳۶.
- [۱۵] بقره/ ۲۸۶.
- [۱۶] احزاب/ ۵.
- [۱۷] بقره/ ۲۸۶.
- [۱۸] آل عمران/ ۱۳۵.
- [۱۹] نساء/ ۹۳.
- [۲۰] مائده/ ۹۵.
- [۲۱] اسراء/ ۱۵.
- [۲۲] نگاه کنید به ایثار الحق علی الخلق، صفحه ۳۹۲ تا ۳۹۴.
- [۲۳] بخاری، کتاب الصلاة، شماره ۳۹۱.
- [۲۴] بخاری، کتاب الصلاة، شماره ۳۹۳.
- [۲۵] بقره/ ۲۸۶.
- مراجعه شود.
- [۲۸] الاقتصاد في الاعتقاد. ص ۲۲۳ و ۲۲۴، چاپ دارالکتب بیروت.
- [۲۹] البحرالرائق، ج ۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
- [۳۰] حاشیه رد المختار، ج ۳، ص ۳۹۹ طبع استانبول.
- [۳۱] همان، ج ۳، ص ۴۲۸.
- [۳۲] حجرات، ۹.
- [۳۳] الاعتصام، شاطبی، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۵. چاپ المنار.
- [۳۴] تحفة المحتاج، ج ۴، ص ۸۴.
- [۳۵] حجرات/ ۹.
- [۳۶] حجرات/ ۱۰.
- [۳۷] به مجموعه رسائل ابن تیمیه، ج ۳، ص ۲۸۱ به بعد مراجعه شود.
- [۳۸] نحل/ ۱۰۶.
- [۳۹] السیل الجرار، ج ۴، ص ۸۰.
- [۴۰] قصص/ ۵۶- پایان نقل قول از السیل الجرار، ج ۴، ص ۵۸۴ و ۵۸۵.
- [۴۱] الموافقات/ ج ۴، ص ۲۴۴ تا ۲۶۴.
- [۴۲] معلوم می شود که بنی امیه والیان عالم! با تقوی! و دلسوز دین مردم بودند؟! - مترجم.
- [۴۳] اعلام الموقعین/ ج ۴، ص ۲۰۷.
- [۴۴] الفقیه و المتفق، چاپ قصیم ریاض، ج ۲، ص ۱۵۷.
- [۴۵] الفقیه و المتفق، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.
- [۴۶] این مطلب را ابن بطه در کتاب الخلع آورده و ابن قیم در الاعلام، ج ۴، ص ۱۹۹ آن را نقل نموده است.

فتوى فضيلة الشيخ عبد الله بن بية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه

حفظه الله ورعاه

صاحب السمو الملكي الأمير المستنير غازي بن محمد

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وبعد، فقد اطلعت على أسئلة سموكم الكريمة الثلاثة التي يتعلّق الأول منها بإطلاق حقيقة الإسلام على متبعي المذاهب الإسلامية السبعة ويتعلّق ثانيها بحدود التكفير وهل يجوز تكفير أي واحد من هذه المذاهب أو من يتبع عقيدة الأشعرية أو يكفر من يسلكون الطريقة الصوفية .. أو المذهب السلفي الحقيقي ؟

أما السؤال الثالث: فيتعلّق بالمفتي الحقيقي وموهلاته التي تجعله جديراً بهداية الناس إلى الشريعة فهماً واتباعاً.

ويطيب لي أولاً أن أشكر لجنابكم الكريم تفتكم بالعبء الفقير وأسأل الله تعالى المولى الكريم أن يجعلنا أهلاً لحسن ظنكم وظن الصالحين.

وأقول - وبه سبحانه وتعالى أستعين - إن فتنة التكفير فتنة أنزلت بالأمّة خسائر فادحة لأنها فتنة عمياء غامضة في أسبابها كارثية في نتائجها.

لذلك فإنه لا سبيل إلى إطفاء هذه الفتنة إلا بترسيخ ثقافة التسامح وقبول الاختلاف وبناء جسور الاتفاق والائتلاف وإن ذلك لا يتم إلا من خلال توسيع مدارك الشباب وفسح آفاق المعارف ليدركوا أن عبادة الإسلام واسعة وأن الائتلاف بهذه العبادة متاح لكل من يؤمن بالله ورسوله ﷺ.

ولهذا فإن صفة الإسلام المطلقة ثابتة لمختلف طوائف المسلمين فكما قال الإمام السبكي: ما دام الإنسان يعتقد شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ﷺ فتكفيره صعب.

لأن الآية الكريمة تنهى عن نفي صفة الإيمان عن ألقى إلينا السلام مجرد السلام قال تعالى: **(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْنَا مُؤْمِنًا تَبْغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)** [النساء: ٩٤].

وفي الأحاديث الصحيحة النهي الشديد والوعيد لمن يرمي غيره بالكفر، فقد روي البخاري وأحمد: من رمي مؤمناً بفكر فهو كقتله^(١).

إذا قال الرجل لأخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما^(٢).

والأحاديث بمثل هذا المعنى كثيرة، وما ذلك إلا لما يستلزمه الكفر من النتائج الخطيرة التي من جملتها إباحة الدم، والمال، وفسخ عصمة الزوجية، وامتناع التوارث، وعدم الصلاة عليه، ومنع دفنه في مقابر المسلمين، وغيرها من البلايا والرزايا نعوذ بالله تعالى منها.

هذا وقد اختلف العلماء في مسائل التكفير وتبادلت الطوائف تهمته بحق أو بغير حق، إلا أنه بسبب ما ورد فيه من الوعيد حذر أشد التحذير من التكفير جماعة من العلماء حتى قال الإمام السبكي: ما دام الإنسان يعتقد شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ﷺ فتكفيره صعب^(٣).

وقال الأستاذ أبو إسحاق الإسفرائيني: لا أكفر إلا من كفرني^(٤).

وقد بالغ الإمام أبو حامد الغزالي حتى نفى الكفر عن كل الطوائف فقال: هؤلاء أمرهم في محل الاجتهاد، والذي ينبغي الاحتراز عن التكفير ما وجد إليه سبيلاً، فإن استباحة السدماء والأموال من المصلين إلى القبلة المصرحين بالتوحيد خطأ، والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك دم مسلم.

وقد وقع التكفير لطوائف من المسلمين يكفر بعضها بعضاً، فالأشعري يكفر المعتزلي زاعماً أنه كذب الرسول في رؤية الله تعالى وفي إثبات العلم والقدرة والصفات وفي القول بخلق القرآن، والمعتزلي يكفر الأشعري زاعماً أنه كذب الرسول في التوحيد، فإن إثبات الصفات يستلزم تعدد القدماء.

قال: والسبب في هذه الورطة الجهل بموقع التكذيب والتصديق، ووجهه أن كل من نزل قولاً من أقوال الشرع على شيء من الدرجات العقلية التي لا تحقق نقصاً فهو من التعبد، وإنما الكذب أن ينفي جميع هذه المعائر ويزعم أن ما قاله لا معني له إنما هو كذب محض، وذلك هو الكفر المحض، ولهذا لا يكفر المبتدع المتأول ما دام ملازماً لقانون التأويل؛ لقيام البرهان عنده على استحالة الظواهر^(٥).

(١) هو جزء من حديث أوله: ((من حلف بملة غير الإسلام كاذباً فهو كما قال))، فتح الباري ٣٢/٨.

(٢) متفق عليه، البخاري، فتح الباري ٣٢/٨، مسلم ٧٩/١.

(٣) الرركشي، المنثور ٢/ ٨٧ - ٨٨.

وقال شيخ الإسلام ابن تيمية في الفتاوى: وأجمع الصحابة وسائر أئمة المسلمين على أن ليس كل من قال قولاً أخطأ فيه أنه يكفر بذلك وإن كان قوله مخالفاً للسنة، فتكفير كل مخطئ خلاف الإجماع، لكن للناس نزاع في مسائل التكفير قد بسطت في غير هذا الموضع - والمقصود هنا- أن ليس لكل من الطوائف المنتسبين إلى شيخ من الشيوخ أو لإمام من الأئمة أن يكفروا من عداهم، بل في الصحيح عن النبي ﷺ أنه قال: ((إذا قال الرجل لأخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما))^(٤).

وقد ورد في حديث جابر أنه عليه الصلاة والسلام في حجة الوداع استنصت الناس ثم قال: لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض.

وفي رواية عن ابن عمر قوله عليه الصلاة والسلام: ويحكم أو قال: ويلكم لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض.

وقد اختلف العلماء في تفسير هذا الحديث وقد فسره الخطابي بأنه نهي منه عليه الصلاة والسلام لهذه الأمة أن يكفر بعضها بعضاً فيستحلوا قتال بعضهم بعضاً.

وقال الشوكاني: فلا بد من شرح الصدر بالكفر وطمأنينة القلب به وسكون النفس إليه، فلا اعتبار بما يقع من طوارق عقائد الشر، لا سيما مع الجهل بمخالفتها لطريقة الإسلام، ولا اعتبار بصدور فعل كفري لم يرد به فاعله الخروج عن الإسلام إلى ملة الكفر، ولا اعتبار بلفظ تلفظ به المسلم يدل على الكفر وهو لا يعتقد معناه.^(٥)

وقال أبو حامد الغزالي: فإن استباحة الدماء والأموال من المصلين إلى القبلة المصححين بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله خطأ. والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم. وقد قال صلى الله عليه وسلم: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله، فإذا قالوا فقد عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها.

وهذه الفرق منقسمون إلى مسرفين وغلاة، وإلى مقتصدين بالإضافة إليهم، ثم المجتهد يرى تكفيرهم وقد يكون ظنه في بعض المسائل وعلى بعض الفرق أظهر. وتفصيل آحاد تلك المسائل يطول ثم يثير الفتن والأحقاد، فإن أكثر الخائضين في هذا إنما يحركهم التعصب واتباع تكفير المكذب للرسول، وهؤلاء ليسوا مكذبين أصلاً ولم يثبت لنا أن الخطأ في التأويل موجب للتكفير، فلا بد من دليل عليه، وثبت أن العصمة مستفادة من قول لا إله إلا الله قطعاً، فلا يدفع ذلك إلا بقاطع. وهذا القدر كاف في التنبيه على أن إسراف من بالغ في التكفير ليس

(٤) مجموع الفتاوى: ٧ / ٦٨٥.

(٥) السبل الجرار للشوكاني: ٤ / ٥٧٨.

عن برهان فإن البرهان إما أصل أو قياس على أصل ، والأصل هو التكنيب الصريح ومن ليس بمكذب فليس في معنى الكذب أصلاً فيبقى تحت عموم العصمة بكلمة الشهادة.^٦ لما تقدم فإنني أعتبر الجماعات المشار إليها في السؤالين من المسلمين الذي تحرم دماؤهم وأن ما يقع أحياناً في كتب بعض المراجع لهذه الجماعات من أقوال أو آراء تخالف ما عليه جماهير الأمة تبقى هذه الأقوال خاصة بصاحبها. لأن الردة قضية شخصية وللنقول التي نقلناها ولتجنب فتنة ستحرق الأخضر واليابس وتصيب القائم والجالس أعاذنا الله من الفتن فإننا لا نرى تكفير أية طائفة بعمومها وإطلاقها.

وبالنسبة للإجابة على السؤال الثالث المتعلق بمن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام إلى آخر السؤال...

فقول *ابن الفتوى*: اسم مصدر من أفتاه في الأمر إذا أبانه له ، وهي الإجابة على ما يشك فيه حسب عبارة الراغب، كما في التاج، يقال: استفتى الفقيه فأفتاه ، والاسم: الفتيا والفتوى ويجمع على فتاوى، وقد يفتح تخفيفاً، كما نص عليه مرتضى. واستعمل البخاري رحمه الله تعالى كلمة "الفتيا" (بابُ الفَتْيَا وَهُوَ وَقِفٌ عَلَى الدَّائِبَةِ أَوْ غَيْرِهَا)

قال الحافظ: قوله (باب الفتيا) هو بضم الفاء وإن قلت الفتوى فتحتها والمصادر الآتية بوزن فتيا قليلة مثل تفتيا ورجعى.^٧

واصلها يائية وقلبت في المفتوحة إلى الواو مع جواز الضم في الواوية، كما يفيد صنيع الفيروزابادي وصرح به ابن سيده قائلاً: إن الفتح لأهل المدينة وغيرهم يضم الفاء.

قلت: ومنها "فتيا" في عدة مصادر قال الشاعر - وهو اللعين المنقري - :

فَمَا بَقِيَ عَلَيَّ تَرَكَتْمَانِي وَلَكِنْ خَفْتُمَا صَرَدَ النَّبَالِ

وكذلك قال البخاري: (بابُ مَنْ أَجَابَ الفَتْيَا بِإِشَارَةِ اليَدِ والرَّأْسِ)^٨

و الفتيا اصطلاحاً: تبيين الحكم الشرعي عن دليل لمن سأل عنه.^٩

قال القرافي: إنها إخبار عن الله تعالى فالفتي كالمترجم ، قال الزقاق في المنهج بعد تعريف الحكم:

وَرَسْمُهَا: إِخْبَارُ مَنْ قَدْ عُرِفَا
بأنه أهل بحكم شرعاً والحكم وهي في سواها اجتماعاً.^{١٠}

^٦ - الغزالي الاقتصاد في الاعتقاد ص ١٥٧

^٧ - ابن حجر فتح الباري ٢١٧/١

^٨ - نفس المرجع ٢١٨/١

^٩ - الموسوعة الفقهية الكويتية ٣٢ / وشرح المنهجي ٤٥٦/٣

^{١٠} - المنجور شرح المنهج ص ٦١٤

قال في التكميل:

إِخْبَارُ الْفَتَاوَى كَمَنْ يَتَرَجَّمُ وَالْحُكْمُ إِزَامٌ كَنَائِبِ اعْلَمُوا

وعن ابن القيم: المفتي بمنزلة الوزير الموقع عن الملك.

فالمفتي الأول في الشرع هو النبي ﷺ مبلغاً عن الله تعالى: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾ ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ .

وبعدده ﷺ تعاقب على الفتوى أصحابه الكرام وفي مقدمتهم الخلفاء الراشدون وحفظت الفتوى عن مائة وثلاثين ونيف من الصحابة، كما ذكر الإمام ابن القيم في إعلام الموقعين.¹¹ وأصله لأبي محمد بن حزم.

وكما كان سبعة من الصحابة من المكثرين من الرواية، فإن سبعة منهم كانوا من المكثرين في الفتيا وهم عمر وعلي وابن مسعود وزيد بن ثابت وعائشة أم المؤمنين وابن عمر وابن عباس رضي الله عنهم.

وقد أشرعت فتاوى الصحابة أبواباً عظيمة للتابعين ومن تبعهم بإحسان بيّنت المنهج السديد والطريق الملحق لكيفية تطبيق النصوص على الوقائع المتجددة فسلك سبيلهم أئمة أعلام ساروا على دربهم واتبأوا في سربهم.

ومرّ الزمان واتسعت الحادثات وتكاثرت الفتاوى وتتنوعت الردود وتعددت المذاهب فمن مقتفٍ لخطا الرعيل الأول شبراً بشير وذراعاً بذراع، وقد سُميت هذه المدرسة بمدرسة أهل الحديث أو أهل الأثر.

ومنهم من توسّع في الفهم والتأويل وافتزع أبكار المسائل وولد النوازل فأعمل رأيه وركب مطية الاستنباط ووسّع جيبه وجرّ ذبوله وهذه المدرسة تُسمى بمدرسة الرأي.

مع أن كل واحدة من المدرستين أخذت بنصيب من أساليب ومفاهيم المدرسة الأخرى حتى نشأت أصول تجمع بين الأثر والرأي ووضعت ضوابط الاستنباط، فكانت رسالة الشافعي في أصول الفقه في أواخر القرن الثاني نتائج الجدال الدائر بين مدرسة الأثر ومدرسة الرأي وخطوة عظيمة نحو تأصيل التعامل مع النصوص وإقامة ميزان للاستدلال.

إذا كان المفتي في عهد الصحابة لا تدعو الحاجة إلى تعريفه، وكذلك من تحق له الفتوى لشهرة من يفتى في ذلك الزمان وتحليه بالأوصاف الجميلة والخصال الحميدة من علم وورع وسابقة صحبة مما يجعلهم في غنى عن وضع الضوابط.

فقد احتاج الأمر في العصور اللاحقة إلى تعريف للمفتي.

¹¹ - ابن القيم إعلام الموقعين ١٠/١

قال إمام الحرمين : المفتى مناط الأحكام وهو ملاذ الخلائق في تفاصيل الحرام والحلال.

والصحابية رضي الله عنهم كانوا يفتون فيتبعون ويقضون فينفذون، وكذلك من لدن عصرهم إلى زماننا هذا. ثم مقاصد الكتاب يحصرها فصول.

فصل: في صفات المفتي والأوصاف التي يشترط استجماعه لها، وقد عَدَّ الأستاذ فيه أربعين خصلة ونحن نذكر ذلك في عبارات وجيزة فنقول:

يشترط أن يكون المفتي بالغاً، فإنَّ الصبي وإن بلغ رتبة الاجتهاد وتيسر عليه درك الأحكام فلا ثقة بنظره وطلبه، فالبالغ هو الذي يعتمد قوله.

وينبغي أن يكون المفتي عالماً باللغة، فإنَّ الشريعة عربية، وإنما يفهم أصولها من الكتاب والسنة من يفهمه يعرف اللغة ثم لا يشترط أن يكون غواصاً في بحور اللغة متعمقاً فيها؛ لأن ما يتعلق بمآخذ الشريعة من اللغة محصور مضبوط.

وقد قيل: لا غريب في القرآن من اللغة ولا غريب في اللغة إلا القرآن يشتمل عليه؛ لأن إعجاز في نظمه، وكما لا يشترط معرفة الغرائب لا نكتفي بأن يعول في معرفة ما يحتاج إليه على الكتاب؛ لأن اللغة استعارات وتجوزات قد يوافق ذلك مأخذ الشريعة، وقد يختص به العرب بمذاق ينفردون به في فهم النظم والسياق ومراجعة كتب اللغة تدل على ترجمة الألفاظ فأما ما يدل على النظم والسياق فلا.

ويشترط أن يكون المفتي عالماً بالنحو، والإعراب، فقد يختلف باختلافه معاني الألفاظ ومقاصدها.

ويشترط أن يكون عالماً بالقرآن. فإنه أصل الأحكام، ومنبع تفاصيل الإسلام، ولا ينبغي أن يقنع فيه بما يفهمه من لغته.

فإنَّ معظم التفاسير يعتمد النقل. وليس له أن يعتمد في نقله على الكتب، والتصانيف. فينبغي أن يحصل لنفسه علماً بحقيقته.

ومعرفة الناسخ والمنسوخ لا بد منه.

وعلم الأصول أصل الباب. حتى لا يقدم مؤخرأ، ولا يؤخر مقدماً، ويستبين مراتب الأدلة والحجج.

وعلم التواريخ مما تمس الحاجة إليه، في معرفة الناسخ والمنسوخ.

وعلم الحديث، والميز بين الصحيح والسقيم، والمقبول والمطعون.

وعلم الفقه وهو معرفة الأحكام الثابتة، المستقرة الممهدة.

ثم يشترط وراء ذلك كله، فقه النفس فهو رأس مال المجتهد. ولا يتأتى كسبه. فإنَّ جُبِلَ

على ذلك فهو المراد، وإلا فلا يتأتى تحصيله بحفظ الكتب.

وعبروا عن جملة ذلك بأن المفتي من يستقل بمعرفة أحكام الشريعة نصاً، واستنباطاً، فقولهم نصاً يشير إلى معرفة اللغة، والتفسير، والحديث، وقولهم استنباطاً يشير إلى معرفة الأصول، والأقيسة، وطرقها وفقه النفس.

والمختار عندنا أن المفتي، من يسهل عليه درك أحكام الشريعة. وهذا لا بد فيه من معرفة اللغة، والتفسير.

وأما الحديث فيكتفي فيه بالتقليد، وتيسر الوصول إلى دركه بمراجعة الكتب المرتبة، المهذبة، ومعرفة الأصول لأئمتها، وفقه النفس هو الدستور. والفقهاء لا بد منه فهو المستند.

ولكن لا يشترط أن تكون جميع الأحكام على ذهنه في حالة واحدة، ولكن إذا تمكن من دركه فهو كاف.

ويشترط أن يكون المفتي عدلاً؛ لأن الفاسق وإن أدرك فلا يصلح قوله للاعتماد كقول الصبي^{١٢}.

قال في الدر المختار: المفتي عند الأصوليين هو المجتهد أما من يحفظ أقوال المجتهد فليس بمفتي وفتواه ليست بفتوى، بل هو ناقل^{١٣}.

وأصل المفتي في اصطلاح علماء الأصول - كما في تحرير الكمال - هو المجتهد المطلق وهو الفقيه.

قال الصيرافي: هو موضوع لمن قام للناس بأمر دينهم وعلم عموم القرآن وخصوصه وناسخه ومنسوخه، وكذلك في السنن والاستنباط ولم يوضع لمن علم مسألة وأدرك حقيقتها. وقال -أي السمعاني- هو من استكمل فيه ثلاثة شرائط: الاجتهاد والعدالة والكف عن الترخيص والتساهل.

ولكن بعض العلماء في العصور المتأخرة عزفوا عن اشتراط الاجتهاد في الفتوى. فقال السبكي فيمن لم يبلغ رتبة الاجتهاد المطلق مراتب إحداها: أن يصل إلى درجة الاجتهاد المقيد فيستقل بتقدير مذهب إمام معين ونصوصه أصولاً يستنبط منها نحو ما يفعل بنصوص الشارع وهذه صفة أصحاب الوجوه والذي أظنه قيام الإجماع على جواز فتيا هؤلاء وأنت ترى علماء المذهب ممن وصل إلى هذه الرتبة هل منعهم أحد من الفتوى أو منعوا هم أنفسهم منها ؟

الثانية: من لم يبلغ رتبة أصحاب الوجوه لكنه فقيه النفس حافظ للمذهب قائم بتقديره غير أنه لم يرتض في التخريج والاستنباط كارتياض أولئك، وقد كانوا يفتون ويخرجون، وما زال

١٢- إمام الحرمين البرهان ١٣٣٠ / ٢

٢- ابن عابدين رد المحتار ٣٠٦ / ٤

العلماء يتدرجون حتى قال المازري في كتاب الأفضية: الذي يفتي في هذا الزمان أقل مراتبه في نقل المذهب أن يكون قد استبحر في الإطلاع على روايات المذهب وتأويل الشيوخ لها وتوجيههم لما وقع فيها من اختلاف ظواهر واختلاف مذاهب وتشبيهم مسائل بمسائل قد يسبق إلى النفس تباعدها وتفريقهم بين مسائل ومسائل قد يقع في النفس تقاربها وتشابهها إلى غير ذلك مما بسطه المتأخرون في كتبهم وأشار إليه المتقدمون من أصحاب مالك في كثير من رواياتهم فهذا لعدم النظر يقتصر على نقله عن المذهب.

ولكنهم نزلوا درجات أخرى لعموم الجهل فاكتفوا بمعرفة تقييد مطلقات روايات المذهب بأن تكون المسألة موجودة في التوضيح أو في ابن عبد السلام، كما يقول الحطاب. ذلك حال تطور نظرتهم إلى المفتي من مجتهد مطلق إلى مجتهد مذهب أو فتوى إلى فقيه النفس حافظ متبحر في الإطلاع على الروايات عارف بتخصيص عمومها وتقييد مطلقها إلى من يكتفي بحفظ ذلك من كتاب يوثق به.

وهكذا نجد أن الفتاوى تغيرت مرجعيتها من حيث صفة القائم عليها في كونه مجتهداً مطلقاً في الصدر الأول إلى مقلد تتفاوت رتبته بحسب الزمان، وكذلك من حيث الدليل المعتمد الذي كان كتاباً وسنة أو قياساً إلى أن أصبح الدليل أقوال الإمام المقلد وقواعده أو التخريج على أقواله ورواياته.

وفي الختام ليسمح لي سموكم إذا كانت الأجوبة غير كافية ولا وافية بما قد يجول بخلدكم فإنما هي أقباس تنير الدروب وأقباس تنفس الكروب ومقدمات لحوار. والله يحفظكم ويرعاكم ويهديكم إلى سبل الرشاد.

مجلدكم

عبدالله بن بيته

نائب رئيس الإتحاد العالمي لعلماء المسلمين

ترجمه فتوای شیخ عبدالله بن بیّه، نایب رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة و السلام علي سيدنا محمد و آله و صحبه و بعد

از سؤالهاي سه گانه شما پيرامون مسائل زیر اطلاع یافتم:

- ۱- اطلاق حقیقت اسلام بر پیروان مذاهب هفت گانه اسلامی.
 - ۲- آیا تکفیر پیروان این مذاهب و نیز عقیده اشعری، سالکان طریقت صوفیه و مذهب سلفی حقیقی جایز است؟
 - ۳- معنای حقیقی مفتی و شرایطی که او را شایسته هدایت مردم در فهم شریعت و پیروی از آن می کند.
- در ابتدا از اعتمادی که به این بنده فقیر ابراز داشته اید، تشکر می کنم و از خداوند کریم مسئلت می کنم ما را شایسته حسن ظن شما و صالحان قرار دهد و با استعانت از خداوند سبحان به عرض می رسانم:
- فتنة تکفیر، خسارتهاي جبران ناپذیری به امت اسلام وارد ساخته، زیرا این فتنة از مقدماتی کور منشأ می گیرد و به نتایجی فاجعه آفرین، منتهی می شود.

بدین خاطر راهی برای خاموش ساختن این فتنة جز تعمیق فرهنگ تسامح و قبول اختلاف و بنای پل های اتفاق و ائتلاف وجود ندارد و برای دستیابی به این هدف، باید فهم جوانان را ارتقا ببخشیم و افق های شناخت را به رویشان بازکنیم تا دریابند که پوشش اسلام، بسیار گسترده است و هرکس به خدا و پیامبرش (ص) ایمان بیاورد، این پوشش شامل حالش می شود.

عنوان اسلام و مسلمانی بر پیروان همه مذاهب اسلامی اطلاق می گردد و همان طور که امام سبکی گفته است: تا زمانی که انسان عقیده به لا اله الا الله و محمد رسول الله دارد، تکفیر او مشکل است.

آیه شریفه ما را از نفي صفت ایمان از کسی که به ما سلام می کند- تنها سلام- باز می دارد:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند مگوئید «تو مؤمن نیستی» [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجوئید. [۱]

در احادیث صحیح هم از نسبت دادن کفر به دیگران نهی شدید شده و وعید به عذاب، وارد شده است. بخاری و احمد روایت کرده اند: من رمی مؤمنا بکفر فهو کفله: هرکسی به مؤمنی نسبت کفر دهد مثل آن است که او را کشته است. [۲]

و نیز: اذا قال الرجل لآخيه: يا كافر، فقد باء بها احدهما: هرگاه مردی به برادرش بگوید: یا کافر، یکی از آن دو، به آن گرفتار می‌شود. [۳]

احادیث به این معنی بسیار است و این بخاطر نتایج خطرناکی است که کفر به دنبال دارد، از آن جمله است: مباح شدن خون و مال، فسخ عقد همسری، عدم توارث، عدم جواز نماز خواندن بر جنازه کافر، ممانعت از دفن او در گورستان مسلمانان و سایر پیامدهای مصیبت بار دیگر که از شر آن به خداوند متعال پناه می‌بریم.

علما در مسائل مربوط به تکفیر، اختلاف نظر دارند ولیکن طوایف مسلمان به حق یا به ناحق، به یکدیگر تهمت کفر می‌زنند. با این همه به خاطر وعده‌های عذاب‌ی که در این زمینه وارد شده، بسیاری از علما، شدیداً مسلمانان را از آن برحذر داشته‌اند به گونه‌ای که امام سبکی گفته است: مادامی که انسان اعتقاد به لاله‌الاله و محمد رسول‌الله دارد نسبت دادن کفر به او، مشکل است.

استاد ابواسحاق اسفراینی گفته است: «من کسی را تکفیر نمی‌کنم جز آن که مرا تکفیر کند». امام ابوحامد غزالی تا آن جا پیش رفته که نسبت کفر را از همه طوایف مسلمان، نفی کرده است و گفته: «قضاوت نسبت به کار اینان اجتهادی است، ولی سزاوار است حتی الامکان، از تکفیر مسلمانان دوری جست؛ زیرا مباح دانستن خون و مال مسلمانانی که به سوی قبله نماز می‌خوانند و به عقیده توحید، تصریح می‌کنند، خطا و اشتباه است و اشتباه در زنده نگه داشتن هزار کافر از خطای ریختن خون یک مسلمان، آسان‌تر است».

نسبت کفر دادن مسلمانان به یکدیگر، بسیار واقع شده است. برخی از اشاعره معتزلیان را به خاطر این که می‌پندارند آنان پیامبر(ص) را تکذیب کرده، رؤیت خدا را قبول ندارند، یا علم، قدرت و سایر صفات ثبوتیه را از خداوند نفی می‌کنند، یا عقیده به خلق قرآن دارند، تکفیر می‌کنند. معتزلیان هم، اشاعره را برای این که می‌پندارند آنها با عدم اعتقاد به توحید صفاتی، پیامبر(ص) را تکذیب کرده‌اند، تکفیر می‌کنند. (توضیح آن که معتزله معتقدند، اعتقاد به صفات الهی مستقل از ذات او، مستلزم تعدد قدما است.)

غزالی می‌گوید: علت فرو رفتن در ورطه تکفیر آن است که آنان معنای تکذیب و تصدیق را نمی‌فهمند. زیرا هرکس سخنی از سخنان شارع را به مرتبه‌ای از مراتب عقلی که موجب نقص پروردگار نشود حمل کند، در حقیقت تعبد به آن سخن شارع کرده است، نه تکذیب او. تکذیب آن است که انسان همه معیارهای دینی را کنار بگذارد و بپندارد که همه آن چه در شرع آمده، بی‌معنا است. این معنای کذب و کفر محض است. لذا بدعتگذاری که به خاطر تأویل نصوص دینی و برداشت خطا از آن سر از بدعت درمی‌آورد، تا زمانی که به قواعد تأویل پایبندی دارد، کافر نیست؛ زیرا براساس دلیل و برهان به این جا رسیده که پایبندی به ظاهر یک نص خاص، عقلاً محال است. [۴]

شیخ الاسلام ابن تیمیه در الفتاوی می‌گوید: اصحاب و سایر پیشوایان مسلمان، اجماع دارند که این طور نیست که هرکس عقیده‌ای نادرست داشت، کافر است، هر چند عقیده‌اش مخالف سنت رسول‌الله(ص) باشد، پس تکفیر کردن هر خطاکننده‌ای، خلاف اجماع است. لیکن نزاع مردم درباره تکفیر بر سر این مسئله نیست. پس هیچ یک از دسته‌های مسلمان که به شیخی از شیوخ یا پیشوایی از پیشوایان منسوب هستند، نمی‌توانند غیر خود را

تکفیرکنند، بلکه در روایت صحیح از پیامبر اکرم(ص) آمده است: اذا قال الرجل لاخيه يا كافر فقد باء بها احدهما: هرگاه مردی به برادرش بگوید «ای کافر»؛ پس حتماً یکی از آن دو به آن مبتلا شده است.

و در روایت جابر آمده است که رسول خدا(ص) در حجة الوداع مردم را امر به سکوت فرمود و اظهار داشت: لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض: بعد از من از زمرة کافران نشوید تا جایی که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند.

و در روایتی دیگر از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود: ويحكم او قال: ويلكم لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض: وای بر شما پس از من از جمله کافران نباشید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند.

در تفسیر این حدیث دانشمندان اختلاف نظر دارند. خطابی در تفسیر آن می‌گوید: «پیامبر اکرم(ص) امت را از تکفیر یکدیگر که منجر به حلال شمردن جنگ با هم است، نهی کرده است».

شوکانی گوید: «باید در برابر کفر شرح صدر، اطمینان قلب و آرامش نفس داشت و به عقاید شری که گاهی اظهار می‌شود، اعتنا نکرد بویژه آن که گوینده به مخالف بودن آن با اسلام آگاهی نداشته باشد. هر فعل کفرآمیزی، که فاعل آن قصد خروج از اسلام و پیوستن به ملت کفر را نداشته باشد، اعتباری ندارد و نیز هر سخنی دلالت بر کفر داشته باشد، ولی گوینده‌اش آن معنا را اراده نکرده باشد، قابل اعتنا نیست».

ابوحامد غزالی گوید: «مباح دانستن خون و مال نمازگزاران به سوی قبله که آشکارا شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله می‌دهند، اشتباه است و اشتباه در رها کردن هزار کافر و زنده نگه داشتن آنان ساده‌تر از اشتباه در ریختن قطره‌ای از خون یک مسلمان است. که پیامبر اکرم(ص) فرموده است: امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله، فاذا قالوا فقد عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها: دستور دارم با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله و محمد رسول الله، ولی وقتی این جمله را گفتند جان و مالشان نزد من مصون از تعرض است مگر بر اساس قوانین حق».

این فرقه‌ها به غالیان و میانه‌روان تقسیم می‌شوند که مجتهد رأی به تکفیر آنان می‌دهد و گاهی سوءظن مجتهد در برخی از مسائل و نسبت به برخی از فرقه‌ها بیشتر است. بحث مفصل از یکایک این مسائل به طول خواهد انجامید و بیشتر به فتنه‌ها و کینه‌ها دامن خواهد زد. بیشتر کسانی که وارد این میدان می‌شوند، در اثر تعصب در تکفیر تکذیب کنندگان پیامبر اکرم(ص) است. در صورتی که این فرقه‌ها به هیچ وجه تکذیب کننده پیامبر اکرم(ص) نیستند و برای ما ثابت نشده که خطایی در تأویل، موجب تکفیر باشد. این رأی نیازمند دلیل است در حالی که استفاده مصونیت از گفتن لا اله الا الله قطعاً است و جز دلیل قطعی هیچ چیز نافی آن نیست و همین کافی است که بدانیم زیاده‌روی در تکفیر بر اساس دلیل و برهان نیست. زیرا برهان یا اصل است، یا قیاس بر اصل. اصل، تکذیب صریح است و کسی که مکذب نیست، به هیچ وجه به منزلة مکذب هم نیست، بنابراین تحت عموم عصمت به کلمة شهادت باقی می‌ماند. [5]

براساس آنچه گذشت من گروه‌هایی را که در سؤال اول و دوم مطرح شده‌اند، مسلمان می‌دانم که ریختن خونشان، حرام است و آنچه در برخی از کتاب‌های مرجع این گروه‌ها آمده و متضمن آرای مخالف با عقیده توده‌های امت اسلامی است، مخصوص نویسندگان همان کتاب‌ها است، زیرا ارتداد به دلیل سخنانی که نقل کردیم، امری شخصی است و باید از پیامدهای آن که خشک و تر را می‌سوزاند و همه را دربر می‌گیرد، بر حذر بود. خداوند ما را از فتنه‌ها نجات دهد. ما هیچ طایفه‌ای را به طور عموم و مطلق تکفیر نمی‌کنیم.

اما پیرامون پرسش سوم، درباره شرایط مفتی حقیقی در اسلام می‌گوئیم: فتوی اسم مصدر است و افتاه فی الامر یعنی آن را آشکار ساخت و معنای اصطلاحی آن به طوری که راغب گفته است: پاسخ به سؤالی است که مورد شک واقع شده باشد.

و در التاج آمده است: استفتی الفقیه فافتاه و الاسم الفتیا و الفتوی و یجمع علی فتا و قد یفتح تخفیفاً کما نص علیه مرتضی: از فقیه استفتا شد پس او فتوا داد. اسم مصدر آن فتیا و فتوی است، جمع آن فتا و گاهی فتاوی خوانده می‌شود.

بخاری- رحمة الله تعالی علیه- کلمه فتیا را بکار برده و گفته است: «باب الفتیا و هو واقف علی الدابة و غیرها» حافظ گفته است: «باب الفتیا- به ضم فاء- و فتوی- به فتح فاء- و مصدرهای به وزن فتیا کم است مثل تفتیا و رُجعی».^[۶]

اصل آن با یاء است (فتیا) و در فتوی، یاء به واو تبدیل شده و جایز است آن را فتوی بخوانند، همچنان که از فیروزآبادی استفاده می‌شود.

ابن سیده تصریح کرده: اهل مدینه فتوی (به فتح فاء) و دیگران فتوی (به ضم فاء) می‌خوانند.

و از این جمله است بقیا. که در برخی از منابع آمده است. لعین منقري شاعر گوید:

فما بقیا علی ترکتمانی ولکن خفتما صد النبال

بخاری آورده است: باب من اجاب الفتیا باشارة الیدو الرأس [۷].

فتیا در اصطلاح به معنای بیان حکم شرعی از روی دلیل، برای کسی است که درباره آن سؤال می‌کند. [۸]

قرافی گفته است: فتوا، خبر دادن از حکم خداوند متعال است. مفتی مانند مترجم است.

زقاق در منهج بعد از تعریف حکم گفته است:

فتوا، یعنی خبر دادن مفتی از آن چه شناخته است.

و در تکمیل مطلب گفته است:

اخبار الفتوي کمن يترجم و الحکم الزام کتائب اعلموا

خبر دادن از فتوا مثل کسی است که ترجمه می‌کند. و بدانید که حکم الزامی است مثل آن چه نایب بگوید. [۹]

و از ابن قیم نقل است که: مفتی به منزله وزیری است که از طرف پادشاه امضا می‌کند. بنابراین مفتی اول در شرع مقدس اسلام، پیامبر اکرم (ص) است که دستورات خداوند را ابلاغ می‌فرماید:

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ)

و درباره زنان رأی تو را می‌پرسند. بگو: «خدا درباره آنان به شما فتوا می‌دهد» [۱۰].

(يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ)

از تو [درباره کلاله] فتوا می‌طلبند، بگو خدا درباره کلاله فتوا می‌دهد. [۱۱]

پس از پیامبر اکرم (ص) نوبت به اصحاب بزرگوار آن حضرت می‌رسد و در مقدم آنان خلفای راشدین هستند و بر اساس شمارشی که ابن قیم در اعلام الموقعین ذکر کرده و اصل این شمارش از محمد بن حزم است، تاریخ فتوای یکصد و سی و اندی از اصحاب را ثبت کرده است.

همچنان که هفت نفر از اصحاب، کثیرالروایه بودند، هفت نفر هم از کسانی بودند که دارای فتوای بسیار بودند که عبارت‌اند از عمر، علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، عایشه، عبدالله بن عمر و عباس - رضی الله تعالی عنهم. [۱۲]

فتوای صحابه درها را به روی تابعان و تابعان تابعان گشود و شیوه‌های استوار و راه‌های گشاده را برای تطبیق نصوص شریعت بر حوادث نوظهور به آنان نشان داد و پیشوایان بزرگ مذاهب هم در مسیر آنان و به همان شیوه، حرکت اجتهاد را استمرار بخشیدند.

با گذشت زمان و افزونی حوادث، فتاوا و نیز رد بر فتاوا افزونی یافت و مذاهب گوناگون به وجود آمد. برخی گام به گام و نقطه به نقطه درست، پا جای پای پیشگامان علم و فتوا گذاشتند و به مکتب اهل حدیث یا اهل اثر شهرت یافتند. گروهی دیگر باب فهم و تأویل را گسترش دادند، به نوآوری پرداخته، رأی و نظر را در استنباط احکام دخالت دادند و سوار بر مرکب استنباط در میدان اجتهاد جولان دادند، و به پیروان مکتب اهل رأی شناخته شدند.

با این همه هر یک از دو مکتب از شیوه‌ها و مفاهیم مکتب دیگر، توشه برداشته و بی‌بهره نبوده‌اند، تا جایی که شیوه‌هایی به وجود آمد که با ترکیب رأی و اثر به وضع ضوابط و قواعد استنباط، پرداختند. رساله شافعی در اصول فقه، در اواخر قرن دوم هجری، نتیجه کشمکش بین مکتب رأی و اثر و گامی بلند در راه ارائه شیوه‌ای قانونمند در برخورد با نصوص شرعی و معیاری برای استدلال بود.

اگرچه در زمان صحابه به خاطر شهرت مفتیان و آراستگی آنان به کمالات اخلاقی و خصال حمیده، از علم، پارسایی و سابقه هم‌نشینی با پیامبر(ص)، نیازی به تعریف مفتی و افتاء و وضع ضوابط خاص، برای قانونمند کردن آن نبود، در زمان‌های بعد، این امر نیاز به تعریف و قانونمندی پیدا کرد.

امام الحرمین گوید: «مفتی، عهده‌دار احکام الاهی و پناه‌گاه مردم در تفاسیل حلال و حرام است».

اصحاب پیامبر(ص) - رضی الله عنهم - فتوا می‌دادند و مردم از فتوای آنان تبعیت می‌کردند، قضاوت می‌کردند و حکمشان نافذ بود و این امر تا زمان ما ادامه دارد.

امام الحرمین کتاب خود را به چند فصل تقسیم می‌کند:

یک فصل در صفاتی که شرط است، مفتی جامع آن صفات باشد که وی چهل خصلت را شمارش کرده و ما در عباراتی کوتاه آن را ذکر می‌کنیم:

- مفتی باید بالغ باشد، کودک اگرچه به مرتبه اجتهاد رسیده باشد و درک احکام برایش میسرگردد، به رأی و نظرش اطمینان نیست، تنها فرد بالغ از این حیث مورد اعتماد است.

مفتی باید به زبان عربی عالم باشد، زیرا شریعت به زبان عربی است و تنها کسی اصول شریعت، یعنی کتاب و سنت را می‌فهمد که زبان عرب را بفهمد، البته نیاز نیست که غواص دریای زبان عربی بوده، در ژرفای آن فرو رفته باشد، زیرا آن مقدار دانش زبان که مربوط به منابع شریعت است، محدود و مضبوط است.

- مفتی باید به دانش نحو و اعراب کلمات عالم باشد، زیرا گاهی با اختلاف اعراب کلمات، معانی و مقاصد آیات و روایات تغییر می‌کند.

- مفتی باید دانایی به تفسیر قرآن باشد. زیرا قرآن مجید پایه احکام شرع و منبع درک معارف و آموزش‌های اسلام است و سزاوار نیست مفتی به فهم معنای تحت‌اللفظی آیات، قانع شود یا در فهم تفسیر آیات، تنها به روایاتی که در کتاب‌های تفسیر آمده، اعتماد نماید. او باید شخصاً عالم به حقیقت معانی قرآن و ناسخ و منسوخ آیات باشد.

- علم اصول، مبنای اجتهاد است تا مفتی، مقدم را مؤخر و مؤخر را مقدم، نسازد و ترتیب ادله اجتهادی برایش روشن باشد.

- علم تاریخ از جمله علمی است که مفتی در شناخت ناسخ و منسوخ قرآن، به آن نیازمند است.

- علم حدیث، شناخت صحیح از ناصحیح و مقبول از غیرمقبول آن و نیز علم فقه و شناخت احکام ثابت و ضروری اسلام، از شرایط اجتهاد است.

افزون بر همه این‌ها، سرمایه اصلی مجتهد، دوری از هواهای نفسانی است و این امری اکتسابی نیست و با تحصیل علم و حفظ کتاب‌ها به دست نمی‌آید، بلکه فضیلتی است که باید با ضمیر مجتهد سرشته گردد.

از همه این امور این‌گونه تعبیر کرده‌اند که: مفتی باید در استنباط احکام شریعت، نصاً و استنباطاً استقلال رأی داشته باشد. منظور از «نصاً» این است که در علم لغت، تفسیر و حدیث تبحر داشته باشد و منظور از «استنباطاً» این است که علم اصول، قیاس و طرق آن را بداند و نیز از هواهای نفسانی به دور باشد.

نظر ما این است که مفتی، کسی است که درک شریعت بر او آسان باشد و لازمه این امر، شناخت علم لغت و تفسیر است؛ اما در علم حدیث، می‌تواند به تقلید از دیگران اکتفا کند و با مراجعه به کتاب‌هایی که در این زمینه تدوین و ویراسته شده به شناخت احادیث دست یابد و علم اصول را از پیشوایان آن فرا گیرد؛ ولی دوری از هواهای نفسانی، دستور اصلی زندگیش باشد. شناخت علم فقه، پشتوانه اصلی افتاء است، ولیکن لازم نیست که همه احکام شرع، یک مرتبه در ذهنش حاضر باشد، همین که توانایی فهم آن را دارد، کافی است.

عدالت یکی از شرایط مفتی است زیرا فرد فاسق اگرچه به مرتبه اجتهاد دست یابد، نمی‌توان به قولش اعتماد کرد. او مثل کودک است» [۱۳]

ابن عابدین در درالمختار می‌گوید: «اصولیان کسی را مفتی می‌دانند که به مرتبه اجتهاد رسیده باشد، اما کسی که آرای مجتهدان را حفظ کرده باشد، مفتی نیست، فتاوی‌اش، فتوا نیست بلکه او ناقل فتوای دیگران است» [۱۴]

در اصطلاح علمای علم اصول، همچنان که در تحریر الکمال آمده است: به مجتهد مطلق یا فقیه، مفتی می‌گویند.

صیرافی گوید: «کلمه «مفتی»، در مورد کسی وضع شده است که در میان مردم به اصلاح امور دینی برخیزد، علم عموم و خصوص و ناسخ و منسوخ قرآن را بداند، بر سنت و استنباط آگاهی داشته باشد. اما کسی که چند مسئله فقهی بداند، حتی حقیقت آن را درک کند، اصطلاح مفتی، شامل حال او نمی‌شود».

سمعانی گوید: «مفتی کسی است که سه شرط را به حدکمال رسانده باشد: اجتهاد، عدالت و خودداری از اباحیگری و آسان‌گیری».

ولیکن برخی از دانشمندان در دوره متأخر، از شرط اجتهاد در مفتی، کوتاه آمده‌اند. سبکی گوید: «کسانی که به درجه اجتهاد مطلق دست نیافته‌اند بر چندگروه‌اند؛ اول: کسانی که به درجه اجتهاد مقید رسیده‌اند و می‌توانند با ارزیابی مذهب و آرای یکی از ائمه مذاهب، اصول مذهب او را کشف کرده و همان‌گونه که در نصوص شرعی اجتهاد می‌شود، او در اصول مذهب، دست به اجتهاد و استنباط بزنند.

این عمل بسیاری از بزرگان است و من فکر می‌کنم که اجماع علما، این نوع از اجتهاد را پذیرفته است. بسیاری از علمای مذاهب به این درجه از علم رسیده‌اند و کسی آن‌ها را از صدور فتوی، منع نکرده است؛ خود آنان نیز از فتوا دادن امتناع نورزیده‌اند. دوم: کسانی که به این مرتبه نرسیده‌اند ولی خودشناس، حافظ مذهب و توانایی بر فهم آن‌اند و در تخریب و استنباط، به مقام گروه اول نرسیده‌اند از اینان نیز فتوا صادر می‌شده است. بالاخره علما از مراتب علمی مختلف برخوردارند».

مازری در کتاب الأفضیه گفته است:

«کسانی که در این زمان فتوا می‌دهند، کم‌ترین مرتبه آنان این است که در نقل مذهب و اطلاع از روایات و تأویل شیوخ آن و نیز توجیه اختلافات ظاهری بین آن‌ها و استنباط وجه تشابه مسائلی که به نظر دور از یکدیگر می‌رسند و تفاوت قائل شدن بین مسائلی که در بدو امر شبیه و نزدیک به یکدیگراند، متبحر باشند».

این مطلبی است که متأخران درباره آن بسط کلام داده‌اند و متقدمان از اصحاب مالک هم در بسیاری از روایات خویش به آن اشاره کرده‌اند. اینان به خاطر آن که صاحب نظر نبوده‌اند، تنها به نقل مذهب اکتفا کرده‌اند، بلکه به خاطر جهل و کم اطلاعی، باز هم تنزل کرده و همان‌طور که خطاب می‌گوید، به شناخت قیود مطلقات مذهب بسنده کرده‌اند و این که، فلان مسئله در کتاب توضیح یا در کتاب ابن عبدالسلام موجود است.

این سیر تحول نگاه به شرایط مفتی از مجتهد مطلق تا مجتهد در مذهب یا فتوی، تا فرد متدینی که حافظ و متبحر در شناخت روایات و آگاه از تخصیص عموماً یا تقیید مطلقات آن است و همین‌طور تا می‌رسد به کسی که تنها حافظ مسائل از روی کتاب‌های مورد اعتماد است.

و بر همین روال می‌یابیم که مرجعیت فتوا در طول زمان تغییر یافته و از مجتهد مطلق در صدر اول، به مقلدانی که به مقتضای زمان، رتبه آن‌ها متفاوت است، کاهش یافته است و از نظر منبع و مصدر حکم، از کتاب و سنت یا قیاس به آرای امام مذهب و قواعد آن و سپس تخریج اقوال و روایاتش تنزل یافته است.

در پایان اگر پاسخ‌ها کافی و وافی نیست، پوزش می‌طلبم، این‌ها تنها پاره آتشی است که راه‌های باریک را روشن می‌سازد و مقدمه‌ای برای گفت‌وگو است. خداوند شما را حفظ و به راه راست هدایت فرماید.

با احترام عبدالله بن یبه

نایب رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان

-
- [۱] نساء/ ۹۴. [۸] الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۲/ و شرح المنتهی، ج ۳، ص ۴۵۶. [۲] فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲. [۳] متفق علیه، الباری، ج ۸، ص ۳۲ و مسلم، ج ۱، ص ۷۹. [۴] زرکشی، المتثور، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸. [۵] غزالی، الاقتصاد في الاعتقاد، ص ۱۵۷. [۶] ابن حجر- فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱۷. [۷] همان/ ج ۱، ص ۲۱۸. [۹] المنجور شرح المنهج، ص ۶۱۴. [۱۰] نساء/ ۱۲۷. [۱۱] نساء/ ۱۷۶. [۱۲] اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۰. [۱۳] امام الحرمین، البرهان، ج ۲، ص ۱۳۳۰. [۱۴] ابن عابدین، الدرالمختار، ج ۴، ص ۳۰۶.

فتوى فضيلة الشيخ مفتي تقي عثمانى

JUSTICE MUHAMMAD TAQI USMANI
Ex-Member Shariat Appellate Bench
Supreme Court of Pakistan
Permanent Member, Islamic Fiqh Academy (OIC) Jeddah
Vice President Darul-Uloom Karachi

Darul Uloom Karachi
Korangi 'K Area, Karachi-75180
Pakistan
Ph: 92-21-5043192, Fx: 5040234
E.Mail: mohdtaqi@cyber.net.pk

بسم الله الرحمن الرحيم

إلى سمو الأمير الملكي السيد غازى بن محمد،

مستشار جلالة الملك عاهل المملكة الأردنية الهاشمية، حفظه الله تعالى ورعاه

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وبعد إهداء أطيب التحيات وأسمى آيات التقدير لجهود تبذلونها في سبيل جمع كلمة المسلمين وتوحيد صفوفهم ولم شتاتهم، فقد تسلمت رسالتكم الكريمة المشتملة على ثلاثة أسئلة طلبتم مني الإجابة عنها. وتلبية لرغبتكم الكريمة، فإلى سموكم الإجابات المطلوبة:

السؤال الأول

قبل أن أجب على هذا السؤال بشيء من التفصيل، لابد أن أشير إلى ظاهرة مؤسفة نشاهدها في أوساط وطننا الإسلامى. وهى أن كثيرا من الناس اليوم وقعوا في هذه المسألة في التطرف المؤدى إما إلى الإفراط أو إلى التفريط. وذلك أن بعضهم يسارعون في تكفير من لا يقول بقولهم أو لا يسلك مسلكهم في المسائل الفرعية التى ليست من

أصول الدين القويم، وإنما هي محل اجتهاد وقع فيها الخلاف العلمي منذ أول نشأة الإسلام، كأن الإسلام عرصة ضيقة كلما خرج عنها الإنسان قدر أثملة خرج عن الإسلام. وفي جانب آخر، هناك رجال يقبلون دعوى كل من يدعى الإسلام، ولا يجوزون تكفيره بحال من الأحوال، وإن أنكر أصول الدين التي يتميز بها الإسلام عن غيره من الأديان، كأن الإسلام ليست له حقيقة ثابتة، وإنما هو ثوب متخلخل يمكن أن تدخل فيه جميع النظريات الباطلة الهدامة مادام الإنسان يدعى أنه مسلم. وكلتا الوجهتين باطلتان أثارنا الفتن والشقاق فيما بين المسلمين. والحق أن الإسلام أو الإيمان حقيقة ثابتة منضبطة لا بد من ثبوتها للحكم على أي أحد بالإسلام. وإن هذه الحقيقة الثابتة تتسع لكثير من الخلافات الفرعية التي سوغها الإسلام نفسه، فلا يجوز تكفير أحد بمجرد هذه الخلافات الفرعية. وكذلك لا تنتفي هذه الحقيقة ببعض أخطاء فرعية يرتكبها الإنسان في عمله أو في عقيدته مادام أنه يؤمن بالأصول التي هي مدار الإسلام والكفر. فإن أردنا توحيد صفوف المسلمين، فلا بد من إبعاد كلال النوعين من التطرف. وكما يجب علينا أن نتبرأ من الذين يكفرون المسلمين بالخلافات الفرعية، يجب علينا كذلك أن نتبرأ من الذين يريدون أن يدخلوا في الإسلام كل نظرية باطلة تعارض أصول الدين المعترية لدى الأمة الإسلامية عبر القرون.

وعلى هذا، فيجب علينا أن نعرف تلك الحقيقة الثابتة التي يعبر عنها بالإسلام، حتى نستطيع أن نتمسك بالوسطية التي تبعدنا عن كلال النوعين من التطرف. وتعريف الإسلام في ضوء القرآن والسنة الذي اتفقت عليه الأمة الإسلامية هو: "تصديق ما علم بحجى الرسول صلى الله عليه وسلم به بالضرورة." (شرح العقائد للتفتازان ص 119 وروح المعاني 1:110)

فكل من دخل في هذا التعريف، فإنه مسلم لا يجوز تكفيره. وعلى هذا الأساس، فالمذاهب التي تدعى الإسلام على ثلاثة أنواع:

النوع الأول: الذين يدعون الإسلام، ولكنهم ينكرون شيئاً مما علم كونه من الدين ضرورة. فيعتقدون مثلاً أن النبوة مستمرة بعد النبي صلى الله عليه وسلم، ويؤمنون بنبوة أحد الدجالين المدعين للنبوة بعد النبي الكريم خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم، مثل القاديانيين، أو يعتقدون أن القرآن الكريم الذي هو بأيدينا اليوم محرّف، والعباد بالله، وليس قرآناً حقيقياً، كما تفوه به بعض المتطرفين والغلاة من الشيعة، أو يعتقدون الألوهية أو بعض صفاتها المخصوصة في أحد من البشر، كما نسب إلى العلويين وغيرهم، فهؤلاء ليسوا مسلمين و يجب تكفيرهم.

النوع الثاني: المذاهب التي تؤمن بجميع ما علم كونه من الدين بالضرورة، ولكنها تختلف فيما بينها بفروع فقهية، أو في بعض تفاصيل العقيدة التي للاجتهاد فيها مجال. وبالرغم من هذه الخلافات الفرعية فيما بينها، فإن كل واحد منها على حق حسب اجتهاده، وليس أحد منها باطلاً، فضلاً أن يكون خارج الإسلام. وتدخل في هذا النوع جميع المذاهب الفقهية التي عرف فيها الخلاف فيما بين الصحابة والتابعين، مثل المذهب الحنفي، والشافعي، والمالكي، والحنبلي، وكل ما روى بطريق صحيح عن غير هؤلاء من المجتهدين، سواء عرفوا بكونهم أهل الحديث أو أهل الرأي أو أهل الظاهر. مثل الشعبي، والحسن البصري، وسعيد بن المسيب، وسعيد بن جبير، ومحمد الباقر، وجعفر الصادق، والأوزاعي، والليث بن سعد، وداود الظاهري، وكذلك يدخل في هذا النوع الأشعريون والماتريديون رحمهم الله تعالى جميعاً. وشرط الدخول في هذا النوع أن لا يكفروا ولا يفسقوا المذاهب الأخرى، وأن لا يقعوا في أحد من الأئمة بالطعن و سوء الأدب.

والحق أن المناقشات التي جرت فيما بين هذه المذاهب هي مناقشات علمية اجتهادية تؤدي إلى تطوير الفكر وتفسيح المجال لالتماس الحلول في مشاكل الحياة، ومن هنا قيل: إن هذه الخلافات العلمية رحمة للأمة. والموقف الصحيح لكل مذهب من هذه المذاهب أنه يعتبر مذهبه صواباً يحتمل الخطأ ويزعم أن مذهب غيره خطأ يحتمل

الصواب. وبهذا صرح أهل هذه المذاهب في كتبهم. فمثلاً: يقول العلامة الحصكفي في مقدمة الدر المختار 1:48:

"إذا سئلنا عن مذهبنا ومذهب مخالفنا قلنا وجوباً: مذهبنا صواب يحتمل الخطأ، ومذهب مخالفنا خطأ يحتمل الصواب."

وإن هذا الموقف مبني على قول الرسول الكريم صلى الله عليه وسلم:
"إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب فله أجران، وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر."

(صحيح البخاري، كتاب الاعتصام، حديث رقم 735)

النوع الثالث من المذاهب يدخل فيه المذاهب التي ليس في معتقداتها ما يؤدي إلى الكفر لأنها لا تنكر شيئاً مما علم كونه من الدين بالضرورة، ولكنها تتخالف فيما بينها في أمور لا تقتصر على الفروع الاجتهادية، وإنما ترجع إلى قضايا عقديّة مهمة، فكل واحد من أهل هذه المذاهب يعتقد أنه على حق، ومخالفه على خطأ، ولكن خطأه لا تصل إلى درجة الكفر. وهذا مثل الاختلاف بين أهل السنة والشيعة العاديين الذين لا يعتقدون بتحريف القرآن الكريم، ولا ينكرون شيئاً آخر مما علم من الدين بالضرورة. وكذلك الخلاف بين أهل السنة والزيدية، وبينهم وبين الإباضية يدخل في هذا النوع ما لم ينكروا شيئاً مما علم من الدين بالضرورة.

وبهذا تبين أن جميع هذه المذاهب ليست على قدم المساواة في كونها تمثل الإسلام الحقيقي. ولكن لا يحكم بالكفر والخروج عن الإسلام إلا للنوع الأول، الذي ينكر شيئاً مما علم كونه من الدين بالضرورة.

السؤال الثاني

قد ذكرنا في الإجابة عن السؤال الأول أن من لا ينكر شيئاً مما علم كونه من السدين بالضرورة فإنه مسلم لا يجوز تكفيره، فلا يجوز تكفير المذاهب الإسلامية التقليدية من النوع الثاني والثالث. و قد ذكرنا من يدخل في هذين النوعين من المذاهب المعروفة اليوم.

أما الصوفية فلهم مدارس مختلفة. فمنهم من يقصر نفسه على إصلاح نفسه لاتباع الشريعة على وفق أحد المذاهب الفقهية المعتبرة، وليس له عقيدة مخالفة لظاهر الشريعة، ولا طريقة عملية تعارض أحكامها، ولكنه يركز على تزكية الأخلاق وتربيتها بطرق مباحة شرعاً، فإن مثل هؤلاء داخلون في مذاهب النوع الثاني. وهناك طوائف سمو أنفسهم صوفية، ولهم عقائد ينفون بها أحد ما ثبت من الدين بالضرورة، مثل إنكارهم أحكام الشريعة الظاهرة، واختراع أحكام باطنة ليس لها أساس في القرآن والسنة، فإنهم داخلون في النوع الأول. ومنهم من لا ينكر الشريعة الظاهرة، ولا شيئاً مما علم من الدين بالضرورة، ولكنهم تفردوا في إيجاد بدع في العمل أو في العقيدة تخالف جمهور الأمة. وهؤلاء داخلون في النوع الثالث، ولكن لا يجوز تكفيرهم. وأما السلفية، فإن منهم من يتبع مذهب أصحاب الحديث، ولكنه لا يطعن في الأئمة المجتهدين، ولا في الذين يتبعون مذاهبهم. فهؤلاء داخلون في النوع الثاني. ومنهم من يعتقد بطلان المذاهب الفقهية المتبوعة، ويطعن في كل من خالفه، ولو في مسائل فرعية. فهؤلاء داخلون في النوع الثالث. وعلى كل، فلا يجوز تكفيرهم في كلتا الحالتين.

السؤال الثالث

إن الإسلام لا يعترف بنظام الكهنوت الموجود في المسيحية وغيرها من الأديان. فالحكم كله لله ولرسوله صلى الله عليه وسلم. أما العلماء، فإنهم لا يشرعون الأحكام، وإنما يشرحون ما ثبت من القرآن الكريم والسنة النبوية المطهرة. وبالرغم من نفى نظام الكهنوت، فإنه لا بد لشرح أحكام الشريعة من مؤهلات تمكن الشارح من الفهم

الصحيح لنصوص القرآن والسنة، فالمفتي في الإسلام ليس شارعا للأحكام، وإنما هو شارح ومبين لما شرعه الله تعالى في كتابه أو في سنة نبيه صلى الله عليه وسلم، ولما استقرت عليه الشريعة عبر القرون. وبعبارة العلامة ابن قيم الجوزية رحمه الله: إنه موقَّع عن الله عز وجل. فلا يجوز الإفتاء لكل من هبَّ ودبَّ، فإنه مسئولية عظيمة لا يؤديها إلا من تبحر في العلوم الإسلامية من التفسير والحديث والفقه والعقائد وأصولها، كل ذلك لدى أساتذة مهرة ورثوا هذا العلم جيلا بعد جيل، وكذلك يجب لمن يتصدر للإفتاء أن يكون عنده معرفة تامة بأحوال أهل زمانه وأعرافهم المتبعة.

والطريق المتوارث الذي عملت به هذه الأمة عبر القرون أن مجرد دراسة العلوم الشرعية لم تعتبر كافية في تأهيل المرء للإفتاء حتى يتدرب لذلك لدى مفت موثق من علماء عصره، فإن الإفتاء يحتاج إلى بصيرة دينية وملكة فقهية لاتكاد تحصل بمجرد دراسة الكتب، وإنما يجب لذلك تجربة عملية. وهذا مثل الطبيب الذي لايسمح له بمعالجة المرضى بمجرد دراسة علم الطب، وإنما يشترط لذلك أن يتدرب على ذلك عمليا لدى طبيب ماهر له تجربة واسعة في هذا المجال. وهذا المعنى أكد عليه العلماء الذين ألفوا كتباً في أصول الفتوى. (وليراجع مثلاً: آداب الفتوى للنووي 1:647 وشرح عقود رسم المفتي في رسائل ابن عابدين 1:15)

ومن المؤسف أن هذه النقطة أغفلها اليوم كثير من الناس. فكل من اشتهر اسمه كزعيم سياسي أو كقائد لحركة من الحركات، فإنه لايبالي بإصدار فتاوى، ولو لم تكن عنده كفاءة مطلوبة في العلوم الشرعية، وإن الناس يغترون بشهرته فيعتسرون فتواه حكما شرعيا، ولو كان مخالفا لما استقرت عليه الأمة طوال القرون. فلا بد من نبذ مثل هذه الفتاوى الشاذة التي لاتزيد المسلمين إلا شقا وخلافا، والتي تمزق جمع المسلمين وتكسر قوتهم وتعضد مؤامرات أعداءهم.

هذا مافهمته في ضوء القرآن والسنة النبوية المطهرة، واتفاق أهل العلم الصحيح من الأمة الإسلامية. والله سبحانه أعلم، وإياه نسأل أن يسدد خطانا ويتولى هدايتنا

ويعصمنا من جميع انواع الضلالة في فكرنا وأعمالنا، ويرشدنا إلى ما فيه رضاه سبحانه وتعالى. وأسأل الله تعالى لكم دوام التوفيق والنجاح وأن ينفع بكم العباد والبلاد.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

محمد تقى عثمانى
مفتي محمد تقى العثماني

فتوى الشيخ عبد الله الهرري الحبشي/ لبنان

بسم الله الرحمن الرحيم،

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه الطيبين الطاهرين

من محكم خادع علم الحديث النبوي الشريف عبد الله بن محمد الهرري المعروف بالحبشي
إلى صاحب السمو الأمير غانمي بن محمد المعظم المبعوث الشخصي والمستشار الخاص بجلالة الملك المعظم حفظه الله.

جواباً على كتابكم الوارد إلينا والذي تضمن النص التالي:

(1) إن كل من يتبع أحد المذاهب الأربعة من أهل السنة والجماعة (الحنفي، والمالكي، والشافعي، والحنبلي) والمذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، فهو مسلم، ولا يجوز تكفيره، وبجرده عنه وعرضه وماله. وأيضاً، ووفقاً لما جاء في فتوى فضيلة شيخ الأزهر، لا يجوز تكفير أصحاب العقيدة الأشعرية، ومن يمارس التصوف الحقيقي. وكذلك لا يجوز تكفير أصحاب الفكر السلفي الصحيح. كما لا يجوز تكفير أي فئة أخرى من المسلمين يؤمن بالله سبحانه وتعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم وأركان الإيمان، وتحتّم أركان الإسلام، ولا تتكسر معلوماً من الدين بالضرورة.

(2) إن ما يجمع بين المذاهب أكثر بكثير مما بينها من الاختلاف. فأصحاب المذاهب الثمانية متفقون على المبادئ الأساسية للإسلام. فكلهم يؤمنون بالله سبحانه وتعالى، واحداً أحداً، وبأن القرآن الكريم كلام الله المنزل، وسيدنا محمد عليه الصلاة والسلام نبياً ورسولاً للبشرية كافة. وكلهم متفقون على أركان الإسلام الخمسة: الشهادة، والصلاة، والزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت، وعلى أركان الإيمان: الإيمان بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وبالقدر خيره وشره. واختلاف العلماء من أتباع المذاهب هو اختلاف في الفروع وليس في الأصول، وهو رحمة. وقد بما قيل: إن اختلاف العلماء في الرأي أمر جيد.

(3) إن الاعتراف بالمذاهب في الإسلام يعني الالتزام بمنهجية معينة في التناوي: فلا يجوز لأحد أن يتصدى للإفتاء دون مؤهلات شخصية معينة يحددها كل مذهب، ولا يجوز الإفتاء دون التقيد بمنهجية المذاهب، ولا يجوز لأحد أن يدعي الاجتهاد ويستحدث مذهباً جديداً أو يقدّم فتاوى مرفوضة تخرج المسلمين عن قواعد الشريعة وتوابتها وما استقر من مذاهبها.

فإننا نقول:

إن كل من اتسب للإسلام من المذاهب والفرق الإسلامية ممن يشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ولم يصدر منه ما يعارض الشريعة الإسلامية الفراء، ولم ينقض ما أجمع عليه علماء الإسلام مما عُلِمَ من الدين بالضرورة فهو مسلم لا يجوز تكفيره ولا اعتباره خارجاً عن ملة الإسلام. ودمه وماله وعرضه حرام.

خادع علم الحديث النبوي الشريف

عبد الله بن محمد الهرري

رئيس جمعية المشايخ الخيرية الإسلامية

حسام بن مصطفى قرناوية

الشيخ محمد بن محمد بن إسماعيل المنصور و الشيخ حمود بن عباس بن عبد الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صاحب السمو الملكي المبعوث الشخصي والمستشار الخاص لجلالة الملك المعظم
الأمير غازي بن محمد الأكرم
السلام عليكم ورحمة ذي الجلال والإكرام

وبعد:- فإننا تشرفنا بالاطلاع على الثلاثة الأسئلة الموجهة إلينا منكم وتشرف الآن بالجواب عليها بحسب ما عندنا من المعلومات التي يحوي أصولها قولُ الله سبحانه:- ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ، فنقول:-
السؤال الأول:- هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءا من الإسلام الحقيقي والمراد الإسلام السني المذاهب الأربعة- والظاهرية والجعفري والزيدي والإباضي، فهل يعد المتبع لأحدها مسلما؟
والجواب والله يوفق إلى الصواب:-

إن المذاهب المسماة سنية وهذه المذاهب أيضا كلها تشملها كلمة (لا إله إلا الله محمد رسول الله)، وتنطوي تحت راية القرآن الكريم وأحكامه وأحكام ما صح لنا من سنة سيد المرسلين عليه وآله الصلاة والسلام، انطواءً لكون الحادث على النجوم والشمس والقمر، وانطواءً الزمن على الليل والنهار.

وجميع الفرق الإسلامية بلا استثناء تقول بوجود الصلوات الخمس، وصوم شهر رمضان، وحج البيت المعظم لن استطاع إليه سبيلا، ويؤمنون بوجود زكاة أموالهم على من يملك النصاب، كما يؤمنون بأن الحياة الدنيا لغانية مقدّمة للحياة الخالدة الدائمة، يسرون إليها بلا انقطاع، ﴿فَمِنْهُمْ سَعْيٌ وَمَسْعِيدٌ﴾، نسأل الله أن يكتب لجميع في دائرة السعداء، ولا يهلك على الله إلا هالك، ﴿لَهُمَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾.

عفوكم اللهم عنا *** خيرُ شئٍ تمنى

إن تكن ربي أسأنا *** ما أسأنا بك ظنا

إذن فإننا جميعا نقول للسؤالِ وَغُرَّتْهُ، وهي: - (هل يجوز)، نقول جميعا: - (يجب) بدلا عن: - (يجوز)،
والجواب أحد الأحكام الخمسة الموصوف بأن فاعله يستحق الثواب على فعله، والعقاب على تركه.

الجواب على السؤال الثاني:-

لا يجوز شرعا ولا عقلا أن يكفر مسلم مسلما مطلقا، وأين نحن من قول الرسول الكريم صلى الله عليه وآله
وسلم لأسامة:- (كيف يا أسامة بلا إله إلا الله)... الخ

الجواب على السؤال الثالث:-

علماء الأمة الإسلامية على أنه يجب على المفتي اطلاعه ومعرفة بأحكام اللغة العربية، وعلومها، وأهم أصول
الفقه الإسلامي، وأهم علوم القرآن الكريم، والسنة النبوية المطهرة، وعلم الكلام، وهذه مشروحة في مختصرات
المؤلفين وموسوعاتها، جزاهم الله وإياكم وإيانا خير الجزاء، وأدخلنا في الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه،،

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

٢١ شهر ربيع الأول ١٤٢٧هـ - قمرية، على صاحبها وآله الصلاة والتسليم

وكتب محمد بن محمد بن إسماعيل المنصور

محمد بن محمد بن إسماعيل المنصور
المنصور

وحمود بن عباس بن عبد الله المؤيد

محمد بن محمد بن إسماعيل



فتوى سماحة الشيخ إبراهيم بن محمد الوزير / الأمين العام لحركة التوحيد والعمل الإسلامي اليمن

بسم الله الرحمن الرحيم

مدير مؤسسة آل البيت المحترم

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

رداً على خطابكم الكريم الذي وجهتموه إليّ حاملاً بعض الأسئلة وأرقتموه بالدعوة لي لحضور المؤتمر - واليكم أخي الكريم الأجوبة التالية على أسئلتكم الكريمة .

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على رسول الله محمد الأمين، وعلى آله الطاهرين،

وأصحابه الراشدين . وبعد :

إجابة على السؤال الأول:

هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءاً من الإسلام الحقيقي، أو بمعنى آخر،

هل كل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية، يعني المذاهب السنية الأربعة والمذاهب:

المذهب الجعفري، والمذهب الزيدي، والمذهب الإباضي، والمذهب الظاهري، يجوز أن يعد مسلماً ؟

الجواب: إن هذه المذاهب المذكورة المذاهب الأربعة: المذهب الشافعي والمالكي، والحنفي،

والحنبلي، والمذهب الجعفري، والزيدي، والإباضي، والظاهري، كلها مذاهب إسلامية معتبرة، وأي مسلم

تابع لأي واحد من هذه المذاهب، يجب أن يعتبر ويعد مسلماً، ولا يحق لأحد أن يعتبره أو يعدّه خارجاً عن

الإسلام .

السؤال الثاني: هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية الثمانية، أو من يتبع

العقيدة الأشعرية ؟ فضلاً عن ذلك: هل يجوز أن يكفر الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية، والسلفية

المعتدلة ؟

الجواب: لا يجوز لمسلم أن يكفر أي مسلم يتبع ويمارس تعاليم دينه على أي واحد من المذاهب الإسلامية الثمانية سالفه الذكر، أو من يتبع إحدى الطرق الصوفية الصحيحة، أو السلفية المعدلة.

السؤال الثالث: من يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام، وما هي المؤهلات الشخصية لمن يتصدى للفتوى ولهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية؟

الجواب: المفتي الحقيقي، هو العالم الحقيقي، الذي درس علوم القرآن، وعرف آيات الأحكام، واتبع وعلم سنة سيد الأنام، وعرف مقاصد الشرع، وعرف بالتقوى والورع في دينه، ورغبته في عز الإسلام وخير المسلمين أجمعين. والحمد لله رب العالمين.

أخي الكريم - حفظكم الله - هذه هي الأجوبة على أسئلتكم الكريمة، وأرجو أن أكون قد أصبت الحق ولم أتعد الصواب، وأسأل الله أن يرعاكم ويسدد على طريق الخير خطاكم. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

حرر بتاريخ ٢٤ جمادى الأولى ١٤٢٦ هـ ١ يوليو (تموز) ٢٠٠٥ م

والله يرعاكم، والسلام عليكم ورحمة الله

أخوكم

إبراهيم بن محمد الوزير

رئيس المركز الإسلامي للدراسات والبحوث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الأخ الكريم الأستاذ القدير إبراهيم شيوخ الأمين العام للمؤتمر الإسلامي المدون
عدير مؤسسه آل البيت العترة .

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

رداً على خطابكم الكريم الذي وجهتموه اليّ حاملاً بعض الأسئلة وأرفقتهم
بالدعوة لي بحضور المؤتمر حواليكم أخصكم بالتحية والتأييد على أسئلتكم الكريمة
المسئلة رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله محمد الأمين وعلى آله
الطاهرين واصحابه الراشدين وبعد :

اجابة على السؤال الأول

هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءاً من الإسلام الحقيقي
أو بعض أجزائه كل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية ، يعني المذاهب
السنية الأربعة والمذاهب : المذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي
والمذهب الظاهري ، يجوز ان يعد مسلماً ؟

الجواب : ان هذه المذاهب المذكورة المذاهب الأربعة المذهب الشافعي والمالكي
والحنفي ، والنبلي ، والمذاهب الجعفري ، والزيدي ، والإباضي والظاهري كلها
مذاهب إسلامية معتبرة وأي مسلم تابع لأي واحد من هذه المذاهب يجب أن يعتبر وليد
مسلماً ولاحق لأحد ان يعتبره أو بعده خارجاً عن الإسلام .

السؤال الثاني : هل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية
القائية ، أو من يتبع العقيدة الأشعرية ؟ وفضل عن ذلك سهل يجوز تكفير الذين
يسلكون الطريقة الصوفية الشيعية ، والسلفية المعتدلة ؟

الجواب : لا يجوز لمسلم أن يكفر أي مسلم يتبع ويمارس تعاليم دينه على أي واحد
من المذاهب الإسلامية الثمانية سلفاً الذكر أو من يتبع احدهم الطرق الصوفية
الصحيحة أو السلفية المعتدلة .

السؤال الثالث : - من يعتبر صفتياً حقيقياً في الإسلام وماهي المؤهلات الشخصية
لمن يتقدم للفتوى ولهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية ؟

الجواب : - المنتمي الحقيقي هو العالم الحقيقي الذي يدرس علوم القرآن وعرف آيات
الأحكام ، واتباع وعلم سنة سيد الأنام وعرف مقاصد الفروع وكثرت بالتقوى والورع
من دينه ، ورفقته من خال الإسلام وخير المسلمين اجمعين . - والحمد لله رب العالمين
أخي الكريم حفظكم الله : - هذه هي الاجابة على أسئلتكم الكريمة

وأرجو ان أكون قد اصبحت الحق ولم اتعد الصواب ، وأسأله الله ان يرعاكم ويسدد
على طريق الخير خطابكم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

هرستاريج ٤ جمادى الأولى ١٤٢٤هـ - ابولبؤن مؤيد - ١٤٢٤هـ
والله يرعاكم واليه المرجع والحمد لله
رحمة الله وبركاته . السلام لله والبركات لله

فتوای شیخ ابراهیم بن محمد الوزير، رئیس مرکز مطالعات و بررسی‌های اسلامی صنعا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام علي رسول الله محمد الامين و علي آله الطاهرين و اصحابه
الراشدين و بعد:

سؤال اول: آیا جایز است مذاهبی را که از اسلام سنی نیست، جزئی از اسلام حقیقی به شمار آورد؟ به عبارت دیگر: آیا هرکس یکی از مذاهب اسلامی، یعنی مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب جعفری، زیدی، اباضی و ظاهری را پیروی و به دستورات آنها عمل کند، مسلمان است؟

جواب: همه مذاهب نام برده شده، یعنی شافعی، مالکی، حنفی، حنبلی و مذهب جعفری، زیدی، اباضی و ظاهری، اسلامی و معتبر هستند و هر مسلمانی که پیروی یکی از آنها باشد، باید به رسمیت شناخته شود و مسلمان محسوب گردد و هیچ کس حق ندارد آنان را خارج از اسلام بداند.

سؤال دوم: آیا مسلمان می‌تواند پیروان هر یک از مذاهب هشت‌گانه اسلامی یا پیروان عقیده اشعری را تکفیر نماید؟ به علاوه آیا می‌توان پیروان مسلک صوفیه حقیقی و سلفیان معتدل را تکفیر کرد؟

جواب: بر هیچ مسلمانی جایز نیست که پیروان و عمل‌کنندگان به دین، به شیوه هر یک از مذاهب هشت‌گانه اسلامی نامبرده شده یا پیروان طریقت صوفیه صحیح، یا سلفیان معتدل را تکفیر کند.

سؤال سوم: چه کسی در اسلام مفتی حقیقی محسوب می‌شود، شرایط لازم برای متصدیان امر فتوی و هدایت مردم در فهم و پیروی از شریعت اسلامی چیست؟

جواب: مفتی حقیقی، دانشمند حقیقی است، یعنی کسی که علوم قرآن را درس گرفته باشد، آیات الاحکام را بشناسد، سنت پیامبر اکرم (ص) را بداند و پیروی کند. مقاصد شریعت را درک کرده باشد و به تقوا و ورع در دین و طرفداری از عزت اسلام و خیر همه مسلمانان شناخته شده باشد و الحمد لله رب العالمین.

برادر گرامی! خداوند شما را حفظ کند. این پاسخ‌هایی ما به پرسش‌هایی شما است. امیدوارم که به حق اصابت کرده و از صواب عبور نکرده باشم. از خداوند مسئلت دارم شما را حفظ و گام‌هایتان را استوار سازد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

برادر شما ابراهیم بن محمد الوزير

رئیس مرکز مطالعات و بررسی‌های اسلامی

۲۴ جمادی الاول ۱۴۲۶ هـ. ق. اول ژوئن ۲۰۰۵ م.

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=38061>

فتوى فضيلة الشيخ أحمد بن حمد الخليلي الأكرم/ المفتي العام لسلطنة عُمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلطنة عُمان

وزارة الأوقاف والشؤون الدينية

مكتب الفتوى

الرقم: م ف/ ٢٦ / ٤٤٨ / ٢٠٠٥
التاريخ: ٤ / ربيع الثاني / ١٤٢٦ هـ
الموافق: ١١ / يونيو / ٢٠٠٥ م

الحمد لله، والصلاة والسلام على سيدنا رسول الله، وعلى آله وصحبه ومن والاه

صاحب السمو الملكي الأمير/ عازي بن محمد المعظم
المبعوث الشخصي والمستشار الخاص لجلالة
ملك المملكة الأردنية الشقيقة المعظم

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وبعد:

فببالغ الشكر والعرفان تلقيت أسئلتكم الكريمة التي تدور حول الإسلام واختلاف
مذاهبه وتعدد اتجاهات أتباعه، وإلى سموكم الإجابة عليها بحسب ترتيبها.

السؤال الأول:

هل يجوز أن تعتبر المذاهب التي ليست من الإسلام السني جزءاً من الإسلام الحقيقي؟
أو بمعنى آخر هل كل من يتبع ويمارس أي واحد من المذاهب الإسلامية: يعني المذاهب
السنية الأربعة والمذهب الظاهري والمذهب الجعفري والمذهب الزيدي والمذهب الإباضي
يجوز أن يعد مسلماً؟

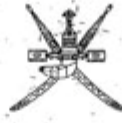
ص: ٢٢٢٢ - الرقم العربي: ١١٢ روي



وجوابه

إن الإسلام دين يتمثل في المعتقدات الحققة التي تغطوي عليها إجمالاً الشهادتان، شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وسلم، ويجسدها تطبيق الإسلام في الحياة العملية بإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وصوم رمضان وحج بيت الله الحرام، فكل من أتى بالشهادتين ولم ينقضهما بإنكار ما علم من الدين بالضرورة فإنه يعد مسلماً، وممارسته للأركان العملية المذكورة تعد تطبيقاً لتعاليم الإسلام، سواء كان على أي مذهب من المذاهب التي تنتمي إلى هذا الدين، ولا يجوز إخراج من ملة الإسلام نظراً ولا تطبيقاً، فلا يعد مشركاً ولا كافراً كفرة ملة، ولا تمنع من أكله ولا مواريثه، وله من الحقوق ما لعامة المسلمين في حياته وبعد وفاته: كالتسليم عليه، ورد سلامه، وتشميته إن عطس، وكف الأذى عنه، وضوء دمه وماله وعرضه، وعونه إن احتاج إلى العون بقدر الإمكان، ونصرته على عدوه ما لم يكن معتدياً، وعيادته إن مرض، وتجهيزه إن مات: بتغيبه وتحنيطه وتكفينه والصلاة عليه ودفنه في مقابر المسلمين وقسمة تركته على ورثته المسلمين، حسب كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم.

على أن الإنسان بمجرد نطقه بالشهادتين يعصم دمه وماله كما تص عليه حديث ابن عمر رضي الله عنهما عند الشيخين وغيرهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ((أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك فقد عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على



الله)) ومعنى هذا أنه لا يسفك له دم إن نقض ما شهد به بإنكار ما علم من الدين بالضرورة، وإنكاره نبوة نبي منصوص على ثبوته، أو كتاب منصوص على إنزاله، أو ملك منصوص عليه، على أن يكون هذا النص متواتراً لا شك في ثبوته كآية من كتاب الله أو حديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم روي عنه بالتواتر القطعي وكذلك إنكار البيعة أو الحساب أو الجنة أو النار، أو إنكار حكم قطعي من أحكام الإسلام، كضريبة الصلاة والزكاة والصيام والحج على من استطاع إليه سبيلاً، وهذا الذي عناه الإمام السالمي رحمه الله من كبار علماء المذهب الإباضي حيث قال:

ونحن لا نطالب العباد	فوق شهادتهم اعتقاداً
فمن أتى بالجملة قلنا	إخواننا وبالحقوق قمنسا
إلا إذا نقضوا المقالا	واعتقدوا في دينهم محالاً
قمنسا نبين الصواب لهم	ونحسنين ذلك من حقهم

وعندما ينكر ما علم من الدين بالضرورة تقام عليه الحجة ويستتاب، فإن أصر على موقفه حكم عليه بالارتداد، وقتل حداً، لأنه خلع ريقه الإسلام من عنقه بعد أن تقلده، ويسلب في هذه الحالة حكم الإسلام في حياته وبعد مماته.

وكذلك يكون غير مصون الدم إن قتل مسلماً بغياً وعدواناً، أو زنى بعد إحصائه، من غير أن يسلب حكم الإسلام فلا يستباح ماله ولا ذريته، ولا يجرم من التوارث مع المسلمين أو



حقوق موتاهم المذكورة سابقاً ، لذلك كان البيعة من أهل الإسلام لا يخرجون من الملة ولا يستباح منهم إلا قتلهم ردعا لهم عن البغي أما أموالهم فتبقي مضمونة وكذلك أعراضهم ، اللهم إلا على زاي الخوارج المارقين الذين أجمعت الأمة على مخالفتهم ، وفي هذا يقول الإمام السالمي رحمه الله :

وإن يكن قسوم له استحلوا	ومال أهل البغي لا يحل
من دينها صقرية أزارقنة	خوارج ضلتا وصارت مارقنة
جهلا على بغاة المسلميين	فحكمو بحكم المشركين
قد استحلوا المال منهم مغمنا	فعرضوا للناس بالسيف كما
وضللتهم وفسدتهم	وأمة المختار فارقتهم
جملة أخيار مع الأثيار	ووردت فيهم عن المختار
ومستهم لا شك نبرأنا	وفيهم المروق يعرفنا

هذا وقد حسم القضية وقطع لسان كل قائل فيها قول النبي صلى الله عليه وسلم :
(من صلى صلاتنا واستقبل قبلتنا وأكل ذبيحتنا فهو مسلم) فيقول له ناخذ ونشد عليه
أيدينا والله ولي التوفيق.



السؤال الثاني:

ما هي حدود التكفير في يومنا هذا؟ وهل يجوز لمسلم أن يكفر الذين يمارسون أي واحد من المذاهب الإسلامية التقليدية أو من يتبع العقيدة الأشعرية؟ فضلاً عن ذلك هل يجوز أن يكفر الذين يسلكون الطريقة الصوفية الحقيقية؟

وجوابه

التكفير - بمعنى فصل المسلم عن جسم الأمة الإسلامية، وإلقائه خارج أسوار ملة الإسلام - أمر صعب، لا يقدم عليه من يخشى الله تعالى ويتقيه، فإن ذلك ادعى الدواعي إلى انجلال رابطة العقيدة التي تشد الأمة بعضها إلى بعض، وتصل بين أفرادها وجماعاتها، بل هو عمل العوامل في تفكيك الأمة وقطع أوصالها حتى تكون أمة هزيلة لا وزن لها بين البشر، ولا يحسب لها حساب في الأمم، وكما سبق فيما تقدم لا يخرج مسلم عن ملة الإسلام أبداً كان مذهبه الفكري أو السلوكي أو الفقهي ما لم يتكر ما علم من الدين بالضرورة، بل يجب أن يعامل معاملة أهل التوحيد الذين آمنوا بالله ورسوله نظرياً وتطبيقياً، سواء في حياته أو بعد مماته كما أسلفنا.

السؤال الثالث:

من يجوز أن يعتبر مفتياً حقيقياً في الإسلام؟ وما هي المؤهلات الأساسية لمن يتصدى لإفتاء الفتاوى وهداية الناس في فهمه واتباع الشريعة الإسلامية؟



وجوابه

الإفتاء لغة بمعنى الإبانة، وفي الاصطلاح الشرعي هو إبانة حكم الله تعالى في قضية ما، سواء كان حكماً نصياً لا يسوغ فيه النظر والاجتهاد كفضية الصلاة والصيام والزكاة والحج على من استطاع إليه سبيلاً، وكتوريث الأولاد للذكر مثل حظ الأنثيين، وكتوريث الأم الثلث مع عدم الأخوة والأولاد، والستس حال حجبتها عن الثلث بولد لميت أو أخوة له، وتوريث الشقيقتين الثلثين والواحدة النصف، وكتحريم الأمهات والبنات والأخوات والعمات والخالات في النكاح، أو كان اجتهادياً كوجوب العمرة عند من يراه، وتوريث الإخوة مع الجد عند من يقول به، ووجوب الكفارة على قاتل العمد إلى غير ذلك من المسائل التي لا تحصى كثرة.

ولما كانت المسائل المنصوص عليها قليلة بالنظر إلى المسائل الاجتهادية الكثيرة، والتي تتجدد دائماً بتجدد القضايا التي تحتاج إلى النظر والاجتهاد في حياة الناس؛ بسبب الدوران المستمر لعجلة الحياة الذي يفرض أنواعاً من مشكلاته، كان من الضرورة بمكان أن يكون من يفتى الناس في شئون دينهم ودنياهم خبيراً بالشرعية الغراء وبشئون الناس وتقلبات حياتهم؛ حتى لا يقع في خطأ في فتياه، وهذا يعني أنه لا بد له من أن يكون خبيراً بالكتاب والسنة، جامعاً للآلات التي تمكنه من النظر فيهما، والتفتيش عن دقائق الأحكام في خزائنها الواسعة، وذلك كعلوم العربية من نحو ولغة وصرف وبلاغة، وكذلك علم أصول الفقه ومقاصد الشريعة وذلك لتتسنى له المقارنة بين الأدلة عامها وخاصها ومطلقها ومقيدها ومجملها ومبينها وناسخها ومنسوخها، ليحمل العموم على

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دَارَةُ الْإِقَادَاتِ وَالشُّرُوكِ الدِّينِيَّةِ



مَسْأَلَةٌ عَمَّانَ

تَكْتَبُ الْإِقَادَةَ

الخصوص والإطلاق على التقييد والمجمل على المبين وليأخذ بالناسخ دون المنسوخ،
وليرجح بالمقارنة بين مقاصد الشرع عندما تتزاحم في قضية ما، ولا بد له من معرفة
مراقب الروايات بحيث يأخذ بأقواها دون أضعفها، مع معرفته بما أجمع عليه حتى لا
يجتهد فيه إن كان الإجماع قطعياً، وعلمه بالقياس وعقله وقوادحه، وكذلك المصالح
المرسلة وسد الذرائع والاستحسان وغيرها، ليكون على بينة من أمره وبصيرة من دينه.

أما من لم يكن أهلاً لذلك فهو ليس أهلاً للفتيا؛ لأنه إلى الجهل أقرب منه إلى العلم، وإلى
العمى أدنى منه إلى البصيرة، فلا يؤمن منه أن ينقاد للشيطان فيقول ما ليس له به علم،
وذلك قرين الفجشاء والمنكر كما قال تعالى في الشيطان: ﴿إنما يأمركم بالفحشاء
والمنكر وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون﴾ بل قرنه بالأشراك به في قوله: ﴿قل إنما حرم
ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والإثم والبغي بغير الحق وأن تشركوا بالله ما لم ينزل
به سلطاناً وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون﴾ وكفى به رادعاً عن التقول على الله بغير
علم، والافتحام على الفتيا بدون بصيرة، والله الموفق.

هذا ما حضرني من الجواب على هذه المسائل والله يرفعكم ويحفظكم

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته،

أحمد بن حمد الخليلي



المفتي العام لسلطنة عمان

ص: ٢٢٤ - البرج الشمالي: ١١٢ روي

رسالة صاحب السموّ الآغا خان



Message to The International Islamic Conference, Amman, Jordan – 4th-6th July, 2005

Bismillahir-Rahmanir-Rahim

I am happy that we have been invited to participate in the International Islamic Conference being held in Amman, from the 4th to the 6th of July, 2005, under the auspices of the Hashemite Kingdom. In light of the purpose of the Conference, I find it appropriate to reiterate, in my message of greetings, the statement that I made in a keynote address at a gathering of eminent Muslim scholars from 48 countries who attended the Seerat Conference in Karachi on Friday, 12th March, 1976, nearly 30 years ago, which I had the honour to preside at the invitation of the then Minister for Religious Affairs, Government of Pakistan.

In my presidential address, I appealed to our ulama not to delay the search for the answers to the issues of a rapidly evolving modernity which Muslims of the world face because we have the knowledge that Islam is Allah's final message to mankind, the Holy Quran His final Book, and Muhammad, may peace be upon him, His last and final Prophet.

These are the fundamental principles of faith enshrined in the Shahada and the Tawhid therein, which bind the Ummah in an eternal bond of unity. With other Muslims, they are continuously reaffirmed by the Shia Ismaili Muslims of whom I am the 49th hereditary Imam in direct lineal descent from the first Shia Imam, Hazrat Ali ibn Abi Talib through his marriage to Bibi Fatimat-az-Zahra, our beloved Prophet's daughter.

I applaud Jordan, under the leadership of His Majesty King Abdullah, for the foresight in hosting and organising this International Islamic Conference for the purpose of fostering unity in the Ummah and promoting the good reputation of our faith of Islam. Let this Conference be part of a continuous process of dialogue in the true spirit of Muslim brotherhood so that the entire wealth of our pluralist heritage bears fruit for the Muslim world, and indeed the whole of humanity; for ours is the heritage which premiates human dignity, transcending bounds of creed, ethnicity, language, gender or nationality.

Our historic adherence is to the Jafari Madhhab and other Madhahib of close affinity, and it continues, under the leadership of the hereditary Ismaili Imam of the time. This adherence is in harmony also with our acceptance of Sufi principles of personal search and balance between the zahir and the spirit or the intellect which the zahir signifies.

AIGLEMONT, 60270 GOUVIEUX, FRANCE

I agree with our distinguished hosts and conference participants that there is a need today to define which Madhabib will apply to the Ummah. This clarity is critical for modern life in Islam as is evident in areas such as law, access to Islamic banking, or in dealing with the challenges of the rapid generation of new knowledge such as in bio-medical and other scientific fields.

In keeping with our historic tradition of ever abiding commitment to Muslim unity, we reaffirm our respect for the historical interpretation of Islam by our brother Muslims as an equally earnest endeavour to practise the faith in Allah and emulate the example of our Holy Prophet, may peace be upon him, which illuminates Muslim lives and which, Inshallah, will elevate all Muslim souls.

Once again, I congratulate His Majesty and the Hashemite Kingdom for this timely initiative, and I pray for the successful deliberations of the Conference in the spirit of Islamic brotherhood.

With fraternal greetings,



His Highness the Aga Khan
49th hereditary Imam of the Shia Ismaili Muslims

بیانیه پایانی سومین نشست شورای امنای اتحادیه جهانی علمای مسلمین

سپاس بر پروردگار جهانیان و درود بر فرستاده او و رحمت عالمیان پیامبر ما محمد و بر سایر برادران او از پیامبران و مسلمین و بر آل و اصحاب او و بر کسانی که راه او را تا روز قیامت دنبال کرده اند.

اتحادیه جهانی علمای اسلام بمناسبت برگزاری نشست امنای خود در بیروت پایتخت لبنان وظیفه خود دانسته در این شرایط که همه جهان و به ویژه مسلمانان در آن قرار دارند و با توجه به احساس مسؤولیت علمای مسلمین در ارائه نصیحت به امت اسلامی از زمامداران گرفته تا عموم مردم مسائل زیر را روشن نماید:

یک: اتحادیه جهانی علمای مسلمین امت را از خطری که هم اکنون متوجه مسجد مبارک اقصی است آگاه می نماید و این خطر ناشی از تهدید باندهای صهیونیستی افراطی به یورش به این مکان مقدس و اشغال آن به بهانه برگزاری نماز در آن و فراهم کردن زمینه برای اجرای نیت‌های پلیدانه خود به منظور تخریب آن و ساختن «معبد» مورد ادعای آنها است. این اتحادیه دعوت نهادهای عامل در قدس را در بیانیه ای که پیرامون این موضوع منتشر نموده دایر بر لزوم حمایت از مسجد شریف اقصی از این توطئه تازه صهیونیستی و اعلام داشته که این حمایت و پشتیبانی وظیفه همه دولتها و ملت‌ها و جمعیت‌ها و نهادهای اسلامی و انسانی است، به گونه ای که بر هر مسلمانی واجب می شود که جان و مال خود را فدای مسجد اقصی و در دفاع از آن بنماید تأکید می نماید. این اتحادیه از علمای امت اسلامی و دعوت کنندگان به اسلام و اندیشمندان و روشنفکران در هر جایی که باشند می خواهد که به وظیفه خود جهت آگاه نمودن امت اسلامی به این خطر نزدیک به مسجد اقصی و این تلاش‌های مستمر جهت تجاوز به آن عمل کنند. و مردم را به ایستادن در صف واحدی همچون «سدی محکم» در مقابله با این توطئه صهیونیستی شروانه دعوت نمایند.

این اتحادیه به دولتها و هیئتهای ذریبط آنها هشدار می دهد تا از پشتیبانی از تجاوز به حقوق مسلمین و مقدساتشان به منظور احقاق حق آنان با در نظر گرفتن منافع و روابطشان با کشورهای اسلامی خود داری نمایند.

دو: انتفاضه مبارک و مقاومت قهرمان فلسطین نماد یکی از شریفترین موضعگیری های این امت در گذشته و در حال برای اعمال حق مشروع خود در مقاومت اشغال که از سوی اسلام و سایر آئین های مذهبی به رسمیت شناخته شده و هیئت سازمان ملل متحد نیز در تصمیمات پیاپی اعلام شده خود آن را مشروع دانسته و وظیفه هر مسلمانی است که تا آنجائیکه می تواند از آن پشتیبانی نماید. که مقاومت فلسطین به خاطر نشان دادن آگاهی عمیق و توازنی که در تعامل با دیگران داشته و دارد و توجه به پرهیز از هر گونه اختلاف تفرقه انگیز در صف فلسطین از داخل و یا خارج سزاوار تهنیت و ستایش و قابل تقدیر است و این اتحادیه دست مقاومت فلسطین را با همه گروه‌های خود در تحریم ریختن خون مردم فلسطین و پایبندی آن به مسائل تغییر ناپذیری اسلامی و ملی در مسأله فلسطین می فشارد و خواستار پایداری بر این موضع تا تحقق پیروزی و آزادی به خواست خداوند می باشد.

سه: این اتحادیه از همه آحاد امت اسلامی خواستار بالا بردن آمادگی به بالاترین حد خود جهت مقابله با چالشهایی که از هر سو با آن روبرو است با پایبندی به این گفته خداوند: «یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم» نساء/۷۱. ای کسانی که ایمان آورده اید بر حذر باشید، می باشد. بنابر این دشمنان اسلام از ستیز علیه اسلام از راههای گوناگون و توهین به نمادها و شعایر و مقدسات آن با مناسبت و بی مناسبت دست بردار نیستند. و خبر انتشار یافته توسط رسانه های گروهی امریکائی و جهانی دایر بر نقض حرمت قرآن کریم در گوانتانامو نشاندهنده توهین به مقدسترین مقدسات امت اسلامی و برانگیختن احساس خشم میان مسلمانان در همه بخشهای جهان و مخالفت با ارزشهای اخلاقی که حتی دو نفر عاقل هم بر سر آن اختلاف نظر ندارند می باشد. این اتحادیه از مسؤولان آمریکائی خواستار انجام تحقیق فوری در این زمینه و اعلام نتیجه این تحقیق در نزدیکترین فرصت و اعمال مجازات بازدارنده علیه کسانی که مرتکب این جنایت کثیف شده اند می باشد و از مسلمانان نسبت به وقوع این رویداد اسفبار معذرت خواهی کنند. این اتحادیه به همه حرکتهایی که برای نشان دادن اعتراض خود اقدام به محکومیت رسمی و مردمی در این زمینه را در همه کشورهای جهان اسلامی نموده اند درود می فرستد و اقدام نیروهای آمریکائی به شکنجه بازداشت شدگان و نقض حقوق و حرمت انسانی آنها در زندانهای گوانتانامو و ابو غریب و غیره را محکوم می نماید و خواهان مجازات عاملان آن است.

چهار: این اتحادیه از تصمیم تاریخی کمیته حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد دایر بر لزوم مبارزه علیه روند وارد آوردن خدشه به دین مبین اسلام، و محکومیت شکنجه تبعیض نژادی که مسلمانان در معرض آن قرار گرفته اند و در جنگی که دولتهای غربی به بهانه مبارزه با تروریسم علیه آنان به راه انداخته اند استقبال می نماید.

این اتحادیه همچنین از موضع شرافتمندانه سازمان کنفرانس اسلامی که این مطلب را مطرح نموده و از موضع نمایندگان چندکشور اسلامی در این زمینه ستایش می نماید و اظهارات این نمایندگان دایر بر اینکه نشر تصویر یکنواخت قشری از دین و ترویج تکیه دین بر خشونت و مربوط ساختن دین به تروریسم در اذهان مردم نشانگر خدشه وارد کردن به دین و تشویق احساس نفرت و به گسترش فشار و شکنجه و در معرض حمله قرار دادن اماکن عبادت و اماکن مقدس مسلمانان بطور مکرر در گذشته نزدیک انجام شده است تأکید می نماید. و از موضع کشورهای ایالات متحده امریکا و کانادا و کشورهای اتحادیه اروپا در مخالفت با این تصمیم به بهانه اینکه این موضوع متوجه دینها و یا گروههای دینی دیگر جز اسلام نیست انتقاد می نماید، آنها خود را به فراموشی زده اند که خود همانهایی هستند که چنین موضع جانبداری را در مورد ستیز با یهودیان داشته اند و همچنان دارند، بدین ترتیب موضع جانبداری این کشورها را ادامه می دهند و از سیاست یک بام و دو هوا پیروی می نمایند.

پنج: این اتحادیه اظهارات پاپ بندیکت پل شانزدهم را درباره پایبندی وی به گفتگو میان پیروان ادیان مورد توجه قرار داده و دست هر شخصیتی که به گفتگو ایمان داشته و خواستار آن باشد و مخالف ستیز و نفرت انگیزی میان افراد جامعه انسانی به هر وسیله ممکن باشد می فشارد. و از دعوت برخی اسقفهای کلیسای کاتولیک در اروپا برای همپیمانی با مسلمانان که برای مقابله با چالشهایی که در آینده برای اسلام و مسیحیت به وجود می آید و از جمله زندگی نوین غرق در مادیگری و بی بندوباری و دور از ضوابط اخلاقی که همه ادیان

خواستار آند و این نگرش اسقفهای محترم دایر بر تلاش با اسلام در برقراری صلح در اروپا و جهان اسلام بطور یکسان کمک می نماید ستایش می نماید.

شش: این اتحادیه از بیانیه پایانی هجدهمین کنفرانس وحدت اسلامی که اخیراً در تهران پایتخت جمهوری اسلامی ایران برگزار گردید و به ویژه دعوت آن به تقویت همکاری و روابط میان اندیشمندان مسلمان در زمینه بین المللی در جهت خدمت به مسائل امت اسلامی و تلاش برای تقویت و هدایت رسانه های اطلاع رسانی اسلامی و بالا بردن سطح آن به سطح کارائی تحول بوجود آمده در اطلاعات و ایجاد آگاهی مطلوب و رسوا نمودن دستگاههای تبلیغاتی در ستیز با اسلام استقبال می نماید، و از دعوت این کنفرانس به پشتیبانی از مقاومت اسلامی در برابر اشغال در همه بخشهای جهان اسلام و دعوت از همه دلسوزان آگاه به تلاش برای ریشه کن کردن عوارض منفی که احتمالاً جنبش اسلامی در معرض آن قرارگیرد از جمله افراط گرایی در اندیشه و اعمال حرکتی بی هدف که اسلام آن را مردود می داند استقبال می نماید.

هفت: این اتحادیه فجاعتی بی سابقه ای که نیروهای اشغالگر در عراق و فلسطین انجام می دهند و نقض آشکار کنوانسیون ژنو و سایر کنوانسیونهای ذریعته به غیر نظامیان به هنگام جنگ و کسانیکه در بخشهای خدمات بهداشتی و اسیران جنگی و بکارگیری سلاحهای تحریم شده بین المللی و تخریب منازل مسکونی و ساختمانها و مساجد و کلیساها و بقیه اماکن عبادت و ساختارهای زیربنائی و نسل کشی و کشتار مجروحان در مساجد و منع کمک رسانی و امداد آوارگان و بمباران بیمارستانها و جلوگیری از فعالیت انسانی گروههای پزشکی برای نجات مجروحین و مصدومین را که توسط آنها انجام می گیرد محکوم می نماید.

هشت: این اتحادیه خواستار یک پارچه سازی همه قشرهای ملت عراق و وحدت بخشیدن به تلاش این ملت برای جلوگیری از برانگیختن فتنه و چند دستگی و تلاش برای ایجاد شکاف در میان مردم عراق به منظور یک پارچه سازی تلاشها برای مقاومت در برابر اشغال زمین خود با روشهای مناسب است و این مقاومت وظیفه دینی و حق مشروع ملت های در بند اشغال و حق این ملت می باشد که از طرف کنوانسیونهای بین المللی و سازمان ملل متحد برسمیت شناخته شده است.

بر همه ملت عراق و به ویژه علما و روشنفکران این کشور لازم است که متوجه وجود ستونهای چندگانه ای در خاک خود باشند که در صدد آسیب رساندن به اسلام و مسلمانان و آسیب رساندن به حیثیت مقاومت می باشند.

مقاومت ملی عراق نیز باید ضمن محکوم نمودن اینگونه اقدامات مزدوری و نفوذی بودن آنها را برملا سازد. این اتحادیه از همه مسلمانان خواستار کمک رسانی به ملت عراق از نظر مادی و معنوی و پشتیبانی از هر اقدامی که موجب تأکید بر وحدت سرزمین و این کشور و پایان بخش اشغال آن شود می باشد.

نه: این اتحادیه خواستار احیای آشتی فراگیر میان فعالیتهای رسمی و مردمی و علماء و دعوت کنندگان و هیئتهای و سازمانهای اسلامی بر پایه ضمانت حقوق و تقویت فضای آزادیها و گسترش پایه مشارکت و پایبندی به برنامه صلح از نظر گفته و عمل می باشد و بر نقش علما در اصلاح امور امت اسلامی و دعوت به خدا و

پایبندی به مسائل تغییر ناپذیر دینی و ملی مردم و دفاع از آن و تحکیم نقشی که این امت به خاطر آن برای مردم بیرون آمده است «کنتم خیر امة اخرجت للناس» و جلوگیری از توطئه کنندگان علیه آن تأکید داشت.

ده: این اتحادیه بر لزوم اقدام کشورهای اسلامی به اصلاح نظامهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و برنامه های تربیتی خود به نحوی که از مسائل شرعی تغییر ناپذیر امت و ویژگیهای تمدنی و هویت فرهنگی آن پیروی نماید به گونه ای که پایه های تاریخی این کشورها را حفظ و به ارزشهای دینی و ملی آنها خللی وارد نشود و در پاسخ به دیکته خارجیها نباشد تأکید کرد.

یازده: این اتحادیه خواهان موضعگیری امت در سطح ملتها و حکومتهای اسلامی همچون موضعی که احساسات پیکر واحدی را ایجاد نماید و در اعمال فشار علیه کشورهای که مسلمانان را در معرض اذیت و آزار و شعایر و احساسات آنها را به ویژه در کشمیر و برمه و تایلند و فیلیپین و غیره قرار می دهند به منظور تضمین تحقق حقوق این مردم به طور کامل از جمله حقوق آزادی بیان و اعمال شعائر دینی و حق تعیین سرنوشت در مناطقی که مسلمانان اکثریت آن را تشکیل می دهند شد.

دوازده: این اتحادیه به همه قشرها و فرقه های ملت بزرگوار لبنان به خاطر به شهادت رسیدن رفیق حریری نخست وزیر سابق لبنان تسلیت گفته و این رویداد ناجوانمردانه را که به کشتن وی و تنی چند از همراهان ایشان منجر گردید محکوم می نماید و از خداوند متعال خواهان آمرزش روح آنان است.

و نیز این اتحادیه از ملت لبنان خواستار ایستادگی در صف واحدی جهت مقابله با توطئه های خارجی و داخلی که هدف آن ایجاد چند دستگی در وحدت این ملت و به ضعف کشاندن قدرت و توان او است بوده و خواهان حمایت از مقاومت قهرمان لبنان که دشمن صهیونیستی را به شکست کشانده و بخش بیشتر سرزمین اشغالی لبنان را از جنگ او آزاد نموده است شد و از همگی مردم لبنان خواسته می شود که در برابر همه تلاشهای فرقه گرائی و احیای فتنه داخلی ایستادگی نمایند تا لبنان همچنان کشوری آزاد و با کرامت برای لبنانیها و همه اعراب باقی بماند.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

که آخرین خواسته ما سپاس از پروردگار عالمیان است

رئیس اتحادیه

دکتر یوسف قرضاوی

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=424

فتوای شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الأزهر، راجع به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه

بسم الله الرحمن الرحيم

متن فتوای استاد بزرگوار شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الأزهر، راجع به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه. از ایشان سؤال شد: بعضی از مردم چنین می اندیشند برای آنکه مسلمان عبادات و معاملاتش صحیح باشد حتماً باید به یکی از مذاهب چهارگانه معروف عمل کند و در بین آنها مذهب شیعه امامیه و مذهب زیدیه نیست. آیا شما با این رأی به طور کلی موافقت دارید، و تقلید از مذهب شیعه امامیه را جائز نمی شمردید؟

در جواب چنین گفتند:

۱- دین اسلام بر احادی از پیروانش متابعت از مذهب خاصی را لازم نمی شمرد بلکه ما می گوئیم: برای هر فرد مؤمن چنین حقی است که بتواند در ابتدای امر از هر یک از مذاهبی که صحیحاً نقل شده و در کتابهای مخصوص احکام آن مذهب نوشته شده است پیروی کند و همچنین کسی که از یک مذهب از این مذاهب پیروی می کرده می تواند عدول به مذهب دیگر بنماید، هر مذهبی باشد، و در این عملی باکی بر او نیست.

۲- جایز است شرعاً عمل کردن به دستورات مذهب جعفریه که به مذهب امامیه اثنا عشریه معروف است مانند سایر مذاهب اهل سنت. و سزاوار است مسلمانان این مطلب را بدانند و از عصیت و طرفداری های بی جا و بدون حق و حمایت از مذهب معینی خودداری کنند. دین خدا و شریعت او تابع مذهبی نیست یا منحصر در مذهبی نیست. هر کس به مقام اجتهاد فائز گردد عنوان مجتهد بر او بار، و در نزد خدای تعالی عملش مقبول خواهد بود. و جایز است برای کسی که اهلیت نظر و اجتهاد را ندارد از ایشان تقلید کند و به آنچه در فقهایان مقرر داشته اند عمل بنماید، و در این مسئله بین عبادات و معاملات تفاوتی نیست.

محمود شلتوت

بسم الله الرحمن الرحيم

نص الفتوی التي أصدرها السيد صاحب الفضيلة الاستاذ الأكبر الشيخ محمود شلتوت شيخ الجامع الأزهر في شأن جواز التعبد بمذهب الشيعة الإمامية.

قيل لفضيلته: ان بعض الناس يري انه يجب علي المسلم لكي تقع عباداته و معاملاتة علي وجه صحيح ان يقلد احد المذاهب الاربعة المعروفة و ليس من بينها مذهب الشيعة الامامية و لا الشيعة الزيدية، فهل توافقون فضيلتكم علي هذا الرأي علي اطلاقه فتمنعون تقليد مذهب الشيعة الإمامية الاثنا عشرية مثلاً.

فأجاب فضيلته:

١- ان الاسلام لا يوجب علي أحد من اتباعه اتباع مذهب معين بل نقول: ان لكل مسلم الحق في أن يقلد باديء ذي بدء أي مذهب من المذاهب المنقولة نقلاً صحيحاً و المدونة احكامها في كتبها الخاصة، و لمن قلد مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل الي غيره أي مذهب كان و لا حرج عليه في شيء من ذلك.

٢- إن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الامامية الاثنا عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعاً كساير مذاهب اهل السنة.

فينبغي للمسلمين ان يعرفوا ذلك و ان يتخلصوا من العصية بغير الحق لمذاهب معينة، فما كان دين الله و ما كانت شريعته بتابعة لمذهب او مقصورة علي مذهب، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالي، يجوز لمن ليس اهلاً للنظر و الاجتهاد تقليدهم و العمل بما يقررونه في فقههم و لا فرق في ذلك بين العبادات و المعاملات.

محمود شلتوت

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=706

استفتائات علمای شیعه و سنی در مورد شرکت در نماز جماعت سایر مذاهب اسلامی

س_ شرکت در نماز جماعت اهل سنت و خواندن نمازهای یومیه با آنها، آیا کفایت از نماز واجب می نماید یا نه؟

*آیات عظام امام خمینی، اراکی، خامنه ای، فاضل، صانعی، مکارم؛ کفایت می کند (استفتائات حج، ص ۱۳۱، س ۶۴)

*آیت الله گلپایگانی؛ نماز با عامه در حالت ضرورت بی اشکال است و در غیر این حال، شرکت در نماز آنان خوب است لکن با تمکن، نماز را با شرایط کامل اعاده کند. والله العالم. (م ۱۳۱۳)

*آیت الله بهجت: در نماز جماعت آنان خوب است شرکت کند. (همان)

*آیت الله تبریزی و آیت الله خویی؛ در صورتی که قرائت را خود اتیان کند_ ولو در نماز جهریه به اخفات باشد _ کفایت می کند والله العالم (استفتائات، س ۶۴)

*آیت الله زنجانی مناسب است در نماز جماعت اهل سنت شرکت کنند ولی بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخوانند (همان)

*آیت الله سیستانی: اقتدا به مخالف در نماز مانعی ندارد ولی حمد و سوره را برای خود آهسته بخواند. (همان) معظم له در در مناسک محشی می فرمایند؛ و اگر نماز جمعه باشد بعد از آن نماز ظهر را بخواند. و همچنین آیت الله خویی و تبریزی. (م ۱۳۱۳)

*آیت الله صافی: نماز با عامه در حالت ضرورت بی اشکال است و در غیر حال ضرورت هم شرکت در جماعات آنان اگر موجب تالیف قلوب آنها و رفع اتهام از شیعه باشد خوب است و اعاده آن لازم نیست اگر چه موافق با احتیاط است. والله العالم. (همان)

س_ شرکت در نماز جماعت اهل سنت، آیا اختصاص به مسجد الحرام و مسجد النبی دارد یا در مساجد دیگر هم کافی است؟ (استفتائات حج، ص ۱۳۲ س ۶۵)

*آیات عظام: امام خمینی، اراکی، خامنه ای: در مساجد دیگر هم کافی است. (همان)

*آیت الله گلپایگانی؛ اختصاص به مسجدین شریفین ندارد بلکه در تمام مساجد، مستحب و مورد ترجیح و رجحان است. والله العالم. (همان)

*آیت الله فاضل؛ اختصاص ندارد. (همان)

*آیت الله بهجت؛ فرق نمی کند. (همان)

*آیت الله تبریزی؛ اختصاص به مسجد الحرام و مسجد النبی ندارد. والله العالم. (همان)

*آیت الله زنجانی؛ هر دو صورت حکم واحد دارد. (همان)

*آیت الله مکارم؛ فرقی بین مسجد الحرام و مسجد النبی با سایر مساجد نیست. (همان)

*آیت الله سیستانی: در پاسخ سوال قبل فرقی بین مسجد الحرام و مسجد النبی و غیر آن دو نیست. (همان)

*آیت الله صافی: در تمامی مساجد حکم همان است که در جواب سوال دوم (س ۶۴) گفته شد. والله العالم. (همان)

*آیت الله صانعی؛ در مساجد دیگر هم کافی است. (همان) به نقل از مناسک نوین تدوین عبدالرحمان انصاری، مصطفی آخوندی

فتوای دوتن از علمای اهل تسنن در مورد اقتدا به امام جماعت شیعه:

ابن تیمیه می گوید؛ همه مسلمانان به جواز خواندن نماز پشت سر یکدیگر اتفاق نظر دارند همانطور که اصحاب و تابعین و ائمه اربعه پشت سر یکدیگر نماز می گزاردند و هرکس منکر چنین حکمی باشد، بدعت گذار و گمراه و مخالف قرآن و سنت و اجماع مسلمانان به شمار می آید. (استاد دکتر یوسف قرضاوی؛ دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۱، ص ۳۰۹)

استاد دکتر وهبه زحیلی:

نماز پشت سر مخالفین مذهبی در فروع، صحیح و غیر مکروه است زیرا که اصحاب و تابعین همواره پشت سر یکدیگر نماز می خواندند باینکه در فروع با هم اختلاف داشتند و این اجماعی بود. چنانکه ابن مسعود پشت سر عثمان نماز را تمام خواند باینکه می بایست طبق نظر خود شکسته می خواند، از او پرسیدند، گفت زیرا فی اختلاف شر (الفقه الاسلامی وادلته، ج ۲، ص ۱۸۱)

ترک اولی در نماز به خاطر احترام به عقاید مذاهب دیگر اشکالی ندارد؛ اگر امام جماعت در مورد جهر به بسم الله وقتوت خواندن در نماز صبح به خاطر اکثریت مامومین، کوتاه بیاید یعنی بسم الله را سری بگوید وقتوت را نخواند، بر شما گناهی نیست و اشکالی ندارد. و همچنین به جماعت مامومین که پشت سر شما نماز می خوانند میگویم؛ اگر شما پشت سر امامی که در این دو مسئله و مسائل دیگری که با مذهب شما مخالف است، نماز بخوانید، هیچ اشکالی ندارد. (استاد دکتر یوسف قرضاوی؛ دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۱، ص ۳۱۰)

تعصب پیرامون هر یک از مذاهب و افکار مذاهب دیگر در مسائل اجتهادی قطعا در شان اهل علم و تحقیق نمی باشد و از اخلاق و سیره سلف صالح این امت به دور است، بلکه چنین عملی شیوه جاهلان و متعصبان مذهبی می باشد. (استاد دکتر یوسف قرضاوی؛ دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۱، ص ۳۱۰)

از امام شافعی رضی الله عنه روایت کرده اند، هنگامی که به بغداد موطن امام ابوحنیفه و یاران او آمد به خاطر رعایت حال آنان در نماز صبح قنوت را نمی خواند این نشانه ادب بزرگان است که حتی برای برای مردگان نیز احترام قائل بودند و این روش، وسعت و رخصت است نسبت به آراء مخالفین. (استاد دکتر یوسف قرضاوی؛ دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۱، ص ۳۰۵)

در رساله دارالفتوی المصریه از ابن تیمیه نقل شده که می گوید؛ مراعات ائتلاف، حق است بنابراین امام مسجد گاه از روی مصلحت قابل توجهی بسم الله را به جهر می خواند و به خاطر ایجاد الفت بین دلها ترک افضل رواست همانطور که پیامبر اکرم (ص) از خوف نفرت و مخالفت مردم نسبت به تعمیر و بازسازی کعبه خودداری کرد. (استاد دکتر یوسف قرضاوی؛ دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۱، ص ۳۰۶)

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=750

استفتاء از مفتی اعظم مصر

استادگرا نمایه جناب آقای دکتر واصل نصر، مفتی کشور مصر سلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

از محضر شما در خواست می شود نظرتان را در مورد اقتداء کردن پیروان مذاهب اسلامی به کسی که پیرو مذهب اهل بیت است اعلام فرمائید .

آیا اقتداء کردن به ایشان صحیح است یا خیر؟

۱۶/شوال المکرم/۱۴۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

هر مسلمانی که به خداوند ایمان داشته باشد وشهادت به وحدانیت خدا ورسالت حضرت محمد (ص) بدهد ومنکر ضروریات دین نشود وبه طور کامل عالم به ارکان اسلام ونماز وشرايط آن باشد صحیح است امامت جماعت او برای دیگران وامامت دیگران نسبت به او، هنگامی که شرايط ذکر شده را دارا باشد اگر چه امام وماموم اختلاف مذهبی داشته باشند وشيعه اهل بیت هم شامل همین مطلب است. ما همراهی می کنیم با آنها (شیعیان اهل بیت) درباره خداوند ورسول الله واهل بیت او وصحابه او واختلافی بین ما و آنها در اصول ومبانی شریعت اسلامی وضروریات قطعی دینی نیست. زمانی که خداوند افتخار حضور در دولت اسلامی را به ما عطا فرمود ، درشهرهای تهران وقم ما پشت سر آنها و آنها نیز پشت سر ما نماز جماعت خواندند.

از خداوند خواستاریم که وحدت را بین امت اسلامی محقق سازد وهرگونه دشمنی ، درگیری واختلاف را از آنان دور نماید واختلاف در برخی فروعات فقهی ، مذهبی را مرتفع سازد.

والله الموبد والهادی الی سوائ السبیل

۱۶/شوال المکرم ۱۴۲۱ ه.ق

دکتر فرید نصر واصل

مفتی کشور مصر

1/ 12/ 2001

http://taghrib.ir/tmain_fa.aspx?lng=fa&mode=art&artid=762

فتوای شیخ الازهر، شیخ جادالحق در خصوص پیروان مذاهب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و بعد

در مجله اکتبر شماره ۶۶۰۱ به تاریخ ۲۵ آگوست ۱۹۸۵ نامه‌ای از آقای عبدالعزیز صادق خطاب به شیخ الازهر تحت عنوان «الازهر، اولین پناهگاه دینی» آمده است که خلاصه آن به شرح زیر است:

در این هفته، نامه‌ای از برخی فعالان در مراکز اسلامی ایالت ویرجینیای آمریکا به این مضمون، به دستم رسیده است:

برخی از دشمنان اسلام جهت ایجاد تفرقه بین اقلیت‌های اسلامی در آفریقا، آسیا و آمریکا گام برمی‌دارند و تلاش می‌کنند به این اختلافات از هر نوعی که هست، رنگ مذهبی بدهند. فرقه‌های مختلف شیعه (امامی، زیدی و...) را تکفیر می‌کنند. این هجومی ناجوانمردانه، برای ایجاد دو دستگی بین مسلمانان است. برخی از مردم براینند که هر مسلمانی برای تصحیح عبادات و معاملاتش، باید تنها یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت را پیروی کند.

حضرت شیخ بزرگوار!

آیا شما با این نظر موافق هستید؟

برخی دیگر از مردم، شیعه را تکفیر می‌کنند و اسلام را از آنان بیزار می‌دانند. پاسخ حضرت عالی به این عقیده چیست؟ آیا مسلمان می‌تواند سایر مسلمانان را تکفیر کند؟

در پاسخ می‌گوییم:

یکم، از حکم تقلید و اینکه آیا تقلید از یک مذهب خاص واجب است یا نه؟ همه علمای علم اصول می‌گویند: فرد عامی یعنی کسی که شایستگی اجتهاد در احکام را ندارد، هرچند با علوم دیگر آشنا باشد، باید از یک مجتهد تبعیت کند و به فتوایش عمل نماید به دلیل آیه شریفه:

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

پس از دانایان اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید. [۱]

این آیه عام است و شامل همه مخاطبانی که مقدمات علم به احکام برای آنها فراهم نشده، می‌شود. عامه مردم هم، در زمان صحابه و تابعان از مجتهدان سؤال می‌کردند و به پاسخ‌های آنان در بیان احکام، عمل می‌کردند. مجتهدان نیز مبادرت به صدور فتوا و کشف حقیقت می‌نمودند و به استفتای مردم خرد نمی‌گرفتند. این اجماعی است، بر مشروعیت تقلید در فروع دین. منتهی، عامی موظف است از کسی استفتاء نماید که مراتب علمی، عدالت و شایستگی او برای فتوا دادن، مورد اعتراف و اذعان باشد، زیرا امور دینی از اهمیتی برخوردار است که در آن باید جانب احتیاط را نگه داشت.

جمهور علما، هم‌چنان برآنند که تقلید از یک مذهب معین و عمل به واجبات و ترک محرمات آن، بر عموم مردم واجب نیست. به گونه‌ای که نتوانند از مذهب خارج شوند، بلکه انسان می‌تواند در یک مسأله، از مجتهدی و در مسأله دیگر از مجتهدی دیگر تقلید کند. همه مفتیان در همه اعصار، از زمان صحابه تا به حال این گونه عمل می‌کرده‌اند علمای بزرگی چون «آمدی»، «ابن حاجب»، «کمال» در تحریر، «رافعی» و دیگران، همگی بر این رأی بوده‌اند؛ زیرا التزام به یک مذهب خاص در تمامی مسائل الزامی نیست زیرا تنها، چیزی که واجب است آن است که خدا و پیامبر (ص) آن را واجب کرده باشند و خدا و پیامبر (ص) بر هیچ انسانی واجب نکرده‌اند که مذهب فردی خاص از ائمه مذاهب را تقلید کند و هرچه او می‌گوید عمل کند و رأی دیگران را کنار بگذارد.

«ابن امیر حاج» از علمای علم اصول می‌گوید:

فرد عامی را به نام مذهبی معین، که از آن تقلید می‌کند، نام‌گذاری کردن، صحیح نیست، زیرا مذهب متعلق به کسی است که دارای نوعی از نظر و استدلال باشد، مذهب را بشناسد یا کتاب‌هایی در فروع آن مذهب خوانده باشد و فتاوا و اقوال امامش را بداند. اما کسی که شایستگی این امور را ندارد تنها می‌گوید من حنفی یا شافعی یا... هستم با این گفتن چنان نمی‌شود.

از مطالب گذشته معلوم می‌شود که تقلید از مجتهدی معین، واجب نیست و تلفیق یعنی عمل به فتوای یک مجتهد در موضوعی و فتوای مجتهدان دیگر در سایر موضوع‌ها - به هر علتی - هم در عبادات و هم در معاملات جایز است و این نوعی رحمت و سهل‌گیری بر امت است. حتی اکثریت علما بر جواز جست‌وجوی رخصت‌های مذاهب در مسائل مختلف فتوا داده‌اند تا مکلف تا جایی که ممکن است ساده‌ترین راه‌ها را بی‌یابد و در مسأله‌ای که هنوز از کسی تقلید نکرده به فتوای هر مجتهدی که صلاح بداند، عمل کند.

خلاصه این که تقلید بر هر غیرمجتهد مطلقاً واجب است، زیرا باید به احکام شرع عمل کند. ولی التزام به مذهبی خاص واجب نیست و عمل به فتوای مجتهدی غیر از امام مذهب مقلد جایز است و مذهب فرد عامی، همان فتوای مجتهدی است که به علم و عدالت معروف است و نیز تلفیق به معنای عمل در حوادث مختلف به مذاهب گوناگون اشکال ندارد.

دوم: حکم تکفیر و اینکه آیا مسلمان می‌تواند سایر مسلمانان را تکفیر کند؟

در پاسخ به این سؤال ابتدا حقیقت ایمان، اسلام و کفر را بیان می‌کنیم:

الف: ایمان و حقیقت آن: ایمان در لغت به معنای تصدیق است، هر نوع تصدیقی و در اصطلاح شرعی به معنای تصدیق به خداوند، پیامبران، کتاب‌ها، فرشتگان، روز قیامت و قضا و قدر است.

(آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ)

پیامبر به آن چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [وگفته‌اند] میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم وگفتند: شنیدیم وگردن نهادیم. پروردگارا آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سویی تو است. [۲]

به این صورت ایمان، تصدیقی قلبی به معارف دینی است و باواری است که دل را ملامت از شناخت خدا و پیروی از دینش می‌کند. فرمایش پیامبر اکرم (ص) این برداشت را تأیید می‌فرماید:

اللهم ثبت قلبي علي دينك: خدایا دلم را بر دینت استوار بدار.

و نیز سخن آن حضرت (ص) به اسامه که یکی از سپاهیان دشمن را که گفته بود «لااله الاالله» به قتل رسانده بود. پیامبر (ص) فرمود: آیا قلبش را شکافته بودی؟ [۳] (یعنی آیا از درون قلبش با اطلاع بودی که او از روی نفاق کلمه توحید را بر زبان جاری می‌سازد؟)

ب: اسلام و حقیقت آن: «اسلم» در لغت به معنای «اسلام آورد» است و در اصطلاح شرع، آن گونه که در حدیث آمده است:

الاسلام ان تشهد ان لااله الاالله و ان محمداً عبده و رسوله و تقيم الصلاة و توتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً: اسلام آن است که شهادت دهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و پیامبر اوست و نماز را بر پای داری، زکات را بپردازی، ماه رمضان روزه بگیری و اگر استطاعت داشتی حج بیت‌الله الحرام به‌جای آوری. [۴]

بنابراین اسلام یعنی عمل به واجبات الهی، اقرار به شهادتین، ادای فرائض و پرهیز از آنچه خدای سبحان و پیامبرش (ص)، حرام گردانیده‌اند.

و ایمان باواری قلبی است. هرکس یکی از اصولی را که ایمان به آن واجب است، انکار کند از زمره مسلمانان خارج شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)

هرکس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است. [۵]

اسلام هم عمل است و هم قول، عمل به جوارح و نطق به زبان. دلیل بر مغایرت بین اسلام و ایمان، فرمایش خداوند تبارک و تعالی است:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ).

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم» بگو: «ایمان نیاورده‌اید» لیکن بگویید: «اسلام آوردیم» و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. [۶]

ج: چه زمانی يك فرد مسلمان شمرده می‌شود؟

پیامبر اکرم (ص) این سؤال را در حدیثی که بخاری روایت کرده است، پاسخ فرموده است:

امرت ان اقاتل الناس حتي يشهدوا ان لا اله الا الله و يؤمنوا بي و بما جئت به فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علي الله: به من دستور داده شده تا با مردم (کفار) بجنگم تا زمانی که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یگانه نیست و به من و به آنچه که آورده‌ام ایمان بیاورند پس هرگاه چنین کنند خونشان و مالشان محفوظ است، مگر طبق قانون الاهی (در حدود و قصاص و...) و (اگر به دروغ و نفاق شهادتین گفتند) حسابشان با خدا است.

این معنای مسلمانی است. چنین کسی چه وقت از اسلام خارج می‌شود؟ آیا ارتکاب معصیت، انجام دادن کار حرام یا ترک کار واجب، او را از مسلمان بودن و حقوق مسلمانی بیرون می‌برد؟

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنْ اللَّهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

خداوند آن را که به او شرک آورده، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌بخشاید. [۷]

د: کفر چیست؟

کفر در لغت، پرده انداختن و پوشاندن چیزی را گویند و در اصطلاح شرع، آن است که انسان چیزی را که خداوند ایمان به آن را واجب شمرده و این وجوب به او ابلاغ شده و حجت بر او تمام گشته، انکار کند.

معنای شایع کفر در مقابل ایمان است، زیرا کفر به معنای سرپوش گذاشتن بر حق، مخفی کردن آن و زدودن نشانه‌های آن است ولی گاهی کفر به معنای کفران نعمت هم بکار برده می‌شود.

بدترین کفر، انکار وحدانیت پروردگار و شریک قائل شدن برای او و انکار نبوت پیامبر اکرم (ص) و شریعت او است و کافر به طور متعارف به کسی می‌گویند که همه این امور را انکار کند.

اگر معنای ایمان و اسلام و کفر به گونه‌ای که از نصوص قرآن و سنت استفاده می‌شود، این است، مسلمانی که مرتکب گناه می‌شود و در همان حال می‌داند که گناهکار است و معصیت خداوند سبحان را انجام می‌دهد و خود را در معرض غضب و عقاب پروردگار قرار می‌دهد، با همه این‌ها با ارتکاب گناه، از زمره اهل ایمان خارج نشده و هنوز از وصف اسلام و حقیقت اسلام و حقوق مسلمانی برخوردار است. گناهی که این مسلمان انجام می‌دهد هرچه می‌خواهد باشد، صغیره باشد یا کبیره، او را از اسلام و زمره ایمان آوردگان خارج نمی‌سازد و این مصداق فرمایش خداوند سبحان است که می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

خداوند آن را که به او شرک آورده نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌بخشاید. [۸]

ه: آیا تکفیر مسلمان، به خاطر گناهی که مرتکب شده جایز است؟ آیا تکفیر مؤمنی که ایمان در دلش استقرار یافته، جایز است؟ اگر حکم شرعی در این زمینه وجود دارد چه کسی می‌تواند آن را بیان کند؟

خداوند سبحان می‌فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ)

به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگویید «تو مؤمن نیستی» [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجوید. چرا که غنیمت‌های فراوان نزد خدا است. [۹]

پیامبر اکرم (ص) هم در حدیثی که ابوداود نقل کرده است، می‌فرماید:

ثلاث من اصل الايمان، وعد منها الكف عن قال لا اله الا الله لا نكفره بذنوب، و لا نخرجه من الاسلام بعمل: سه چیز از اصل ایمان است یکی از آنها پرهیز از آسیب رساندن به کسی است که لا اله الا الله بگوید، او را به خاطر گناه تکفیر نمی‌کنیم و به خاطر عمل (ناشایست) از اسلام بیرون نمی‌کنیم.

امام احمد حنبل نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

لا یرمی رجل رجلا بالفسق او یرمیه بالكفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه كذلك: هیچ کس به دیگری نسبت فسق یا کفر نمی‌دهد، مگر این که اگر دروغ باشد و دوستش در واقع چنین نباشد، این نسبت به خود گوینده برمی‌گردد.

از این نصوص روشن می‌گردد که نسبت کفر دادن به مسلمان به خاطر گناهی که مرتکب شده، واجبی که ترک کرده یا فعل حرامی که انجام داده جایز نیست و هر کس مسلمانی را تکفیر کند یا به او نسبت فسق بدهد، در صورتی که آن مسلمان چنین نباشد، سخن گوینده به خودش باز می‌گردد.

و: چه کسی شایستگی آن را دارد که حکم به کفر یا فسق دیگری صادر نماید؟

خداوند متعال می‌فرماید:

(فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)

پس هرگاه در امری (دینی) اختلاف کردید آن را به خداوند و پیامبر ارجاع دهید. [۱۰]

و نیز می‌فرماید:

(فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ)

چرا از هر فرقه‌ای از مؤمنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند، تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را، وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند؟ [۱۱]

در جای دیگر می‌فرماید:

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید. [۱۲]

و در حدیثی که زهری از عمر ابن شعیب، او از پدرش و او از جدش از رسول خدا (ص) نقل کرده است، آمده است: سمع النبي (ص) قوماً يتمارون في القرآن (یعنی يتجادلون في بعض آياته) فقال: انما هلك من كان قبلكم بهذا، ضربوا كتاب الله بعضه ببعض، و انما نزل كتاب الله يصدق بعضه بعضا و لا يكذب بعضه بعضا، فما علمتم منه فقولوا و ما جهلتم منه فكلوه الي عالمه پیامبر اکرم (ص) شنید که گروهی درباره برخی از آیات قرآن مجادله می‌کنند فرمود: پیشینان شما هم به همین خاطر هلاک شدند. برخی از آیات کتاب خدا را با برخی دیگر نفی کردند، در صورتی که کتاب خدا نازل شده تا برخی آیات آن برخی دیگر را تصدیق کند نه تکذیب. هرچه را علم و دانایی دارید بگوئید و هرچه را نمی‌دانید به عالمانش واگذار کنید.

این‌ها آیات قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم (ص) است که اختلاف در امور دینی را به خدا و پیامبر (ص) ارجاع می‌دهند و متولیان حکم و فیصله اختلاف را، دانایان به کتاب و سنت معرفی می‌کنند. پس هیچ مسلمانی نمی‌تواند حکم به کفر یا فسق مسلمان دیگری کند، در حالی که معنای کفر و عواملی را که به آن منجر می‌شود نشناخته و یا به عواملی که به عصیان و سرکشی از اوامر الهی منتهی می‌شود، علم پیدا نکرده است؛ زیرا اسلام، هم عقیده است و هم شریعت (قانون) و دارای علمایی است که تخصص در دین و علوم دینی دارند و اوامر خدا و رسول (ص) را اجرا می‌کنند. همه مسلمانان متدین‌اند ولی بیان احکام و حلال و حرام الهی، مختص کارشناسان است که به دستور خدا و پیامبر (ص)، فقط علما هستند. بنابراین سزاوار نیست که مذاهب فقهی اسلامی، وسیله‌ای برای بهره برداری‌های سیاسی یا طرفداری از دولت یا گروهی از مردم قرار بگیرد، بهتر آن است که به جای این که مسلمانان برادران مسلمان خود را به مذهب خود دعوت کنند، به نشر فضایل اسلام - هم از نظر عقاید و هم از نظر قوانین - در بین غیرمسلمانان بپردازند، زیرا همه مذاهب معتبر اسلامی، سرچشمه از وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) می‌گیرند.

الازهر این تلاش‌ها را زشت می‌داند و کارکسانی را که در این راه قدم برمی‌دارند، ناروا می‌داند فلذا هیچ مسلمان شیعه‌ای نمی‌تواند مسلمانی سنی را دعوت به ترک مذهب خود- شافعی یا حنفی یا مالکی یا حنبلی- بنماید تا از مذهب شیعه پیروی کند. سنیان هم نمی‌توانند این کار ناروا را انجام دهند.

تا زمانی که اینان مسلمان‌اند باید برادرانه در راه ترویج اسلام در بین غیرمسلمانان تلاش کنند و دست از گسترش اختلاف و جدایی بین صفوف امت بردارند و مذاهب فقهی اسلامی را به مذاهب سیاسی دولت‌ها، تبدیل نکنند؛ زیرا مسلمانان اولیه چنین نکردند. این کار با فرمایش خداوند متعال در تعارض است:

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ)

این امت شما است، امتی واحد و من پروردگار شما هستم. پس از من پروا پیشه کنید. [۱۳]

<http://taghrib.ir/persian/?pgid=7&scid=15&dcid=37211>

-
- | | |
|-------------------------------|-----------------------|
| [۱] - نحل / ۴۳. | [۸] (نساء / ۱۱۶). |
| [۲] (بقره / ۲۸۵). | [۹] (نساء / ۹۴). |
| [۳] (صحیح بخاری و صحیح مسلم). | [۱۰] (نساء / ۵۹). |
| [۴] (صحیح بخاری و صحیح مسلم). | [۱۱] (توبه / ۱۲۲). |
| [۵] (نساء / ۱۳۶). | [۱۲] (نحل / ۴۳). |
| [۶] (حجرات / ۱۴). | [۱۳] (المؤمنون / ۵۲). |
| [۷] (نساء / ۱۱۶). | |

فتوای شیخ احمد بن حمد الخلیلی مفتی کل عمان و اباضیه جهان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة و السلام علي سيدنا رسول الله و علي آله و صحبه و من والاه.

سؤال اول: آیا مذهبی که جزو اسلام سنی نیست، از اسلام حقیقی به شمار می‌رود؟ به عبارت دیگر آیا هرکس پیرو یکی از مذاهب اسلامی یعنی مذاهب چهارگانه اهل سنت، مذهب ظاهری، جعفری، زیدی و اباضی باشد و به احکام آن عمل کند، مسلمان شمرده می‌شود؟

جواب: اسلام دینی است که در عقاید حق، خلاصه شده و به طور اجمال، مشتمل بر شهادتین، شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص) است. تبلور اسلام در زندگی عملی، به برپایی داشتن نماز، پرداختن زکات، روزه ماه رمضان و حج بیت الله الحرام است. هرکس شهادتین بگوید و آن را با انکار ضروریات دین نقض نکند، مسلمان است، عمل به ارکان عملی نامبرده شده، به معنای اجرای آموزش‌های اسلام، در زندگی است و بر طبق هر یک از مذاهب منتسب به این دین انجام شود، فرقی نمی‌کند. اخراج چنین کسی از اسلام نظراً و عملاً، جایز نیست. او نه مشرک است و نه کافر و ازدواج با او و ارث بردن یا ارث دادن به او اشکال ندارد. او در زمان حیات و بعد از مرگ از همه امتیازات یک مسلمان برخوردار است. امتیازاتی مثل: سلام کردن به او، جواب سلام دادن به او، یرحمک الله گفتن به او، زمانی که عطسه می‌کند، آزار نرساندن به او، صیانت از حال، مال و آبروی او در حد امکان، کمک کردن به او در وقت نیاز، یاری رسانیدن به او در مقابل دشمنانش، اگر متجاوز نباشد، در هنگام بیماری به عیادت او رفتن، پس از مرگ تجهیز کردن- غسل و کفن کردن- او، نماز گزاردن بر او و دفنش در گورستان مسلمانان و اموال بر جای مانده از او را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) بین وارثان تقسیم کردن.

انسان به مجرد شهادتین گفتن، جان و مالش محفوظ می‌ماند همان‌طور که ابن عمر- رضی الله عنهما- به نقل از صحیح مسلم و صحیح بخاری- و اصحابی دیگر از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: امرت ان اقاتل الناس حتي يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم على الله: دستور دارم که با مردم بجنگم تا زمانی که شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله بدهند، نماز بخوانند و زکات بدهند. هرگاه چنین کردند جان و مالشان نزد من محفوظ است مگر بر اساس قوانین اسلام و حساب اخروی آنها با خداست. معنای این حدیث آن است که گوینده شهادتین اگر عملی از او سرزند که شهادت او را نقض کند یا یکی از ضروریات دین را انکار کند، خونش ریخته می‌شود. مثل انکار یکی از پیامبران که نص بر نبوت او وجود دارد، یا یکی از کتب آسمانی که بر حقانیت آن نص وارد شده است، یا یک فرشته خاص که نص بر وجودش در دست داشته باشیم. به شرط آن که این نص متواتر باشد و شکی در ثبوت آن نباشد، مثل آیه‌ای از قرآن یا حدیثی قطعی و متواتر از پیامبر اکرم (ص).

همین طور است انکار روز قیامت، حساب، بهشت، جهنم و انکار حکمی قطعی از احکام اسلام مثل وجوب نماز، زکات، روزه و حج افراد مستطیع.

امام سالمی یکی از علمای بزرگ اباضیه در این خصوص می‌گوید:

و نحن لانطالب العبادا فوق شهادتهم اعتقادا
فمن اتى بالجملتين قلنا اخواننا و بالحقوق قمنا
الا اذا ما نقضوا المقالا و اعتقدوا في دينهم محالا
قمنا نبين الصواب لهم نحسين ذلك من حقهم

ما از بندگان خدا، عقیده‌ای جز گفتن شهادتین نمی‌خواهیم.

هرکس شهادتین بگوید او را برادر خود دانسته و به ادای حقوقش برمی‌خیزیم.
مگر این‌که این عقیده را نقض کنند و در دینشان به امری محال، عقیده پیدا کنند.
در این صورت راه صواب را برای آنان بیان می‌کنیم و این را از جمله حقوق آن‌ها می‌دانیم

و هرگاه یکی از ضروریات دین را انکار کند، بر او حجت اقامه می‌شود و توبه به او عرضه می‌شود و اگر بر
موضعش اصرار ورزید، محکوم به ارتداد است و حدش، کشته شدن است زیرا پس از پذیرش اسلام از دین
برگشته است. در این صورت دیگر نه در زندگی و نه پس از مرگ، حکم اسلام را ندارد.

هم‌چنین اگر مسلمانی را از روی دشمنی و تجاوزگری بکشد یا به عمل زنا یا محصنه آلوده شود، کشته می‌شود
ولی حکم اسلام از او سلب نمی‌شود، مال و فرزندانش مباح شمرده نمی‌شود و از توارث با مسلمانان و سایر
حقوق نام برده شده، محروم نمی‌گردد. به همین خاطر اهل بغی از مسلمانان از دین خارج نمی‌شوند، جز
خونشان- آن هم به خاطر جلوگیری از تجاوز- امر دیگری از آنان مباح شمرده نمی‌شود و مال و آبرویشان مصون
از تعرض باقی می‌ماند. تنها خوارج مارق که همه امت بر مخالفت با آنان اتفاق نظر دارند، عقیده‌ای غیر از
عقیده فوق دارند (یعنی مال و آبروی اهل بغی را مباح می‌دانند).

امام سالمی- رحمه الله- می‌گوید:

و مال اهل البغي لا يحل	و ان یکن قوم له استحلوا
خوارج ضلت و صارت مارقه	من دینها صفریة ازارقه
فحکموا بحکم المشرکینا	جهلاً علی بغاة المسلمینا
فعرضوا للناس بالسیف کما	قد استحلوا المال منهم مغنما
و امة المختار فارقتهم	و ضللتهم و فسقتهم
و وردت فیهم عن المختار	جملة اخبار مع الآثار
و فیهم المروق یعرفنا	و منهم لاشک نبرأنا

اموال اهل بغی حلال نیست، هر چند قومی آن را حلال شمرده‌اند.

آن قوم خوارج (صفریه و ازارقه) هستند که گمراه شدند و از دین خارج گشتند.
آنان (خوارج) از روی نادانی بر باغیان مسلمان، حکم مشرکان را جاری ساختند
و با شمشیر، متعرض مردم شدند و اموال آن‌ها را به عنوان غنیمت، حلال شمردند.
امت پیامبر مختار(ص) از خوارج جدا شدند و آنان را گمراه و فاسق دانستند.
از پیامبر مختار(ص) روایاتی درباره خوارج رسیده است.

ما آنان را مارق می‌شناسیم و بدون تردید از ایشان بیزاری می‌جوئیم.

با این بیانات، قضیه فیصله می‌یابد و زبان هرگوینده‌ای که خلاف فرمایش پیامبر(ص) بگوید قطع می‌گردد. که آن حضرت فرمود: من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فهو مسلم: هرکس هم‌چون ما نمازگزارد و رو به سوی قبله ما آرد و از ذبیحة ما بخورد، مسلمان است.

ما فرمایش پیامبر(ص) را می‌پذیریم و بر اساس آن دستان یکدیگر را می‌فشاریم والله ولی التوفیق

سؤال دوم: مرزهای تکفیر در زمان ما کدام است؟ آیا مسلمان می‌تواند کسانی را که به احکام یکی از مذاهب اسلامی سنتی عمل می‌کنند، یا تابع عقیده اشعری هستند، کافر بشمارد؟ و نیز آیا تکفیر سالکان طریقت صوفیه حقیقی، جایز است؟

جواب: تکفیر- به معنای جدا ساختن مسلمانی از پیکر امت اسلامی و او را خارج از حصار عقیده اسلامی پرتاب کردن- امری مشکل است و کسی که تقوا پیشه سازد و از خدا بترسد، به چنین اقدامی دست نمی‌زند. این عمل- تکفیر- بزرگ‌ترین علت گسستن رابطه عقیدتی است که امت اسلامی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به موجودیت آنان استحکام می‌بخشد و نیز از مهم‌ترین عوامل از هم گسیختگی امت و قطع ریشه‌های آن است، تا به امتی ضعیف و کم وزن بین انبای بشر تبدیل گردد و حسابی بین ملت‌ها، برای آنان باز نگردد.

همان‌گونه که در مطالب پیشین عنوان شد هیچ مسلمانی به خاطر مذهب فکری، عملی و فقهی خود تا زمانی که منکر یکی از ضروریات دین نشده، از دائرة اعتقادات اسلامی بیرون نمی‌رود. باید با همه مسلمانان، هم در زندگی و هم پس از مرگ، رفتاری داشت که با اهل توحید و مؤمنان فکری و عملی به خدا و پیامبر(ص) داریم.

سؤال سوم: چه کسی مفتی حقیقی در اسلام است؟ شرایط اساسی برای متصدیان امر افتاء و هدایت مردم در فهم شریعت اسلامی و عمل به آن کدام است؟

جواب: افتاء در لغت به معنای آشکار ساختن و در اصطلاح شرع به معنای آشکار ساختن حکم خداوند در یکی از قضایا است و فرقی نمی‌کند که حکم قطعی و نصی باشد که نظر و اجتهاد در آن راه ندارد، مثل وجوب نماز، روزه، حج افراد مستطیع، وراثت دو برابر مردان نسبت به زنان، وراثت یک سوم اموال برای مادر با عدم وجود برادران و اولاد میت، وراثت یک ششم برای مادر و محروم بودن از ثلث با وجود برادران و اولاد، ارث بردن دو خواهر از دو سوم اموال و یک خواهر از نصف اموال میت، حرام بودن ازدواج با مادر، دختر، خواهر، عمو و دایی.

یا حکم اجتهادی باشد، مثل: وجوب عمره نزد کسانی که آن را واجب می‌دانند، وراثت برادر با وجود جد، نزد کسانی که به آن قائل هستند، وجوب کفاره بر قاتل از روی عمد و سایر مسائلی که از حد شمارش، بیرون است.

از آن‌جا که موضوعات منصوص علیه نسبت به مسائل اجتهادی اندک‌اند، و نیز مسائل اجتهادی با پیدایش موضوعات نوظهور در زندگی انسان‌ها و حرکت پیوسته و مستمر چرخ زندگی با انواع و اقسام مشکلات آن، در

حال افزایش و نیازمند نظر و اجتهادند، وجود افرادی صاحب نظر ضرورت دارد تا برای مردم در امور دین و دنیا، فتوا صادر کنند و به احکام شریعت غراء و امور مردم و دگرگونی زندگی آنها آشنا باشند و مردم از طریق فتوای آنها به خطا و اشتباه دچار نشوند. این بدان معنا است که باید فردی کارشناس در کتاب و سنت، آشنا به ابزار و وسایلی که توان نظر در کتاب و سنت و جست و جوی احکام دقیق و ذخایر گسترده آن را به فرد می دهد، وجود داشته باشد، علوم عربی، لغت، صرف، نحو، بلاغت و نیز علم اصول فقه و مقاصد الشریعه را بداند و توانایی مقایسه بین ادله عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ را داشته باشد تا عام را بر خاص، مطلق را بر مقید و مجمل را بر مبین، حمل نماید، ناسخ را گرفته، منسوخ را رها سازد و در صورت تراحم قضایا با یکدیگر بر اساس مقاصد شریعت، ارجح را گزینش نماید.

او باید مراتب روایات را بشناسد تا روایات قوی را گرفته، ضعیف را ترک نماید. اجماعات فقهی را بشناسد تا در برابر امور قطعی و اجماعی دست به اجتهاد نزند، قیاس و علل و موانع آن را بشناسد. مصالح مرسله، سد ذرایع، استحسان و سایر منابع شریعت را بداند تا در کار خویش، با بصیرت دینی و دلایل قطعی حرکت نماید.

اما کسانی که اهلیت این امور را ندارند، اهلیت فتوا دادن را هم ندارند، زیرا به جهل نزدیک ترند تا به علم، و به کور شبیه ترند تا به بینا. اینان از شر شیطان در امان نیستند و ممکن است چیزی بگویند که به آن علم ندارند و چنین کاری برابر با فحشا و منکر است. خداوند متعال درباره شیطان می فرماید: (إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) او فقط شما را به بدی و زشتی فرمان می دهد و [وا می دارد] تا بر خدا چیزی را که نمی دانید بر بنیدید [۱].

بلکه فتوای بدون علم را با گناه شرک همراه ساخته و می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

بگو پروردگار من فقط زشت کاری ها را - چه آشکارش [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است، و [نیز] این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید [۲].

همین کافی است که خداوند ما را از گفتار بدون علم و نسبت دادن آن به خدا و فتوا دادن بدون روشن بینی باز می دارد. و الله الموفق. این پاسخ هایی است که به ذهن من رسید، خداوند شما را حفظ کند و در پناه خویش رعایت فرماید.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته احمد بن حمد الخلیلی مفتی کل سلطنت نشین عمان

[۲] اعراف/ ۳۳.

[۱] بقره/ ۱۶۹.

فتوای آیت الله حسینعلی منتظری

حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته

پس از سلام - خواهشمند است در صورت امکان نظر شریف خود را در مورد واقعه اخیر تخریب حسینیه شریعت قم و ضرب و جرح تعدادی از هم وطنان در این واقعه را اعلام بفرمایید. با سپاس و احترام فراوان

باسمه تعالی

پس از سلام و تحیت - متأسفانه پس از گذشت ۲۷ سال از استقرار جمهوری اسلامی هنوز اعمال مخالف شرع و قانون از ناحیه متصدیان امور کشور انجام می شود، و باره انداختن عده ای به نام مردم و ملت فجایع تندی اتفاق می افتد که با هیچ منطقی قابل توجیه نیست، و طبعاً این گونه اعمال موجب تضعیف نهادهای قانونی جمهوری اسلامی می گردد. و نسبت دادن این قبیل اعمال به مردم از مسؤولین مربوطه رفع مسؤولیت نمی کند. و با کمال تأسف همه این فجایع به نام اسلام و مذهب و روحانیت انجام می شود و قهراً نسل جوان را به اسلام و روحانیت بدبین می نمایند. اسلام دین رحمت است و در آن حقوق همه مردم حتی اقلیت های دینی و اهل ذمه محترم است چه رسد به حقوق مسلمانان و شیعیان.

تخریب منزل شخصی افراد و حسینیه و ضرب و شتم بندگان خدا به ویژه خواهران هیچ توجیه شرعی ندارد و باطل دانستن برخی افکار و نظریات آنان مجوز هتک و ضرب آنان و تخریب و تصرف غاصبانه در اموال آنان نمی باشد. اگر این کارها به دستور بالاترها انجام شده که وامصیبتا، و اگر خودسرانه انجام گرفته و آسفا. سوء استفاده از قدرت و ابزار قدرت موجب سخط الهی می باشد.

این جانب ضمن محکوم نمودن اعمال انجام شده از مسؤولین محترم شهر مقدس قم مصرانه می خواهم که نسبت به ظلمهایی که در این روزها انجام شد تجدیدنظر جدی نمایند، و بدانند که اعتراف به اشتباه و جبران آن شایسته هر مسلمان معتقد به خدا و قیامت می باشد، و اصرار بر اشتباه در شأن جمهوری اسلامی نیست.

والسلام علیکم

قم - حسینعلی منتظری

۱۳۸۴/۱۱/۳۰



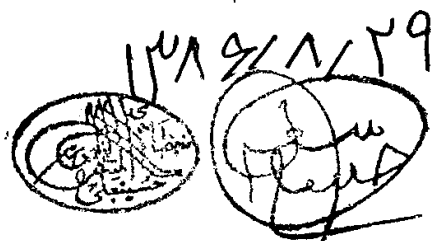
بسمه تعالی

باسلام و تحیّت

تخریب حسینیه بروجرد که اخیراً انجام شد همانند تخریب حسینیه قم که سال گذشته انجام شد کار بسیار زشت و غیرشرعی است. صرف انحرافی دانستن بعضی عقائد یک دسته از مسلمانان که جزو شیعیان و علاقه مندان به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز می باشند هرگز مجوز تخریب حسینیه آنان که محل عزاداری برای حضرت سیدالشهداء (ع) می باشد و نیز مجوز ضرب و جرح آنان نمی باشد. من نمی دانم آیا تصمیم گیرندگان اینگونه امور توجه به عواقب منفی و مضر آنها برای اسلام و نظام اسلامی ندارند؟ و آیا اینگونه کارهای زشت و نامشروع فاصله مردم را با حاکمیت روز به روز بیشتر نمی کند؟ امیدوارم عقلای قوم هرچه زودتر بتوانند جلو این تندروها و اشتباهات را بگیرند.

ان شاء الله موفق باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله



فتوای آیت الله محمد صادق حسینی روحانی

کد:	۶۰۵۶
نام:	hamed
ایمیل:	asirechanbare_eshgh@yahoo.com
موضوع:	
تاریخ:	
سوال:	بنام خدا اینجانب بعنوان یک درویش از سلسله جلیله نعمت الهی گنابادی معتقد به تمام مسلمات و محکومات دین هستم شهادتین را به لسان جاری کرده و منتظر ظهور حضرت حجت قائم آل محمد میباشم. در شریعت مقلد فقیه آل محمد و در طریقت مرید هستم ولیکن از طرف متحجرین و کج اندیشان مقدس ماب مورد اذیت و آزار قرار گرفته ام. حتی به جرم عقیده به زندان محکوم شدم. به نظر حضرت آیت الله ایا درویشی جرم میباشد؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
درویشی جرم نیست ولی شما مراد از طریقت را بیان کنید که حجت
یعنی راهی غیر از راه همفرازات معصومین علیهم السلام است یا الله
از فرمایشات آن بزرگواران مجموعه از ادعیه را جمع نموده الهم
ان را طریقت گذاشته اند - اگر دروغ است و شیخ طریقت از تابعین
حضرات معصومین (ع) میداند بدیع امکان است یا نمیکند و بناید
بکنند
۴۴۹ / ۱۴۷۷
الروحانی



فتوای آیت الله محمدی گیلانی حاکم شرع و ریاست دادگاههای انقلاب



جمهوری اسلامی ایران

دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

تاریخ ۵/۸/۶۰

شماره

بسم الله الرحمن الرحيم

بدینوسیله همه برادران سپاه پاسدار و قوای نظامی رؤسایان و ضابطین ارگانه های قضائیه
 اعلام میگردد که جناب رئیس الفقراء آقای سلطانخین تا بنده گنابادی وقفه اله تعالی مرا
 و تمام متعلقان ایشان در سائیه دولت علیه جمهوری اسلامی مدت اظلامها علی رؤس السالین
 تا سون و سون لکه هرگونه تفرص میباشد و حرام است بدون مجوز قضائیه کسی رسیده
 آمان را فرام آرد و شاه عزیزان حکومت اسلامی که بحواله دست توانای فعال خطین حدود
 الهی بستید هم وقت گرفتار بود و بستید که چهره نورانی رحمه للعالمین صلی الله علیه و آله را بستید
 افتار شریف معترفی فرماید و حق بجانبه را با حسن ظن و درایت با استیقام
 و بدیهی است که تفرص بدون مجوز قضائیه علاوه بر حرجت بر حسب کیفیت و درایت است



فتوای آیت الله محمد صادق طهرانی

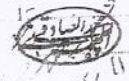
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جامعه علوم القرآن - قم ۱۳۵۸ هـ
سوره الاحزاب، الآية ۳۰

این سوره در طول سالیان دراز که با این سوره آمای نامادی
در حال بوده آن بگونه ای که اختصار در این مقلان حقیری با مسند این سوره
در احکام اصلی و ضری این فرقه انحرافی ندیدم که موجب کفر و ضایع آما بشود
و ماضی و حاضیان که دارای اغراضا دریا در سید عقیده و احکام دارند هرگز نسبت
کفری در هم آری چنانکه در شیطان نیز اصحابا اضراط و تقصیرها در تقاب
شان مشاهده میشود مع الوصف آن نسبت به کفری شیخ و روح و حدت
اسلامی در ساحتی وسیع موجب آن است که حتی منافقان اما فری را در
تاچم رسد به این گونه شیطان علیهم اقلای به آنان خوف را از تعدد یا چند
اسلام و مخالف علیهم السلام و اگر بنا باشد هر که روی از شیطان یا اهل بیت مدد بگیرد
کافر باشد تا برایت هرگز مسلمانی یافت نمی شود - خداوند مانتد و اسلام
وسیع و بی شائبه غایت فرمان

محمد صادق طهرانی



و اسلام علی اهلنا المؤمنین
تم - جامعه علوم القرآن
محمد صادق اصحابی المشتربا الطهرانی

قم - بلوار محمد امین (ص) کوچه ۲۱ بلاک ۱۱ کد پستی: ۳۷۱۳۹ - تلفن: ۲۶۳۳۲۱۰

آخذ

پیام عمان



<http://www.ammanmessage.com/>

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی



<http://www.taghrib.ir/>